کارگران همه کشورها متحد شوید!

مجموعهٔ اسناد
هفتمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران (کنگرهٔ خاوری)

- ۱. مشخصه‌های عمدهٔ اوضاع جهان و ایران از دیدگاه حزب تودهٔ ایران
- ۲. جهان بینی حزب تودهٔ ایران
- ۳. منشوری برای اتحادعمل و آزادی ایران از چنگال دیکتاتوری
- پیشنهادهای حزب تودهٔ ایران برای تشکیل جبهه واحدِ ضددیکتاتوری
- ۴. برنامهٔ پیشنهادی حزب تودهٔ ایران پیرامون جمهوری ملّی و دموکراتیکِ پس از رهایی از چنگال حکومت استبدادی
- ۵. حزب تودهٔ ایران، انقلاب ملّی-دموکراتیک، و دوران ما!
- نقشهٔ راه حزب تودهٔ ایران برای دگرگونی‌های بنیادین و دموکراتیکِ در سطح ملّی
- ۶. حزب توده ایران، مارکسیسم-لنینیسم و دوران ما
- ۷. گزارش کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران به هفتمین کنگرهٔ حزب (مصوب کنگره)

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک!

ارزیابی کلی حزب تودهٔ ایران از اوضاع جهان امروز
مشخصه‌های عمدهٔ اوضاع جهان و ایران از دیدگاه حزب تودهٔ ایران
خرداد ۱۴۰۱

فهرست

مقدمه

الف- سیمای جهان در سوّمین دههٔ هزارهٔ سوّم میلادی

۱. درآمد
۲. امپریالیسم
۳. سرمایه‌داری جهانی‌شده و پیامدهای نولیبرالیسم اقتصادی
۴. امپریالیسم آمریکا، قدرت نظامی و قدرت دلار
۵. سرمایهٔ مالی و قماری
۶. انقلاب فنّاوری نوین
۷. بحران‌های سرمایه‌داری جهانی
۸. تلاش سرمایه‌داری برای برون‌رفت از بحران
۹. نظامیگری و جنگ‌افروزی به مثابه »راه‌حل «بحران سرمایه‌داری
۱۰. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی »ناتو«
۱۱. قدرت‌گیری عوام‌فریبی نولیبرالی نوفاشیستی
۱۲. اسلام‌گرایی حکومتی
۱۳. تحوّل در خاورمیانه و شمال آفریقا
۱۴. سوسیالیسم
۱۵. مبارزهٔ جهانی در دفاع از صلح
۱۶. مبارزه برای حفظ محیط زیست
۱۷. مبارزهٔ زحمتکشان در مسیر پایه‌ریزی جایگزین‌های کارا و انسانی برای سرمایه‌داری
۱۸. جمع‌بندی

ب- سیمای ایران در سوّمین دههٔ هزارهٔ سوّم میلادی

۱. درآمد
۲. انقلاب بهمن ۱۳۵۷
۳. شکست انقلاب و برقراری دیکتاتوری
۴. ویژگی‌های دیکتاتوری حاکم در جمهوری اسلامی ایران
الف) ویژگی‌های ایدئولوژیک، اقتصادی، اجتماعی
ب) سیاست خارجی
پ) مسئلهٔ هسته‌یی و اختلاف جمهوری اسلامی ایران با آمریکا
۵. وضعیت کنونی اجتماعی-اقتصادی و دگرسانی آرایش طبقاتی در ایران
الف) طبقهٔ کارگر
ب) دهقانان
پ) خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی
ت) طبقهٔ سرمایه‌دار
۶. جنبش مردمی عدالت‌خواهانه و ضددیکتاتوری در ایران
۷. آیندهٔ میهن ما و ضرورت مبارزهٔ مشترک در راه تحوّل بنیادی
۸. جمع‌بندی

مقدمه

در دوران ما، سرنوشت ملّت‌های جهان بیش از پیش به یکدیگر پیوند خورده است. پیشرفت‌های بنیادین در عرصه‌های ارتباطات و حمل‌ونقل و امور مالی، جهانی‌سازی (گلوبالیزاسیون) سرمایه‌داری، بحران‌های شدّت‌یابندهٔ سرمایه‌داری، قدرت‌گیری راست‌گرایان افراطی عوام‌فریب در دولت‌های سرمایه‌داری، ادامهٔ فعالیت بنیادگرایان مذهبی چه در قدرت دولتی و چه در میان جوامع، نظامیگری و ادامهٔ جنگ‌ها و مناقشه‌های نظامی گاه «بی‌پایان»، تغییرهای آب‌وهوایی زیان‌بار که بر زندگی میلیاردها انسان و حیات بر روی کرهٔ زمین تأثیر منفی نگران‌کننده و گاه مرگ‌باری گذاشته است، ظهور قدرت‌هایی مثل جمهوری خلق چین، و البته روند بسیار مهم خیزش‌های مردمی و جنبش‌های ترقی‌خواهی در برابر بی‌عدالتی‌های عظیم در سراسر جهان و در راه تحقق عدالت اجتماعی، دموکراسی و صلح، حقوق دموکراتیک، و حفظ محیط‌زیست، و به طور کلی مبارزهٔ طبقاتی با هدف تأمین زندگی انسانی و شایسته برای زحمتکشان، همگی بر چگونگی تحوّل اجتماعی و زندگی در جامعه‌های انسانی تأثیر دارند.

درست است که در روند تحوّل در ایران، عامل داخلی- یعنی مبارزهٔ آزادی‌خواهانه و مستقل مردم و توازن نیروهای مترقی و ارتجاعی در درون ایران- نقش تعیین‌کننده دارد، ولی عامل بین‌المللی نیز تأثیر و رابطه‌ای متقابل با عامل داخلی دارد. به همین دلیل، برای تحلیل درست و دقیق رخدادهای ایران و موضع‌گیری مناسب و در پیش گرفتن خط‌مشی واقع‌بینانه در مسیر مبارزهٔ ضداستبدادی، لازم است که اوضاع ایران را با شناخت اوضاع جهان، و در بستر تحوّل‌های جهانی و در پیوند متقابل با آن بررسی کرد.

الف- سیمای جهان در سوّمین دههٔ هزارهٔ سوّم میلادی

۱. درآمد

با پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه در آخرین سدهٔ هزارهٔ دوّم میلادی، جامعهٔ بشری از لحاظ صورت‌بندی اجتماعی-اقتصادی وارد دوران گذر از نظام سرمایه‌داری و گذار به سوسیالیسم شد. شکل‌گیری جنبش‌های ضداستعماری و رهایی‌بخش، جنبش‌های دموکراتیک ملّی، و نیز شکل‌گیری شماری از دولت‌های سوسیالیستی در اروپای شرقی و آسیا و آمریکای لاتین، همگی در همین دوران گذار رخ داد. نبرد کار و سرمایه، مبارزه برای رهایی از یوغ سرمایه و پایان دادن به استثمار انسان از انسان و بنیادگذاری جامعه‌هایی انسان‌گرا، در همهٔ این سال‌ها اوج گرفت. نیروهای پیشرفت و ترقی در کنار پیروزی‌های دوران‌سازی که داشته‌اند، متحمل شکست‌هایی نیز شده‌اند. تجربهٔ ارزشمند و دستاوردهای تاریخ‌ساز و ماندگار سوسیالیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، با همهٔ کاستی‌ها و اشتباه‌های آن، درس بزرگی برای جامعهٔ بشری بود و نشان داد که راه دیگری به‌جز سرمایه‌داری و اولویت دادن به سود- در مقابل اولویت دادن به نیازهای بشر- وجود دارد که توان و قابلیت‌های زیادی برای پدید آوردن زندگی شایستهٔ انسان امروزی دارد.

وجود دولت‌های سوسیالیستی توانمند، برای ده‌ها سال وزنهٔ تعادل قدرتمندی در برابر سلطهٔ انحصاری نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم بر جهان، و پشتیبان مادّی و معنوی جنبش‌های رهایی‌بخش و ضدسرمایه‌داری در سراسر جهان بود. امّا با شکست تجربهٔ سوسیالیسم در اروپای شرقی و در اتحاد شوروی در اواخر دههٔ ۱۳۶۰ و اوایل دههٔ ۱۳۷۰، این توازن نیروها به سود نظام سرمایه‌داری به هم خورد. سرمایه‌داری جهانی با بهره‌گیری از این وضعیت «مطلوب و مساعد»، یکه‌تازی در سلطه‌جویی جهانی و استثمار و غارت ثروت‌های جامعهٔ بشری را- از جمله از طریق مداخله‌های زورگویانه و جنگ- شدّت بخشیده است. این تغییر توازن نیروها به سود سرمایه‌داری جهانی، شرایطی متفاوت- و دشوارتر- را برای مبارزهٔ زحمتکشان و ملّت‌های جهان به وجود آورد که در جبهه‌های گوناگون، از مقابله با دیکتاتوری‌ها گرفته تا مبارزه با الگوی ضدانسانی نولیبرالیسم اقتصادی، می‌رزمیدند و همچنان می‌رزمند.

امروزه طبقهٔ کارگر و همهٔ زحمتکشان- همهٔ مزدبگیرانی که نیروی کار بدنی و مغزی خود را می‌فروشند- در سراسر جهان سرمایه‌داری در شکل‌های گوناگون در حال مبارزه برای تحقق بدیل دیگری در مقابل نظام سرمایه‌داری‌اند؛ نظامی که نه‌فقط دسترنج آنها را بی‌محابا از آنِ خود می‌کند، بلکه محیط‌زیست انسان‌ها بر روی کرهٔ زمین را ویران کرده و بقای حیات انسان- و موجودات دیگر- بر روی کرهٔ خاکی را به طور جدّی تهدید کرده است. این مبارزه دستاوردهای ارزنده‌ای نیز داشته است که کمترین آنها، افزایش آگاهی عمومی نسبت به سرشت و ماهیت استثمارگر و غارتگر سرمایه‌داری و ضرورت رفع بی‌عدالتی‌های اجتماعی-اقتصادی و نجات محیط‌زیست بشر بوده است.

امید می‌رفت که گروه کشورهای موسوم به «بریکس» (شامل برزیل، روسیه، هند، چین، و آفریقای جنوبی که در سال ۱۳۸۵ تشکیل شد) با اقتصاد بزرگی که در مجموع دارد، بتواند با در پیش گرفتن سیاست‌های ضدنولیبرالی، وزنه‌ای در برابر سیطرهٔ امپریالیستی آمریکا و اروپا باشد. امّا با چرخش به راست حکومت در برزیل و هند، ضعیف شدن قدرت و نفوذ آفریقای جنوبی به خاطر دشواری‌های داخلی، و بافت اقتصادی به طور عمده غیرتولیدی و وابستهٔ روسیه و حاکمیت قشرهای بالایی بورژوازی پُرقدرت و پُرنفوذ در این کشور، در عمل توان گروه بریکس برای اینکه وزنه‌ای قابل‌توجه در توازن نیروهای جهانی در مقابل سلطه‌گری امپریالیسم جهانی و به‌ویژه امپریالیسم آمریکا باشد، ضعیف شده است، و امروزه فقط چین است که در این گروه، قدرتی با وزنی عظیم در عرصهٔ بین‌المللی محسوب می‌شود که در اردوی امپریالیسم جای ندارد.

البته فدراسیون روسیه در دههٔ اخیر نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در منطقهٔ خاورمیانه داشته است. این کشور در زمینهٔ سیستم‌ها و تسلیحات نظامی دارای فنّاوری پیشرفته‌ای است و پس از آمریکا، دوّمین قدرت هسته‌یی نظامی جهانی است. ولی در عرصهٔ کلی اقتصاد، روسیه با درآمد ناخالص ملی ۱٫۶ تریلیون دلاری، که شالودهٔ اصلی آن صدور نفت خام و گاز و تسلیحات نظامی است، قدرت اقتصادی قابل‌ملاحظه‌ای به‌شمار نمی‌آید.

با قدرت‌گیری اقتصادی و نظامی جمهوری خلق چین در عرصهٔ جهان، چشم‌انداز تغییری اساسی در قدرت انحصاری سرمایه‌داری و امپریالیسم جهانی دیده می‌شود. توسعه و رشد اقتصادی چین زیر نظارت و هدایت حزب کمونیست، امروزه این کشور را به قطب نوظهوری در مقابل قدرت‌های مسلّط امپریالیستی آمریکا، اتحادیهٔ اروپا، و ژاپن تبدیل کرده است. از میان ویژگی‌های اصلی نظام اقتصادی-اجتماعی جمهوری خلق چین می‌توان به این موارد و دستاوردها اشاره کرد: اتکای بنیادی این کشور بر برنامه‌ریزی مرکزی منظم و مدوّن توسعه و رشد اقتصاد ملّی به منظور توسعهٔ نیروهای مولّد به‌جای سپردن تام و تمام ارکان بنیادی اقتصاد به «بازار آزاد» سرمایه‌داری نولیبرال، توسعه و بهره‌گیری گسترده از طیف وسیعی از فنّاوری‌های پیشرفته و به‌ویژه فنّاوری‌های دیجیتال و هوش مصنوعی، توجه جدّی به بهبود محیط‌زیست، سرمایه‌گذاری‌های عظیم در پروژه‌های توسعه‌یی داخلی و بیرون آوردن بیشتر از ۸۰۰میلیون چینی از زیر خط فقر و ارتقای سطح زندگی عمومی مردم چین، در پیش گرفتن شیوه‌های همکاری صلح‌آمیز مثل طرح «یک کمربند، یک جاده» به‌جای برخوردهای قلدرمنشانه و نظامی‌گرایانه، و تبدیل کردن چین به یکی از مهم‌ترین موتورهای محرّک اقتصاد جهان. به‌رغم نگرانی‌هایی که در مورد پیامدهای ناگزیر به‌کارگیری شیوهٔ تولید سرمایه‌داری در جمهوری خلق چین وجود دارد- از جمله افزایش تعداد میلیاردرهای این کشور حتیٰ در مقایسه با آمریکا- می‌توان امیدوار بود که ظهور این قطب جدید، آن هم در حالی که دنیای سرمایه‌داری با بحران‌های ساختاری جدّی و شدیدی روبه‌روست و روز به روز زندگی زحمتکشان را دشوارتر می‌کند، عاملی مهم در کنش و واکنش‌های سیاسی و اقتصادی و تحوّل‌های منطقه‌یی در سراسر جهان به سود زحمتکشان باشد.

اوج گرفتن خیزش‌های مردمی عدالت‌جویانه در بسیاری از کشورهای جهان در چند سال اخیر، از جمله در فرانسه، سودان، اکوادور، ایران، عراق، لبنان، و عراق، یا ظهور جدّی جنبش‌های متمایل به چپ در قطب‌های قدرتمند سرمایه‌داری مثل آمریکا و بریتانیا به رهبری برنی سندرز و جرمی کوربین، و وارد قدرت حاکم شدن چپ‌ها در کشورهایی مثل اسپانیا و پرتغال و شیلی، همگی نشان از آن دارد که زحمتکشان و

ادامه در صفحه ۴

ملّت‌های جهان از وضعیت غالب و مناسبات ناعادلانهٔ سرمایه‌داری رضایتی ندارند و به هر وسیلهٔ ممکن برای رهایی از استبداد و سلطهٔ سرمایه‌داری، برای بهبود زندگی خود و داشتن زندگی شایسته، می‌کوشند.
اتحادیهٔ اروپا، که با هدفِ حفظ و گسترش منافع کلان‌سرمایه‌های بانکی و صنعتی و کشاورزی قدرت‌های بزرگ این قاره شکل گرفت، به دلیل تحمیل سیاست‌های نولیبرالی و ریاضتی بر ملّت‌ها با دشواری‌هایی روبه‌روست که حتّی بقای این اتحادیه را نیز تهدید می‌کند. امروزه ملّت‌هایی مثل یونان و ایتالیا خواهان خروج از این اتحادیه‌اند. در جریان همه‌گیری کووید-۱۹، به‌ویژه در سه ماه اوّل در سال ۲۰۲۰، هیچ خبری از برخورد متحدانه در اتحادیهٔ اروپا دیده نشد و مردم کشورهای عضو این اتحادیه، آن را به بی‌اعتنایی، انفعال، و سردرگمی در رویارویی با ویروس کرونا و حفظ سلامت ملّت‌های این اتحادیه متهم کردند. کار به جایی رسید که امانوئل ماکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، هشدار داد که »عدم همبستگی اروپا در این روزهای بحرانی می‌تواند آیندهٔ فاجعه‌آمیزی رقم بزند. «(یورونیوز، ۱۷ آوریل ۲۰۲۰) به گزارش خبرگزاری‌ها، ماکرون در بهمن ۱۳۹۸ در ارتباط با خروج رسمی بریتانیا از اتحادیه اروپا (برگزیت) گفته بود: »این خروج، اتفاقی شوک‌آور است. این زنگ هشداری تاریخی است که باید در تک‌تک کشورهای ما شنیده شود، باید در سراسر اروپا شنیده شود و ما را به تفکر وادارد. «در عین حال، اتحادیهٔ اروپا در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا، کشمکش‌هایی نیز با آمریکا پیدا کرد. اختلاف بر سر برجام و خروج دولت ترامپ از آن و اعمال تحریم‌های آمریکا بر ایران و شرکت‌هایی که با ایران معامله کنند، بر سر ساخت خطلولهٔ »نورد استروم-۲ «به‌وسیلهٔ روسیه برای صادرات گاز این کشور به اروپا و تحریم روسیه به‌وسیلهٔ آمریکا، بر سر افزایش پراخت‌های اتحادیهٔ اروپا برای تأمین هزینه‌های »ناتو«، و نیز بر سر تلاش اروپا برای افزایش سهم یورو در تجارت بین‌المللی به‌جای دلار و تصمیم آمریکا (با توافق سازمان تجارت جهانی) به اعمال تعرفه‌های تجاری بر برخی از کالاهای صادراتی اروپا به خاطر یارانه‌ای که هواپیماسازی ایرباس از اتحادیهٔ اروپا می‌گیرد، همگی نمونه‌هایی از موارد تنش میان این دو قدرت امپریالیستی بوده است. در نتیجه، به نظر می‌آید که اتحادیهٔ اروپا، که به طور عمده زیر نفوذ سیاسی و اقتصادی آلمان و فرانسه است، در مناقشه با رقیب امپریالیستی‌اش در آمریکا، در پی یافتن متحدان تازه‌ای مثل روسیه و چین برای خود است، اگرچه هنوز برای حفظ منافع امپریالیستی‌اش به تحریم‌های روسیه در ارتباط با مسائل هشت سال پیش در شبه‌جزیرهٔ کریمه و اوکراین، و در پی حملهٔ نظامی روسیه به اوکراین در اسفند ۱۴۰۰، ادامه می‌دهد و در »جنگ سرد «جدید علیه چین نیز شرکت می‌کند.
برای مبارزان هوادار سوسیالیسم روشن است که جنبه‌های جهانی و داخلی توازن نیروها با وجود استقلال نسبی‌ای که دارند، بی‌تردید بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. از آنجا که این توازن نیروها و تحوّل‌های مرتبط با آن سیّال، و همواره در حال تغییر و گاه دچار تغییرهای پُرشتاب است، ارزیابی مکرر و با دقت اوضاع جهان و ایران، در هر مقطع مشخص، و تشخیص مشخصه‌های ویژهٔ هر مقطع، ضرورتی همیشگی است. اگرچه سرشت سرمایه‌داری و امپریالیسم به طور بنیادی تغییر نمی‌کند- و خشن‌تر هم می‌شود- ولی برخورد منافع میان قدرت‌های جهانی، به‌کارگیری شیوه‌های نوین سلطه و استثمار، برخورد منافع درون هر یک از قدرت‌های امپریالیستی جهان، و فشاری که از طرف مقابل، از طرف زحمتکشان و نیروی کار جهانی به سرمایهٔ جهانی وارد می‌شود، همگی سبب می‌شود که مناسبات نیروها در عرصهٔ جهان و داخل هر کشور همیشه و در هر حال یکسان نماند. توجه به این تغییرهای مداوم در تحلیل تحوّل‌ها و تعیین مسیر مبارزه امری ضروری برای نیروهای سیاسی جدّی است. مساعد یا نامساعد بودن توازن نیروها در عرصهٔ جهانی یا داخلی، و تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر، می‌تواند به پیشبُرد جنبش ملّی و دموکراتیک در هر کشور کمک کند یا مانعی دشوار بر سر راه آن باشد. گرچه سمت‌گیری نیروهای ترقی‌خواه و هوادار سوسیالیسم روشن است، ولی در تحلیل اوضاع مشخص در هر برهه، هیچ دستور کار از پیش تعیین‌شده‌ای، برای همیشه صادق نیست و همواره تحلیل مشخص از شرایط مشخص لازم است. حزب ما همواره تلاش دارد تا با پیگیری و درک تحوّل‌های جهانی و داخلی، شناخت گرایش‌های غالب در آنها، و ارزیابی و تحلیل طبقاتی نیروها و تحوّل‌های جاری در هر مقطع معیّن، برنامه و سیاست‌های استراتژیکی و تاکتیکی خود را مطابق با شرایط مشخص و نوین تنظیم کند.

۲. امپریالیسم

در قرن بیستم میلادی، سرمایه‌داری دستخوش تحوّل‌های مهمی شد. اگر در قرن نوزدهم، رقابت آزاد خصلت **عمدهٔ** سرمایه‌داری به‌شمار می‌رفت، در قرن بیستم، با تراکم و تمرکز سرمایه و تولید، انحصارهای بزرگ پدید آمدند. با قدرت‌گیری سرمایهٔ مالی در کنار این انحصارها، سرمایه‌داری به مرحلهٔ امپریالیسم وارد شد.
ولادیمیر ایلیچ لنین در اثر ارزندهٔ خود »امپریالیسم- بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری« (۱۹۱۶) ضمن بسط نظریهٔ مارکس در تشریح نظام سرمایه‌داری، و با بهره‌گیری از نظریه‌های علمی شماری از اقتصاددانان آن روز (مثل هابسن انگلیسی و هیلفردینگ اتریشی)، رشد سرمایه‌داری را بررسی کرد و به این نتیجهٔ علمی رسید که سرمایه‌داری وارد مرحلهٔ نوینی شده است که برخی از مشخصات اصلی آن عبارتند از: تراکم تولید و سرمایه و گسترش انحصارها، صدور سرمایه متمایز از صدور کالا، و درهم‌آمیزی سرمایهٔ بانکی و صنعتی که الیگارشی مالی را به وجود آورده است. امروزه، به‌رغم تغییر شکل‌هایی که در کارکرد امپریالیسم به‌ویژه در روند اجرای الگوهای نولیبرالی و قدرت‌گیری سرمایهٔ مالی و قماری پدید آمده است، این ویژگی‌های بنیادی امپریالیسم همچنان آشکارا دیده می‌شود و مطابق با واقعیت موجود است. لنین افزون بر خصلت‌های اقتصادی امپریالیسم، سرشت سیاسی آن را نیز تشریح کرد و نشان داد که به‌رغم اینکه بورژوازی در مرحلهٔ رقابتی‌اش به دموکراسی گرایش داشت، در مرحلهٔ امپریالیسم، سلطهٔ انحصارها در اقتصاد و محدود شدن جدّی رقابت نمی‌تواند به انحصارطلبی در سیاست، به ارتجاع، و به کار گرفتن زور و سلطه‌جویی در تمام عرصه‌ها منجر نشود. لنین در همین اثر می‌نویسد:
«امپریالیسم از نقطه‌نظر سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اِعمال زور و ارتجاع.»
لنین در بخش دیگری از این اثرش که به طفیلی‌گری و پوسیدگی سرمایه‌داری می‌پردازد، می‌نویسد:
«امپریالیسم عبارت است از انباشت عظیم سرمایهٔ پولی در چند کشور معدود... از اینجاست رشد فوق‌العادهٔ طبقه، یا به بیان صحیح‌تر قشرِ بهره‌گیر، یعنی افرادی که از محل بهرهٔ سهام زندگی می‌کنند و در هیچ کاری شرکت ندارند، یعنی حرفهٔ آنها بی‌عملی است. صدور سرمایه... این گسیختگی کامل ارتباط قشر بهره‌گیر با تولید را تشدید می‌کند...»
در دنیای کنونی، مسئله بر سر این نیست که انحصارهای امپریالیستی وجود دارند یا ندارند. بدیهی است که وجود دارند. آنچه اهمیت دارد، شناخت ماهیت و کارکرد مشخص انحصارها در جهان و یافتن راه‌هایی برای مقابله با سرشت زورگویانه، ارتجاعی، و جنگ‌افروزانهٔ آنهاست. و نکتهٔ مهم دیگر این است که بحران‌های سرمایه‌داری جهانی ذاتی این نظام است؛ محصول اشتباه‌های سیاست‌گذاری سرمایه‌داران یا انحراف در نظام بانکی یا اعتباری نیست که بشود آن را تصحیح کرد و به روال »عادی «بازگشت.

۳. سرمایه‌داری جهانی‌شده و پیامدهای نولیبرالیسم اقتصادی

نظام سرمایه‌داری بنا به سازوکار درونی‌اش، بی‌وقفه در پی یافتن بازارهای فروش، بازارهای سرمایه‌گذاری برای به گردش درآوردن سرمایه و کسب سود، و بازارهای مواد خام و نیروی کار ارزان بوده و »جهان‌وطنی «پیشه کرده است. مارکس و انگلس در «مانیفست حزب کمونیست» (۱۸۴۸) پس از بیان روند توسعهٔ سرمایه‌داری و ایجاد صنایع بزرگ به‌جای کارگاه‌های تولیدی کوچک برای برآوردن نیازهای افزایندهٔ بازار، و شکل‌گیری بورژوازی امروزین، در مورد توسعهٔ جهانی سرمایه نوشتند:
«صنایع بزرگ، بازار جهانی را پدید آورد که کشف آمریکا زمینهٔ آن را فراهم ساخته بود. بازار جهانی [به سهم خود] گسترش شگرف بازرگانی، کشتی‌رانی، و وسایل حمل‌ونقل زمینی را موجب گردید. این امر به سهم خود در گسترش صنایع تأثیر بخشید... بورژوازی

ادامه در صفحه ۵

رشد می کرد و سرمایهٔ خود را افزایش می‌داد...» و اینکه: «بورژوازی ***فقط یک آزادی***، یعنی آزادی بی‌بندوبار تجارت را معمول داشت.»
مارکس و انگلس در همین اثر سپس به حرکت جهانی سرمایه‌داری می‌پردازند و می‌نویسند:
«نیاز به بازار روز به روز گسترده‌تر برای فروش کالا، بورژوازی را به سراسر گیتی می‌راند و بورژوازی ناچار است همه‌جا رخنه کند، همه‌جا مستقر شود، و با همه‌جا رابطه برقرار سازد... بورژوازی با بهره کشی از بازار جهانی، به تولید و مصرف همهٔ کشورها خصلت جهان‌وطنی داده... صنایع ملّی قدیمی هر روز نابود می‌شود و صنایع جدیدی که رواج آنها برای ملّت‌های متمدن به امری حیاتی تبدیل می‌شود، جای آن را می گیرد: مواد خام این صنایع دیگر داخلی نیست، بلکه از دورترین مناطق وارد می‌شود، و فراورده‌های آن نه‌فقط در درون کشور، بلکه در تمام مناطق گیتی به مصرف می‌رسد. به‌جای نیازهای پیشین که با محصولات داخلی برآورده می‌شد، نیازهای تازه‌ای پدید می‌آید که برای برآورده کردن آنها، محصولات دورترین کشورها و اقلیم‌های گوناگون ضرور است. جای گوشه‌گیری و خودکفایی محلی و ملّی را آمد و شد و ارتباط همه‌جانبهٔ ملّت‌ها با یکدیگر می گیرد.» (مانیفست حزب کمونیست، مترجم محمد پورهرمزان، انتشارات حزب تودهٔ ایران، چاپ دوّم، ۱۳۸۵، ص ۲۷-۲۸)
به این ترتیب، می‌بینیم که روند «جهانی شدن» بازار و سرمایه‌داری از همان آغاز در جریان بوده است.
کارل مارکس در جریان بررسی علمی توسعهٔ سرمایه‌داری، در اثر ارزشمند خود گروندریسه (۱۸۵۸-۱۸۵۷) می‌نویسد:
«گرایش به ایجاد ***بازار جهانی*** مستقیماً در خود مفهوم سرمایه است. هر حدّ و مرزی برای سرمایه مانعی است که باید از میان برداشته شود.» (گروندریسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی، ترجمهٔ باقر پرهام و احمد تدین، انتشارات آگاه، تهران، چاپ سوّم، پاییز ۱۳۷۸، جلد اوّل، ص ۳۹۴)
و باز در جای دیگری از این اثر، زمانی که از گردش سرمایه برای کسب اضافه‌ارزش سخن می‌گوید و حرکت نکردن و بی‌مصرف ماندن سرمایه را موجب مرگ آن به عنوان سرمایه می‌داند، می‌نویسد:
«...چنان‌که آهو برای جویبارهای آب اشتیاق شدید دارد[جمله‌ای از تورات] پول[بی‌مصرف مانده در دست بانکداران] هم بی‌تاب است که زمینه‌ای برای اشتغال و سرمایه‌گذاری سودزا پیدا کند.» (همان‌جا، جلد دوّم، ص ۱۸)
روند جهانی شدن سرمایه در مرحلهٔ امپریالیستی سرمایه‌داری نیز ادامه یافت. با بهره‌گیری سرمایه‌داری جهانی از میوه‌های انقلاب علمی و فنّی در زمینهٔ ارتباطات، مبادله‌های بانکی، حمل‌ونقل، فنّاوری‌های دیجیتال، و جز آن در فرایند **جهانی شدن سرمایه‌داری** و آسان‌تر شدن حرکت آزادانهٔ نه‌فقط کالا بلکه سرمایه‌های کلان در جهان، تغییرهای ساختاری عمده‌ای در جهان به وجود آمده است. آنچه امروزه «**جهانی‌سازی**» **(گلوبالیزاسیون)** نامیده می‌شود، در اساس تلاش برنامه‌ریزی و به‌روز شدهٔ سرمایه‌داری در ادامهٔ همان روند پیشین است، که به‌ویژه از زمان تأسیس سازمان تجارت جهانی در دههٔ ۱۹۹۰ و ایجاد اتحادیهٔ اروپای کنونی در همین دهه، در بستر الگوی اقتصادی نولیبرالی شکل گرفت. برخی از مشخصه‌های این روند عبارتند از: مقررات‌زدایی، توافق‌های «تجارت آزاد»، ایجاد پول واحد یورو، سلطهٔ منافع شرکت‌های بزرگ بر منافع ملّی کشورهای جداگانه، برتری قوانین بین‌المللی «تجارت «بر قوانین ملّی، استفاده از نیروی کار ارزان و غیرمتشکل کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه، و گریزگاه‌های مالیاتی برای شرکت‌ها. در همین روند، آسیب‌هایی جدّی به شرایط کار و زندگی کارگران و دهقانان و زحمتکشان و نیز به محیط‌زیست وارد آمده است. یکی از نمونه‌های تازهٔ این روند، تعیین حداقل مزد در سراسر اتحادیهٔ اروپا زیر عنوان فریبکارانهٔ «اقتصاد بازار اجتماعی «است که به حق سندیکاها و تشکل‌های کارگری کشورهای جداگانه برای چانه‌زنی جمعی- از جمله برای تعیین مزد- ضربه می‌زند.
از دههٔ هشتاد قرن بیستم میلادی، الگوی اقتصادی **نولیبرالیسم** به صورت سازمان‌یافته و عملی جایگزین الگوی سرمایه‌داری «کینزی «شد که در میانهٔ قرن بیستم، زیر فشار زحمتکشان و برای «حفظ نظام «سرمایه، مجبور به دادن امتیازهایی به زحمتکشان و مزدبگیران شده بود. الگوی نولیبرالیسم درصدد پس گرفتن آن امتیازها و دستاوردهای زحمتکشان، و شتاب بخشیدن به انباشت سرمایه برآمد. از آن زمان تا کنون، نهادهای سرمایه‌داری بین‌المللی پُرقدرتی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی (از دههٔ ۱۹۹۰ میلادی)، نولیبرالیسم اقتصادی را با عنوان‌های فریبکارانه‌ای مانند تعدیل ساختاری، بهینه‌سازی اقتصاد، و انضباط مالی، بر همهٔ عرصه‌های اقتصادی- و در نتیجه سیاسی و اجتماعی- کشورهای سرمایه‌داری بزرگ و کوچک تحمیل کرده‌اند. خصوصی‌سازی گستردهٔ دارایی‌ها، کوچک کردن دولت به بهانهٔ «آزادی «سرمایه‌گذاری و انتخاب، واگذاری بخش‌هایی از خدمات و وظایف دولت به بخش خصوصی، مقررات‌زدایی برای برداشتن موانع از سر راه سرمایه‌های کلان و انحصاری و ایجاد بازار به‌اصطلاح «آزاد «(یعنی بدون نظارت بر کارکرد سرمایهٔ خصوصی)، رشد سرسام‌آور سرمایهٔ مالی و به وجود آمدن انواع ابزارهای مالی قماری برای کسب سود، حذف خدمات اجتماعی دولتی و یارانه‌های سودمند برای زحمتکشان، بدهکار کردن کشورهای فقیر یا در حال توسعه با دادن وام‌های تمام‌نشدنی همراه با اجبار آنها به اِعمال سیاست‌های ریاضتی، «تعدیل «نیروی کار و از بین بردن شغل‌های تمام‌وقت و دائم و توسعهٔ پراکنده‌کاری و شغل‌های ناپایدار و بدون مزایا، و ضعیف و سرکوب کردن نهادهای صنفی و سندیکایی، همگی از عناصر الگوی نولیبرالیسم‌اند که در کشورهای گوناگون به میزان و شیوه‌های گوناگون، مطابق با شرایط مشخص هر کشور- از جمله ایران- اجرا شده است. حاصل اجرای این سیاست اقتصادی در چند دههٔ گذشته، انباشت و تمرکز سرمایه و ثروتی عظیم- و در پیوند با آن، تمرکز قدرت سیاسی- در دست عده‌ای اندک، و تنگدستی اکثریت عظیم زحمتکشان و مزدبگیران بوده است.
درست است که زحمتکشان امروزه از امکانات نوین زندگی مثل تلفن دستی (موبایل) برخوردارند که ۴۰ سال پیش وجود نداشت، ولی از ثروت عظیمی که خود تولید کرده‌اند، به طور عادلانه برخوردار نشده‌اند و بخش اعظم مزایای فنّاوری‌های نوین و افزایش بهره‌وری به طبقهٔ سرمایه‌دار رسیده است. کاربست الگوی نولیبرالیسم و «**جهانی‌سازی**» (گلوبالیزاسیون) سرمایه‌داری به کمک نهادهایی مثل سازمان تجارت جهانی، نه‌فقط سطح زندگی میلیاردها زحمتکش در سراسر جهان را بهبود نبخشیده، بلکه با پایین نگه داشتن مزدها، بهره‌گیری از مهاجران، کاهش قدرت سازمان‌های طبقاتی زحمتکشان، و ایجاد لشکری از بیکارشدگان و شغل‌های ناپایدار، قدرت خرید زحمتکشان را کاهش داده و وضعیت زندگی اکثریت زحمتکشان جهان را وخیم‌تر کرده است. جهانی‌سازی نولیبرالی سرمایه، صرفاً به معنای گسترش سادهٔ معاملات تجاری بین‌المللی و تسهیل مبادله و برپا ساختن «دهکدهٔ جهانی» نیست. هدف عمدهٔ جهانی‌سازی در دوران امپریالیسم، تسهیل حرکت سرمایه و افزایش سود و انباشت سرمایه با استفاده از امکانات علمی-فنّی نوین، افزایش بهره‌وری تولید، و شکل‌گیری نهادهای سرمایه‌داری مثل سازمان تجارت جهانی و اتحادیهٔ اروپا بوده است.
آکسفم سازمانی غیرانتفاعی است که هر سال گزارش‌هایی دربارهٔ وضعیت زندگی مردم جهان و میزان نابرابری در توزیع امکانات و ثروت در جهان منتشر می‌کند. در گزارش سال ۲۰۲۰ این سازمان (نقل از سایت اینترنتی آکسفم، ۱۹ ژانویه ۲۰۲۰) آمده است که ثروت یک درصد از ثروتمندترین افراد جهان، بیشتر از دوبرابر مجموع دارایی‌های ۶٫۹میلیارد نفر (نزدیک به ۹۰درصد) از جمعیت ۷٫۷ میلیاردی جهان است. در این گزارش به‌ویژه بر نابرابری شدید میان زنان و مردان تأکید شده است، از جمله اینکه زنان و دختران جهان هر روز ۱۲٫۵میلیارد ساعت کار مراقبت بدون مزد می‌کنند که دست‌کم ۱۰٫۸تریلیون دلار در سال ارزش دارد. در آمار دیگری در گزارش سالانهٔ آکسفم به سهم ناچیز مالیات ثروتمندان اشاره شده است و اینکه اگر فقط یک درصد جمعیت ثروتمند جهان فقط نیم درصد بیشتر مالیات بدهند، در مدّت ده سال می‌توان پول لازم برای ایجاد ۱۱۷میلیون شغل در بخش‌هایی مثل آموزش، بهداشت و درمان، یا مراقبت از سالمندان و نوزادان ایجاد کرد.
در عین حال، جهانی‌سازی با محدود کردن حاکمیت ملّی کشورها و نقش دولت‌های کشورها در برنامه‌ریزی مستقل اقتصادی (به‌ویژه در مورد کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا یا مکزیک و حتّیٰ کانادا در توافق تجار آزاد سه‌جانبهٔ آمریکا-کانادا-مکزیک)، قدرت زیادی به شرکت‌های فراملّی و قشر کوچکی از صاحبان سرمایه‌های فراملّی و سرمایه‌های کلان محلی داده است به طوری که حتّی می‌توانند به خاطر وضع قوانین در

ادامه در صفحه ۶

هر کشور جداگانه، مثلاً قانون برای تأمین اجتماعی زحمتکشان یا حفظ محیط‌زیست، دولت آن کشور را به دادگاه ببرند و ادعای خسارت کنند. جهانی‌سازی بر افزایش سرمایه‌گذاری تولیدی در این کشورها، محدود کردن نفوذ بانک‌ها و نهادهای مالی، کاهش بدهکاری، و حل‌وفصل انسانی مسائلی مثل مهاجران، اثری منفی گذاشته و امکان ایجاد تغییرهای بنیادی و توسعهٔ اقتصادی-اجتماعی در کشورهای در حال توسعه را بسیار محدود کرده است. نمونهٔ چین در این مورد تفاوت‌هایی بارز با دیگر کشورها دارد، از این لحاظ که دولت چین شرط‌هایی برای سرمایه‌گذاری خارجی در آن کشور و استفاده از نیروی کار ارزان آن گذاشته است که یکی از مهم‌ترین آنها، شرط انتقال دانش علمی-فنّی به نیروی کار چین بوده است. به‌علاوه، دولت چین از طریق برنامه‌ریزی مرکزی- ضمن دادن اختیارهایی به دولت‌های استانی و محلی - و کنترل مرکزی امور بانکی و حقوقی، نظارت معیّنی بر روند حرکت سرمایه و کالا منطبق بر منافع عمومی کشور و مردم چین داشته است.

۴. امپریالیسم آمریکا، قدرت نظامی و قدرت دلار

آمریکا امروزه بی‌تردید بزرگ‌ترین قدرت نظامی دنیاست. در کنار این قدرت نظامی، آمریکا به‌خاطر دست بالا داشتن در تجارت جهانی و در مبادلات مالی به اتکای **دلار**، در صد سال گذشته به‌تدریج در عرصهٔ بین‌المللی موقعیت اقتصادی و سیاسی برتری در جهان پیدا کرد. در قرن بیستم و به‌خصوص پس از پایان جنگ جهانی دوّم، آمریکا به علّت کمک به کشورهای دیگر در بازسازی پس از جنگ و دریافت طلا به‌جای آن، بزرگ‌ترین ذخایر عظیم طلای جهان را در اختیار داشت. پس از جنگ جهانی دوّم، آمریکا که کمترین آسیب را در جنگ دیده بود، و شالودهٔ صنعتی قوی و پُررونقی نیز داشت، به قدرت اقتصادی بزرگی تبدیل شد. در ژوییه سال ۱۹۴۴م/۱۳۲۳ش، نمایندگان ۴۴ کشور جهان در کنفرانسی در شهر برتون وودز در ایالت نیوهمشایر آمریکا توافق کردند که دلار ارز مرجع باشد و ارزهای دیگر با نسبتی معیّن به دلار ارزش‌گذاری شوند. دو سازمان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز در همین کنفرانس و به منظور کنترل جریان دلار و نظارت بر آن پایه‌گذاری شدند. پشتوانهٔ خودِ دلار نیز طلا بود که آمریکا ذخیرهٔ عظیمی از آن داشت. از همان زمان، دلار پُرقدرت‌ترین ارز دنیا شد. در میانهٔ دههٔ ۱۳۴۰، و سپس در بحبوحهٔ جنگ پُرهزینهٔ ویتنام که لیندون جانسون آن را به پیش می‌بُرد، کسری موازنهٔ مالی آمریکا بسیار زیاد شد و فرانسه و دیگر کشورهای جهان از ترس بی‌ارزش شدن دلار، شروع به مطالبهٔ طلاهایشان از بانک مرکزی آمریکا کردند. ذخایر طلای پشتوانهٔ دلار در آمریکا به‌تدریج کاهش یافت. سرانجام، در سال ۱۳۵۰، دولت ریچارد نیکسون برای تأمین هزینه‌های جنگ تصمیم به قطع ارتباط دلار با (ذخیرهٔ) طلا گرفت و به این ترتیب توافق برتون وودز به هم خورد. از آن زمان ارزش دلار دیگر به مقدار معیّنی طلا وابسته نبود و چاپ و انتشار اسکناس دلار آمریکا فقط به اختیار چاپخانهٔ خزانه‌داری و فدرال رزرو آمریکا بود، و بقیهٔ ارزهای جهان در مقابل دلار آمریکا بالا و پایین می‌رفتند، که هنوز چنین است. از همان زمان، و به‌ویژه پس از افزایش ۴۰۰درصدی قیمت نفت اوپک در سال ۱۳۵۲، که با اِعمال فشار آمریکا و توافق با صادرکنندگانی مثل عربستان، به دلار در جهان معامله می‌شد، تا کنون دلار قدرتمندترین ارز رسمی و ذخیرهٔ جهانی و رایج‌ترین ارز در تجارت جهانی مانده است.

امروزه در حدود ۸۰درصد مبادله‌های زنجیرهٔ تأمین کالای جهان با دلار انجام می‌شود و در حدود ۶۱درصد اندوخته‌های ارزی بانک‌های مرکزی دنیا، و ۴۰درصد کل بدهی‌های جهان، به دلار است. (نقل از اینوستوپدیا، ۲۰ مارس ۲۰۲۰) به همین دلیل، و به علّت نفوذ بی‌رقیب آمریکا در نهادهای بین‌المللی مالی مثل صندوق بین‌المللی پول، و نیز استفاده از دلار در اغلب معاملات نفتی و تقاضای هنگفت همیشگی برای دلار در بازارهای جهان، آمریکا که تنها چاپ کنندهٔ اسکناس دلار در جهان است (گرچه امروزه نیازی به »چاپ اسکناس «هم نیست و با زدن چند کلید کامپیوتری می‌توان دلار آفرید)، در مبادلات مالی دنیا و کنترل بر آن موقعیت انحصاری برتری دارد. از همین طریق است که آمریکا می‌تواند تحریم‌ها و محاصره‌های اقتصادی کمرشکنی را بر کشورها و شرکت‌های دیگر تحمیل کند. و باز به دلیل همین موقعیت ویژهٔ دلار است که کمتر اقتصادی است که خواهان کم‌ارزش شدن دلار (در واقع ذخیرهٔ ارز بین‌المللی خودِ آن اقتصاد) باشد.

در دهه‌های پیش تلاش‌هایی برای شکستن این قدرت انحصاری دلار (و آمریکا) صورت گرفته است، از جمله تعیین یک ارز خنثای بین‌المللی، که نخستین بار جان مینارد کینز انگلیسی و فردریش شوماخر آلمانی در دههٔ ۱۹۴۰ میلادی پیشنهادش را داده بودند، یا تلاش برای رقابت یورو با دلار در عرصهٔ مبادلات بین‌المللی. چین نیز که امروزه دوّمین قدرت بزرگ اقتصادی جهان است و دارایی‌های بانکی‌اش بیشتر از آمریکا و بزرگ‌ترین طلبکار از آمریکاست، تلاش‌هایی کرده است برای اینکه این انحصار دلار را در هم بشکند، از جمله با ایجاد نظام پرداخت بین‌بانکی فرامرزی با ارز چینی «یوآن» در سال ۲۰۱۵، افزایش اعتماد بین‌المللی به اقتصاد چین، و نیز افزایش فعالیت‌های مالی-پولی بانک‌های چینی و ارز یوآن در خارج از چین و دادن وام به یوآن به شرکت‌های خارجی. موفقیت چین در مقابله با کووید-۱۹ و جلوگیری از انقباض اقتصادش، اعتماد بین‌المللی به ثبات اقتصادی چین را افزایش داد.

کنترل آمریکا بر »سویفت «((انجمن ارتباطات مالی بین‌بانکی جهانی مستقر در بلژیک که قاعدتاً باید خنثیٰ باشد)- بزرگ‌ترین شبکهٔ انتقال پول در جهان- موقعیت برتر آمریکا در تجارت جهانی را تأمین کرده است، زیرا بخش عظیمی از مبادلات با دلار و از طریق نهادهای بانکی در نیویورک صورت می‌گیرد. اگرچه، بر اساس اطلاعات منتشر شدهٔ سویفت، سهم دلار در بازار پرداخت‌های بین‌المللی از ۴۴/۱درصد در ماه مارس ۲۰۲۰ به ۴۰/۸۸درصد ماه مه کاهش یافت. تحریم‌های بانکی آمریکا بر روسیه و ونزوئلا و ایران از همین مجرای سویفت و اعمال نفوذ آمریکا امکان‌پذیر بوده است. رواج رمزارز و پول دیجیتال (به‌ویژه در بازار عظیم چین) و گردش آن از طریق نرم‌افزارهای کاربردی (مثل برنامک‌ها یا اَپلیکیشن‌های گوشی‌های هوشمند موبایل) و نه از طریق بانک‌ها، می‌تواند امکان دور زدن سویفت و تضعیف قدرت دلار آمریکا را به وجود آورد. در حال حاضر چین در تدارک گسترش این گردش پول دیجیتالی در بیرون از چین است. موفقیت این تحوّل، همراه با پیشرفت عظیم چین در عرصهٔ ارتباطات موبایل نسل پنجم (5G) می‌تواند تغییری بنیادی در ساختارهای مالی دنیا و سرکردگی دلار و آمریکا به وجود آورد که بی‌تردید مایهٔ نگرانی امپریالیسم آمریکاست. یکی از علّت‌های »جنگ سرد «تجاری و تعرفه‌یی آمریکا علیه چین، و نیز چین‌ستیزی گستردهٔ دولت‌های آمریکا، به‌ویژه در جریان همه‌گیری کووید-۱۹، همین تحوّل بوده است. جالب اینجاست که در دولت دونالد ترامپ، آمریکا در حالی صحبت از فشار تجاری بر چین- تا حد قطع ارتباط- کرد که در حدود ۸۰درصد زنجیرهٔ تأمین تولید و توزیع آمریکا به چین متصّل است و قطع یا کاهش این پیوند، اختلالی جدّی در گردش کالا و سرمایه در آمریکا به وجود می‌آورد.

همان‌طور که اشاره شد، دلارزدایی از تجارت جهانی روندی است که از سال‌ها پیش آغاز شده است. برای مثال، سهم دلار آمریکا در کل ذخیره‌های ارز خارجی کشورهای عضو صندوق بین‌المللی پول از ۷۲درصد در سال ۲۰۰۰ به زیر ۶۲درصد در سه‌ماههٔ اوّل سال ۲۰۲۰ کاهش یافته است. بسیاری از کشورهای جهان تنوّع در ذخیرهٔ ارزی خود را هدف قرار داده‌اند. و سال ۲۰۱۹، دهمین سال پیاپی بود که بانک‌های مرکزی کشورهای جهان میزان خرید طلای خود را افزایش دادند که به معنای کاهش اعتماد به دلار کاغذی یا دیجیتال و بدون پشتوانهٔ (طلای) آمریکاست. این در حالی است که سهم آمریکا در ذخیرهٔ طلای جهان از ۲۳/۶۴درصد در پایان ژوئن ۲۰۱۹ به ۱۵/۵درصد در پایان ژوئن ۲۰۲۰ کاهش یافت. به نظر می‌رسد که همه‌گیری کووید-۱۹ نیز این روند دلارزدایی را تسریع کرده باشد. باید دید امپریالیسم آمریکا از راه‌های گوناگون، از جمله فشار آوردن به دولت‌های دیگر برای ادامهٔ انجام معامله به دلار و توسل به شیوه‌هایی برای افزایش تقاضا برای دلار، به این روند دلارزدایی چه واکنشی نشان خواهد داد.

۵. سرمایهٔ مالی و قماری

سرمایه‌های مالی در بازارهای بانکی و پولی و اعتباری توانسته‌اند با استفاده از اهرم اقتصادی‌ای که در اختیار دارند، و نیز با رواج دادن ابزارهای مالی قماری، سهم بزرگی از سود یا اضافه‌ارزش به دست آمده در بخش تولید را به خود اختصاص دهند. در برخی از کشورهای پیشرفته، به‌ویژه در بریتانیا و آمریکا، سرمایهٔ مالی بسیار قدرتمند (قدرتمندتر از سرمایهٔ تولیدی) است و از اهرم‌های خود برای مداخله در روند

ادامه در صفحه ۷

تحوّل‌های جهانی، از جمله در اِعمال تحریم‌ها و محاصره‌های اقتصادی یا تحمیل قراردادهای غارتگرانه به منظور دسترسی به منابع طبیعی و انسانی کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه، استفاده می‌کند.
واقعیت دردناک این است که به‌رغم تبلیغات رسانه‌های غالب، امروزه انحصارهای فراملّی صنعتی و مالی بخش وسیعی از دارایی‌های جهان را در اختیار و زیر نظارت خود دارند و شریان‌های اقتصادی جهان را کنترل می‌کنند. در مرکزهای پُرقدرت سرمایه‌های مالی جهان مانند وال‌استریت (در نیویورک) و »سیتی آو لندن «که دستگاه اداری-قانونی-انتظامی مستقلی از پایتخت انگلستان (لندن) دارد، روزانه صدها میلیارد دلار سهام و اوراق بهادار و وام‌های اعتباری و مسکن و حتّی بیمه‌های سرمایه‌گذاری و دیگر ابزارهای مالی جابه‌جا و خرید و فروش می‌شود که نقشی بسیار زیان‌بار، انگلی، و ضدمردمی در حیات اقتصادی جامعهٔ بشری بازی می‌کند. استفاده از مشتق‌های مالی (مثل »اختیار معامله «یا »آتی «برای خرید یا فروش یک دارایی معیّن در یک زمان معیّن در آینده) و معامله‌های قماری و کازینویی بر سر قیمت سهام و انواع اوراق بهادار و کالاها و دارایی‌ها در این مرکزهای مالی، هم به بخش تولید لطمه زده است و هم اشتغال و زندگی میلیاردها انسان را به خطر انداخته است، و فقط قشر کوچکی از سرمایه‌داران را، از راه تصاحب اضافه‌ارزش تولید شده به‌وسیلهٔ زحمتکشان در سراسر جهان، به ثروت‌های افسانه‌یی رسانده است. علاوه بر همهٔ اینها، باید به گریزگاه‌های مالیاتی و شرکت‌های تودرتو و ساختارهای حقوقی پیچیده‌ای نیز اشاره کرد که حسابداران و وکیل‌ها به وجود آورده‌اند، تا غول‌های شرکتی و فردی سرمایه‌داری، از مدیران عامل و سلبریتی‌ها گرفته تا دولتمداران و قاچاقچیان، با پنهان کردن دارایی‌هایشان بتوانند ثروت‌های افسانه‌یی‌شان را از »دستبرد «دولت‌ها دور نگه دارند؛ ثروتی که باید در راه رفاه کل جامعه خرج شود. انتشار »اسناد پاندورا «به‌وسیلهٔ کنسرسیوم بین‌المللی روزنامه‌نگاران پژوهشگر در مهر ۱۴۰۰ و افشای میلیون‌ها سند از صدها متقلب و متخلف، به‌ویژه در میان دولتمداران، اخیرترین نمونه از این رسوایی‌ها است.
در چهار دههٔ گذشته، بر اثر مالی‌سازی، مقررات‌زدایی از بخش بانکی (بانک‌های خصوصی)، توسعهٔ گستردهٔ ابزارهای اعتباری، »آفریدن پول «در برنامه‌های حسابداری کامپیوتری به‌وسیلهٔ بانک‌های خصوصی و دادن وام بدون هیچ پشتوانهٔ پولی، و نیز رواج »معامله با پول «به واسطهٔ شرکت‌های مالی بزرگ، وضعیتی به وجود آمده است که سهامداران شرکت‌های بزرگ توانسته‌اند سودهای کلانی به جیب بزنند، و در عوض، سهم زحمتکشان از ثروتی که خود ایجاد کرده‌اند کاهش یافته، و بدهکاری آنها به‌خاطر وام‌ها و کارت‌های اعتباری و خریدهای قسطی، در مقیاسی عظیم سال به سال افزایش یافته است.
«آفریدن پول» به‌وسیلهٔ بانک‌های خصوصی (و نه بانک‌های مرکزی) در دورهٔ مالی‌سازی سرمایه‌داری در ایجاد بحران‌ها نقش برجسته‌ای داشته است. بانک‌های خصوصی با فشردن چند دکمهٔ صفحه‌کلید کامپیوتر و وام دادن- البته بیشتر به شرکت‌ها تا افراد- مقدار بالقوه نامحدودی پول الکترونیکی (نه اسکناس و سکه) یا سرمایهٔ مجازی یا موهوم را در اقتصاد به گردش درمی‌آورند. در کشورهای پیشرفته، در حدود ۹۵درصد پول در گردش، از این نوع است و سکه و اسکناس (پول واقعی) در گردش فقط در حدود ۵درصد است. این بانک‌ها با دریافت بهره یا همان سود بانکی از این وام‌های مجازی، برای خود درآمد ایجاد می‌کنند. اگر این وام‌های الکترونیکی در عرصهٔ تولید کالاها و خدمات بیشتر در اقتصاد به کار رود، از جمله در کمک به تولیدکنندگان کوچک و متوسط برای توسعهٔ سرمایه‌گذاری مولّد و استفاده از فنّاوری‌های نوین، می‌تواند به افزایش اشتغال و به افزایش تولید ناخالص ملّی کمک کند بدون اینکه منجر به تورّم شود. ولی مشکل اینجا پدید می‌آید که این وام‌ها- به‌ویژه در دهه‌های اخیر و پس از مالی‌سازی- به‌جای تخصیص یافتن و مصرف شدن در فعالیت‌های مولّد، به صورت گسترده‌ای در اختیار بخش مالی و بورس و املاک و مستغلات قرار می‌گیرد که نه‌فقط ارزش‌افزا نیست بلکه ارزش ایجاد شده در بخش مولّد اقتصاد را می‌رُباید و از آنِ خود می‌کند، و به‌علاوه به تورّم قیمت مسکن و بهای بورس دامن می‌زند. پدید آمدن و ترکیدن حباب‌های گوناگون (یعنی ارتقای معاملات پولی-اعتباری غیرتولیدی) در زمینه‌های مسکن، سهام شرکت‌های اینترنتی، یا اوراق دولتی، بر اثر افزایش و تراکم سرمایه‌های مالی مجازی یا موهوم، از خصلت‌های بارز نظام سرمایه‌داری امروزی است و ریشه در همین روند دارد. ارزش اسمی فعالیت این نوع سرمایه‌های مالی در سال ۲۰۰۰ بالغ بر ۱۰۰تریلیون دلار بود که تا سال ۲۰۰۸ به ۶۰۰تریلیون دلار بالغ شد. این رقم را امروزه در حد ۱۰۰۰تریلیون دلار برآورد می‌کنند که در حدود ۱۰برابر کل تولید ناخالص ملّی جهان است. (نقل از اینوستوپدیا، ۲۸ آوریل ۲۰۲۰)
این نکته را هم نباید ناگفته گذاشت که افزایش پول واقعی از راه چاپ اسکناس و ضرب سکّه نیز اگر همراه با توسعه و رشد فعالیت اقتصادی مولّد و ایجاد ارزش نباشد، باز به افزایش تورّم و بی‌ارزش شدن پول ملّی منجر خواهد شد که نمونه‌های معروف آن در جمهوری وایمار آلمان پس از جنگ جهانی اوّل یا در مجارستان پس از جنگ جهانی دوّم و در زیمبابوه پس از بحران ۲۰۰۸ بود که نرخ تورّم و کاهش ارزش پول ملّی به درصدهای نجومی رسید. امروزه در ونزوئلا و جمهوری اسلامی ایران نیز روند مشابهی دیده می‌شود.
برآمد همهٔ این تغییر و تحوّل‌ها در سرمایه‌داری جهانی، در کنار توان عظیم نظامی قدرت‌های بزرگ امپریالیستی، در چهار دههٔ گذشته به طور کلی شرایط بسیار دشوار و طاقت‌فرسایی را برای طبقهٔ کارگر و زحمتکشان جهان به وجود آورده است.

۶. انقلاب فنّاوری‌های نوین

کار، مبارزه، و آفرینندگی زحمتکشان جهان در تاریخ معاصر، پیشرفت‌ها و تحوّل‌های مثبت بسیاری را در عرصه‌های گوناگون کار و زندگی بشر به ارمغان آورده است، از جمله در زمینه‌های علوم گوناگون، فنّاوری‌های نوین و پیشرفته، فنّاوری‌های اطلاعاتی، ارتباطات، حمل‌ونقل، و مواد و فرایندهای نوین تولید که بهره‌وری را افزایش می‌دهند. امروزه علم و فن جزو نیروهای مولّد و محرّک تحوّل اجتماعی محسوب می‌شود و علم وارد ترکیب زیربنای جامعه شده است. این دستاوردهای علمی-فنّی متعلق به مجموعهٔ جامعهٔ بشری، ظرفیت عظیمی برای تأمین نیازمندی‌های انسان و فراهم آوردن زندگی بهتر و شایسته، تأمین اجتماعی همه‌جانبه برای مردم، و غلبه بر مشکل‌ها و مانع‌های اجتماعی و طبیعی در اختیار بشر قرار داده است. گفتنی است که بسیاری از نوآوری‌های علمی و فنّی امروزی، مانند اینترنت و موقعیت‌یاب جهانی و مخابرات موبایل و هوش مصنوعی و نرم‌افزار تشخیص صدا و حتّی موتور جست‌وجوی گوگل، با پول مردم، یعنی با استفاده از منابع مالی دولتی، در بخش‌های تحقیق و توسعهٔ نهادهایی مثل دانشگاه‌ها یا صنایع نظامی دولتی به دست آمده که بعداً بخش خصوصی آنها را در عمل به‌رایگان تصاحب کرده است و از آنها سودهای کلان می‌برد. تازه‌ترین نمونهٔ این سودوَرزی، یارانهٔ عظیم دولتی به شرکت‌های خصوصی تولیدکنندهٔ واکسن کرونا بود که حتی حاضر نشدند برای مدّتی کوتاه، تا رفع بحران موجود، از »حق انحصاری «خود در تولید چشم بپوشند و دانش فنّی تولید واکسن را در اختیار دولت و دیگر سازندگان دارو قرار دهند.
به دلیل مصادرهٔ این دستاورها به‌وسیلهٔ سرمایه‌داری، و به‌ویژه سرمایه‌داری انحصاری کلان به سود خود، زحمتکشان نه‌فقط سهم شایستهٔ خود را از حاصل کار خود نگرفته‌اند، بلکه با دشواری‌های نوین و گسترده‌تری نیز روبه‌رو شده‌اند که بیکاری، پراکنده‌کاری و شغل‌های ناپایدار، بدهکاری، ناروشنی آیندهٔ نسل‌های جوان، و ویرانی محیط‌زیست بخش‌هایی از آن است. به عبارت دیگر، به دلیل سلطهٔ سرمایه‌داری، این دستاوردهای همه‌بشری به‌جای اینکه شرایط کار زحمتکشان و امنیت اجتماعی آنها را بهتر کند و فرصت‌های فراغت بیشتری برای آنها فراهم آورد، زندگی زحمتکشان را نامطمئن‌تر و امنیت اجتماعی آنها را کمتر کرده است. سرمایه‌داری برای کسب سود بیشتر، از شیوهٔ »کُهنگی عمدی «نیز استفاده می‌کند تا مصرف‌کنندگان را مرتباً به خرید وسایل نو و تازه، مثل گوشی‌های هوشمند، وادارد. دستکاری ژنتیکی گیاهان و جانوران و تولید فراورده‌های تراریخته کشاورزی یا دامی، یا تسریع مصنوعی پرورش طیور (و دام) برای گوشت (و شیر)، از دیگر شیوه‌های افزایش حجم سود است. علاوه بر اینها، خودِ نوآوری در فنّاوری، مستقل از کسب‌وکارهای دیگر سرمایه‌داری ولی در نهایت در خدمت آنها، در دنیای سرمایه‌داری پیشرفتهٔ امروزی به کسب‌وکاری عمده، صرفاً برای تولید و فروش »کالای فنّاوری «تبدیل شده است، که خیل عظیمی از نیروهای متخصص در رشته‌های گوناگون از سراسر جهان را برای کسب سود به خدمت گرفته است.
«انقلاب فنّاوری اطلاعاتی» و ایجاد توانایی دسترسی به اطلاعات از طریق شبکه‌های اینترنتی، از جمله تسهیل عظیم در

ادامه در صفحه ۸

مبادله‌های بانکی (تسهیل جابه‌جایی پول و خرید و فروش)، همراه با پیشرفت صنعت حمل‌ونقل، برداشتن محدودیت‌های مرزی با ایجاد پیمان‌های تجارت آزاد به منظور سریع کردن جابه‌جایی کالاها در زنجیرهٔ تأمین، و کاربست شیوه‌هایی مثل تولید و تحویل بموقع یا بهنگام (Just In Time) و امکان کاهش و حذف انبارداری در مبدأ تولید، تأثیری چشمگیر بر کوتاه کردن دورهٔ برگشت سرمایهٔ جهانی‌شده و افزایش **حجم سود** سرمایه داشته است. در جریان بحران چندجانبهٔ اقتصادی-سلامت در سال ۲۰۲۱/۱۴۰۰، به علت تعطیلی یا نیمه‌تعطیلی واحدهای تولید و پخش، نقطه ضعف شیوهٔ تولید و تحویل بهنگام در زنجیرهٔ تأمین کالا و تداوم چرخهٔ تولید و توزیع مشخص شد. این انقلاب در عرصهٔ اجتماع نیز، اگرچه به طور ناموزون در سطح جهان، تغییرهایی کیفی و کمّی در ارتباطات عمومی، از جمله در شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسانی، و رد و بدل کردن اطلاعات، از جمله در گوشی‌های هوشمند، به وجود آورده است که در گذشته تصوّر آن غیرممکن بود. کاربست فنّاوری‌های جدید در عرصه‌هایی مثل خدمات دولتی، کارهای بانکی، آموزش، و سرگرمی بی‌تردید مزیّت‌هایی برای عموم مردم به وجود آورده است. در مواردی نیز از امکانات شبکه‌های مجازی برای هماهنگی اعتراض‌ها در جنبش‌های مردمی استفاده شده است، از جمله در جنبش جلیقه زردها در سال ۱۳۹۸ در فرانسه، یا تظاهرات در میدان تقسیم استانبول در سال ۱۳۹۲، یا سلسله خیزش‌های موسوم به بهار عرب که از سال ۱۳۸۹ آغاز شد.

امّا مانند هر دستاورد علمی-فنّی دیگر، فنّاوری اطلاعاتی و توسعهٔ کاربست هوش مصنوعی و تشخیص صدا و چهره در دهه‌های اخیر، کاربردهای غیردموکراتیک گسترده‌ای نیز داشته است که سیاستمداران، دولت‌ها، و شرکت‌های خصوصی از آن بهره برده‌اند. از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: هک کردن سیستم‌های کامپیوتری شرکت‌ها، بانک‌ها، یا سازمان‌ها و دولت‌های رقیب به قصد ایجاد اختلال یا حملهٔ سایبری، ربودن داده‌های شخصی کاربران اینترنت در درجهٔ اوّل به قصد بازاریابی یا فروش به بازاریاب‌ها و خریداران اطلاعات (به‌اصطلاح سرمایه‌داری تجسُسی یا پایشی)، انتشار اطلاعات و خبرهای نادرست به قصد انحراف یا هدایت اذهان به سوی موضوعی مشخص، تأثیرگذاری بر تحوّل‌های اجتماعی از جمله در انتخابات‌ها (نمونهٔ همدستی کمبریج آنالیتیکا با فیس‌بوک در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا و همه‌پرسی برگزیت، هر دو در سال ۲۰۱۶)، شنود ارتباطات شخصی، و رصد کردن و پاییدن تحوّل‌های درون اجتماع با هدف‌های امنیتی و محدود کردن آزادی‌های شخصی. نبود مقررات یا مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی (از جمله در نهادهای امنیتی و پلیس) فرصت‌هایی طلایی برای سرمایه در این عرصه به وجود آورده است.

همزمان با پیشرفت فنّاوری و به‌کارگیری فنّاوری‌های نوین در تولید، روند برون‌سپاری و انتقال تولید (مثلاً در خودروسازی یا ساخت وسایل خانگی و دستگاه‌های الکتریکی و الکترونیکی و کفش و لباس) از کشورهای پیشرفته به کشورهای دارای نیروی کار ارزان، از جمله به چین و هند و بنگلادش و ویتنام و دیگر کشورهای آسیایی و کشورهای اروپای شرقی و آمریکای لاتین، لشکری از نیروی کار اضافه نیز در اختیار سرمایه قرار داده است. شرکت‌های غول‌پیکری مثل آمازون و اَپل و نایک و امثال آنها نیز هستند که در عمل نه شرکت‌های تولیدی، بلکه اساساً شرکت‌های سرمایه‌گذاری و توزیع کالا هستند و خود هیچ تولید مستقیمی ندارند. حداکثر اینکه همهٔ کالاهای این شرکت‌ها بر پایهٔ طراحی و امتیاز تولید خودشان، در کارگاه‌ها و کارخانه‌هایی در کشورهای دارای نیروی کار ارزان تولید می‌شود. به این طریق، سرمایه‌داری توانسته است از راه تولید کالاها در کشورهای دارای نیروی کار ارزان، و فروش آنها در بازارهای جهانی و به‌ویژه کشورهای پیشرفته، اضافه‌ارزش کلانی را به جیب بزند. به‌علاوه، این روند به پراکنده‌کاری و شغل‌های ناپایدار و بدون مزایا (از نوع موتوری‌های مسافرکش و مسافربرهای اسنَپ و تَپسی و پیک‌های موتوری) یا پدید آمدن شغل‌های قراردادی و پروژه‌یی و غیردائم (از جمله در مشاغل حرفه‌یی مثل مهندسی و برنامه‌نویسی) در کشورهای مبدأ منجر شده است که قدرت تشکل و چانه‌زنی زحمتکشان را به‌شدّت ضعیف کرده، و در ضمن، عاملی برای پایین نگه داشتن مزدها شده است.

در دوران ما، علم و فنّاوری نوین و پیشرفته نیز مانند هر دستاورد بشری دیگر شمشیری دولبه است که سرمایه‌داری، در نبرد طبقاتی میان کار و سرمایه، از آن برای بقای خود و پیشبُرد هدف‌های خود استفاده می‌کند. این ابزار باید در خدمت منافع عمومی بشر باشد، نه در خدمت پایمال کردن این منافع.

۷. بحران‌های سرمایه‌داری جهانی

تاریخ قرن بیستم و سال‌هایی که از قرن بیست‌ویکم می‌گذرد نشان می‌دهد که بحران‌های دوره‌یی سرمایه‌داری در دورهٔ اجرای الگوهای نولیبرالی، جهانی‌سازی، و انقلاب فنّاوری اطلاعاتی و دیجیتالی تناوب بیشتری یافته و اکنون به طور متوسط هر چهار تا هفت سال با بحران تازه‌ای در جهان سرمایه‌داری روبه‌رو هستیم. سرشت ذاتی و حل‌ناشدنی بودن این بحران‌ها در نظام سرمایه‌داری، اکنون بیش از پیش آشکار شده است.

در چند دههٔ اخیر شاهد چهار بحران بوده‌ایم: بحران مالی بدهکاری کشورهای آسیایی و کاهش ارزش پول آنها در سال ۱۹۹۷، بحران »حباب دات-کام «یا حباب اینترنت که ناشی از معاملات قماری بر سر شرکت‌های اینترنتی و فنّاوری اطلاعات (آی‌تی) بود و در مارس ۲۰۰۰ به اوج خود رسید، بحران »حباب مسکن «سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ بر اثر دادن بی‌رویّهٔ وام‌های مسکن و افزایش بدهی‌های مردم و ناتوانی آنها در بازپرداختن وام‌ها و در عین حال، معاملات قماری بر سر اسناد وام، و بالاخره بحران اقتصادی-سلامت سال ۲۰۲۰ که با همه‌گیری کووید-۱۹ شتاب گرفت و همچنان ادامه دارد.

امروزه، به‌رغم بغرنجی بافت اقتصاد سرمایه‌داری معاصر نسبت به صد یا دویست سال پیش، سازوکار اصلی و بنیادین پدید آمدن بحران‌های سرمایه‌داری تغییری نکرده است. وقوع بحران‌های اقتصادی در جهان سرمایه‌داری ناشی از تضادهای درونی و ذاتی سرمایه‌داری است.

در نظام سرمایه‌داری، هدف اصلی از تولید کالا و خدمات، نه ایجاد ارزش مصرف و برطرف کردن نیازها، بلکه تصاحب اضافه‌ارزش تولید شده به‌وسیلهٔ نیروی کار و »نقد «یا پول کردن آن است. در گردش و دورپیمایی سرمایه، اگر در هر یک از مرحله‌ها یا »لحظه«های آن- یعنی تولید کالا و اضافه‌ارزش، فروش کالا و نقد کردن اضافه‌ارزش، و توزیع سود و برگشت سرمایهٔ پولی به گردش- وقفه‌ای پیش آید، بحران پدید می‌آید. اگر سرمایه یا اعتبار لازم برای تهیهٔ ابزار تولید (از ساختمان و ماشین‌آلات تا مواد خام و نیروی کار) و راه انداختن تولید مادّی یا معنوی در دسترس نباشد، اگر تولید کالا به هر دلیلی (مثلاً اعتصاب گسترده، جنگ یا تروریسم، یا عوامل طبیعی و همه‌گیری بیماری) مختل شود، اگر کالاهای تولیدشده (چه کالاهای مصرفی، چه کالاهای تولیدی) از جمله به دلیل فقر و کاهش قدرت خرید مصرف‌کنندگان یا نبود اعتبار پولی به فروش نرسد (که این حالت را به غلط بحران »اضافه‌تولید «می‌خوانند، در حالی که نیاز مصرف‌کننده کاملاً به جای خود باقی است)، یا اگر سرمایهٔ مالی و تجاری سهم بسیار بزرگ‌تری از سود تولید شده را (که سرچشمه‌اش اضافه‌ارزش است) ببرد و سرمایهٔ صنعتی سهم ناچیزتری (مثلاً بر اثر بالا بودن نرخ بهره‌های بانکی یا جذب شدن سرمایهٔ مالی انباشت شده در معاملات قماری)، در هر حال، گردش سرمایه مختل می‌شود و بحران رخ می‌دهد.

به علّت وابستگی زنجیروار نهادهای مالی به یکدیگر و بدهکار بودن همه به هم، هر گونه اختلال در هر حلقه‌ای از این زنجیر، به فروریختن کل زنجیر مالی-پولی می‌انجامد که نمونهٔ بارز آن را در بحران ۲۰۰۸ شاهد بودیم. به‌خاطر فرایند جهانی‌سازی، چنین بحران‌هایی به کشورهای پیشرفته محدود نمی‌مانند و به سراسر جهان، از جمله کشورهای پیرامونی یا در حال توسعه، نیز گسترش می‌یابد.

بحران سرمایه‌داری به تشدید تضاد میان قطب‌های امپریالیستی نیز دامن زده است و رقابت برای بازتقسیم منابع و بازارها را در دههٔ سوّم سدهٔ بیست‌ویکم میلادی افزایش داده است. این تضادها به شکل درگیری‌ها و تنش‌های خطرناک در نقاط گوناگون جهان مانند قفقاز جنوبی، شرق مدیترانه، و شمال آفریقا بروز می کند.

نظام سرمایه‌داری هنوز کمر از زیر بحران ۲۰۰۸ راست نکرده بود که طلیعهٔ بحران تازه‌ای در اواخر سال ۲۰۱۹ پدیدار شد که با همه‌گیری کووید-۱۹ شتاب گرفت و عمیق‌تر و گسترده‌تر شد و به بیکاری بی‌سابقه‌ای در آمریکا و اروپا- و در مواردی حتّی گسترده‌تر از آنچه در بحران بزرگ دههٔ ۱۹۳۰ در آمریکا رخ داد- منجر شد. بحران همه‌گیری کووید-۱۹ به‌ویژه نشان داد که وعده‌های اقتصاد »آزاد «بی‌نظارت در فراهم آوردن زندگی بهتر و امن‌تر برای توده‌های زحمتکش چقدر توخالی و صرفاً به قصد تسهیل جریان ثروت از زحمتکشان به سوی سرمایه‌داران و انباشت بیش از پیش

ادامه در صفحه ۹

سرمایه و افزایش سود آنها بوده است. بر اثر خصوصی‌سازی‌های گسترده و ضعیف شدن قدرت صنفی و سیاسی زحمتکشان به‌خاطر اجرای الگوهای سرمایه‌داری نولیبرال، بودجه‌های خدمات اجتماعی دولتی و همگانی، از جمله در عرصهٔ تدارک مقابله با سوانح طبیعی و همه‌گیری‌هایی مثل کرونا، در چهار دههٔ گذشته به طور جدّی کاهش یافت و این خدمات دچار آسیب جدّی شد. واکنش فاجعه‌بار آمریکا و برزیل، و کشورهای اروپایی فرانسه، بریتانیا، روسیه، ایتالیا، اسپانیا، و نیز هند و ایران، در مقابله با همه‌گیری کووید-۱۹ گواه بارز پیامدهای زیان‌بار کاربست الگوهای نولیبرالی در این کشورها در دهه‌های گذشته بود.
شگفت اینکه به‌رغم خواستِ نولیبرالی سرمایه‌های کلان و انحصاری برای »کوچک کردن «نقش دولت در اقتصاد »آزاد «بی‌نظارت، در بحران سال ۲۰۰۸، و نیز در بحران سلامت-اقتصادی ۲۰۲۱-۲۰۲۰، باز دولت‌های سرمایه‌داری و بانک‌های مرکزی بودند که به کمک شرکت‌های تولیدی-خدماتی عظیم سرمایه‌داری و بانک‌ها و بیمه‌های خصوصی آمدند و آنها را از سقوط نجات دادند. روشن است که هزینهٔ این »بسته‌های نجات «به‌اصطلاح دولتی، در سال‌های بعد از طریق مالیات یا کاهش خدمات دولتی به دوش زحمتکشان انداخته می‌شود. در چنین مواردی است که همهٔ جناح‌های سرمایه‌داری انحصاری کشورهای پیشرفته در آمریکا و اروپا و آسیا، برای حفظ کل نظام سرمایه‌داری و جلوگیری از فروپاشی آن، و پرهیز از »ملّی کردن «شرکت‌ها و صنایع ورشکسته شده، برای نجات دادن بخش خصوصی با یکدیگر همکاری می‌کنند.
این بحران‌های نمونه‌وار سرمایه‌داری نه به دلیل اختلاس‌های مالی یا دستکاری در حسابداری بودجه‌های دولتی، بلکه به دلیل سازوکارهای درونی سرمایه‌داری رخ می‌دهد که در ضمن بستری برای عرصه‌های گوناگون مبارزهٔ طبقاتی میان نیروی کار و سرمایه است. در بحران‌ها، طبقهٔ کارگر و زحمتکشان و کسب‌وکارهای کوچک‌ترند که بیش از همه آسیب می‌بینند. بیکاری و فقر افزایش می‌یابد و کسب‌وکارهای کوچک ورشکسته می‌شوند. در عوض، شرکت‌های بزرگ‌تر اغلب از درون بحران‌ها قدرتمندتر بیرون می‌آیند و با از میدان به در کردن رقیبان ضعیف‌تر، سرمایه‌های بزرگ‌تری را در اختیار خود می‌گیرند و سلطهٔ انحصاری خود را تحکیم می‌کنند.

۸. تلاش سرمایه‌داری برای برون‌رفت از بحران

تضادهای درونی صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری که مارکس و انگلس در حدود ۱۵۰ سال پیش اساس آن را توضیح دادند، امروزه شدّت یافته است. عمده‌ترین تضاد نظام اقتصادی سرمایه‌داری، تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تملّک خصوصی سرمایه است؛ سرمایه‌ای که سرچشمه‌اش در اضافه‌ارزش تولید شده به‌وسیلهٔ نیروی کار است. اگرچه سرمایه‌داری همواره در پی یافتن راه‌های تازه‌ای برای بیرون رفتن از بحران و ادامهٔ حیاتش است، ولی بنا به سرشت تضادآمیز آن، راه‌هایی که پیدا می‌کند دیر یا زود به ضد خود تبدیل می‌شود و چه‌بسا بحران بزرگ‌تری را پدید می‌آورد.
بحران‌های دوره‌یی سرمایه‌داری در عین حال فرصتی‌اند برای سرمایه‌داری که شیوه‌های تازه‌ای برای به دست آوردن »تعادل «مجدد و ادامهٔ حیاتش بیابد. همچنین، بحران‌ها فرصتی‌اند برای زحمتکشان تا خواست‌های خود را- تا حد بر هم زدن نظم سرمایه‌داری و برقراری نظمی نوین، نظمی سوسیالیستی- به پیش ببرند. اینکه کدام طرف- سرمایه یا کار- بتواند از این فرصت به سود خود استفاده کند، به توازن نیروهای طبقاتی در هر لحظهٔ مشخص از هر بحران بستگی دارد.
در دهه‌های اخیر، بازگشت به »تعادل «برای سرمایه‌داری جهانی مشکل‌تر شده است، و به‌جای ارائهٔ برنامه‌ای برای رشد واقعی همگانی و اشتغال پایدار، به نظامیگری یا برنامه‌های ریاضت اقتصادی برای زحمتکشان متوسل شده است که وضع را وخیم‌تر از پیش کرده است. به همین دلیل، وجههٔ روبنای سیاسی سرمایه‌داری، سیاست‌گذاران ارشد آن، و بخش مالی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری و اطمینان به آن، نزد بخش عظیمی از افکار عمومی بی‌اعتبار شده است. این بی‌اعتمادی مردم به دولت‌های سرمایه‌داری، در جریان مقابله با همه‌گیری کووید-۱۹ آشکارا دیده شد.
در این میان، واکنش جمهوری خلق چین نسبت به بحران‌های اخیر قابل‌توجه بوده است. دولت چین توانست با استفاده از منابع عظیم مالی و انسانی موجود، و با در پیش گرفتن سیاست‌های کلان سرمایه‌گذاری عظیم زیرساختی در داخل کشور، از جمله ساختن ساختمان‌های مسکونی، شهرک‌ها، راه‌آهن‌های پُرسرعت، فرودگاه‌ها، بندرها، و بزرگراه‌ها در مقیاسی عظیم، سرمایه گذاری در فن آوری نوین از جمله تکنولوژی ارتباطی 5G بحران اقتصادی ۲۰۰۸ را بدون آسیب‌های عمده پشت سر بگذارد. حتّی به‌خاطر تقاضای گستردهٔ چین در این دوره به مواد اوّلیه، چین توانست به شماری از کشورهای صادر کنندهٔ مواد خام و کالاها نیز در بیرون رفتن از بحران کمک کند.
ادامهٔ نرخ رشد اقتصادی مثبت (با میانگین ۶درصد) در چین، و نیز در کشورهای دیگری مثل ویتنام و برخی از کشورهای آمریکای لاتین مثل بولیوی، در سال‌های پس از بحران ۲۰۰۸، امتیاز اقتصاد برنامه‌ریزی شده را در برابر هرج‌ومرج ذاتی اقتصاد بازار نشان داد. همین روند به‌روشنی در برخورد با بحران کووید-۱۹ دیده شد که در آن کشورهایی مثل چین و ویتنام و کوبا، حتّی سنگاپور و تایوان و نیوزیلند و کرهٔ جنوبی، نیز دولت‌هایی محلی مثل دولت کمونیست در ایالت کرالا در هند، با بهره‌گیری از برنامه‌ریزی مرکزی و اولویت دادن به زندگی و جان مردم، موفقیت‌های چشمگیری در مقابله با همه‌گیری ناشناختهٔ جدید به دست آوردند. این در حالی است که هرج‌ومرج اقتصاد بازار سرمایه‌داری به‌ویژه در آمریکا، به رقابت شهرها و ایالت‌ها با یکدیگر و مناقشه با دولت فدرال بر سر اقدام‌های پیشگیرانه و درمانی، تهیه و توزیع وسایل پزشکی و حفاظتی، و بی‌برنامگی و حتّی تقابل در اِعمال خانه‌نشینی و تعلیق فعالیت‌های اقتصادی انجامید. این عوامل، در کنار تعلل در مبارزهٔ جمعی با بیماری و نبود نظام درمانی همگانی در آن کشور، به ابتلای بیشتر از ۸۷ میلیون آمریکایی به بیماری کووید-۱۹ و مرگ بیشتر از یک میلیون نفر تا میانهٔ خرداد ۱۴۰۱ منجر شد. در آمریکا، کشوری که کمتر از ۵درصد جمعیت کل جهان را دارد، میزان ابتلا به کووید-۱۹ و مرگ ناشی از آن در حدود ۱۵ تا ۲۰درصد آمار جهانی بود.
ویروس کرونای جدید که در سال ۲۰۲۰ همه‌گیر شد، مشکلی جهانی است، و به همین دلیل، مقابله با همه‌گیری آن نیز مستلزم همکاری جهانی در مهار آن، و در تهیه و توزیع واکسن و داروی مؤثر برای آن است. در هفته‌ها و ماه‌های آغاز همه‌گیری کووید-۱۹، در برابر چگونگی واکنش آمریکا به این همه‌گیری، در حالی که کار حتّی به راهزنی و مصادرهٔ وسایل حفاظت شخصی سفارش شده از سوی کشورهای آلمان و کانادا کشیده شد، رفتار انسانی دولت‌های کوبا و چین و ویتنام در ارسال کمک‌های پزشکی و گسیل کادرهای پزشکی به کشورهای دیگر، نشان از بینشی کاملاً متفاوت داشت: در یک مورد، خودپرستی و سودجویی سرمایه حاکم است و در طرف دیگر، همیاری و همکاری بشردوستانه است که ارزش انسانی محسوب می‌شود. در توزیع واکسن در سال ۲۰۲۱ نیز رفتارهای مشابهی دیده شد. در حالی که کشورهای فقیرتر و در حال توسعه برای مهار همه‌گیری نیاز مبرم به واکسن داشتند، از جمله از طریق سبد سازمان ملل متحد »کواکس«، قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری دست به انبار کردن واکسن‌ها برای شهروندان خودشان زدند. روشن است که تأخیر در واکسیناسیون عمومی در جهان، و ادامهٔ جهش‌های ژنتیکی ویروس کرونا، سبب پیدایش گونه‌های متعددی از این ویروس می‌شود که مهار آن را با واکسن‌های موجود دشوار می‌کند.
بی‌تردید دنیای پس از کرونا نیز مُهر و نشان بحران سلامت کنونی را بر خود خواهد داشت. سوای مرگ‌ومیر گسترده در میان زحمتکشان و قشرهای آسیب‌پذیر، شاهد روند اخراج‌های جمعی و از بین رفتن امنیت شغلی، بی‌خانمانی، وخیم‌تر شدن شرایط کار زحمتکشان، ورشکستگی کسب‌وکارهای کوچک و حتّی متوسط، و انواع بیماری‌های روحی و روانی ناشی از همه‌گیری کووید-۱۹ بوده‌ایم که اثری ماندگار در زندگی زحمتکشان و خانواده‌هایشان خواهد داشت. از سوی دیگر، شاهد کسب سودهای افسانه‌یی شرکت‌هایی مثل آمازون و فیس‌بوک و شرکت‌های دارویی بوده‌ایم که در مدّت چند ماه، میلیاردها دلار به ثروتشان افزوده شد. »زندگی عادی «پس از بحران کرونا بی‌تردید تفاوت‌هایی چشمگیر با زندگی عادی قبل از کرونا خواهد داشت. اینکه این تغییر تا چه حد به سود یا زیان زحمتکشان باشد، بستگی به قدرت و برآمد مبارزهٔ طبقاتی زحمتکشان جهان خواهد داشت.

ادامه در صفحه ۱۰

نظامیگری و جنگ‌افروزی به منظور بیرون رفتن از بحران نیز یکی از شیوه‌هایی است که سرمایه‌داری، به‌خصوص در مرحلهٔ امپریالیستی، به کار می‌گیرد. جنگ‌های جهانی اوّل و دوّم و جنگ و اشغال نظامی عراق و افغانستان نمونه‌های بارز این »راه‌حل «سرمایه‌داری برای حل تضادهای درونی خود است. با وجود تسلیحات هسته‌یی در زرّادخانه‌های شماری از کشورهای جهان، نظامیگری و جنگ‌طلبی صلح جهان و حیات جامعهٔ بشری را به طور جدّی تهدید می‌کند. بالا گرفتن تنش‌ها در شرق اروپا و در مرز اوکراین با روسیه، به تحریک امپریالیسم آمریکا و بریتانیا و »ناتو«، و بروز درگیری نظامی و خطر جنگ هسته‌یی فاجعه‌بار در آن منطقه، که البته نظامی‌گرایان سودهای کلان از آن برده‌اند، یکی از نمونه‌های اخیر در این مورد بود.

۹. نظامیگری و جنگ‌افروزی به مثابه »راه‌حل «بحران سرمایه‌داری

تحمیل زورگویانهٔ سیاست قدرت‌های بزرگ امپریالیستی به کشورهای دیگر، فروش انواع تسلیحات و خدمات نظامی و کسب سودهای کلان، تجاوز به کشورهای »نافرمان«، و جنگ‌افروزی، از شیوه‌های سرمایه‌داری برای »حل «بحران‌هایش هستند. »راه‌حل «نظامی را در پی بحران اقتصادی دههٔ ۱۹۷۰ میلادی به‌خوبی می‌شد دید. پس از روی کار آمدن رونالد ریگان در آمریکا و مارگارت تاچر در بریتانیا، برنامه‌های وسیع گسترش و تقویت پیمان آتلانتیک شمالی »ناتو «به جریان افتاد: استقرار موشک‌های کروز مجهز به نسل نوینی از کلاهک‌های هسته‌یی در اروپا، و گسترش پایگاه‌های نظامی آمریکا در جهان همراه با طرح جنگ فضایی به نام »جنگ ستارگان «به بهانهٔ دفاع از »دنیای آزاد« (یعنی سرمایه‌داری) و مقابله با »خطر کمونیسم .«مرحلهٔ خصومت‌جویی امپریالیسم در دههٔ ۱۹۸۰ میلادی با شعار مبارزه با »امپراتوری شیطان «(یعنی اردوگاه سوسیالیستی آن زمان) در دولت ریگان در آمریکا آغاز شد که بعداً در قرن بیستم، به شکل مبارزه با »محور شرارت «و »جنگ بر ضد ترور «در زمان جورج بوش پسر ادامه یافت.

باراک اوباما در دورهٔ ریاست‌جمهوری‌اش در آمریکا در شرایط معیّن پس از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ و افزایش قدرت اقتصادی و نظامی چین، سیاست خارجی »چرخش به سوی آسیا« را برای گسترش پایگاه‌ها و ائتلاف‌های نظامی در منطقهٔ آسیای شرقی و »مهار چین« مطرح کرد و به پیش برد. اوباما به‌رغم وعده‌هایی که برای پایان دادن به همهٔ جنگ‌های آمریکا داده بود، به جنگ در افغانستان و عراق ادامه داد، پهپادهای نظامی را برای کشتار در پاکستان و سومالی به کار گرفت، در مارس ۲۰۱۱ همراه با متحدان فرانسوی و بریتانیایی‌اش لیبی را بمباران کرد که به کشته شدن معمّر قذافی و فروپاشی سیاسی-اقتصادی-اجتماعی لیبی منجر شد، و بمباران‌های هوایی در یمن و سوریه را توسعه داد.

در چهار سال ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ نیز، به‌رغم وعده‌های مجدد این رئیس‌جمهور، همهٔ جنگ‌های آمریکا ادامه یافت، تهدید تجاری و نظامی چین بارزتر شد، فروش تسلیحات به‌ویژه به کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس بیشتر شد، و جنگ‌های نیابتی ادامه یافت. سیاست خارجی و نظامیگری در دولت جو بایدنِ »دموکرات «نیز به همان روال قبل ادامه یافت. از جمله، دولت بایدن توافقی را که دولت ترامپ در دوحه با طالبان کرده بود، به اجرا گذاشت و از تیر ۱۴۰۰ شروع به خارج کردن نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان کرد. پایان یافتن خروج نیروهای نظامی آمریکایی و اروپایی از افغانستان در ۲۴ مرداد ۱۴۰۰ و تحویل دادن مجدد افغانستان پس از ۲۰ سال به طالبان نیز نه به معنای پایان نظامیگری در این منطقه، بلکه در تدارک برای »چرخش به سوی آسیا «و تجمیع نیروهای در آسیای شرقی و در برابر چین بود. روند نظامیگری با استفاده از فنّاوری‌های نوین، قدرت نظامی امپریالیسم و به‌ویژه آمریکا را افزایش داده است و آن را در موقعیت تهاجمی برتری قرار داده است، گرچه امروزه قدرت‌هایی مثل روسیه و چین دیگر به‌آسانی از کنار تهدیدهای نظامی‌گرایان آمریکایی و اروپایی نمی‌گذرند.

قدرت‌های امپریالیستی، و به‌ویژه امپریالیسم آمریکا، برای توجیه هزینه‌های نجومی نظامیگری و جنگ‌افروزی، که بارش به دوش زحمتکشان است ولی سودهای سرسام‌آورش به جیب مجتمع صنعتی-نظامی-خدماتی و پیمانکاران خصوصی می‌رود، همچنان از »دخالت بشردوستانه «و »بردن دموکراسی «به کشورهای »نافرمان «صحبت می‌کنند.

این روند تأثیری بسیار منفی بر جریان تحقق دموکراسی و آزادی‌های پایدار در کشورهای جهان داشته است. مداخله‌های نظامی در کشورهایی مثل عراق و سوریه و لیبی و افغانستان، دامن زدن به جنگ‌های نیابتی مانند آنچه در یمن و سوریه جاری است، ادامه دادن به جنگ‌های »بی‌پایان «ولی سودآور در عراق، و تا پاییز سال گذشته در افغانستان، فروش سرسام‌آور تسلیحات از جمله به سلطان‌نشین‌های خلیج فارس، تلاش برای دست زدن به کودتاهای سیاسی و نظامی و »تغییر رژیم « خودسرانه در کشورهایی که روی خوش به امپریالیسم نشان نمی‌دهند، مثل آنچه در ونزوئلا و برزیل و آرژانتین و بولیوی روی داد، همگی ناشی از سرشت تجاوزگرانه و آزمندانهٔ سرمایه در پی سودهای فزاینده و غارت ثروت ملّت‌های جهان است. مهاجرت‌های اجباری مردم کشورهای جهان، سرنوشت اسف‌بار و دردناک این مهاجران، و برخوردهای غیرانسانی برخی از دولت‌ها با آنها، ریشه در همین سیاست‌های امپریالیستی دارد.

با وجود سر آمدن »جنگ سرد «پس از فروریزی دولت‌های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، سرمایه‌داری همچنان به مسابقهٔ تسلیحاتی و فروش تسلیحات و گستردن «بازار مرگ» دامن می‌زند، و برای توجیه این نظامیگری، «دشمن»های تازه‌ای را مطرح می‌کند، از جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه گرفته تا جمهوری اسلامی ایران و جمهوری دموکراتیک خلق کره.

در دوره‌های رکود-رونق قرن بیستم و تا امروز، گسترش یا دست‌کم حفظ بودجه‌های نظامی، همراه با ایجاد یا حفظ تنش‌ها و درگیری‌های نظامی، از ابزار معمول برای گذراندن دوره‌های بحرانی بوده است. دولت آمریکا پس از »خروج «از افغانستان هم دست از افزایش بودجه‌های نظامی‌اش برنداشت. جنگ و ویرانی، به‌رغم تلفات جانی و خسارت‌هایی که به بار می‌آورد، برای مجتمع صنعتی-نظامی-خدماتی امپریالیستی »مفید «و سودآور است، چه در جریان خود جنگ و چه بعد از آن و در دورهٔ به‌اصطلاح سازندگی و غارت ثروت کشورها. در نبود جنبش صلح قدرتمندی که بتواند مانع مؤثری در برابر جنگ‌افروزان باشد، اینان به ویرانگری و جنگ‌های بی‌پایان خود ادامه خواهند داد.

هم‌زمان با افزایش قدرت اقتصادی جمهوری خلق چین که اکنون دوّمین قدرت اقتصادی بزرگ دنیاست، آمریکا که خود را در معرض سقوط از مقام اَبَرقدرتِ اقتصادی برتر جهان و عقب افتادن از چین می‌بیند، بیش از پیش هدفش را شتاب بخشیدن به روند حفظ و تقویت موقعیت خود به مثابه ابرقدرتِ نظامی برتر جهان قرار داده است. دولت ترامپ در زمینهٔ سرمایه‌گذاری آمریکا در پروژه‌های نظامی کردن فضا و گسترش ناتو برای ایفای نقش در درگیری‌های خاورمیانه چراغ سبز نشان داد. برخی از موضع‌گیری‌های تحریک‌آمیز او در ارتباط با چین- بدون شک با هدف مهار توسعهٔ اقتصادی چین- نیز چراغ سبزی به نظامی‌گرایان و جنگ‌طلبان و بسیار نگران‌کننده بود. امروزه دولت جو بایدن نیز در اساس همان سیاست را ادامه می‌دهد. پیمان امنیتی سه‌جانبهٔ »آکوس(AUKUS) «میان آمریکا و بریتانیا و استرالیا (شهریور ۱۴۰۰) شامل همکاری‌هایی در عرصهٔ هوش مصنوعی و جنگ سایبری و فروش زیردریایی‌های هسته‌یی آمریکایی به استرالیا که در آب‌های نزدیک چین مستقر خواهد، و نیز پیمان امنیتی چهارجانبهٔ »کواد(QUAD) «میان آمریکا، هند، ژاپن، و استرالیا (۱۳۹۶) به منظور مقابلهٔ نظامی و دیپلماتیک با چین در دریای چین جنوبی، نمونه‌هایی از سیاست‌های تجاوزگرانهٔ دولت جو بایدن نسبت به چین است. حیطهٔ عمل هر دو پیمان مذکور در منطقهٔ اقیانوس هند و غرب اقیانوس آرام است.

صرف بودجه‌های عظیم برای ایجاد ماشین جنگی مهیب کشورهای امپریالیستی، کشورهای دیگر و از جمله کشورهای کمتر توسعه‌یافته را نیز به افزایش بودجه‌های نظامی‌شان واداشته است که سودش به جیب فروشندگان امپریالیستی تسلیحات می‌رود. بر اساس گزارش «ترازنامهٔ نظامی» پیش‌گفته، کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی بیشترین هزینهٔ نظامی-دفاعی به نسبت تولید ناخالص و میزان جمعیت را در سال ۲۰۱۹ داشته‌اند. برای مثال، هزینهٔ نظامی سرانهٔ عربستان سعودی و عمان به ترتیب ۲۳۰۰ و ۲۵۰۰ دلار بود در حالی که همین رقم در بریتانیا ۸۳۷ دلار بود.

ادامه در صفحه ۱۱

قرارداد خرید تسلیحاتی ۱۱۰میلیارد دلاری عربستان از آمریکا در سال ۲۰۱۷ و توافق خرید تسلیحات بیشتر در ده سال بعدی به ارزش ۳۵۰ میلیارد دلار، نمونه‌ای از این ائتلاف ثروت‌های ملّی در راه مخارج نظامی است.
در فهرست ۱۰ کشوری که بالاترین ارقام بودجهٔ نظامی را دارند، پس از آمریکا و چین که در مقام اوّل و دوّم هستند، عربستان سعودی در رتبهٔ سوّم و روسیه در ردیف ششم قرار دارد. البته نباید ناگفته گذاشت که بودجهٔ نظامی آمریکا نزدیک به سه برابر بودجهٔ نظامی چین و بیشتر از مجموع بودجهٔ نظامی ۷ کشور بعدی در این فهرست (چین و عربستان سعودی و هند و روسیه و آلمان و بریتانیا و فرانسه) است. موافقت مجلس نمایندگان آمریکا با کمک یک میلیارد دلاری آمریکا به سامانهٔ »گنبد آهنین« اسرائیل در مهر ۱۴۰۰، از نمونه‌های تازهٔ سیاست‌های تسلیحاتی منطقه‌یی آمریکا است.
طبق آمار گزارش »ترازنامهٔ نظامی «منتشر شده توسط انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیک، کل هزینهٔ نظامی جهان در سال ۲۰۱۹ به میزان ۴درصد نسبت به سال قبل افزایش یافت و به حدود ۱٫۷۳تریلیون دلار رسید که در ده سال پیش از آن سابقه نداشت. نزدیک به ۴۰درصد این رقم، یعنی ۶۸۴میلیارد دلار (بدون در نظر گرفتن هزینه‌های جنگ‌های جاری و تسلیحات هسته‌یی که در رقم‌های دیگر بودجه و در بودجهٔ وزارت انرژی پنهان شده است)، بودجهٔ نظامی آمریکا (معادل ۳٫۴درصد تولید ناخالص این کشور) بود که ۶٫۶درصد نسبت به سال پیش از آن افزایش یافته بود. (ارقام از ویکی‌پدیا) بودجهٔ نظامی آمریکا در این سال نزدیک به ۴برابر بودجهٔ نظامی چین (۱۸۱میلیارد دلار)، نزدیک به ۹برابر بودجهٔ عربستان سعودی، و بین ۱۱ تا ۱۲ برابر چهار کشور بعدی بوده است. هزینهٔ نظامی ناتو در همین سال، ۳۰۲میلیارد دلار بود. (نقل از سایت اینترنتی ناتو) دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۹ موفق شد بودجهٔ اختصاص یافته به امور نظامی آمریکا در سال ۲۰۲۰ را به ۷۳۸میلیارد دلار افزایش دهد. (نقل از سایت دیفنس نیوز، ۱۶ دسامبر ۲۰۱۹) طبق آمار انستیتو بین‌المللی پژوهش صلح استکهلم، هزینهٔ نظامی آمریکا و چین در سال ۲۰۲۱ به ترتیب ۸۰۱میلیارد و ۲۹۳میلیارد دلار بود که معادل ۳٫۵درصد و ۱٫۷درصد تولید ناخالص این دو کشور بود. برخی از تحلیلگران نظامی معتقدند که بیشترین بخش بودجه‌های تسلیحاتی آمریکا متوجه هدف‌هایی در آسیا، اقیانوسیه، و خاورمیانه است.

۱۰. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی »ناتو«

یکی از نهادهای جهانی جنگ‌افروز، سازمان نظامی-امنیتی موسوم به »پیمان آتلانتیک (اطلس) شمالی «(ناتو) است که در سال ۱۹۴۹/۱۳۲۸ شکل گرفت. گردانندگان این ائتلاف نظامی مدعی‌اند که ناتو برای مقابله با به‌اصطلاح »توسعه‌طلبی شوروی و اقمارش «در زمان »جنگ سرد «ایجاد شد، در صورتی که »پیمان ورشو «میان کشورهای سوسیالیستی سابق بیشتر از شش سال **بعد** از ایجاد ناتو، یعنی در ۱۴ ماه مه ۱۹۵۵/۱۳۳۴ به منظور مقابله با طرح‌های تجاوزگرانهٔ کشورهای عضو ناتو و زمانی ایجاد شد که آلمان غربی به ناتو پیوست. انتظار می‌رفت که با انحلال پیمان ورشو در اوایل تابستان ۱۹۹۱/۱۳۷۰ در روند فروریزی دولت‌های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی، ناتو نیز برچیده شود که نشد. همین موضوع یکی از موارد اعتراض صلح‌طلبان جهان به موجودیت ناتو است.
ادامهٔ فعالیت ائتلاف نظامی امپریالیستی »ناتو «پس از انحلال پیمان »ورشو«، نشانهٔ بارز تلاش قدرت‌های امپریالیستی برای حفظ و تحکیم سلطهٔ سرمایهٔ جهانی است. از سال‌های آغازین دههٔ ۱۹۹۰ میلادی، نیروهای نظامی ناتو به اتکای برخی از قطعنامه‌های جانبدارانهٔ شورای امنیت سازمان ملل متحد یا صرفاً با نظر »جامعهٔ جهانی«، و به بهانهٔ »دفاع از حقوق بشر و دموکراسی«، تمامیت ارضی و حاکمیت کشورهای جهان در آفریقای شمالی (لیبی، ۲۰۱۱)، خاورمیانه (از جمله عراق، به هدایت آمریکا، ۲۰۰۳)، اروپا (یوگسلاوی، از ۱۹۹۲)، و دیگر نقاط جهان (از جمله افغانستان، ۲۰۰۱) را با خشونت نقض کرده‌اند و در عملیات دریایی در ورای حوزهٔ عمل خود شرکت کرده‌اند (از جمله در سومالی برای مقابله با دزدان دریایی). سران ناتو مدعی شدند که شرایط جهان پس از حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تغییر کرده است و روند کار ناتو نیز باید تغییر کند. ناتو خود را سازمانی مستقل می‌داند که التزامی به تأیید سازمان ملل متحد ندارد. منشور جدید ناتو با بازتعریف هدف‌ها، حیطهٔ عمل، و دشمنان بالقوهٔ کشورهای عضو، راه را برای تجاوزها و ماجراجویی‌های نظامی جدید به منظور حفظ و تحکیم سلطهٔ سرمایه و سیاست‌های توسعه‌طلبانهٔ قدرت‌های امپریالیستی، و پیش از همه امپریالیسم آمریکا، گشود. آمریکا و متحدانش در ناتو آشکارا اعلام کردند که این ائتلاف نظامی در آینده در هر نقطه‌ای از جهان که آنها لازم ببینند، وارد عمل خواهد شد. گسترش میدان عمل این نهاد نظامی تجاوزگر در سراسر جهان و در ورای منطقهٔ »آتلانتیک (اطلس) شمالی «(یعنی اروپا و آمریکا و کانادا در دو سوی اقیانوس اطلس)، و روند فزایندهٔ اقدام‌های آن در پوشش دروغین مشارکت برای حفظ صلح و دموکراسی، هدفی جز دفاع از حریم سرمایه و تأمین و حفظ منافع و سلطهٔ سرمایه‌داری در سراسر جهان ندارد.
اعضای ناتو از بزرگ‌ترین سازندگان و فروشندگان تسلیحات و تجهیزات نظامی‌اند و شرکت‌هایی مثل لاکهید مارتین و جنرال داینامیکز کمک‌های مالی عظیمی به این سازمان و شعبه‌های آن در کشورهای گوناگون می‌کنند. فشار آمریکا در دورهٔ ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ به کشورهای عضو ناتو برای افزایش بودجهٔ نظامی این کشورها، به طور مستقیم یا غیرمستقیم باعث کاهش بودجه‌های خدمات اجتماعی همگانی و زیست‌محیطی در خود این کشورها شده است. این فشارها حتیٰ به نزدیکی سیاست‌های برخی از دولت‌های سوسیال دموکرات سنّتی اروپا- مانند سوئد- به سیاست‌های دیکته شدهٔ ناتو منجر شده است. روشن است که میان نظامیگری و بی‌عدالتی اجتماعی، نژادی، اقتصادی، و زیست‌محیطی که میلیاردها انسان را به فقر کشانده است و جهان ما را تهدید می‌کند، رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد. همچنین، ناتو دارای زرّادخانهٔ هسته‌یی خطرناکی است که حاضر به دست برداشتن از آنها نیست و این نیز یکی از موارد اعتراض صلح‌دوستان جهان است. طبق اعلام وزارت امور خارجهٔ دولت جو بایدن در مهر ۱۴۰۰، فقط آمریکا تا سپتامبر ۲۰۲۰ بیش از ۳۷۵۰ کلاهک هسته‌یی فعال (و ۲۰۰۰ کلاهک هسته‌یی غیرفعال) در اختیار داشته است. ناتو عامل اصلی در مسابقهٔ تسلیحاتی در جهان امروز و مانع اصلی در خلع‌سلاح هسته‌یی بین‌المللی و دنیایی بدون سلاح هسته‌یی است.
ناتو اکنون علاوه بر ۳۰ عضو اصلی، تعداد زیادی »متحد «نیز دارد. کلمبیا که در سال ۲۰۱۷ به این گروه پذیرفته شد، تنها متحد ناتو در آمریکای لاتین است. جیمز بیکر، وزیر امور خارجهٔ دولت جورج بوش در دیدار ۹ فوریه ۱۹۹۰ خود با میخاییل گورباچف دربارهٔ وحدت دو آلمان به او قول داده بود که ناتو »حتّی یک اینچ «هم به مرزهای شوروی سابق نزدیک‌تر نخواهد شد. هلموت کهل و هانس دیتریش گنشر، صدراعظم و وزیر امور خارجهٔ آلمان فدرال در سال ۱۹۹۰ نیز هر دو در همان زمان چنین تعهدی داده بودند. ولی بعد از چند سال، ناتو نخست با پذیرش عضویت مجارستان و لهستان و جمهوری چک در مارس ۱۹۹۹، و سپس پذیرش عضویت هفت کشور دیگر اروپای شرقی در مارس ۲۰۰۴، قلمرو و حیطهٔ عمل و نفوذ خود را در اروپای شرقی گسترش داد و تأسیسات و نیروهای نظامی‌اش را به مرزهای روسیه نزدیک کرد. در همان سال، در نشست سران ناتو در بخارست، دولت جورج بوش در آمریکا و ناتو برنامهٔ خود را برای عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو اعلام کردند. دولت یانوکوویچ در اوکراین با عضویت آن کشور در ناتو مخالفت کرد و اعلام کرد که بی‌طرف می‌ماند. پس از کودتای ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ و ساقط شدن دولت یانوکوویچ، در زمان دولت زلنسکی عضویت در اتحادیهٔ اروپا و ناتو در قانون اساسی اوکراین گنجانده شد. عضویت اوکراین در ناتو، با مخالفت شدید روسیه روبه‌رو شد، چون در این صورت تجهیزات نظامی ناتو در کنار سرزمین روسیه مستقر می‌شود. خودداری ناتو و قدرت‌های امپریالیستی، و پیشاپیش همه دولت آمریکا، از پیگیری عضویت اوکراین در ناتو و حفظ بی‌طرفی آن کشور، باعث بالا گرفتن تنش‌ها و در نهایت منجر به حملهٔ نظامی روسیه به اوکراین در اسفند ۱۴۰۰ شد که علاوه بر ویرانی و کشتاری که به بار آورد، صلح منطقه‌یی و جهانی را نیز به طور جدّی تهدید کرد.
علاوه بر این، سلاح‌های هسته‌یی ناتو، این ائتلاف نظامی سرمایه‌داری، و »سپر دفاعی موشکی «آن برای حمله‌های پیش‌دستانه، عاملی کلیدی در پیشبُرد جنگ سرد نوینی در جهان بوده است، به‌ویژه در زمانی که کار به درگیری نظامی با روسیه (یا چین) بکشد که دارای تسلیحات هسته‌یی عظیم و قدرتمندی است.
جنگ‌های ناتو برانگیخته، و البته هر جنگی، موجب بی‌خانمانی میلیون‌ها نفر و سیل پناهنده‌هایی شده است که برای نجات جان خود خانه و کاشانه را ترک می‌کنند و با انواع آسیب‌های جانی و مالی روبه‌رو می‌شوند. صلح‌دوستان و نیروهای مترقی جهان

ادامه در صفحه ۱۲

خواهان برچیدن ائتلاف نظامی تجاوزکار ناتو و پایان دادن به مسابقهٔ تسلیحاتی و دخالت قدرت‌های امپریالیستی و بازوهای نظامی آنها زیر هر پوششی در امور کشورهای دیگرند.

۱۱. قدرت‌گیری ناسیونالیسم، و عوام‌فریبی نولیبرالی-نوفاشیستی

با رسوا شدن ایدهٔ نولیبرالیسم در افکار عمومی جهان در دهه‌های گذشته، اجرای آن اکنون با روش‌های خشن دنبال می‌شود. یکی از روندهایی که در سال‌های اخیر در جهان دیده شد، ظهور و قدرت‌گیری نیروهای عوام‌فریب (پوپولیست) و نوفاشیست است که در شکل ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) و تبلیغات «ضد دستگاه حاکم»، ولی با محتوای سیاسی-اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری نولیبرالی و راست افراطی، کاهش مالیات‌های شرکت‌های بزرگ، اِعمال ریاضت اقتصادی و کاهش خدمات اجتماعی دولتی، پایمال کردن حقوق زحمتکشان، ادامهٔ تخریب محیط‌زیست، خارجی‌ستیزی، زن‌ستیزی، و تبعیض نژادی عمل می‌کند. سرمایه‌داری جهانی برای تأمین و حفظ قدرت راست‌گرایان افراطی و عوام‌فریبان نوفاشیست، ابزار رسانه‌یی قدرتمندی نیز در شکل‌های گوناگون- خبرگزاری‌ها و رادیو و تلویزیون‌ها و شبکه‌های اجتماعی غالب- در اختیار دارد و از این راه با تمام قوا سعی در تأثیرگذاری بر افکار عمومی دارد، اگرچه در سال‌های اخیر روشنفکران و فعالان و نیروهای مترقی نیز برای بهره‌گیری از این ابزار در خدمت منافع عمومی بشر کوشش‌های موفقیت‌آمیز فراوانی کرده‌اند.

به قدرت رسیدن شخصیت‌هایی مانند دونالد ترامپ در آمریکا، ژایر بولسونارو در برزیل، ویکتور اوربان در مجارستان، آندرِی بابیش در جمهوری چک، نورندرا مودی در هند، بوریس جانسون در بریتانیا، و ورود شخصیت‌هایی مثل مارین لوپن و اریک زمور (فرانسه)، ماتیو سالوینی (ایتالیا)، و نایجل فاراژ (بریتانیا) به عرصهٔ سیاست و حکومت، و حضور پررنگ‌تر حزب‌های راست‌گرا در پارلمان‌های کشورها، از جمله در سوئد و دانمارک، نمونه‌هایی در این روند است. اغلب این چهره‌ها و جریان‌های سیاسی پشتیبان آنها، در ظاهر خود را ملّی‌گرا و مخالف جهانی‌سازی و مخالف سرسخت دستگاه «فاسد» حاکم، و مدافع خواست‌های زحمتکشان، طرفدار ارتقای تولید داخلی و مقابله با تجارت جهانی، و ایجاد اشتغال معرفی می‌کنند، ولی در عمل ثابت شد که این ادعای آنها چیزی جز عوام‌فریبی برای کسب قدرت یا راه یافتن به محافل قدرت، و ادامهٔ خشن‌ترین و عریان‌ترین نوع سرمایه‌داری نولیبرالی بر ضد زحمتکشان نبوده است.

یکی از عواملی که باعث توجه مردم به این شخصیت‌ها و جریان‌ها بوده است، نارضایتی عمیق آنها از وضع موجود و سیاست‌های ریاضتی اعمال شده در این کشورها و اُفت سطح زندگی زحمتکشان در چند دههٔ اخیر بوده است. در شرایط ضعف نیروهای چپ به علت‌های گوناگون، یا بر اثر توطئه‌های پی‌درپی و همه‌جانبهٔ نیروهای راست افراطی ارتجاعی علیه نیروهای چپ به‌ویژه در کشورهای اروپایی و آمریکایی، حزب‌ها و شخصیت‌های چپ نتوانسته‌اند موقعیت شایسته‌ای در این نبرد به دست آورند. نیروهای عوام‌فریب با تبلیغات فریبکارانه و دادن وعده‌های بی‌پایه و بهره‌گیری از نارضایتی به‌حق مردم، توانسته‌اند آرای مردم را از آنِ خود کنند. در برخی از کشورها، مثل برزیل و آرژانتین و اکوادور و بولیوی، نیروهای راست‌گرا توانستند نیروهای متمایل به چپ را با انواع ترفندها- از جمله کودتای «حقوقی» و ارعاب نظامی- از قدرت برکنار کنند.

سیاست‌های خارجی تنش‌آفرین دولت‌های عوام‌فریب نوفاشیست، مثل سیاست خارجی دولت ترامپ در مقابله با کشورهایی مانند بلاروس، هاییتی، عراق، چین، سوریه، پاکستان، ایران، سومالی، سودان جنوبی، ونزوئلا، کوبا، روسیه، و نیکاراگوئه یا خلق فلسطین، ولو به علّت‌های متفاوت، و در حمایت از دولت نژادپرست و راست‌گرای اسرائیل، یا سیاست‌های تنش‌آفرین نارندرا مودی در مسئلهٔ کشمیر و در مقابل پاکستان، وضعیت نگران‌کننده‌ای را در جهان به وجود آورد. آنچه تا کنون روشن شده است این است که این عوام‌فریبان نه‌فقط اجرای برنامه‌های اقتصادی داخلی برای کاهش بی‌عدالتی و بهبود وضعیت زحمتکشان را در نظر ندارند (چنانچه در جریان خیزش بزرگ مردم آمریکا در اعتراض به تبعیض نژادی نسبت به سیاه‌پوستان و به طور کلی رنگین‌پوستان، و ابراز نارضایتی نسبت به بی‌عدالتی گسترده در آمریکا دیده شد)، بلکه سیاست‌های آنها ادامهٔ سرمایه‌داری نولیبرال با ظاهری متفاوت، و متوجه تأمین منافع تقویت موقعیت بخش‌های معیّنی از سرمایه‌های بزرگ و نیروهای جنگ‌طلب، نژادپرست، و ارتجاعی است.

یورش همه‌جانبهٔ عوام‌فریبی نولیبرالی نوفاشیستی در سال‌های اخیر تهدیدی جدّی برای همکاری و همیاری مسالمت‌آمیز بین‌المللی، صلح، دموکراسی، عدالت اجتماعی، و تلاش بشر برای حفظ محیط‌زیست بوده است. خوشبختانه در آمریکا مخالفان دونالد ترامپ و دارودسته‌اش توانستند او را از قدرت برکنار کنند و در برزیل نیز مخالفان ژایر بولسونارو تلاش گسترده‌ای را برای بیرون راندن او از قدرت به راه انداخته‌اند.

۱۲. اسلام‌گرایی حکومتی

بیشتر از نیم قرن است که در کشورهای خاورمیانه، و همچنین در پاکستان، افغانستان، و ترکیه تا کشورهای شمال آفریقا، طیفی از جریان‌های اسلام‌گرای گوناگون توانسته‌اند در تحوّل‌های سیاسی این کشورها به منظور کسب قدرت حکومتی و/یا مبارزه با نیروها و دولت‌های مترقی نقش جدّی بازی کنند. جهان‌بینی بیشتر این نیروها، که اغلب از آنها با اصطلاح «اسلام سیاسی» یا بنیادگرایان اسلامی نام برده می‌شود، در ظاهر بر پایهٔ بازسازی جامعه مطابق با اصول و شریعت اسلام است. جریان‌هایی اخیرتر مثل اخوان‌المسلمین در مصر، حزب عدالت و توسعه در ترکیه، مجاهدین اسلامی و طالبان در افغانستان، انواع جریان‌های سَلَفی مثل القاعده و داعش، بوکو حرام در سومالی، حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی در فلسطین، و اسلام فقاهتی و دیگر جریان‌های خواهان اسلامی کردن حکومت و جامعه در ایران معاصر نمونه‌هایی از این طیف‌اند.

اگرچه در ظاهر امر، گفتمان نخبگان و رهبران این جریان اسلام‌گرا همواره به نمادهای مذهبی و معنوی آراسته و مجهز است، ولی در عمل سیاست‌های آنها، مانند هر نیروی سیاسی-اجتماعی دیگری، چه مذهبی و چه سکولار (غیرمذهبی)، در مجموع بر شالودهٔ منافع اقتصادی-سیاسی طبقه‌ها و قشرهای اجتماعی معیّنی استوار است. بنابراین، برای شناختن پایه‌های تعیین کنندهٔ سیاست‌ها و رفتارهای این نیروها در هر دو عرصهٔ داخلی و خارجی، علاوه بر روبنای سیاسی-اجتماعی این جریان‌ها که حیات و پیامدهای نسبتاً مستقل خود را نیز دارد- از جمله در ترویج خرافات و سرکوب دگراندیشان و ایجاد محدودیت‌های متعدد برای زنان، به‌ویژه آنهایی که حکومت را در دست دارند- باید به جنبه‌های عمدهٔ برنامه‌های کلان اقتصادی-اجتماعی آنها نیز توجه جدّی داشت. اسلام‌گرایان در همه‌جا از نظر برخورد با آزادی‌های اجتماعی و فردی و دموکراتیک کردن شئون اساسی جامعه، کارنامهٔ ناموفق و سیاهی داشته‌اند. بهترین نمونه‌های آنها را می‌توان در ایران ولایی و افغانستان طالبانی دید.

با همهٔ ادّعاهایی که این جریان دربارهٔ عدل الهی، معنویت، و حمایت از مستضعفان داشته، نتوانسته است الگوی اقتصادی معتبری بر مبنای عدالت اجتماعی ارائه دهد. برعکس، اسلام‌گرایان حکومتی در اریکهٔ قدرت، برخلاف عدالت اجتماعی و توسعهٔ نیروهای تولیدی عمل کرده و گرایش بارز آنها به سوی سرمایه‌داری نولیبرال، اقتصاد «بازار» بی‌نظارت و به‌طور عمده غیرتولیدی، انگلی، تجاری، مافیایی، ارتقای بورژوازی بوروکراتیک، و بالا بردن درجهٔ استثمار، مطابق با شرایط ویژه و مشخص هر جامعه، بوده است. می‌توان گفت که رویکرد «اسلام سیاسی» (یا حکومتی) به دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی-اجتماعی- که مهم‌ترین عامل گذار ملّت‌ها از عقب‌ماندگی و استبداد به سوی پیشرفت و دموکراسی است- در بهترین حالت منفعلانه و بی‌برنامه، و در بدترین حالت به‌شدّت ارتجاعی، تاریک‌اندیشانه، ضددموکراتیک، سرکوبگرانه، و حتّی تروریستی بوده است، که نمونه‌هایش را به‌روشنی می‌توان در سومالی، سودان (در زمان عمر البشیر)، ترکیه، افغانستان، و ایران امروزی دید. قدرت‌های امپریالیستی برای حفظ موقعیت و منافع خود، همیشه بنیادگرایان اسلامی را به نیروهای ترقی‌خواه و چپ ترجیح داده‌اند. ایجاد و سازمان‌دهی و تسلیح و تقویت انواع «مجاهدین اسلامی» در افغانستان برای مقابله با حکومت ترقی‌خواه و

ادامه در صفحه ۱۳

چپ افغانستان در دههٔ ۱۳۶۰ و تحویل دادن مجدد حکومت افغانستان به طالبان در شهریور ۱۴۰۰، بعد از ۲۰ سال اشغال آمریکا و ناتو، نمونهٔ بارزی از این سیاست قدرت‌های امپریالیستی است.

۱۳. تحوّل در خاورمیانه و شمال آفریقا

یکی از کانون‌های ده‌ها سالهٔ بحران در خاورمیانه، بحران حق حاکمیت مردم فلسطین است که با خشونت از طرف دولت‌های پی‌درپی اسرائیل پایمال شده است. ۷۳ سال است که فلسطینیان از حق حاکمیت ملّی و داشتن کشور مستقل خود محروم مانده‌اند و سرزمین‌هایشان در اشغال اسرائیل است. محل سکونت فلسطینیان اکنون به دو بخش کوچک کرانهٔ غربی رود اردن و نوار غزه محدود شده است. رفتار به‌شدّت تبعیض‌آمیز دولت اسرائیل با فلسطینیان در سرزمین‌های اشغال شده، در کنار محاصره‌های اقتصادی و نظارت‌های انتظامی-نظامی تحمیل شده از سوی اسرائیل، زندگی را برای فلسطینی‌ها رنج‌بار کرده است. میلیون‌ها فلسطینی در اردوگاه‌های پناهندگان در کشورهای مجاور، و حتّی در درون سرزمین مادری خود، آواره شده‌اند و زندگی فلسطینی‌ها به کمک‌های بین‌المللی وابسته شده است.

در عرصهٔ سیاسی نیز تفرقه میان نیروهای سیاسی حاکم بر دولت خودگردان فلسطین، و رودررویی اسلام‌گرایان حماس (حاکم در نوار غزه) با باقی‌ماندهٔ دولت خودگردان فلسطین در کرانهٔ غربی (به طور عمده متشکل از سازمان فتح) موقعیت سیاسی فلسطینی‌ها را به‌ویژه در عرصهٔ جهانی ضعیف کرده است. در ایجاد این تفرقه، نیروهای گوناگونی دخالت داشتند، از جمهوری اسلامی ایران گرفته که با پشتیبانی از حماس در پی ایجاد پایگاه سیاسی برای خود در فلسطین بوده است، تا اسرائیل و آمریکا که به شیوه‌های گوناگون به این تفرقه دامن زده‌اند تا موقعیت اسرائیل را در منطقه حفظ کنند. به باور ما، تقویت و دموکراتیک کردن سازمان آزادی‌بخش فلسطین در مقام نمایندهٔ سیاسی به رسمیت شناخته شدهٔ فلسطین در نهادهای بین‌المللی، می‌تواند به مبارزهٔ فلسطینی‌ها برای به دست آوردن حقوق ملّی خود یاری رساند.

روز ۸ بهمن ۱۳۹۸دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا و بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر وقت اسرائیل به‌اصطلاح »معاملهٔ قرن «را برای حل‌وفصل نهایی مسئلهٔ فلسطین مطابق خواست خود، بدون اینکه مردم و نیروهای سیاسی فلسطین در این طرح مشارکتی داشته باشند، رونمایی کردند. این توافق تحمیلی توطئهٔ خطرناکی برای رسمی کردن اشغال دائمی سرزمین‌های فلسطینی به دست رژیم نژادپرست اسرائیل بود که با مخالفت گستردهٔ فلسطینی‌ها و نیروهای ترقی‌خواه جهان، از جمله در اسرائیل، روبه‌رو شد. انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به اورشلیم، و »توافق ابراهیم «برای عادی‌سازی روابط دولت اسرائیل با امارات متحد عربی، بحرین، سودان، و سپس مراکش نیز با هدف تقویت موضع اسرائیل در منطقه و در برابر فلسطینیان صورت گرفت. با وجود همهٔ اینها، مبارزهٔ مردم فلسطین برای حقوق ملّی خود همچنان ادامه دارد.

موج جنبش‌های نیرومند مردمی ضددیکتاتوری موسوم به »بهار عرب «در تونس، مصر، اردن، کویت، یمن، عراق، لبنان، و تعدادی دیگر از کشورهای منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا در نیمهٔ دوّم سال ۱۳۸۹، رژیم‌های دیکتاتوری و سرکوبگر حاکم بر این کشورها را با چالشی جدّی و عظیم روبه‌رو کرد. این خیزش‌ها، تحوّل‌هایی قانونمند و اثرگذار در مبارزهٔ خلق‌های محروم منطقه در دستیابی به خواست‌های اقتصادی-اجتماعی مردمی، آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک، و دموکراسی بودند. خیزش مردم تونس به سرنگونی رژیم استبدادی زین‌العابدین بن‌علی منجر شد و خیزش مردم مصر در بهمن ۱۳۸۹، حُسنی مبارک را در کشوری از قدرت انداخت که در سه دههٔ پیش از آن، تکیه‌گاه عمده‌ای برای امپریالیسم آمریکا در منطقه بود.

موضع قدرت‌های امپریالیستی در برابر این خیزش‌های مردمی، چه به صورت مداخله‌های سرکوبگرانه و چه به صورت چشم بستن بر روی جنایت‌های رژیم‌های سرکوبگر دست‌نشانده‌شان، نشان دهندهٔ پوچی ادعای این قدرت‌ها در طرفداری از حقوق بشر و دموکراسی بود. در همهٔ این جنبش‌ها، آمریکا و متحدانش از هر وسیله‌ای برای پیشبُرد منافع و مقاصد خود و حفظ موقعیت برتر خود استفاده کردند، از دروغ و فریب رسانه‌یی گرفته تا حمایت از نیروهای اسلام‌گرا تا حدّ به قدرت رسیدن آنها.

در تونس، فساد دولتی، استبداد سیاسی، افزایش بیکاری، تورّم فزاینده و افزایش بی‌رویّهٔ قیمت‌ها، و سیر صعودی میزان فقر از عوامل خیزش مردمی بود. نقطه عطف این جنبش زمانی بود که سندیکاهای کارگری به جنبش پیوستند و اعلام اعتصاب عمومی کردند.

در مصر نیز عوامل مشابهی به خیزش مردم منجر شد. تظاهرات گستردهٔ چندهفته‌یی مردم در میدان التحریر (آزادی) قاهره همراه با اعتصاب‌های کارگری در صنایع، و به‌ویژه صنایع نساجی، در بندرها، و در اداره‌های دولتی سرانجام حُسنی مبارک را به زیر کشید. تحوّل‌های بعدی مصر، انتخاب محمد مُرسی نمایندهٔ اخوان‌المسلمین به ریاست‌جمهوری، و سپس برکناری او به دست نیروهای نظامی و رئیس‌جمهور شدن ژنرال عبدالفتاح سیسی در سال ۱۳۹۲، خیزش مردمی مصر را که در سال ۱۳۸۹ شکل گرفته بود، بی‌سرانجام گذاشت.

در سال ۱۳۹۰، جنبش‌های مردمی برای ایجاد اصلاحات دموکراتیک بر ضد دیکتاتوری‌های حاکم در الجزایر، اردن، بحرین، مراکش، لیبی، یمن، و سوریه گسترش یافت. در یمن، لبهٔ تیز مبارزهٔ مردم علیه بیکاری، شرایط وخیم زندگی و معیشت عمومی، فساد دولتی، و اصلاحات پیشنهادی دولت رئیس‌جمهور علی عبدالله صالح بود که در نهایت به کناره‌گیری او پس از ۳۳ سال حکومت انجامید. امّا جنبش مردمی خیلی زود دچار تفرقه در قدرت، کشاکش میان جناح‌های سیاسی، و دخالت‌های قدرت‌های منطقه‌یی مثل ایران و عربستان در آن کشور و جنگ داخلی شد که تا امروز ادامه دارد. امروزه یمن برای ادارهٔ امور کشور تا ۸۰درصد به کمک‌های مالی خارجی متکی است.

در سوریه، نیروهای واپس‌گرای اسلامی و نیروهای مورد حمایت مستقیم عربستان سعودی، قطر، و ترکیه در هماهنگی با کشورهای امپریالیستی موفق شدند که مبارزهٔ مردم برای اصلاحات بنیادی دموکراتیک و دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی به نفع زحمتکشان را از مسیرش منحرف کنند. مقاومت رئیس‌جمهور بشار اسد در برابر خواست‌های به‌حق مردم و در پیش گرفتن سیاست سرکوب خونین جنبش مردمی، عرصه را برای نیروهای ارتجاعی و راست‌گرا هموار کرد. در نهایت، با دخالت قدرت‌های امپریالیستی، سوریه به جنگ داخلی کشیده شد که تا امروز ادامه دارد و صدها هزار قربانی گرفته، و میلیون‌ها نفر را از خانه و کاشانه‌شان در درون سوریه و در کشورهای مجاور- و تا اروپا و آمریکا- آواره کرده است. دخالت‌های قدرت‌های امپریالیستی، روسیه، ایران، عربستان، و ترکیه در امور سوریه همچنان ادامه دارد.

رویدادهای فاجعه‌بار در عراق و افغانستان در پی تجاوز آمریکا و متحدان ناتویی آن به این دو کشور و اشغال آنها که به کشتار و بی‌خانمانی صدهاهزار انسان، بی‌ثباتی سیاسی، فساد دولتی، خدشه‌دار شدن استقلال ملّی، و غارت ثروت‌های ملّی و پایمال شدن حقوق زحمتکشان منجر شد، تجربه‌هایی دردناک و خونین ولی هشداردهنده در مورد ادعاهای امپریالیسم جهانی دربارهٔ »آوردن دموکراسی «سرمایه‌داری به کشورهای دیگر است. در افغانستان و عراق، دو همسایهٔ شرقی و غربی ایران، نه‌فقط پایگاه‌های بزرگ آمریکایی مستقر شد، بلکه هر دو کشور سال‌هاست که عرصهٔ دخالت قدرت‌های محلی و منطقه‌یی (از جمله ایران و ترکیه و پاکستان) و در هرج‌ومرج سیاسی‌اند، و از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و تأمین زندگی عادی برای مردم دچار انحطاط شده‌اند. پس از ۲۰ سال که قرار بود آمریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری با بیرون راندن طالبان از قدرت، «دموکراسی» و رفاه به افغانستان ارمغان ببرند، می‌بینیم که همان قدرت‌ها دوباره با وقاحت تمام با طالبان توافق کردند و در شهریور ۱۴۰۰ قدرت را دودستی دوباره به این جریان ارتجاعی تحویل دادند.

در لیبی نیز برنامهٔ مشابهی برای مصادرهٔ جنبش مردمی برضد بیکاری و فساد اجرا شد. نیروهای خارجی، و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ عضو ناتو، با یاری گرفتن از مزدوران مسلّح در داخل کشور، مداخلهٔ نظامی در لیبی را سازمان دادند. نیروهای ناتو به بهانهٔ تأمین منطقهٔ منع پرواز مطابق قطعنامهٔ شورای امنیت سازمان ملل متحد، دست به بمباران لیبی زدند که دست‌کم ۵۰هزار کشته به جا گذاشت و در نهایت به

ادامه در صفحه ۱۴

کشته شدن معمّر قذافی در پاییز ۱۳۹۰ و آغاز دوره‌ای از آشوب و هرج‌ومرج و جنگ قدرت‌های محلی در آن کشور منجر شد که هنوز هم ادامه دارد. امروزه فرانسه، بریتانیا، عربستان، قطر، ترکیه، و روسیه همچنان در این کشور ویران شده و جنگ داخلی آن حضور دارند.
جنبش اعتراضی مردم بحرین نیز در همین دوره اوج گرفت که با گسیل نیروهای نظامی عربستان سعودی و به خاک و خون کشیدن تظاهرکنندگان، سرکوب شد. گفتنی است که بحرین محل استقرار ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکاست و از موقعیت استراتژیک مهمی برای آمریکا و متحدانش برخوردار است.
تازه‌ترین تحوّل در شمال آفریقا، پیروزی جنبش مردمی سودان با شعارهای محوری »رژیم دیکتاتوری باید ساقط شود «و »زنده باد مبارزه برای آزادی، صلح، عدالت « بود. تظاهرات مردمی از پاییز ۱۳۹۷ در اعتراض به سه‌برابر شدن یکبارهٔ قیمت نان آغاز شد و به‌سرعت اوج گرفت، که در نهایت در فروردین ۱۳۹۸ به برکناری عمر البشیر، رئیس‌جمهور دیکتاتور سودان، منجر شد. ویژگی برجستهٔ جنبش مردم سودان، تشکیل جبههٔ وسیعی از نیروهای سیاسی به‌رغم تفاوت بینش سیاسی و ایدئولوژیکی آنها بود. شرکت همه‌جانبهٔ پزشکان، مهندسان، وکلای دادگستری، روزنامه‌نگاران، آموزگاران، و اتحادیه‌های صنفی و حرفه‌یی و سندیکاهای سودان در آن نیز عاملی مهم در موفقیت جنبش ضددیکتاتوری بود. البشیر در پی کودتای نظامی ۱۳۶۸ قدرت را به دست آورده بود و سه دهه با سرکوبگری بر سودان حکومت کرد. او به خاطر سرکوب جنبش مردم در منطقهٔ دارفور سودان، در دادگاه بین‌المللی به نسل‌کشی و جنایت جنگی علیه بشریت متهم بود. در تحولات سودان، نظامیان بارها برای کسب انحصاری قدرت- از جمله در همان روزهای اوّل برکناری البشیر و تا همین پاییز ۱۴۰۰- دست به کودتا زدند. با وجود این، جنبش مردمی در آن کشور، با مشارکت فعال حزب کمونیست سودان و دیگر نیروهای ترقی‌خواه، با هدف انتقال قدرت از شورای موقت نظامی، زدودن کامل آثار رژیم دیکتاتوری، و برپایی دولت و حکومتی غیرنظامی و دموکراتیک همچنان ادامه دارد.
آنچه در چند سال پس از زمستان ۱۳۸۹ در منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا رخ داد نمایانگر خواست فراگیر مردم کشورهای این منطقه برای برخورداری از آزادی و دموکراسی واقعی، عدالت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی، و رفاه، و حاکی از اعتقاد آنها به بی‌کفایتی و ناتوانی رژیم‌های حاکم در فراهم آوردن شرایط دستیابی به این خواست‌ها بود. بی‌تردید عامل خارجی بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری جهانی نیز تأثیر خود را بر وضعیت اقتصادی-اجتماعی این کشورها نیز گذاشته و آنها را در معرض بحران‌هایی عمیق قرار داده است. نکتهٔ دیگری که در اغلب این جنبش‌ها آشکار بود، ضعف سازمانی نیروهای چپ و دموکرات به‌تنهایی یا در ائتلاف با یکدیگر، به دلیل دهه‌ها حاکم بودن استبداد بود. نیروهای ارتجاعی از همین فرصت برای سوار شدن بر موج اعتراض‌ها استفاده کرده‌اند. این همان پدیده‌ای است که در انقلاب مردمی ۱۳۵۷ ایران نیز رخ داد و پس از وقفه‌ای کوتاه پس از پیروزی انقلاب، از دههٔ ۱۳۶۰ تا کنون نیز در ایران ادامه دارد.
با وجود همهٔ دشواری‌های عینی و ذهنی، و مداخلهٔ امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی برای کُند و متوقف و حتّی معکوس کردن حرکت‌های ترقی‌خواهانهٔ مردمی، خیزش‌های مردمی آن سال‌ها برضد دیکتاتوری، ستم طبقاتی، و فساد حکومتی، تأثیر خود را بر این جامعه‌ها به جا گذاشت. روند قانونمند تحوّل‌ها و انقلاب‌های اجتماعی را فقط می‌توان تا مدّتی محدود با زور سرکوب کرد، و تا زمانی که نابرابری و فساد و بی‌عدالتی و استبداد و ستم طبقاتی و انواع ستم‌های اجتماعی دیگر وجود دارد، این روند نیز ادامه خواهد داشت. خیزش مجدد ملّت‌های عراق و لبنان و تونس، نزدیک به ده سال بعد از بهار عرب، که هنوز ادامه دارد، گواه این مدّعاست.

۱۴. سوسیالیسم

به قدرت رسیدن نخستین دولت دارای گرایش سوسیالیستی در جهان در روسیه در دههٔ دوّم قرن بیستم، آغازگر دوران گذار تاریخی از نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی در جامعهٔ بشری بود. به این ترتیب، این بینش مارکس که می‌گفت فیلسوف‌ها تا کنون جهان را فقط توصیف کرده‌اند ولی اکنون باید دست به تغییر آن زد، در عمل اجرا شد. دوران پایان دادن به جبر اجتماعی و انجام تغییرهای آگاهانه به سود جامعه‌ای انسانی و فارغ از استثمار آغاز شد تا زندگی شایستهٔ انسان امروزی را برای او تأمین کند.
سرمایه‌داری از همان زمان با درک خطری که سوسیالیسم برایش در بر خواهد داشت، به مقابله با آن پرداخت. جبههٔ واحدی از چهارده کشور سرمایه‌داری با همدستی ارتجاع داخلی، به روسیهٔ انقلابی، کشور شوراها، اعلام جنگ داد، که با مقاومت نیروهای انقلابی در هم شکسته شد. امپریالیسم جهانی در جنگ جهانی دوّم نیز فرصتی برای نابود کردن اتحاد شوروی یافت که بر اثر فداکاری ارتش سرخ و مردم شوروی شکست خورد و مردم شوروی با همیاری نیروهای مقاومت، کمونیست‌ها و طرفداران سوسیالیسم، و نیروهای متفق، آلمان نازی را شکست دادند. بازسازی کشور ویران شدهٔ شوراها پس از جنگ جهانی دوّم، و آغاز »جنگ سرد «امپریالیستی و محاصرهٔ اقتصادی-سیاسی اردوگاه سوسیالیستی از جانب امپریالیسم، شرایط رشد اتحاد شوروی را دشوار کرد. با و جود این، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی که پس از جنگ جهانی دوّم در اروپای شرقی شکل گرفتند، در راه پایان دادن به استثمار انسان از انسان گام‌هایی عظیم و بنیادی برداشتند. حق کار، بهداشت و درمان و آموزش رایگان، خدمات دولتی رایگان و ارزان، حق مسکن، و حق برخورداری از اوقات فراغت و استراحت و توسعهٔ فرهنگی و هنری برای همگان پذیرفته شد. بی‌سوادی و بیکاری ریشه‌کن شد. برای از بین بردن ستم ملّی، خودمختاری (یا خودگردانی) به خلق‌های ساکن در آن کشورها داده شد. حقوق برابر زنان و مردان تضمین و تأمین شد. و دانش و فنّاوری و عرصه‌های گوناگون فرهنگ و هنر رشدی جهشی کرد. میلیون‌ها تن از زحمتکشان دیگر کشورهای جهان که این دستاوردها را می‌دیدند، توانستند با مبارزه در کشورهای خود، دستاوردهای مشابهی را تحقق بخشند که بسیاری از آنها هنوز هم محفوظ‌اند.
نخستین تجربهٔ پایه‌گذاری جامعهٔ سوسیالیستی البته خالی از اشتباه و اِشکال نیز نبود، که از عمده‌ترین آنها، رشد بوروکراسی ناکارآمد و غیرپاسخ‌گو و پدید آمدن قشری ممتاز و محدود شدن جدّی دموکراسی در درون حزب و جامعه و نظام شورایی بود. این عامل، در کنار عوامل اقتصادی و فشارهای سیاسی ناشی از »جنگ سرد «و محاصرهٔ اقتصادی و هزینه‌های تحمیلی نظامی، در نهایت کار را به فروریزی نظام سوسیالیستی موجود در اروپا و اتحاد شوروی اواخر دههٔ ۱۹۸۰ و اوایل دههٔ ۱۹۹۰ میلادی کشاند.
از میان رفتن اردوگاه سوسیالیستی با همهٔ کاستی‌هایی که داشت، شکست بزرگی برای روند جهانی گذار به سوسیالیسم، و همان‌طور که به‌زودی روشن شد، فاجعه‌ای برای زندگی میلیون‌ها انسان بود که قبلاً در این کشورها از حقوق زیادی برخوردار بودند. حضور قدرتمند اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی و پشتیبانی اقتصادی-سیاسی‌اش از کشورهای در حال توسعهٔ جهان، امکان در پیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری را برای شماری از این کشورها به وجود آورده بود. با از میان رفتن این پشتیبان سوسیالیستی قدرتمند، آن امکان و گزینهٔ محتمل نیز از میان رفت.
در حالی که تلاش اردوگاه سوسیالیسم و نیروهای ترقی‌خواه متوجه حفظ صلح و جلوگیری از جنگ، و پیشرفت اجتماعی-اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه بود، امپریالیسم با نظامیگری، تجاوز مستقیم، و انواع دسیسه‌ها و کودتاهای خونین در مقابل این تلاش‌ها قرار داشت تا نواستعمار، سوداگری، غارت ثروت‌های ملّت‌ها، و ثروت‌اندوزی‌اش را ادامه دهد. تحمیل جنگ بر ویتنام و بمباران شیمیایی آن کشور که عوارض آن هنوز هم بعد از ۴۰ سال دیده می‌شود، اشغال کانال سوئز به‌وسیلهٔ بریتانیا و فرانسه و اسرائیل، حمایت کامل از رژیم نژادپرست (آپارتاید) آفریقای جنوبی، کودتاهای خونین برای براندازی دولت‌های ملّی دکتر مصدّق در ایران، سوکارنو در اندونزی، آلنده در شیلی، ترغیب و تقویت ارتجاعی‌ترین نیروهای اسلام‌گرا در افغانستان در برابر دولت مردمی و دموکراتیک آن کشور، فقط چند نمونه از مبارزه و جنگ با سوسیالیسم و نیروهای ملّی و هوادار سوسیالیسم در قرن بیستم تا پیش از فروریزی اردوگاه سوسیالیسم است.
امروزه، بعد از سه دهه تاخت‌وتاز بی‌رقیب نظری و ترویج و تحمیل بازار »آزاد« بی‌نظارت سرمایه‌داری بر پایهٔ مصرف‌گرایی و فردگرایی در قالب آزادیِ صوری، که به عمیق‌تر شدن بی‌سابقهٔ نابرابری‌های اجتماعی در مقیاسی عظیم منجر شده است، جامعهٔ بشری به طور جدّی‌تری در مقابل انتخابی تاریخی قرار دارد: برقراری جامعه‌ای انسانی و حفظ زیستگاه مشترک بر روی کرهٔ زمین در نظام سوسیالیستی، یا ادامهٔ

ادامه در صفحه ۱۵

خشونت و بربریت استثمار انسان از انسان و ویران کردن محیط‌زیست در نظام سرمایه‌داری:

- آیا مناسبات اجتماعی-اقتصادی جامعه بر پایهٔ هدفِ سرمایه‌دارانهٔ »هر کس به اندازهٔ خواستش برای پولدار شدن، به هر کس به اندازهٔ طمعش «ادامه پیدا کند یا برای تحقق مناسبات انسانی »از هر کس به اندازهٔ استعداد و توانش، به هر کس به اندازهٔ کارش «بکوشیم؟
- آیا توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی بر پایهٔ منافع سوداگرانِ و سلطهٔ بی‌چون‌وچرا و بدون نظارت بازار »آزاد «سرمایه‌داران باشد، یا بر شالودهٔ برنامه‌ریزی اقتصادی با شرکت دموکراتیک وسیع عموم مردم در سطح ملّی، منطقه‌یی، و جهانی؟
- آیا پیوند مادّی میان مقولهٔ دموکراسی و میزان گسترش و ژرفش آن در سطح جامعه باید مبتنی بر »خواست‌ها و خشنودی سلطهٔ بی‌نظارت سرمایه «و حراست از سلطهٔ بورژوازی بر حیات اجتماعی باشد؟ آیا مقولهٔ دموکراسی را باید به »آزادی «انتخابات صوری و آزادی فردگرایی و بحث‌های انتزاعی محدود کرد، و آن را از حقوق مادّی دموکراتیک بنیادینی مثل حق کار و مسکن و آموزش و بهداشت و درمان و فراغت و سرگرمی و... آگاهانه جدا کرد؟ یا اینکه باید دموکراسی واقعی را در ارتباط تنگاتنگ و ساختاری با مناسبات تولیدی تضمین‌کنندهٔ عدالت اجتماعی برای همهٔ مردم و به‌ویژه زحمتکشان برقرار کرد؟
- آیا باید گذاشت که عقب‌ماندگی‌های اجتماعی مثل تبعیض مذهبی و نژادی و جنسیتی و اعتقادی و ملّی همچنان در قرن بیست‌ویکم در خدمت سیاست‌های تفرقه‌افکنانه و سلطه‌جویانه، و تداوم دیکتاتوری‌های محلی، گسترش سوداگری و ثروت‌اندوزی سرمایه‌داران یک‌درصدی باشد، یا اینکه با ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی-اقتصادی بنیادی و دموکراتیک باید در راه پایان دادن به بهره‌کشی انسان از انسان در تولید اجتماعی کوشید، شالوده‌های مادّی از بین بردن انواع تبعیض‌ها و فرهنگ‌واره‌های ارتجاعی به جا مانده از قرون گذشته را فراهم آورد، و برابری حقوق فردی و آزادی‌های اجتماعی را در سطح محلی و جهانی برای داشتن زندگی شایسته تأمین کرد؟
- آیا تمام منابع طبیعی کرهٔ زمین را باید برای دامن زدن به مصرف افراطی در عرصه‌های سودآور برای سرمایه، و سوداگری و انباشت ثروت‌های شخصی قشری بسیار کوچک تهی کرد و محیط‌زیست انسان و دیگر موجودات زنده را به ویرانه‌ای تبدیل کرد، یا با استفاده از فنّاوری پیشرفته و بر اساس اقتصادی برنامه‌ریزی شده، تعدیل مصرف کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری، و تأمین نیازهای مبرم همهٔ مردم جهان، با هدف تداوم و پیشرفت جامعهٔ بشری در همزیستی با محیط طبیعی پیرامون، و بالا بردن سطح زندگی مادّی و معنوی، از منابع طبیعی موجود بهره‌برداری کرد؟

از لحاظ نظری، به‌رغم تلاش‌هایی که از چپ و راست در ارائهٔ بدیل‌هایی برای سرمایه‌داری کنونی (از جمله به منظور حفظ آن) صورت گرفته است، از »سرمایه‌داری با چهرهٔ انسانی «گرفته تا »سوسیالیسم دموکراتیک«، اصول انسانی سوسیالیسمی که مارکس و انگلس و لنین و دیگر اندیشمندان سوسیالیسم علمی مطرح کرده‌اند همچنان معتبر است و امروزه بیش از پیش مورد توجه نظریه‌پردازان و زحمتکشان جهان قرار دارد. ولی چگونگی رسیدن به سوسیالیسم و ساختن آن نسخهٔ از پیش نوشته‌ای ندارد. جامعهٔ بشری به شکل‌های گوناگون در این مسیر گام برداشته است و برمی‌دارد. برای نمونه، در روسیهٔ شوروی، و سپس در اتحاد شوروی، بنا به نیازهای موجود در راه ساختمان سوسیالیسم، سیاست‌هایی مثل کمونیسم جنگی، سیاست نوین اقتصادی (نپ)، گسترش تعاونی‌ها و اشتراکی کردن اقتصاد، تقویت مالکیت دولتی، و برنامه‌ریزی متمرکز آزمایش شد. یوگسلاوی و تا حدّی هم مجارستان راه خاص خود را انتخاب کردند. و چین امروزی، پس از آزمودن »جهش بزرگ« و انقلاب فرهنگی، سیاست درهای باز و »سوسیالیسم بازار «و مسیر »سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی «را متناسب با شرایط مشخص چین و امکانات و نیازهای آن کشور از جنبه‌های متعدد، با هدایت حزب کمونیست دنبال می‌کند. حزب‌های کمونیست در هند و نپال و دولت‌هایی مثل کوبا و ویتنام و لائوس نیز هر کدام شیوه‌ها و مسیرهای خاص خود را در اداره و توسعهٔ مردمی و تحوّل جامعه‌های خود- با هدف حرکت به سوی جامعهٔ سوسیالیستی- دنبال می‌کنند. این کشورها اگرچه نمی‌توانند به طور کامل از پیامدهای زیان‌بار بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری جهانی و اختلال در روند تولید اجتماعی برکنار بمانند، ولی توانسته‌اند میزان آسیب را به حداقل برسانند و تولید اجتماعی را متناسب با نیازهای جامعه ادامه دهند.

کوبای سوسیالیستی به‌رغم محاصرهٔ اقتصادی همه‌جانبهٔ ۶۰ سالهٔ امپریالیسم آمریکا و متحدانش، در بحران‌های سرمایهٔ جهانی نه‌فقط ثبات اقتصادی نسبی داشته، دستاوردهای علمی-فنّی تحسین‌آمیزی در زمینه‌های کشاورزی و داروسازی و پزشکی داشته، بی‌سوادی را ریشه‌کن کرده و مرگ‌ومیر کودکان را به حداقل رسانده، و آموزش و بهداشت و درمان (شامل دارو) را برای همه رایگان کرده است، بلکه حتّی به کشورهای دیگر، از جمله کشورهای آمریکای لاتین، در غلبه بر بحران‌ها- از جمله بحران‌های طبیعی و سلامت- و آموزش و درمان کمک‌های شایانی کرده است. گسیل کادر درمانی به کشورهای جهان در جریان همه‌گیری‌های ابولا و کووید -۱۹ یا برای کمک به سیل‌زدگان و زلزله‌زدگان، نمونه‌های برجستهٔ یاری‌رسانی کوبای سوسیالیستی به جهان است.

جمهوری سوسیالیستی ویتنام اگرچه هنوز خود را اقتصادی در حال توسعه و فقیر می‌داند، ولی همواره در حد امکان به وظیفهٔ انترناسیونالیستی خود عمل کرده است، به‌ویژه در یاری‌رسانی به همسایگانش لائوس و کامبوج در راه بهبود اوضاع اقتصادی-اجتماعی این دو کشور، مانند اجرای طرح‌های زیرساختی، صنعتی، کشاورزی، و نیز توسعهٔ خدمات آموزشی و درمانی. ویتنام کمک‌های ارزنده‌ای نیز به کوبا کرده است، از لغو بدهی‌ها گرفته تا ارسال مواد غذایی و یاری‌رسانی به کوبا در توسعهٔ کاشت و تولید برنج. در سال‌های اخیر، ویتنام صدها کارشناس به کشورهای آفریقایی موزامبیک، سیرالئون، نیجریه، سودان، لیبریا، بنین، و گینه فرستاده است تا به این کشورها در راه‌اندازی و توسعهٔ تولید برنج و دیگر فراورده‌های اساسی کشاورزی- هم برای مصرف داخلی و هم برای صادرات- کمک کنند. نصب و راه‌اندازی شبکهٔ مخابراتی گسترده و ارزان روستایی در موزامبیک که خدمات رایگان در اختیار آموزگاران و دانش‌آموزان در ۴۲۰۰ مدرسه قرار داده نیز یکی دیگر از طرح‌های ارزنده‌ای بوده که ویتنام در آفریقا اجرا کرده است. کمک‌های انسان‌دوستانهٔ ویتنام به کشورهایی که در معرض سانحه‌های طبیعی قرار داشته‌اند نیز هرگز متوقف نشده است. در جریان همه‌گیری کووید-۱۹ در سال ۲۰۲۰، دولت و مردم ویتنام ماسک و وسایل پزشکی به چین، لائوس، کامبوج، ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، آلمان، بریتانیا و کشورهای دیگر فرستادند. دولت و مردم ویتنام به توسعهٔ سوسیالیسم متناسب با شرایط خاص آن کشور ادامه می‌دهند.

جمهوری خلق چین در سال ۲۰۱۱ از لحاظ قدرت اقتصادی از ژاپن پیشی گرفت و دوّمین قدرت اقتصادی بزرگ جهان پس از آمریکا شد. میانگین رشد سالانهٔ اقتصادی چین در نخستین دههٔ قرن بیست‌ویکم ۱۰٫۳درصد و در ده سال اخیر بین ۷٫۶درصد بوده است (نقل از ویکی‌پدیا)، در حالی که ارقام مشابه برای آمریکا به ترتیب ۱٫۹ (شامل دو سال انقباض اقتصادی در ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹) و ۲٫۲ بوده است (نقل از سایت اینترنتی بانک جهانی). به سبب رشد اقتصادی چین در سال‌های پی‌درپی حتّی در بحران ۲۰۰۸، و نیز سیاست‌های توسعهٔ اجتماعی دولت آن کشور با برخورداری از ثروت همگانی جامعه و دستاوردهای علمی-فنّی، بخش‌های وسیعی از کشور در نواحی شهری و روستایی رشد اقتصادی قابل‌توجهی داشته و فقرزدایی گسترده‌ای در این کشور صورت گرفته است. بیشتر از ۸۰۰میلیون نفر از فقر نجات یافته‌اند و به امکانات مناسب زندگی دسترسی پیدا کرده‌اند. سطح زندگی مردم به طور کلی بالا رفته و تولید ناخالص ملّی سالانهٔ سرانه از ۸۰۰ دلار در سال ۱۹۷۸ به ۴٬۰۰۰ دلار در سال ۲۰۱۱ و ۱۰,۱۰۰ دلار در سال ۲۰۱۹ افزایش یافته است.

در پی بحران اقتصادی ۲۰۰۸، دولت چین برنامهٔ اقتصادی سرمایه‌گذاری روی طرح‌های زیربنایی اقتصاد کشور را آغاز کرد و با اختصاص دادن ۱۴درصد از تولید ناخالص ملّی به ساخت مسکن، بزرگراه و راه‌آهن و به‌ویژه راه‌آهن پُرسرعت، فرودگاه و بندر، بیمارستان، و سرمایه‌گذاری روی انرژی‌های غیرفسیلی و بهبود خدمات رفاهی، رشد اقتصادی را ادامه داد. در نتیجه، برای ۲۰میلیون نفر کار ایجاد شد. فرصت شغلی برای ۵۰۰هزار کارگر و تکنیسین و مهندس و کارشناسان دیگر در ایجاد سریع‌ترین راه‌آهن و قطار جهان به وجود آمد، و ده‌ها هزار کیلومتر بزرگراه جدید ساخته شد. امروزه چین نزدیک به ۴۰۰هزار کیلومتر بزرگراه و بیشتر از ۳۰۰ فرودگاه اصلی دارد. چین بیشترین تعداد اتوبوس‌های برقی و بیشترین مسیرهای قطار پُرسرعت را

ادامه در صفحه ۱۶

در جهان دارد، در حالی که آمریکا هنوز قطار پُرسرعت ندارد. امروزه بزرگ‌ترین شرکت‌های خدمات اینترنتی، بزرگ‌ترین سازندهٔ خودرو برقی، بزرگ‌ترین سازندهٔ پهپاد، و بزرگ‌ترین سازندهٔ تجهیزات ارتباطات، شرکت‌های چینی هستند. چین با ۳۵ ماهواره در فضا، بزرگ‌ترین سیستم موقعیت‌یاب جهان (GPS) مستقل از سیستم‌های آمریکایی و اروپایی را دارد. چین همچنین در زمینه‌های هوش مصنوعی، داده‌های کلان، و ابداع و کاربست نسل پنجم (5G) شبکهٔ ارتباطات بی‌سیم و موبایل که نوع تازه‌ای از شبکهٔ ارتباطی برای مرتبط کردن هر کس و هر چیز به یکدیگر است، در دنیا پیشگام است (و همین‌ها علّت اصلی »جنگ سرد« آمریکا علیه چین و مانع‌تراشی برای دسترسی چین به نیمه‌رساناهای پیشرفتهٔ ساخت آمریکا و اروپاست). امروزه چین از لحاظ استفاده از پول دیجیتال و پرداخت‌های الکترونیکی برای هر نوع خرید اینترنتی در جهان سرآمد است و خرید و فروش با پول نقد در آن کشور در حال انقراض است. واحد پول چین، یوآن، به‌قدری در تجارت جهانی قدرتمند شده است که امروزه این پول، همراه با دلار و پوند و یورو و ین، جزو پنج پول رسمی سبد ارزی صندوق بین‌المللی پول است. به گزارش تارنمای رادیو بین‌المللی چین (۲۸ بهمن ۱۴۰۰)، بر اساس تازه‌ترین داده‌های انجمن ارتباطات مالی بین‌بانکی جهانی (سویفت)، روند استفاده از یوآن چین در پرداخت‌های جهانی و در معاملات بین‌المللی در سال ۲۰۲۲ به ۳٫۲ درصد رسید که رکورد جدیدی پس از سال 2015 است. به اتکای همین قدرت اقتصادی و سیاسی و تا حدّی نظامی است که دولت جمهوری خلق چین اخیراً، و به‌ویژه پس از کارزار موفقیت‌آمیزش در مهار کردن همه‌گیری کووید-۱۹، در برابر قلدرمنشی‌ها و تحکّم‌ها و مداخله‌های زورگویانهٔ قدرت‌های امپریالیستی و به‌خصوص آمریکا قاطعانه موضع‌گیری می‌کند و جایگاه خود به مثابه قدرتی انکارناپذیر در توازن قدرت جهانی را به آنها یادآوری می‌کند. نمونه‌ای از این برخورد دولت چین، در نخستین نشست نمایندگان دولت جدید آمریکا- دولت جو بایدن- با نمایندگان دولت و حزب کمونیست چین در اواخر اسفند ۱۳۹۹ در آلاسکا رخ داد، که در آن جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی کاخ سفید، و آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجهٔ آمریکا شرکت داشتند. در این دیدار، در پاسخ به اظهارنظرهای مداخله‌گرانهٔ نمایندگان آمریکا دربارهٔ موضوع‌هایی مثل وضعیت تایوان و هنگ‌کنگ، یا اقلیت مسلمانان اویغور و اتهام حمله‌های سایبری چین به آمریکا و ضرورت تغییر رفتارهای دولت چین که »ثبات بین‌المللی را تهدید می‌کند«، وانگ یی، وزیر امور خارجهٔ چین قاطعانه از مداخلهٔ آمریکا در امور داخلی چین انتقاد کرد، و در مقابل، به ادامهٔ تلاش آمریکا برای حفظ سروری خود در جهان با نیروی مالی و نظامی، اعمال تحریم‌ها، تنش‌آفرینی، بدرفتاری با اقلیت‌ها، و سرکوب دیگر کشورها اشاره کرد و گفت که »آمریکا صلاحیت این را ندارد که از موضع قدرت با چین صحبت کند... این راه تعامل با مردم چین نیست. «مقام‌های چینی در این دیدار تأکید کردند که دولت آنها تابع مقررات و نظام سازمان ملل متحد است، نه تابع امر و نهی‌های چند کشور معدود که خود را مدافع نظم بین‌المللی قلمداد می‌کنند.

کنگرهٔ ۱۸ حزب کمونیست چین (آبان ۱۳۹۱) ضمن برشمردن دستاوردهای بسیار مهم برنامه‌های پنج‌سالهٔ آن کشور، به مسئله‌ها و دشواری‌های مهمی نیز پرداخت که در مسیر پُرپیچ‌وخم توسعهٔ اقتصادی و حرکت به سوی سوسیالیسم وجود دارد و توجه به آنها حیاتی است. ژرفش نابرابری میان نواحی شهری توسعه‌یافته در شرق و جنوب کشور و منطقه‌های به‌طور عمده روستایی مرکزی و غربی کشور که مهاجران آنها تأمین کنندهٔ نیروی کار نواحی توسعه‌یافته‌اند، و نیز تضادهای اجتماعی برآمده از نقش محوری »اقتصاد بازار سوسیالیستی «و جریان عظیم سرمایه‌های خارجی صنعتی و مالی به اقتصاد چین، و روند ناگزیر زایش و قدرت گرفتن طبقهٔ سرمایه‌دار و خرده‌بورژوازی فعال در کسب‌وکارهای خصوصی تولیدی و خدماتی در کشوری با جمعیت ۱میلیارد و ۴۴۰ میلیون، دو روند مهمی بودند که حزب کمونیست چین در کنگرهٔ ۱۸ به آن توجه داشت. در گزارش کنگرهٔ ۱۸ حزب کمونیست چین (آبان ۱۳۹۱)، با درک پیامدهای آمیختن راه رشد سرمایه‌داری در برنامه‌های ۵سالهٔ توسعه، به این نکته توجه شده بود که:

«خطر این مسئله در درازمدّت این است که می‌تواند به شکل‌گیری سازمان‌یافتهٔ بورژوازی بوروکراتیک منجر شود، یعنی قشری از سرمایه‌داران محلی که آفت خیلی از کشورهای در حال رشد است. وابستگی نیاز این بخش سرمایه‌داری به دولت[مطابق قانون و مقررات دولتی] به منظور بستن قراردادها، گرفتن وام و پروانهٔ کار، و مشابه اینها، تا کنون مانع از آن بوده است که این بخش به طور مستقیم چالشی در برابر حزب کمونیست چین به وجود آورد.»

در نوزدهمین کنگرهٔ سراسری حزب کمونیست چین در مهر-آبان ۱۳۹۶ شی جین‌پینگ، دبیرکل حزب کمونیست چین، در سخنرانی گشایش کنگره، به دو هدف بنیادی و بلندمدّت اقتصادی »قرن «اشاره کرد: یکی، از بین بردن کامل فقر و ایجاد جامعه‌ای »به‌نسبت مرفّه «تا سال ۲۰۲۱- که در پاییز سال ۲۰۲۱/۱۳۹۹ به آن دست یافت- و دیگری، تبدیل کردن چین به کشوری کاملاً توسعه‌یافته تا سال ۲۰۴۹، یعنی تا صدمین سالگرد بنیادگذاری جمهوری خلق چین. کنگره با توجه به مسائلی مثل آلودگی هوا و خدمات اجتماعی و نابرابری اجتماعی تأیید کرد که

«...ما راه درازی برای حفظ محیط زیست در پیش داریم. در زمینهٔ بهبود سلامت همگانی هنوز در بسیاری از عرصه‌ها کاستی داریم؛ و فقرزدایی امری دشوار باقی مانده است. هنوز ناهمسانی هنگفتی میان رشد مناطق شهری و روستایی، ناحیه‌های مختلف، و توزیع درآمد وجود دارد؛ و مردم ما با دشواری‌های بسیاری در عرصه‌های اشتغال، تحصیل، بهداشت، مسکن، نگاهداری از سالمندان روبه‌رو هستند... حزب و دولت در مسیر 'اصلاحات و بازار آزاد' و گسترش فعالیت در ساختار اقتصاد جهانی به حرکت ادامه می‌دهند، و در کنار آن، بخش دولتی را تحکیم خواهند کرد و بسط خواهند داد. همچنین تعهد می‌شود که نظام اقتصادی سوسیالیستیِ پایه و نظام تجارت سوسیالیستی بهبود یابد.» («نامهٔ مردم»، شمارهٔ ۱۰۴۰، ۲۰ آذر ۱۳۹۶)

از موفق‌ترین عرصه‌های فعالیت چین در عرصهٔ جهان، طرح زیربنایی »یک کمربند، یک جاده «برای گسترش همکاری اقتصادی و فنّی بین چین و دیگر کشورهای جهان در آسیا و اروپا و آفریقا و حتّی تا آمریکای لاتین است. اجرای این طرح در سال ۲۰۱۳ اعلام و از سال ۲۰۱۴ آغاز شد، و در سال ۲۰۱۷ در قانون اساسی چین گنجانده شد. تا کنون ۱۲۳ کشور و ۲۹ سازمان و شرکت فراملّی سند همکاری برای مشارکت در این طرح امضا کرده‌اند. ارزش کل معامله بین چین و کشورها و منطقه‌هایی که در این طرح شرکت کرده‌اند بیشتر از ۶٬۰۰۰میلیارد دلار است. ساخت و مدرن‌سازی بندرها و بزرگراه‌ها و فرودگاه و سدها و نیروگاه‌ها و دیگر تأسیسات زیربنایی، استقرار شبکه‌های ارتباطات نوین (اینترنتی)، و نیز طرح‌های جانبی مثل بیابان‌زدایی، مطالعات هواشناسی، مسیریابی ماهواره‌یی، مدیریت منابع آبی، با سرمایهٔ مشترک یا سرمایه‌گذاری کامل چین، از بخش‌های این طرح عظیم به ابتکار جمهوری خلق چین است که همکاری بین‌المللی برای توسعهٔ متقابل را ترغیب و عملی می‌کند.

توسعهٔ کشورهایی مثل ویتنام و چین به سوی سوسیالیسم با هدف تأمین منافع ملی و بهروزی زحمتکشان کشور- که حزب کمونیست و دولت این دو کشور بارها بر آن تأکید کرده‌اند- با استفاده از ابزارهای بازار سرمایه‌داری و در شرایط مشخص این کشورها، فرایندی بغرنج است. کارل مارکس در پیش‌گفتار چاپ اوّل جلد اوّل ارزشمندش »سرمایه «به »خوانندهٔ آلمانی» بیدارباش می‌دهد که از توسعه و رشد سرمایه‌داری در انگلستان و «وضع کارگران صنعتی و کشاورزی انگلیسی» درس بگیرد، چون اگر او «شانه‌های خود را بالا بیندازد یا بخواهد خوش‌بینانه خود را تسلّی دهد و بگوید که در آلمان هنوز تا مدّتی اوضاع بَدَک نیست، جز این نمی‌توانم به وی بانگ بزنم که این سرگذشت خود تو است که نقل می‌کنم...» (سرمایه، جلد اوّل، ترجمهٔ ایرج اسکندری، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۵۲، ص ۵۱)

مارکس در ادامه می‌نویسند: «به‌خودی‌خود سخن از درجهٔ بالا یا پایین توسعهٔ تضادهای اجتماعی که از قوانین طبیعی[سرشتی] تولید سرمایه‌داری ناشی می‌شود نیست. سخن بر سر خودِ این قوانین، بر سر خودِ این گرایش‌هاست که با ضرورتی پولادین[بر جامعه] اثر می‌گذارند و چیره می‌شوند.. کشوری که از لحاظ صنعتی جلوتر از دیگران است به کشوری که کمتر توسعه یافته است، منظرهٔ آینده‌اش را نشان می‌دهد.» (همان‌جا)

البته در همین‌جا مارکس به «وزنهٔ تعادل قوانین کارخانه...« (یعنی قوانین نظارت دولتی انگلستان، که در آلمان وجود نداشت) هم اشاره می‌کند که «...می‌تواند درد زایمان را کوتاه‌تر و ملایم‌تر کند.» (همان‌جا، ص ۵۲)

در کنار پیشرفت‌های عظیم اقتصادی-اجتماعی چین تحت رهبری حزب کمونیست چین در عرصه‌های گوناگون، از جمله در ایجاد بسترهای توسعه در کشورهای توسعه‌نیافته، معضل نابرابری‌های اجتماعی، به‌خصوص در مناطق مرکزی و غربی آن کشور،

ادامه در صفحه ۱۷

و پدید آمدن شرکت‌های عظیم با سرمایه‌های کلان و سهام‌داران و صاحبان میلیاردر، نگرانی‌هایی در مورد قدرت‌گیری سیاسی سرمایه‌داری و روند حرکت به سوی سوسیالیسم به دنبال آورده است. دولت چین یکی دو سالی است- و به‌ویژه در سال ۲۰۲۱- که به طور جدّی برنامهٔ مهار کردن سرمایه‌داری کلان، توزیع عادلانهٔ ثروت به منظور کاهش نابرابری‌های اجتماعی، و تأمین »رفاه مشترک «در سطح کشور، از جمله در تأمین همگانی مسکن، آموزش، و مراقبت‌های بهداشتی را دنبال می‌کند. به همین دلیل است که هواداران سوسیالیسم با بیم و امید به روند توسعهٔ کنونی چین و نیز ویتنام چشم دوخته‌اند.

جهش انقلابی و تاریخی جامعهٔ بشری به سوسیالیسم مستلزم نفی کامل امپریالیسم و سرمایه‌داری است. عمل مؤثر و هدفمند حزب‌های کمونیست، حزب‌های مدافع منافع طبقهٔ کارگر، در ایجاد جبههٔ متحد زحمتکشان و همکاری مشترک نیروهای مردمی و ترقی‌خواه در این جبهه، عاملی اثرگذار در گسترش جنبش مبارزاتی طبقهٔ کارگر و زحمتکشان بر ضد امپریالیسم و انحصارها، و موفقیت این مبارزه است.

حزب ما به اتکای درکی که از ماتریالیسم تاریخی دارد، با خوش‌بینی به آینده می‌نگرد. شکست‌ها و عقب‌گردهای بشر در تلاش برای ساختن جامعه‌ای عادلانه، متوقف شدن چرخ حرکت تاریخ به سمت تکامل و تغییرهای انقلابی پیشرو نیست. این روند پُرپیچ‌وخم و دشوار همچنان ادامه دارد. بشر در قرن بیستم امکان یافت که تا نخستین تجربهٔ خود را در ساختن چنین جامعه‌ای بیازماید. تجربه‌های به دست آمده در آن روند توشهٔ راهی پُربار برای تلاش نسل‌های بعدی است. امروزه کمونیست‌های جهان با بهره‌گیری از آن تجربه‌ها، و با توجه به شرایط مشخص و ویژهٔ هر کشور، راه خود را برای رسیدن به سوسیالیسم پیدا می‌کنند. در این تجربه‌های تازه، اشتباه‌های دیگری ممکن است روی دهد، ولی آنچه مسلّم است، نظام ناعادلانهٔ سرمایه‌داری رو به افول دارد و سوسیالیسم در چشم‌انداز آیندهٔ جامعه بشری است. مبارزهٔ حزب تودهٔ ایران در مسیر حرکت قانونمند جنبش مردم و زحمتکشان ایران، برای تحقق همین چشم‌انداز است.

۱۵. مبارزهٔ جهانی در دفاع از صلح

در جهان زیر سلطهٔ امپریالیسم و به طور کلی سرمایه‌داری، نظامیگری و جنگ و غارت و ویرانی زیست‌بوم، دست در دست هم، زندگی و بقای بشر و دیگر جانداران روی کرهٔ زمین را تهدید می‌کنند. از این نظر، مبارزه در دفاع از صلح و پیکار در راه حفظ محیط‌زیست پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر دارند. در تاریخ معاصر، قدرت‌های امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی از هر فرصتی که داشته‌اند برای کوبیدن بر طبل جنگ به منظور تأمین منافع سرمایه‌دارانه و رسیدن به هدف‌های غیرانسانی خود استفاده کرده‌اند. صنایع تسلیحاتی و امنیتی و نظامی و انواع و اقسام خدمات جانبی آنها، از ایجاد جوّ تنش و درگیری، و راه‌اندازی جنگ‌ها- چه مستقیم و چه نیابتی- سودهای کلانی می‌برند و به همین دلیل، اساساً خواهان جنگ‌های بی‌پایان و در نتیجه سودهای بی‌پایان‌اند. به موازات نظامیگری قدرت‌های امپریالیستی، مبارزه برای حفظ صلح و برای پیشرفت مسالمت‌آمیز ملّت‌ها هرگز متوقف نشده است، اگرچه با فراز و نشیب‌هایی روبه‌رو بوده است. حکومت‌های استبدادی، مثل جمهوری اسلامی ایران، از شرایط جنگی و متشنج برای خفه کردن صدای مردمی که خواهان تأمین و تضمین حقوق اجتماعی و عدالت اجتماعی‌اند، و سرکوب جنبش‌های اعتراضی عدالت‌جو و آزادی‌خواه استفاده می‌کنند. در جنگ‌ها، زحمتکشان همیشه قربانیان اصلی‌اند، چون هم جان و خانه و کاشانه و زندگی‌شان تباه می‌شود و هم شرایط برای پیکارشان در راه زندگی شایسته بسیار دشوار می‌شود. بودجه‌های صدها میلیاردی قدرت‌های نظامی بزرگ دنیا مثل آمریکا و ناتو، فقط به وخیم‌تر شدن این وضع می‌انجامد. شکل‌گیری ائتلاف‌های نظامی-سیاسی-اقتصادی جدید در مناطق گوناگون جهان به منظور حفظ کنترل راه‌های آبی و زمینی و هوایی یا مقابله با »خطر چین «(و روسیه)، نگرانی‌هایی جدّی برای صلح و بقای حیات در روی زمین به وجود آورده است. در کنار ائتلاف‌های نظامی بزرگی مثل ناتو، شاهد ائتلاف‌های تازه‌ای مثل آکوس (AUKUS، میان استرالیا و بریتانیا و آمریکا، سپتامبر ۲۰۲۱) و کواد (QUAD، شامل هند و ژاپن و آمریکا و استرالیا در منطقهٔ اقیانوس‌های آرام و هند، نوامبر ۲۰۱۷) هستیم که دست‌کم از رزمایش‌های آنها چنین به نظر می‌آید که هدف اصلی آنها مقابله با قدرت چین است.

وجود تسلیحات هسته‌یی و کوچک‌ترین احتمال بروز جنگ هسته‌یی مایهٔ نگرانی ملّت‌های جهان است، زیرا که پیامدهای چنین جنگی محدود به یک کشور یا حتّی یک منطقه نخواهد ماند. مجهز کردن ارتش‌ها- از جمله زیردریایی‌ها- به موشک‌هایی با کلاهک‌های هسته‌یی خطری است که بقای حیات بر روی کرهٔ زمین را تهدید می‌کند. تهدیدهای آمریکا علیه چین و روسیه، مناقشه بر سر تمدید پیمان کاهش تسلیحات استراتژیک (هسته‌یی) موسوم به «استارت جدید» میان آمریکا و روسیه، تنش میان دو کره، و درگیری‌های مرزی میان هند و پاکستان یا هند و چین، که در آنها یک یا هر دو طرف صاحب تسلیحات هسته‌یی هستند، مایهٔ نگرانی جدّی است. روز سوّم بهمن ۱۳۹۸، در بولتن دانشمندان اتمی که »ساعت روز قیامت «را رصد می‌کنند (ساعتی که هرچه نزدیک‌تر به نیمه‌شب باشد، نشان از احتمال بیشتری از وقوع فاجعه‌ای جهانی است) بیانیه‌ای منتشر شد و هشدار داده شد که جامعهٔ بشری اکنون در مقطع ۱۰۰ ثانیه به نیمه‌شب فاجعه قرار دارد که در تاریخ ۷۳ سالهٔ این ساعت نمادین، بی‌سابقه بوده است! در سال ۱۹۴۳ عقربهٔ این ساعت نمادین روی ۷ دقیقه به نیمه‌شب بود. در سال ۱۹۹۰ عقربه روی ۱۰ دقیقه و سپس از سال ۲۰۱۸ روی ۲ دقیقه به نیمه‌شب قرار گرفت. در بیانیهٔ بولتن دانشمندان اتمی (۳ بهمن ۱۳۹۸) آمده است:

«جامعهٔ بشری با دو خطر هم‌زمان روبه‌روست که بقای آن را تهدید می‌کند: جنگ هسته‌یی و تغییرهای آب‌وهوایی، که عواملی مثل جنگ‌افزارهای سایبری این وضعیت را خطرناک‌تر هم می‌کند.« (سایت اینترنتی دانشمندان اتمی، ۲۳ ژانویه ۲۰۲۰)

۱۶. مبارزه برای حفظ محیط زیست

از دیگر قربانیان سرمایه‌داری جهانی‌شده و نولیبرالی، زیست‌بوم روی کرهٔ زمین است. همان‌طور که مارکس در اثر دوران‌سازش »سرمایه «نشان داد، بازتولید گستردهٔ سرمایه‌داری بر اساس رشد مارپیچی است، بدین معنا که در هر برگشت سرمایه و »نقد کردن «اضافه‌ارزش موجود در کالا، سرمایه‌ای بیشتر از سرمایهٔ دور قبلی به گردش می‌افتد و به همان نسبت، سرمایه‌دار سود بیشتری نسبت به دور قبلی نیز انتظار دارد. به همین دلیل، سرمایه‌دار تمایل دارد که هر دور برگشت سرمایه را تا حد امکان سریع و کوتاه‌مدّت‌تر کند تا باز هم سود بیشتری حاصل کند. مطابق نظر رایج میان اقتصاددانان سرمایه‌داری، اقتصاد »سالم «که در آن اکثر سرمایه‌داران به سودی معقول دست یابند، اقتصادی است که به طور مداوم در حدود ۲/۵درصد در سال نسبت به سال گذشته رشد داشته باشد. بدین ترتیب است که حجم اقتصاد سال به سال به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد.

سرشت ذاتی نظام سرمایه‌داری چنین است که چرخ‌های آن، فارغ از نیازهای انسان یا محدودیت‌های طبیعت، برای حداکثرسازی سود و انباشت سرمایه می‌چرخد و در این راه هر چقدر مادّه و انرژی لازم باشد مصرف می‌کند. ترویج مصرف‌گرایی از راه‌های گوناگون، از جمله تعریف کردن »نیاز«های تازه برای مصرف‌کنندگان، از شیوه‌های اصلی سرمایه‌داری برای تحقق سود سرمایه و سرعت بخشیدن به آن است. نظام سرمایه‌داری طبیعتی را که به همهٔ انسان‌های ساکن کرهٔ زمین تعلق دارد، به صورت کالایی در خدمت سرمایه و کسب سود در آورده است و در این راه آن را به ویرانی کشانده است. به قول مارکس:

«تولید سرمایه‌داری در حالی که تکنیک و سازمان فرایند تولید اجتماعی را ترقی می‌دهد، گورکنِ سرچشمهٔ ثروت‌ها، یعنی زمین و کارگر است.» (سرمایه، جلد اوّل، ترجمهٔ ایرج اسکندری، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۵۲، ص ۴۶۱)

جنگل‌زدایی برای تهیهٔ چوب یا جاده‌کشی یا فراهم کردن زمین کشاورزی، مصرف بی‌رویّهٔ سوخت‌های فسیلی به‌ویژه برای وسایل حمل‌ونقل زمینی و هوایی و دریایی و نشر گازهای گلخانه‌یی (مثل دی‌اکسید کربن و متان)، مصرف بی‌رویّهٔ آب برای تولید گوشت و محصولات کشاورزی، ماهی‌گیری صنعتی در مقیاس بسیار بزرگ، استخراج بی‌رویّهٔ کانی‌های لازم برای وسایل الکترونیکی، تولید ضایعات و زباله‌های پلاستیکی و الکترونیکی در مقیاسی سرسام‌آور، آلودگی اقیانوس‌ها بر اثر تخلیهٔ پساب‌های صنعتی و رفت‌وآمد کشتی‌های تجاری و ناوهای نظامی در مقیاسی عظیم، و

ادامه در صفحه ۱۸

همچنین نظامیگری و آلودگی‌های رادیواکتیو، همگی از راه‌های گوناگون، از جمله افزایش گازهای گلخانه‌یی در جوّ زمین، سبب آسیب دیدن جدّی محیط‌زیست شده است.
سیل و توفان و خشکسالی و بیابان‌زایی و آتش‌سوزی جنگل‌ها و آب شدن یخ‌های قطبی و هیمالیا، نابود شدن زیستگاه‌های جانوران و اختلال در تغذیه و تولیدمثل و مهاجرت‌های فصلی آنها، و مهاجرت‌های گروهی انسان‌ها برای گریز از شرایط وخیم زیست‌محیطی، نمونه‌هایی از آسیب‌هایی است که به زیست‌بوم روی زمین زده شده است. روز پنجشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۸، گرم‌ترین روز در جزیره‌ای در قطب جنوب با دمای ۲۰٫۷۵ درجهٔ سانتی‌گراد گزارش شد که نشان می‌دهد جنوبگان یا قارهٔ قطب جنوب، با سرعتی بیش از میانگین سرعت گرمایش کرهٔ زمین در حال گرم شدن است. تغییرهای زیان‌بار آب‌وهوایی می‌تواند به اختلال در زنجیرهٔ غذایی، مشکل کم‌آبی و دسترسی به آب آشامیدنی کافی، راه افتادن موج »مهاجرت‌های زیست‌محیطی «برای فرار از سیل و توفان و سونامی و... و نیز وقوع درگیری‌های نظامی منجر شود، که مثال بارز آن، جنگ دارفور در سودان بود که یکی از علّت‌های مهم آن، مناقشه بر سر دسترسی به منابع طبیعی مثل زمین و چراگاه و آب بود.
این چرخهٔ معیوب نظامیگری و جنگ و تغییرهای زیان‌بار زیست‌محیطی باید متوقف شود. بیست و ششمین نشست آب‌وهوایی (کاپ۲۶) دویست کشور عضو سازمان ملل متحد در آبان ۱۴۰۰ در شهر گلاسکو، اسکاتلند، نیز گامی جدّی در راه متوقف کردن گرمایش زمین برنداشت، گرچه برای نخستین بار در این نشست‌ها از تأثیر سوخت‌های فسیلی بر گرمایش زمین صحبت شد، و بر »کاهش یارانه‌های سوخت‌های فسیلی و مصرف زغال‌سنگ -«و نه قطع یارانه‌ها و توقف مصرف زغال‌سنگ- و نیز کاهش نشر گاز متان توافق شد. در نشست ۲۰۱۵ در پاریس توافق شده بود که میزان گرمایش زمین به ۱٫۵ درجه سانتی‌گراد محدود شود که مستلزم کاهش شدید انتشار گازهای کربنی (گلخانه‌یی) است. در حال حاضر، جوّ کرهٔ زمین ۱٫۱ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر از دورهٔ زمانی پیش از انقلاب صنعتی اوّل است. در جریان برگزاری نشست گلاسکو، چین و آمریکا که بزرگ‌ترین انتشاردهندگان گازهای گلخانه‌یی‌اند، توافق کردند که برای جلوگیری از گرمایش زمین بیشتر از ۱٫۵ درجه، با یکدیگر همیاری و همکاری کنند. پیش از این، هیئت بین‌دولتی بررسی تغییرهای آب‌وهوایی در گزارش خود در مرداد ۱۴۰۰اعلام کرده بود که در صورت حفظ روند موجود، احتمالاً در حدود سال ۲۰۳۰/۱۴۰۹ از خط قرمز مهار میانگین افزایش دمای کرهٔ زمین در حدّ ۱٫۵ درجه سانتی‌گراد که در توافق پاریس آمده است، عبور خواهیم کرد. گفتنی است که به گزارش ایسنا در شهریور ۱۴۰۰، بر اساس یافته‌های پژوهشی محققان دانشگاه‌های علامه طباطبایی و تهران، در سه دههٔ اخیر فقط حداکثر یک درصد از انرژی مورد نیاز ایران از انرژی‌های تجدیدپذیر تأمین شده است.
جنبش‌های صلح و محیط‌زیست هر کدام به سهم خود در این راه سخت در تلاش‌اند تا آیندهٔ حیات بر روی کرهٔ زمین قربانی نظام ویرانگر سرمایه‌داری و جنگ‌طلبی‌های امپریالیستی و ارتجاعی نشود. امروزه جنبش‌های زیست‌محیطی در سراسر جهان فعالانه علیه تخریب زیست‌بوم کرهٔ زمین تلاش می‌کنند و از رهبران کشورها خواهان اقدام جدّی برای مقابله با بحران زیست‌محیطی و بقای حیات بر روی کرهٔ زمین‌اند. جنبشی که جوانانی مانند گرتا تونبرگ آغاز کردند و امروزه جهانی شده است، از جمله تظاهرات «جمعه‌ها برای آینده»، و حضور این جنبش‌ها در مجمع‌های قدرت‌های سرمایه‌داری مانند همایش داووس یا همایش‌های آب‌وهوایی سازمان ملل متحد، چشم‌انداز امیدبخشی دارد. کمونیست‌ها و دیگر نیروهای چپ نیز در تلاش خود برای نجات جامعهٔ بشری از بربریتی که سرمایه‌داری به همراه می‌آورد، همواره از فعالان و پیشگامان جنبش‌های صلح و محیط‌زیست بوده‌اند و خواهند بود.

۱۷. مبارزهٔ زحمتکشان در مسیر پایه‌ریزی جایگزین‌های کارا و انسانی برای سرمایه‌داری

حضور فعال زحمتکشان در جنبش‌های مردمی، به علّت خاستگاه طبقاتی آنها، عامل مهم و مؤثری در رادیکال کردن و موفقیت این جنبش‌ها و رسیدن آنها به هدف‌های نهایی‌شان است. در همین روند، حضور حزب‌های کمونیست مدافع منافع طبقهٔ کارگر و ارائهٔ برنامه‌ها و سیاست‌های مناسب در زمینهٔ تشکیل اتحادها و پیشبُرد خواست‌های جنبش نیز عاملی اثرگذار بر موفقیت این جنبش‌هاست. بحران‌های جهان سرمایه‌داری می‌توانند قشرهای اجتماعی وسیعی را برای دفاع از صلح و محیط‌زیست به صحنه بکشانند و به مبارزه‌ای گسترده و اصولی هدایت کنند. حضور نوجوانان و جوانان، دانش‌آموزان و دانشجویان، در جنبش‌های محیط‌زیست، صلح، و عدالت اجتماعی در سال‌های اخیر چشم‌انداز امیدبخشی برای پیروزی این جنبش پدید آورده است.
به‌رغم کوشش نظریه‌پردازان و ستایشگران نظام سرمایه‌داری که می‌خواهند قلدری و تجاوزگری را دفاع از دموکراسی، و ویران کردن محیط‌زیست را ضرورت توسعه و ترقی بنمایانند، یا بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری و پیامدهای آن را ناشی از اشتباه، موقت، و موضعی، و نه ناشی از سرشت استثمارگر و سودجوی این نظام نشان دهند، مبارزهٔ زحمتکشان در مسیر پایه‌ریزی جایگزین‌های کارا و انسانی برای نظام سرمایه‌داری پیوسته و قاطعانه ادامه دارد و گسترش می‌یابد. زندگی مهم‌ترین درس‌ها را به مبارزان صلح و سوسیالیسم داده است. جنبش جهانی کمونیستی-کارگری نیز پس از عقب‌نشینی موقت بعد از فروریزی اردوگاه سوسیالیسم، به سهم خود از نو و با پیگیری به بازسازی توانایی تاکتیکی و سازمانی خود در اتحادی انترناسیونالیستی پرداخته و موفقیت‌های قابل‌توجهی به دست آورده است، اگرچه به ضعف‌های خود و ضرورت تلاش برای برطرف کردن آنها نیز به‌خوبی آگاه است.
گستردگی بی‌سابقهٔ مبارزه با پیامدهای نولیبرالیسم اقتصادی و جهانی‌سازی که تظاهر آشکار و برجستهٔ آن در زمستان ۱۳۷۷ (نوامبر ۱۹۹۸) در تظاهرات توده‌یی بزرگ سازمان‌یافته در شهر سیاتل آمریکا دیده شد، در سال‌های بعد و تا کنون به شکل‌های گوناگون ادامه یافته است: از اعتراض‌های کارگری در مصر و بهار عرب و تسخیر وال‌استریت در آمریکا با شعار »ما ۹۹درصدی‌ها هستیم «گرفته تا تظاهرات مردم اسپانیا و یونان و ایرلند و جنبش سندیکایی سودان و بزرگ‌ترین اعتصاب سراسری تاریخ در هند و جنبش جلیقه زردهای فرانسه و تظاهرات زحمتکشان در شیلی و لبنان و عراق و ایران، جنبش سراسری آمریکاییان به انگیزهٔ قتل سیاه‌پوستان و تبعیض نژادی گسترده، و جنبش بزرگ زیست‌محیطی که سراسر جهان را فرا گرفته است.
کارزار جهانی برای بهبود زندگی انسان‌های ساکن کرهٔ زمین- که بی‌تردید حاصل پیامدهای اسفناک و خانمان‌برانداز سرمایه‌داری جهانی است- هم در درون ملّت‌ها و هم در نهادهای ملّی و بین‌المللی- البته زیر فشار جنبش‌های مردمی- سال‌هاست که ادامه دارد. برای مثال، ۱۹۳ کشور حاضر در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سپتامبر سال ۲۰۱۵ (مهر ۱۳۹۴) **برنامهٔ توسعهٔ ۲۰۳۰** با عنوان »دگرگون کردن جهان ما: برنامهٔ توسعهٔ پایدار ۲۰۳۰ «را تصویب کردند که ۱۷ هدف برنامه‌یی را در دستور کار قرار داد. آماج نهایی این برنامه، پایان دادن به فقر، حفاظت از کرهٔ زمین و حیات بر روی آن، تأمین و تضمین صلح و رفاه، و به طور کلی تحقق آینده‌ای بهتر و زیست‌پذیرتر برای همهٔ ساکنان کرهٔ زمین تا سال ۲۰۳۰ است. کشورهایی که این سند توسعهٔ پایدار و زیست‌پذیر را پذیرفتند، با التزام به اینکه »هیچ‌کس را نباید نادیده گرفت «متعهد شدند که تأمین امکان پیشرفت برای جوامعی را که از همه عقب‌ترند در اولویت قرار دهند. سرفصل‌های این هفده هدف جهانی برای همهٔ ساکنان کرهٔ زمین عبارتند از: نبود فقر، نبود گرسنگی، رفاه و سلامتی خوب، آموزش با کیفیت بالا، برابری جنسیتی، دسترسی به آب تمیز و امکانات بهداشتی، انرژی پاک و ارزان‌قیمت، کار شایسته و رشد اقتصادی، صنعت و نوآوری و زیرساخت‌ها، کاهش نابرابری‌ها، جوامع و شهرهای زیست‌پذیر، تولید و مصرف مسئولانه، اقدام دربارهٔ تغییرهای آب‌وهوایی زیان‌بار، حفاظت از زندگی در دریاها و اقیانوس‌ها، حفاظت از زندگی بر روی زمین، صلح و عدالت و نهادهای قدرتمند، و همیاری در رسیدن به این هدف‌ها. روشن است که تحقق این هدف‌های مبرم انسانی مستلزم برخورداری از دانش و امکانات و خلاقیت و امکانات مالی و تعهد همهٔ ملّت‌هاست تا بتوان فقر و گرسنگی و بیماری‌های خطرناک و تبعیض‌های گوناگون را ریشه‌کن کرد و زندگی شایستهٔ انسان امروزی را در روی کرهٔ زمین فراهم آورد.
امروزه نداهایی از آمریکا و اروپا برای کوتاه کردن دست سرمایهٔ مالی و گرفتن مالیات‌های سنگین از ثروتمندان و بازگشت به الگوی »کِینزی «سرمایه‌داری شنیده می‌شود. از جمله، در آمریکا صحبت از »قرارداد نوین سبز «شده است که بخشی از نمایندگان رادیکال و ترقی‌خواه حزب دموکرات برای لغو بدهی‌های مردم به بانک‌ها، بهبود وضعیت زندگی زحمتکشان، و نجات محیط‌زیست ارائه داده‌اند. برنامه‌های مشابهی در

ادامه در صفحه ۱۹

بریتانیا (از سوی جناح چپ حزب کارگر) و دیگر کشورهای اروپایی (از جمله توسط گروه DiEM25) برای دموکراتیک‌تر کردن ساختارهای سیاسی و اقتصادی ملّی و اروپایی ارائه شده است. اخیراً »انترناسیونال ترقی‌خواهان «نیز با مشارکت چهره‌هایی مثل نوام چامسکی، نیومی کلاین، و یانیس واروفاکیس و حمایت DiEM25 و انستیتو سندرز با شعار »زمان آن فرا رسیده است که ترقی‌خواهان جهان متحد شوند «به منظور مقابله با پیامدهای زیان‌بار نولیبرالیسم، شکست دادن ملی‌گرایی عوام‌فریب و خودکامه و راست‌گرایان افراطی، و احیای نهادهای دموکراسی مردمی، و رفع نابرابری‌های جهانی، پا به عرصه گذاشت. نشست‌های سالانهٔ حزب‌های کمونیست و کارگری، »همایش اجتماعی جهان «برضد جهانی‌سازی و نولیبرالیسم، و »همایش مردم «در دفاع از منافع طبقهٔ کارگر و محرومان و »همایش چپ « متشکل از فعالان و دانشگاهیان و روشنفکران چپ در آمریکا، از دیگر گردان‌های ترقی‌خواه و چپ مبارز علیه سرمایه‌داری‌اند.

برخی از هواداران الگوی سرمایه‌داری »کینزی «در ایران و جهان، به دلیل وجود خدمات اجتماعی دولتی رایگان و گرایش سوسیال دموکراسی در آن در مقایسه با نولیبرالیسم اقتصادی کنونی، آن را سرمایه‌داری با »چهرهٔ انسانی «می‌نامند. گفتنی است که ویژگی‌های مثبت »دولت‌های رفاه «در ربع سوّم قرن بیستم و تا پیش از تهاجم نولیبرالیسم، دستاورد مبارزهٔ خودِ زحمتکشان، به‌ویژه با نگاه به دستاوردهای اجتماعی چشمگیر سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر دولت‌های سوسیالیستی بود. دولت‌های سرمایه‌داری »رفاه «در کشورهای غربی، و به‌ویژه در اروپا، مجبور شدند امتیازهایی به زحمتکشان بدهند. و تازه همین دستاوردها نیز پس از فروریزی دولت‌های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی به‌تدریج مورد دستبُرد دولت‌های سرمایه‌داری قرار گرفته است.

در آمریکای لاتین نیز موج حرکت‌های ضدسرمایه‌داری در قرن بیست‌ویکم در کشورهای متعدد ادامه داشته است، از جمله در نیکاراگوئه، شیلی، ونزوئلا، اکوادور، برزیل، آرژانتین، بولیوی، اوروگوئه، و البته کوبا. از آنجا که امپریالیسم آمریکا کشورهای مرکزی و جنوبی قارهٔ آمریکا را همیشه »حیاط خلوت «خود می‌دانسته است، حاضر به پذیرش شکل‌گیری دولت‌های دموکرات با گرایش‌های ضدسرمایه‌داری و چپ در این قاره نیست و به انواع وسایل، از تحریم گرفته تا کودتای نظامی و سیاسی، برای فروخواباندن این موج تلاش می‌کند. در مجموع، افزایش آگاهی و رشد جنبش‌های ضدسرمایه‌داری و عدالت‌خواهانه در این قاره، امیدبخش است.

توسعهٔ کیفی و کمّی رشته‌های پیوند دهندهٔ جنبش کمونیستی و کارگری-سندیکایی با فعالان محیط‌زیست، جنبش‌های مدنی عدالت‌خواهانه، و جنبش صلح و ضدجنگ- که همگی در مقطع‌های گوناگون ویژگی‌های عدالت‌خواهانه و فراملّی از خود نشان داده‌اند- امیدهای واقعی به پیشرفت صلح‌آمیز و عادلانه برای همهٔ ملّت‌ها و امکان‌پذیر بودن ساختن جهانی دیگر را افزایش داده است. برآیند این نیروها و جنبش‌ها توانی بالقوه برای عقب راندن جهانی‌سازی و نفی کامل سرمایه‌داری نولیبرال و حتّی گذر از نظام سرمایه‌داری در شرایط مشخص دارد. جنبه‌های عمدهٔ این جنبش جهانی عدالت‌خواهی، دفاع از صلح، محیط‌زیست، و پیشرفت مسالمت‌آمیز را، که حزب تودهٔ ایران، به مثابه عضوی از حزب‌های کمونیست و کارگری جهان، در آن شرکت فعال دارد، می‌توان در این موارد خلاصه کرد:

- پیکار عمومی جامعهٔ بشری با بی‌عدالتی اجتماعی-اقتصادی، برتری قومی و نژادی و جنسیتی، و نقض حقوق پناهندگان و مهاجران جنگی و زیست‌محیطی و اقتصادی
- پیکار با پایمال شدن حق حاکمیت ملّی ملّت‌ها در راه مردمی و دموکراتیک کردن روابط اقتصادی-سیاسی بین‌المللی
- لغو بدهی‌های سرسام‌آور فقیرترین کشورهای در حال توسعه که هر سال بخش بزرگی از درآمد ملّی آنها صرف پرداخت بدهی‌هایی می‌شود که بازپرداخت کامل آنها غیرممکن است
- تنظیم نظام بین‌المللی عادلانهٔ قیمت‌گذاری کالاهای کشورهای در حال توسعه، تعرفهٔ واردات و صادرات عادلانه در تجارت خارجی این کشورها
- بسط همکاری‌های علمی-فنی و یاری‌رسانی به کشورهای در حال توسعه برای توسعهٔ نیروهای تولیدی به منظور از بین بردن فقر و بالا بردن سطح زندگی زحمتکشان، با توجه به حفظ محیط‌زیست، و کاهش فاصلهٔ زیاد بین این کشورها و کشورهای پیشرفته
- یاری‌رسانی اقتصادی و علمی-فنّی به کشورهای در حال توسعه برای مقابله با پیامدهای زیان‌بار تغییرهای آب‌وهوایی مثل بالا آمدن سطح دریاها و خشکسالی و قحطی و آتش‌سوزی و توفان‌های ویرانگر
- پیکار همگانی و مشترک در سراسر جهان برای حفظ زیست‌بوم روی کرهٔ زمین و مقابله با عملکرد ویرانگر شرکت‌های فراملّی و دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته
- مبارزه در راه تأمین حقوق بشر در همهٔ کشورهای جهان مطابق با اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر
- تقویت سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن بر پایهٔ محتوایی دموکراتیک از راه اصلاح اساسی روابط حاکم بر این سازمان، تأمین حقوق کشورهای در حال توسعه، تغییر در ساختار حق وتو ویژهٔ قدرت‌های بزرگ که بارها سدّ راه تأمین نظر و خواست اکثریت کشورهای عضو شورای امنیت و خودِ سازمان ملل متحد بوده است
- نفی و طرد حکومت‌های استبدادی، از اسلام‌گرا گرفته تا شبه‌فاشیستی و راست افراطی
- منحل کردن همهٔ پیمان‌های نظامی منطقه‌یی، به‌ویژه پیمان تجاوزگر ناتو
- پایان دادن به نظامیگری، جلوگیری از مداخلهٔ نظامی و سیاسی قدرت‌های بزرگ در امور داخلی کشورهای دیگر (از جمله از راه تحریم‌ها و محاصره‌های اقتصادی)، و برچیدن پایگاه‌های نظامی خارجی در سراسر جهان
- نابود کردن تسلیحات کشتار جمعی هسته‌یی، شیمیایی، بیولوژیکی، و ایجاد زمینه‌های عینی برای خلع سلاح عمومی
- مبارزه با هرگونه تلاش به هدف نظامیگری در فضا و کشاندن مسابقهٔ تسلیحاتی به فضا

۱۸. جمع‌بندی

مشخصه‌های کنونی اوضاع جهان را پس از سه دهه تاخت‌وتاز بدون رقیب نظام سرمایه‌داری پس از فروریزی اتحاد شوروی و دولت‌های سوسیالیستی اروپای شرقی، به طور کلی از یک سو می‌توان بدین صورت جمع‌بندی کرد:

درهم‌آمیختگی سرمایه‌های مالی-بانکی و قماری با دیگر انحصارهای بزرگ سرمایه‌داری (شامل شرکت‌های فنّاوری اطلاعاتی، رسانه‌یی، و اینترنتی) و تسلط سیاسی این مجموعه بر حکومت کشورهای قدرتمند امپریالیستی و به طور کلی بر حیات جامعه،

بحران‌های اقتصادی-اجتماعی عمیق و خانمان‌برانداز که در دورهٔ کاربست الگوی نولیبرالی، جهانی‌سازی، و انقلاب فنّاوری اطلاعاتی تناوب بیشتری یافته است،

تشدید استثمار زحمتکشان و پایمال کردن حقوق بنیادی آنها، تبعیض نژادی و بیگانه‌هراسی، نابرابری عمیق و گستردهٔ درآمدها و دارایی‌ها در بین جوامع گوناگون و در بین قشر کوچکی از هر جامعه و اکثریت مطلق آن،

نظامیگری و به خطر افتادن مکرر صلح و آرامش، راه‌اندازی و دامن زدن به جنگ‌های نیابتی ویرانگر و مرگ‌بار از سوی قدرت‌های امپریالیستی، تلاش امپریالیسم آمریکا برای حفظ و تحکیم سرکردگی‌اش در جهان سرمایه‌داری و به طور کلی در سراسر جهان، دخالت قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری در امور داخلی کشورهای دیگر شامل مداخلهٔ سیاسی و تجاوز نظامی، تشکیل ائتلاف‌های نظامی-امنیتی متعدد در مناطق گوناگون جهان، و تحریم‌های اقتصادی کمرشکن،

گسترش ناسیونالیسم افراطی و جهان‌بینی‌های سیاسی و اجتماعی راست‌گرای افراطی و نو-فاشیستی و عوام‌فریبانه به‌ویژه در اروپا و آمریکا از یک سو، و از سوی دیگر، واپس‌گرایی مذهبی به‌ویژه در آسیا و آفریقا (بنیادگرایی اسلامی، امثال طالبان و داعش و

ادامه در صفحه ۲۰

القاعده و نظام ولایی ایران و وابستگانش در کشورهای دیگر) و تهدید دائمی تروریسم، و استفادهٔ مستقیم و غیرمستقیم امپریالیسم از آن، و آسیب دیدن جدّی و خطرناک زیست‌بوم در سراسر جهان
بوده‌ایم. حاصل این روند، وخیم‌تر شدن بیش از پیش شرایط زندگی زحمتکشان به طور عام، پایمال شدن استقلال و اقتصاد ملّی و دموکراسی در کشورهای پیشرفته و در کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه در آفریقا، آسیا، و آمریکا، و تهدید شدن بقای نوع بشر و حیات بر روی کرهٔ زمین بوده است.
از سوی دیگر، و در چنین بستری، چشم‌انداز امیدبخش تلاش برای تأمین زندگی شایسته را شاهد بوده‌ایم:
نبرد عمومی و طبقاتی زحمتکشان به شکل‌های گوناگون برای تحقق یا حفظ دموکراسی و صلح و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک،
پیکار برای متوقف کردن ویرانگری و سرکوب و بی‌عدالتی نظام سرمایه‌داری به شکل‌های گوناگون در سراسر جهان،
تلاش جنبش‌های کمونیستی-کارگری، صنفی-طبقاتی، مدنی، صلح‌خواهانه، و عدالت‌خواهانهٔ مردمی در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، زیست‌محیطی، و کوشش صلح‌آمیز ملّت‌ها در کشورهایی مثل کوبا و ویتنام و چین برای استقرار سوسیالیسم و حفظ و گسترش دستاوردهای مردمی آن.
گروه‌بندی‌های قدرت‌های جهانی و منطقه‌یی و توازن نیروها در این نبرد طبقاتی و عمومی، میزان تشکل، پیگیری، و تداوم جنبش‌های مبارزاتی در شرایط مشخص هر ملّت، و میزان موفقیت نیروهای طبقاتی-اجتماعی گوناگون در پیشبُرد هدف‌های خود، در برآمد این نبرد تعیین‌کننده است. ولی آنچه در آن تردیدی نیست، این است که تا زمانی که نابرابری و فساد و بی‌عدالتی و استبداد و ستم طبقاتی و انواع ستم‌های اجتماعی دیگر وجود دارد، این مبارزه نیز ادامه خواهد داشت.
بیشتر از ۱۷۰ سال پس از انتشار مانیفست کمونیست، امروزه مقاومت طبقهٔ کارگر و زحمتکشان در برابر نظام سرمایه‌داری همچنان با قوّت زنده است و شبح آن در سراسر دنیای سرمایه‌داری در گشت و گذار است. این جنبش جهانی زحمتکشان، پیوند و واکنشی متقابل با جنبش عدالت‌خواهی و دموکراسی‌خواهی در ایران دارد. در عرصهٔ این مبارزه، حزب تودهٔ ایران در کنار زحمتکشان، حزب‌های کمونیست و کارگری، و نیروهای ملّی و ترقی‌خواه ایران و جهان به پیکار خود در راه تحقق خواست‌های بنیادی و دموکراتیک زحمتکشان ایران ادامه می‌دهد.

*****

ب- سیمای ایران در سوّمین دههٔ هزارهٔ سوّم میلادی

۱. درآمد

برای درک وضعیت کنونی ایران، لازم است به اختصار به تغییر و تحوّل‌های ایران در قرن بیستم و دو دههٔ نخست قرن بیست‌ویکم میلادی اشاره‌ای گذرا بشود. ویژگی اساسی این تحوّل‌ها- که از جنبش و انقلاب مشروطیت تا حکومت جمهوری اسلامی را در بر می‌گیرد- از یک سو آغاز روند حرکت جامعه از نظام ارباب-رعیتی فئودالی به سمت نظام سرمایه‌داری و برقراری حکومت‌های دیکتاتوری و ضدمردمی سلطنتی و ولایی، و از سوی دیگر، مبارزهٔ ملّت ایران و به‌ویژه زحمتکشان برای تعیین سرنوشت خود و کشور، پیشرفت و آبادانی، و برخورداری از حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و استقلال سیاسی-اقتصادی کشور بوده است. تحوّل‌های تاریخی این دوره، مُهر خود را بر تحوّل‌های امروزی میهن ما زده است، که از آن جمله است ادامهٔ پیکار برای به سرانجام رساندن دو انقلاب مشروطیت و بهمن ۵۷ که هر دو، با وجود تغییرهای رو به جلو که در جامعه به وجود آوردند، در رسیدن به هدف‌های اصلی خود در تأمین عدالت اجتماعی، استقلال و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک ناکام و ناتمام ماندند. در چنین بستری است که جنبش ضددیکتاتوری و عدالت‌خواهانهٔ امروز ایران در جریان است.

۲. انقلاب بهمن ۱۳۵۷

در حدود دو دهه بعد از انقلاب مشروطیت، سلطنت پهلوی‌ها در ایران (۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷) آغاز شد که دورهٔ حکومتی مستبد، وابسته، و پلیسی بود. به‌رغم اصلاحات مثبتی که زیر فشار جنبش مردمی و گاه عوامل خارجی به همّت اندیشمندان آزاده و میهن‌دوست در کشور صورت گرفت، منابع نفت کشور ما به غارت برده شد، نابرابری‌ها و فاصلهٔ طبقاتی افزایش یافت، ایران به جولانگاه مستشاران نظامی غربی و پایگاه جاسوسی و ژاندارمی در منطقه تبدیل شد، و جنبش‌های آزادی‌خواهانهٔ کشور، از جمله جنبش ملّی کردن صنعت نفت ایران و جنبش ملّی مردم آذربایجان و کردستان به شدیدترین و خشن‌ترین شکل ممکن سرکوب و به خون کشیده شد.

در نبود آزادی و عدالت در حکومت پهلوی‌ها و شدت یافتن نارضایتی اکثریت مردم، مبارزه با حکومت پهلوی دوّم سرانجام به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و سرنگونی آن حکومت انجامید. در کنار انقلاب مشروطیت، انقلاب بهمن نیز یکی از مهم‌ترین رویدادهای اجتماعی-سیاسی قرن بیستم در ایران و منطقه بود که سیمای سیاسی منطقهٔ خاورمیانه را دگرگون کرد. حتی دشمنان انقلاب بهمن نیز نتوانسته‌اند این حقیقت را نفی کنند که جنبش مردمی‌ای که از میانهٔ دههٔ پنجاه خورشیدی در میهن ما شکل گرفت و سرانجام به انقلاب بهمن ۱۳۵۷منجر شد، یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های اجتماعی زمان خود بود.

حزب تودهٔ ایران نیز بر این عقیده است که انقلاب بهمن ۵۷ جنبش اجتماعی عظیمی بود که اکثریت مردم کشور ما را، از قشرها و طبقه‌های گوناگون، با خواست‌ها و دیدگاه‌های متفاوت، به حرکت درآورد و یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های سرمایهٔ جهانی و ارتجاع در منطقهٔ خاورمیانه را در هم کوبید. انقلاب بهمن، انقلابی ملّی و دموکراتیک و نمونهٔ کلاسیکی از انقلاب‌های توده‌یی در شرایط ویژهٔ رشد سرمایه‌داری در ایران بود . این انقلاب به دلیل‌های معیّنی در نهایت شکل مذهبی به خود گرفت. کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران در اسناد ۱۶مین پلنوم خود که در آستانهٔ پیروزی انقلاب تشکیل شد، در این زمینه از جمله اشاره کرد که: «طی ۲۵ سال گذشته روحانیون تنها گروهی بودند که به‌مراتب بیش از همهٔ گروها و سازمان‌های سیاسی دیگر اجتماعی امکان آن را داشتند که از راه مساجد و جلسات مذهبی، که رژیم جرئت حملهٔ وسیع به آنها را نداشت، با مردم تماس برقرار کنند و افکار خود را در میان مردم تبلیغ نمایند. در حالی که حزب تودهٔ ایران و سایر سازمان‌های سیاسی در معرض شدیدترین اشکال فشار و اختناق قرار داشتند.« به‌علاوه، بخشی از روحانیت راست‌گرا نیز که در خدمت حکومت پهلوی بود در تبلیغ و مبارزه بر ضد نیروهای چپ و ترقی‌خواه نقش داشت. به موازات رشد سرمایه‌داری بزرگ و رسوخ فزاینده و تسلّط سرمایه‌داری وابسته (کُمپرادور) و سرمایه‌های امپریالیستی در اقتصاد ایران، زمینهٔ ورشکستگی خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی و نیز تضعیف مواضع اقتصادی لایه‌هایی از سرمایه‌داری ملّی فراهم آمد. طبقهٔ کارگر در اثر روند بغرنج و متضاد برچیده شدن ناتمام نظام ارباب-رعیتی و بسط مناسبات سرمایه‌داری وابسته، از رشد کمّی قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار شده بود که به آن وزن اجتماعی مهمی در ساختار طبقاتی جامعه می‌بخشید. انقلاب بهمن نشان داد که جبههٔ متحد خلق در صورت مبارزهٔ مشترک می‌تواند از سدّ استبداد عبور کند و مقاومت ارتجاع داخلی و امپریالیسم را در هم شکند.

۳. شکست انقلاب و برقراری دیکتاتوری

انقلاب بهمن با در هم کوبیدن رژیم شاهنشاهی، وظیفهٔ سیاسی خود از لحاظ تصاحب قدرت حکومتی را با موفقیت انجام داد و به مرحلهٔ اجتماعی‌اش که از چنین انقلابی انتظار می‌رفت، یعنی انجام اصلاحات بنیادین اقتصادی-اجتماعی در راه محدود کردن سرمایه‌داری و گسترش آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی گام نهاد. قدرت سیاسی به طیف گسترده‌ای متشکل از نمایندگان خرده‌بورژوازی، لایه‌های بینابینی، سرمایه‌داری تجاری، و کلان زمین‌دارانِ زیر چتر نیروهای مذهبی به رهبری خمینی منتقل شد. طبقهٔ کارگر ایران اگرچه در پیروزی انقلاب نقشی تعیین‌کننده داشت، به دلیل نداشتن تشکل‌های واقعی سندیکایی و فراگیر، و ضعف سازمانی نمایندگان سیاسی‌اش- از جمله حزب تودهٔ ایران- بر اثر سال‌ها سرکوب رژیم سلطنتی، نتوانست سهمی را که شایسته‌اش بود، چه در رهبری جنبش انقلابی و چه در قدرت سیاسی حاکم پس از انقلاب به دست آورد. خمینی و اطرافیانش از موضع سرنگونی شاه، یعنی شعار محوری جنبش انقلابی، حرکت کردند و با طرح شعارها و مانورهایی که هدف آن تحکیم موقعیت نیروهای مذهبی در مقابل نیروهای چپ، مترقی، و ملّی بود، وعدهٔ مبارزه با »استکبار جهانی «و تحقق آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی، البته در چارچوب دیدگاه‌های حکومت اسلامی را دادند، و در شرایط ویژهٔ جامعهٔ ایران، توانستند در مدتی کوتاه رهبری انقلاب را به طور انحصاری قبضه کنند.

امروزه روشن است که خمینی و دیگر سران اسلام‌گرای رژیم ولایت فقیه با بهره‌گیری از جنبش مردمی‌ای که نیروهای چپ و ملّی و مذهبی ترقی‌خواه نقش بارزی در شکل‌گیری آن داشتند، و با استفاده از تریبون منبر و مسجد که آزادانه در اختیار آنها بود، با شعارهای مردمی آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی همراهی کردند و برای تصاحب و قبضه کردن جنبش مردمی ایران خیز برداشتند. عامل خارجی نیز در نتیجه‌بخش بودن این تلاش نیروهای اسلام‌گرا بی‌تأثیر نبود. اکنون روشن شده است که موضع امپریالیسم آمریکا در آن برهه، متوجه جلوگیری از تعمیق انقلاب و قدرت‌گیری نیروهای چپ، و حمایت از به قدرت رسیدن نیروهای اسلام‌گرا بوده است. بر اساس اسناد رسمی دولت آمریکا که در سال‌های اخیر منتشر شد، پیش از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، نمایندگان دولت جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقتِ آمریکا، بارها از طریق نزدیکان خمینی- از جمله ابراهیم یزدی، در پاریس- با او تماس داشته‌اند. سایروس وَنس، وزیر امور خارجه وقتِ آمریکا، در دی ۱۳۵۷ در پیامی به سفارت‌های آمریکا در تهران و پاریس نوشت:

«ما به این نتیجه رسیده‌ایم که برقراری ارتباط مستقیم با اطرافیان خمینی تصمیم بسیار خوبی است.«

ژیسکار دستن در دوران ریاست جمهوری‌اش در فرانسه پیام محرمانهٔ جیمی کارتر را به خمینی رساند و همچنین میزبان کنفرانسی در گوادلوپ (۱۴ دی ۱۳۵۷) بود که رهبران چهار قدرت اروپایی در آن جمع شده بودند و با توجه به منافع خودشان تصمیم‌هایی دربارهٔ رژیم پهلوی و آیندهٔ آن اتخاذ کردند. در آن دورهٔ پرتلاطم، در زمانی که مردم ایران به امید دگرگونی‌های اساسی به خیابان‌ها می‌آمدند، کوشش و هدفِ دولت آمریکا و سران کشورهای قدرتمند غربی که در کنفرانس گوادلوپ پذیرفته بودند »کار شاه تمام است«، متوجه جلوگیری کردن از تعمیق انقلاب و افتادن رهبری انقلاب به دست نیروهای ترقی‌خواه و چپ

ادامه در صفحه ۲۲

بود. ژیسکار دستن در نشست گوادلوپ گفته بود:

« اگر شاه بماند، ایران دچار جنگ داخلی خواهد شد، مردم زیادی کشته خواهند شد و کمونیست‌ها نفوذ فوق‌العاده زیادی به دست خواهند آورد... حتی به کارتر توصیه کرده بود که "با مخالفان تماس بگیرد، به علّت آن که در این مورد، پاریس بر اساس اطلاعات خصوصی، تصمیم گرفته است دور شاه را قلم بگیرد. " اطلاعات خصوصی که ژیسکار دستن از آن سخن می‌گوید، معطوف است به دیدار خصوصی میشل پونیاتوسکی، فرستادهٔ ویژهٔ رئیس‌جمهور فرانسه با شاه- در دی ۱۳۵۷- و نیز تحلیلی که صادق قطب‌زاده با اطلاع رهبر فقید انقلاب، آیت‌الله خمینی تهیه کرده و به الیزه فرستاده بود.« (مرتضی کاظمیان، نشست گوادلوپ و انقلاب ایران، سایت دیپلماسی ایرانی، ۲۱ بهمن ۱۳۸۷)

روز ۲۴ دی ۱۳۵۷، وارن زیمرمَن، دیپلمات آمریکایی در پاریس، به نمایندگی از کارتر با ابراهیم یزدی دیدار کرد و پیام دولت آمریکا را به او رساند. زیمرمَن ضمن اعلام رضایت دولت آمریکا که »بیانیهٔ آیت‌الله دایر بر اینکه ارتش را محافظت کنند خیلی خوب بوده است» می‌گوید که

« ارتشی‌ها ترس آن دارند که یک عملیات حساب‌شده‌ای توسط توده‌ای‌ها برای تحریک و درگیری بین ارتش و طرفداران آقا وجود داشته باشد... به این دلیل است که دولت من[آمریکا] معتقد است ضرورت اساسی دارد که نمایندگان صلاحیت‌دار آیت‌الله خمینی با رهبران نظامی ملاقات کنند تا به یک تفاهم اساسی برسند.» (نقل از سایت "تاریخ ایرانی"، متن مذاکرات نمایندگان امام و کارتر در نوفل لوشاتو، ۱۵ دی ۱۳۹۲)

ارتباط‌های ویلیام سولیوان، سفیر وقتِ آمریکا در ایران، با نمایندگان خمینی در ایران در سه ماههٔ پیش از سقوط رژیم سلطنتی در مورد بازگشت خمینی به ایران، و نقش ژنرال رابرت هایزر، معاون سرفرمانده نیروهای ناتو در آن زمان، که در یک ماه آخر حیات رژیم شاهنشاهی عملاً کنترل ارتش را به دست گرفته بود (او از میانهٔ دی تا میانهٔ بهمن ۵۷ در ایران بود)، و به سران ارتش شاهنشاهی پیام داده بود که ارتش کودتا نکند، قابل توجه است. ظاهراً ژنرال قره‌باغی کسی بود که نخستین راه‌های ارتباطی میان سران ارتش شاهنشاهی و رهبران مذهبی انقلاب را ایجاد کرد. هارولد براون، وزیر دفاع وقتِ آمریکا، در یادداشت خود به جیمی کارتر توضیح می‌دهد که

«با اصرار و فشار هایزر مذاکرات گسترده‌ای برای اینکه نظامیان همکاری نزدیکی با برخی رهبران مذهبی داشته باشند، صورت گرفت.[سپهبد امیرحسین] ربیعی... همچنان علاقه‌ای به این کار نشان نمی‌داد.» (رادیو خبری فرانسه به زبان فارسی، چگونه مخالف آمریکا با دخالت ارتش ایران در سال ۱۳۵۷منجر به انتقال قدرت به روحانیون شد، ۲۴ فوریه ۲۰۱۵)

سولیوان روز ۴ بهمن ۱۳۵۷ در خانهٔ فریدون سحابی (پسر بزرگ یدالله سحابی) در قیطریهٔ تهران با مهدی بازرگان و موسوی اردبیلی دیدار کرده بود. او در گزارشش به واشنگتن نوشت: »باید مانع درگیری نیروهای مسلّح و هواداران خمینی شد و این خطر هست که شوروی از برنامهٔ تشکیل دولت موقت سوءاستفاده کند.» (بی‌بی‌سی فارسی، ماجرای دیدار سفیر آمریکا با موسوی اردبیلی، ۱۸ خرداد ۱۳۹۵) محمدرضاشاه در کتابش با عنوان «پاسخ به تاریخ» از سپهبد امیرحسین ربیعی، فرمانده وقت نیروی هوایی، نقل می‌کند که گفته بوده: »ژنرال هایزر شاه را مانند موش مرده‌ای از ایران بیرون انداخت.« (ص ۱۷۱)

پیروزی انقلاب در انجام وظیفهٔ سیاسی‌اش بی‌شک مدیون اتحاد تأثیرگذار همهٔ نیروهای سیاسی و توافق همگانی بر سر شعار سرنگونی رژیم استبدادی شاه بود. بدیهی است که نیروهای شرکت کننده در انقلاب، هر کدام با دیدگاه‌ها و برنامه‌های خود، مطابق با خواست‌ها و منافع طبقاتی خود، در این جنبش عظیم شرکت کردند، و به‌ویژه در مورد اینکه پس از سرنگونی رژیم سلطنتی چه باید کرد، نظرهای متفاوتی داشتند. با پیروزی انقلاب، و با وجود جوّ انقلابی حاکم بر جامعه، حکومت برآمده از انقلاب به اقدام‌های پُراهمیتی دست زد، از جمله: اخراج مستشاران خارجی و برچیدن پایگاه‌های نظامی آمریکا در ایران، ملّی کردن صنایع بزرگ و بانک‌ها و شرکت‌های بیمهٔ خصوصی متعلق به سرمایه‌داران بزرگ داخلی و انحصارهای خارجی، و سپس تصویب اصلاح لایحهٔ قانونی واگذاری و احیای ارضی (فروردین ۱۳۵۹)، شامل بندهای »ج «و »د« در مورد واگذاری زمین‌های بایر و دایر مالکان بزرگ به دهقانان، تأمین نظارت دولت بر بازرگانی خارجی، الغای قراردادهای نظامی و اقتصادی ضد منافع ملّی، و لغو قرار داد اسارت‌بار کنسرسیوم نفت.

واقعیت این است که نیروهای چپ ایران، با وجود توان کمّی به‌نسبت ضعیف خود در آستانهٔ انقلاب، از نفوذ معنوی کیفی چشمگیری در درون جامعه برخوردار بودند. اقدام‌های پیش‌گفته، که بخش‌هایی از برنامهٔ حداقل نیروهای چپ ایران و به‌ویژه حزب تودهٔ ایران را شامل می‌شد، به سبب توان عظیم اجتماعیِ عدالت‌خواهانهٔ حاضر در صحنه و خواست‌های توده‌ها تحقق یافت.

نبودن نمایندگان سیاسی طبقهٔ کارگر و زحمتکشان در حکومتِ برآمده از انقلاب، نقطه‌ضعفی اساسی بود که بعدها پیامدهای فاجعه‌باری برای میهن ما به همراه آورد. خمینی و بخش بزرگی از اسلام‌گرایان به قدرت رسیده، برخلاف همهٔ وعده‌های عوام‌فریبانه‌شان که جای روحانیت نه در دستگاه حکومت سیاسی بلکه در حوزه‌های علمیه است، خیلی زود نشان دادند که هدف اصلی‌شان بنا کردن حکومت جدیدی بر اساس دیدگاه‌های ارتجاعی مذهبی و بنیادگرایی اسلامی، و قبضه کردن انحصاری قدرت سیاسی-اقتصادی و برپایی حکومت خلیفه‌گری و اجرای قوانین و شرع اسلام و گستراندن آن در جهان و به‌ویژه در کشورهای مسلمان همسایه و منطقه بود. گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی، به مثابه اصل تأمین‌کنندهٔ سلطهٔ انحصاری اسلام‌گرایان و روحانیان بر حیات سیاسی-مدنی کشور، نشانهٔ روشن این تمایل در میان این نیروها بود. یورش به نیروهای مترقی، زندانی و شکنجه کردن آنان، تلاش برای لغو قوانین مدنی حافظ حقوق زنان، تحمیل حجاب اجباری، بستن روزنامه‌ها، و لشکرکشی نظامی به کردستان و ترکمن صحرا برای سرکوب کردن خواست‌های برحق خلق کرد و ترکمن، به‌اصطلاح »انقلاب فرهنگی «و بستن دانشگاه‌ها در فروردین ۱۳۵۹ و »پاک‌سازی «و اخراج دانشجویان و استادان دگراندیش، از نخستین نشانه‌های این چرخش به راست در حکومت و آغاز به شکست کشاندن انقلاب بزرگ مردم ایران بود.

چرخش به راست حکومت از همان سال اوّل بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، و سرانجام شکست انقلاب در مدّتی کوتاه، روند بغرنج و پیچیده‌ای بود که روشن کردن همهٔ جنبه‌های آن هنوز نیازمند بررسی و تحقیق علمی و واقع‌بینانهٔ گسترده‌تر است، ولی آنچه اکنون پس از تجربه‌های به دست آمده می‌توان بیان کرد، این است که ائتلاف نیروهای مذهبی اسلام‌گرای شرکت‌کننده در انقلاب، با وجود ناهمگونی طبقاتی و نظرهای متفاوت در آن دربارهٔ انقلاب و سرنوشت، خواست و توان تحقق آرمان‌های مردمی و عدالت‌خواهانهٔ انقلاب را نداشت. به‌رغم شعارهایی که خمینی و دیگران در مورد توجه به حقوق »کوخ‌نشینان« سر می‌دادند، هدفِ بخش عمدهٔ رهبری این نیروها بازگرداندن ایران به زیر سیطرهٔ حاکمیت مذهب و قوانین قرون وسطایی »صدر اسلام «و »ابدی «کردن حکومت روحانیت اسلامی بر میهن ما بود که هیچ‌گونه همخوانی با هدف‌های و آرمان‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانهٔ توده‌های شرکت‌کننده در انقلاب بزرگ ۵۷ نداشت.

در عین حال، باید متذکر شد که طرح‌های امپریالیسم و ارتجاع، به‌ویژه تحمیل جنگ با عراق به میهن ما در شهریور سال ۱۳۵۹، و اتخاذ خط‌مشی خانمان‌سوز »جنگ، جنگ، تا پیروزی «و »راه قدس از کربلا می‌گذرد«، و ادامهٔ جنگ از سوی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه پس از آزادی خرمشهر، شرایط و زمینه را برای محدود کردن باز هم بیشتر حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و سرکوب کردن همهٔ نیروهای دگراندیش آماده کرد.

در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ بود که حکومت جمهوری اسلامی بسیاری از برنامه‌های مترقی اجرا شده در آغاز انقلاب- از جمله ادامهٔ اصلاحات ارضی- را به دستور خمینی متوقف کرد، و در ضمن سرکوب نیروهای ترقی‌خواه دگراندیش را شدّت بخشید. فاجعهٔ ملی کشتار بی‌رحمانهٔ هزاران زندانی سیاسی و دگراندیش در تابستان ۱۳۶۷به دستور خمینی، و اصلاح قانون اساسی بر پایهٔ »ولایت مطلقهٔ امر و امامت امّت «نشان دهندهٔ روشن سیمای ضدانسانی حکومتی انحصارطلب، و برقراری و تحکیم دیکتاتوری عریان و خشن رژیم اسلام‌گرای حاکم بر سرنوشت مردم بود.

ادامه در صفحه ۲۳

۴. ویژگی‌های دیکتاتوری حاکم در جمهوری اسلامی ایران

الف) ویژگی‌های ایدئولوژیک، اقتصادی، اجتماعی

دیکتاتوری حاکم بر ایران بر پایهٔ **نظریهٔ** «ولایت فقیه» و حکومت مبتنی بر دخالت دین اسلام در حکومت (یا همان اسلام سیاسی/حکومتی) شکل گرفته است. نظام سیاسی حاکم بر ایران در اساس حکومت استبدادی و انحصارطلبانهٔ اسلام‌گرایان عمیقاً واپس‌گرایی است که ما آن را »رژیم ولایت فقیه «می‌نامیم. در این نظام سیاسی، ولی فقیه در مقام »نمایندهٔ خدا بر روی زمین «(همان‌طور که محمدرضاشاهِ پهلوی خود را سایهٔ خدا بر روی زمین می‌خواند) دیکتاتور مطلقی است که با استفاده از شبکهٔ گسترده‌ای از نهادهای تبلیغاتی و نظارتی و امنیتی و سرکوبگر و انگلی و بهره‌گیری از ثروت عظیم کشور، بر جان و مال ساکنان کشور حاکم است و حیطهٔ اختیاراتش حتّی بر قانون مدنی و قوای سه‌گانه مقدّم است.

امّا تحلیل طبقاتی این حکومت نشان می‌دهد که آنچه در ایران برپا شده است، نظام **اقتصادی** سرمایه‌داری با »سیمای اسلامی «است؛ اقتصادی سرمایه‌داری است که در دهه‌های اخیر با در پیش گرفتن سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی نولیبرالی نه‌فقط زیرساخت‌های تولیدی صنعتی و کشاورزی کشور را به‌شدّت ویران کرده، اقتصاد ایران را به درآمد نفت و واردات کالا وابسته کرده، پول ملّی را به‌شدّت بی‌ارزش کرده، و دست رانت‌خواران و اختلاس‌کنندگان و غارتگران وابسته به حکومت را باز گذاشته است، بلکه در زمینهٔ اجتماعی نیز با پایمال کردن ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های مردم و به‌ویژه کارگران و زحمتکشان، زمینه‌ساز ناهنجاری‌های بی‌سابقه و فراگیری در میهن ما شده است.

در حالی که درآمد حاصل از فروش نفت طی سه دههٔ اخیر بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار بوده است، بی‌عدالتی و ستم طبقاتی در ابعاد گسترده به زیان طبقات زحمتکش، دهٔ‌ای عظیم میان محرومان و گروه اندک وابستگان به سران رژیم ولایی و مافیای بازار و سران سپاه و بسیج و نهادهای انگلی رژیم ایجاد کرده است. در یک سو ده‌ها میلیون ایرانی، برای تأمین معاش و نیازهای اوّلیهٔ زندگی با دشواری‌های عظیمی روبه‌رو هستند و با آینده‌ای تاریک در فقر یا زیر خط فقر زندگی می‌کنند، و در سوی دیگر، جمعیتی اندک با میلیاردها ثروتی که از جیب مردم دزدیده‌اند و می‌دزدند، به غارت و از بین بردن هرچه بیشتر منابع ملّی و ثروت کشور مشغول‌اند. فاجعهٔ تکان‌دهندهٔ در میهن ما، لشکر میلیونیِ بیکاران، محرومان، و مردم صبور و شریفی است که به خاطر بی‌عدالتی نهادینه شده در رژیم حاکم، حتّی برای تأمین زندگی حداقلی خود مشکل دارند و دیگر به‌جز زنجیرهای فقر و ظلم، چیزی برای از دست دادن ندارند.

بر اساس گزارش »تصویری از وضعیت اقتصادی کشور: چالش‌ها و راهکارها «که معاونت پژوهش‌های اقتصادی مجلس در خرداد ۱۳۹۹ منتشر کرد، میانگین نرخ رشد اقتصادی کشور در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۸ نزدیک به صفر بوده، تشکیل سرمایهٔ ثابت از سال ۱۳۹۰ سیر نزولی داشته، و انباشت سرمایه نیز از سال ۱۳۹۱ منفی شده است. طی سال‌های ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۸ در حدود ۳میلیون نفر به جمعیت شاغل کشور افزوده شده است که همه در شغل‌های خدماتی و ناپایدار و بدون قرارداد و بیمه بوده است. بر اساس همین گزارش، درآمد سرانهٔ کشور از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۸ به میزان ۳۴درصد کاهش داشته است. به عبارت دیگر، قدرت خرید دست‌کم بیشتر از ۳۰درصد کاهش داشته است. این گزارش، اقتصاد کلان و بازار کار ایران را از لحاظ ثبات جزو بدترین کشورهای جهان فهرست کرده و نامساعدترین عامل کسب‌وکار در سال‌های اخیر را بی‌ثباتی سیاست‌ها، متغیر بودن قیمت‌ها، و دشواری تأمین مالی از بانک‌ها دانسته است.

یکی دیگر از عرصه‌های بیانگر بی‌برنامگی و ناتوانی بارز جمهوری اسلامی، عرصهٔ حفاظت از محیط‌زیست (اصل ۵۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی) و امنیت انسانی و مقابله با بلاهای طبیعی و تغییرهای آب‌وهوایی زیان‌بار است. برخی از معضل‌هایی که اکنون در ایران شاهد آنهاییم عبارتند از: سوءمدیریت منابع آب (ذخیره و عرضه) از جمله کارخانه‌سازی‌ها و سدّسازی‌های غیرکارشناسانه و سودورزانه (با توجه به موقعیت به طور عمده خشک و نیمه‌خشک ایران)، نبود بررسی و تعیین کارشناسانهٔ الگوهای کشت با توجه به آب مورد نیاز، صدمه دیدن امنیت غذایی مردم، جنگل‌زدایی و کاهش مرتع‌ها و پوشش‌های گیاهی شهری و غیرشهری، تخلیه شدن روستاها، بیابان‌زایی که در کنار جنگل‌زدایی عاملی است در فرسایش خاک و بروز توفان‌های شن و ریزگردها، مصرف بالای انرژی کربنی (سرانهٔ تولید دی اکسید کربن ایران در سال ۲۰۲۰، به میزان ۸٫۸۷ تُن فقط در تولید سیمان و مصرف سوخت‌های فسیلی، بیشتر از برزیل و از جمله بیشترین‌ها در جهان بود)، نبود سرمایه‌گذاری و توسعهٔ اقتصادی مدوّن و پایدار بر پایهٔ انرژی‌های پاک، تراکم سنگین ترافیک شهری و آلودگی هوا و افزایش بی‌رویّهٔ وسایط نقلیهٔ موتوری شهری، آلودگی آب و زمین به مواد شیمیایی و فاضلاب‌های صنعتی-کشاورزی-غذایی، و در مجموع، نبود مدیریت و رهبری شایسته و توانمند در عرصه‌هایی مانند پاک‌سازی محیط و بازیافت زباله، آموزش و فرهنگ‌سازی، همکاری با همسایگان در امر حفاظت از زیست‌بوم، مقابله با بحران‌های ناشی از سیل و زلزله و ریزگردها و دیگر بلاهای طبیعی، و حفظ گونه‌های زیستی در ایران.

از شاخص‌ترین ویژگی‌های **اجتماعی** حکومت جمهوری اسلامی، تبعیض جنسیتی و زن‌ستیزی و تلاش سازمان‌یافته برای پایمال و سرکوب کردن خشن حقوق و آزادی‌های زنان در میهن ما بوده است. تحمیل حجاب اجباری، وضع و اِعمال قانون‌های ضدانسانیِ قصاص و دیه، تبعیض جنسیتی، قانون جوانی جمعیت و فرزندآوری اجباری به دستور ولی فقیه و نقض حق کنترل زنان بر بدن خود، محروم کردن زنان از عرصه‌هایی از آموزش و اشتغال و دستیابی به استقلال اقتصادی، و تحمیل عقاید قرون وسطایی دور از تمدن بشری امروزی مثل اجازهٔ مرد برای مسافرت زن یا دادن حق طلاق به مرد و ترویج فرهنگ مردسالاری »حفظ ناموس«، از جمله مصیبت‌هایی بوده است که زنان میهن ما در جمهوری اسلامی با آنها دست به گریبان بوده‌اند. بیشتر از چهل سال پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷،که زنان بی‌تردید نقش مهمی در به پیروزی رساندن آن داشتند، هنوز زنان کشور برای تحقق بنیادی‌ترین حقوق انسانی خود مبارزه می‌کنند، که از آن جمله‌اند: لغو کلیهٔ قانون‌های زن‌ستیز مثل قصاص و دیه و لایحهٔ ضدخانواده با نامِ بی‌مسمّای »لایحهٔ حمایت از خانواده«، محو کودک‌آزاری و کودک‌همسری زیر سایهٔ قانون‌های فقهی قرون وسطایی، پیوستن به کنوانسیون منع خشونت، و تحقق لایحه منع خشونت علیه زنان، پایان دادن به جداسازی جنسیتی در آموزش و خدمات پزشکی. علاوه بر این، عرصهٔ دیگر مبارزهٔ زنان کشور، تلاش برای رسیدن به برابری حقوق زن و مرد است، از جمله در زمینهٔ مزد مساوی در برابر کار مساوی برای زنان کارگر و شاغل، و بهره‌مندی از خدمات پزشکی به‌ویژه در مورد زنان لایه‌های محروم جامعه.

رویدادهای ۱۳سال گذشته در میهن ما، که کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸ و پایمال کردن خشن و خونین آرا و سرکوب خواست‌های آزادی‌طلبانهٔ میلیون‌ها ایرانی به فرمان ولی فقیه، و سرکوب خشن و خونین اعتراض‌های توده‌یی در ۱۰۰ شهر کشور در دی ۱۳۹۶ و سپس در آبان ۱۳۹۸، و تظاهرات اعتراضی گستردهٔ زحمتکشان و بازنشستگان در اردیبهشت و خرداد ۱۴۰۱ علیه گرانی و تورّم و کاهش قدرت خرید و در مخالفت با حکومت اسلامی، از نمونه‌های بارز آن بود، ماهیت رژیم ولایی و حکومت دیکتاتوری خونین و ضدمردمی اسلام‌گرای جمهوری اسلامی را که سرکوب و شکنجه و زندان و فساد و غارت ثروت‌های کشور در آن نهادینه شده است، به خوبی نشان داده است. امروزه، در حالی که طبقهٔ کارگر، زحمتکشان، و اکثریت قاطع مردم میهن ما در چنگال فقر و محرومیت و بی‌عدالتی دست‌وپا می‌زنند، »نظام نمونه «جهان چیزی نیست جز حکومت عمیقاً فاسد سپاهیان و نیروهای امنیتی و سرکوبگر، نمایندگان کلان‌سرمایه‌داری بوروکراتیک و تجاری، و مشتی تاریک‌اندیش که برای حفظ »نظام «به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند، و ضمن سازمان‌دهی نیروهای اجیر و وابسته به خود در خارج از کشور و مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر، در داخل کشور هم نه‌فقط جنبش‌های اجتماعی را با خشونت سرکوب می‌کنند، بلکه حتّی تحمّل کوچک‌ترین اصلاحاتی را هم ندارند و اگر لازم باشد سران پیشین جمهوری اسلامی را نیز بی‌رحمانه از سر راه برمی‌دارند.

در مجموع، محدود کردن خشن حقوق و آزادی‌های دموکراتیک برای حفظ منافع »نظام« سرمایه‌دارانهٔ اسلام‌گرای حاکم، از ویژگی‌های جمهوری اسلامی ایران است که زمینه‌های متعددی را هدف گرفته است: حق برخورداری از زندگی شایسته، حقوق بنیادی همگانی، حقوق و آزادی‌های شخصی و فردی، حقوق زنان و کودکان، حق اجتماع و برپایی تشکل‌های آزادانه و مستقل مانند سندیکاهای کارگری، آزادی

ادامه در صفحه ۲۴

اندیشه و بیان، حقوق اقلیت‌های مذهبی و ملّی، آزادی نشر، آزادی حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی و مدنی و حق انتخاب آزادانه. شیوهٔ برخورد جمهوری اسلامی ایران با این حقوق و آزادی‌ها در سراسر سال‌های موجودیتش، اتکا به دروغ و فریب و اختناق و ترویج خرافه، پرونده‌سازی، سرکوبگری، زندان، شکنجه، و اعدام و کشتار برای خفه کردن صداهای دگراندیش بوده است. این رفتار گواهِ سرشت دیکتاتوری حکومت اسلامی ایران است.

حکومت اسلامی ایران حتّی حاضر به پذیرش »برنامهٔ توسعهٔ پایدار ۲۰۳۰ «تصویب شده در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ نشد (بند ۱۶، سیمای جهان را ببینید). ولی فقیه علی خامنه‌ای در دیدار با معلمان و فرهنگیان در روز ۱۷ اردیبهشت ۹۶ گفت: »این سند ۲۰۳۰ سازمان ملل و یونسکو و این حرف‌ها، اینها چیزهایی نیست که جمهوری اسلامی بتواند شانه‌اش را زیر بار اینها بدهد و تسلیم اینها بشود... اینجا جمهوری اسلامی است؛ اینجا، مبنا اسلام است، مبنا قرآن است؛ اینجا جایی نیست که سبک زندگی معیوب ویرانگر فاسد غربی بتواند در اینجا این جور اِعمال نفوذ کند. «(نقل از سایت دفتر و نشر آثار خامنه‌ای) در نتیجه، هیئت دولت حسن روحانی در تصویب‌نامهٔ ۲۰ تیر ۱۳۹۶ به امضای اسحاق جهانگیری، رأی به لغو اجرای سند ۲۰۳۰ و کارگروه‌های تشکیل شده برای پیگیری آن داد که پیش از آن در ۲۵ شهریور ۱۳۹۵ تصویب کرده بود. (مشرق نیوز، ۲۱ تیر ۱۳۹۶) مهدی نوید ادهم، دبیر شورای عالی آموزش و پرورش در این باره گفت: »بیانات ایشان [خامنه‌ای] فصل‌الخطاب بود و بلافاصله پس از این فرمایشات، اجرای سند ۲۰۳۰ متوقف شد. «(همان‌جا)

ب) سیاست خارجی

حزب تودهٔ ایران همواره به خطر سیاست‌های خارجی ماجراجویانهٔ سران جمهوری اسلامی ایران اشاره کرده است. چنین سیاست‌هایی، از همان دورهٔ رهبری و ولایت خمینی و بر اساس رویکرد به‌غایت ضدملّی »صدور انقلاب اسلامی«، بدون هیچ توجیه پذیرفتنی به‌لحاظ منافع ملّی، همواره کشور ما را در وضعیتی پُرتنش و خطرناک قرار داده است. جمهوری اسلامی ایران، در حالی که معضل‌ها و دشواری‌های فراوانی در درون جامعهٔ ما روی هم تلنبار شده است، با اتخاذ سیاست خارجی غیرواقع‌بینانه و ماجراجویانه در مسیر ایجاد یا دامن زدن به تنش‌های منطقه‌یی به سود هدف‌های اسلام‌گرایانهٔ تاریک‌اندیشان حاکم گام برداشته است و در این راه منابع عظیم مادّی و انسانی کشور را به هدر داده است. ادامهٔ سیاست‌های ماجراجویانهٔ جمهوری اسلامی ایران در منطقه و دخالت‌هایش در کشورهای منطقه از عراق و سوریه و لبنان گرفته تا افغانستان و یمن، نه‌فقط به سود حفظ منافع ملی کشور ما نیست، بلکه بهانه‌ای است در دست امپریالیسم آمریکا و متحدان منطقه‌یی‌اش برای دخالت در امور میهن ما.

فعالیت‌های نظامی برون‌مرزی سپاه از پایه‌های اصلی سیاست خارجی ماجراجویانهٔ جمهوری اسلامی ایران است. این فعالیت‌های نظامی و اقتصادی گستردهٔ برون‌مرزی سپاه، همانند دیگر سیاست‌های ماجراجویانهٔ جمهوری اسلامی، در تحلیل نهایی به منظور »حفظ و تداوم نظام «ضدمردمی ولایی بوده است، و مثل دیگر سیاست‌های ضدمردمی رژیم اسلام‌گرای حاکم، در مغایرت با منافع ملی و حقوق مردم ایران است و دودَش همیشه به چشم مردم ستم‌دیده در ایران و کشورهای دیگر رفته است و می‌رود.

به‌ویژه در خاورمیانه، هستهٔ اصلی سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی ایران ایجاد «قدرت منطقه‌یی» و بازسازی «امپراتوری اسلامی» بوده است که علی خامنه‌ای و سپاه پاسداران در آن نقشی اساسی داشته‌اند و دارند. مداخله در سیاست کشورهای همسایه- عراق و افغانستان- و دیگر کشورهای منطقه مثل سوریه و یمن و لبنان و فلسطین، از مشخصه‌های اصلی این سیاست بوده است که همچنان ادامه دارد. جمهوری اسلامی ایران در این راه علاوه بر استفاده از نیروی برون‌مرزی سپاه پاسداران موسوم به سپاه قدس یا سپاه بدر، از گروه‌های اسلام‌گرای ساخته و پرداخته یا مورد حمایت مالی-تسلیحاتی خود نیز استفاده می‌کند؛ گروه‌های مزدوری که زیر عنوان‌هایی مانند »مدافعان حرم« در سوریه و عراق فعالیت می‌کنند یا در دیگر کشورهای منطقه فعال‌اند: امثال شبه‌نظامیان لشکر فاطمیون متشکل از شیعیان افغان، حزب‌الله لبنان و حزب‌الله سوریه، لشکر زینبیون، کتائب حزب‌الله، یا حرکة النُجَباء (بخشی از گروه شبه‌نظامیان حشدالشعبی در عراق).

حزب ما و دیگر نیروهای ملّی و مترقی در سال‌های اخیر به‌درستی بر شعار »مخالفت با هرگونه دخالت خارجی در ایران «تأکید کرده‌اند و به همین دلیل نیز مخالف هرگونه دخالت خارجی- از جمله جمهوری اسلامی ایران- در امور دیگر کشورهای منطقه‌اند. علاوه بر این، فعالیت‌های امنیتی ایران در کشورهای همسایه و منطقه نیز دیگر راز پنهانی نیست. دستگاه اطلاعاتی و امنیتی ایران سال‌هاست که برای نفوذ در دستگاه حکومتی کشورهای همسایه و اعمال نفوذ در امور داخلی آنها تلاش کرده است و به موفقیت‌هایی نیز دست یافته است که اکنون در برخی از کشورها مورد سؤال قرار گرفته و مقاومت مردمی در برابر آنها شکل گرفته است، از جمله در عراق و لبنان.

در افغانستان، جمهوری اسلامی ایران در کنار اعمال نفوذ در میان سیاستمداران و دولتمداران افغانستان، رابطه با طالبان را نیز ادامه داده است. در دی ۱۳۹۷ این خبر منتشر شد که

> «مقام‌های ایران، از جمله علی شمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملّی، خبر دادند که میان ایران و گروه طالبان گفت‌وگوهایی انجام شده است... سخن‌گوی وزارت امور خارجهٔ ایران هم اخیراً گفته بود هیئت طالبان در تهران با عباس عراقچی، معاون سیاسی وزارت امور خارجهٔ ایران گفت‌وگو کرده‌اند.» (سایت اینترنتی صدای آمریکا-فارسی، ۲۰ دی ۱۳۹۷)

در همین خبر آمده بود که محمدجواد ظریف پیشتر در گفت‌وگویی با تلویزیون هندی NDTV گفته بود غیر ممکن است گروه طالبان »در دولت آیندهٔ افغانستان نقشی نداشته باشند.» طالبان نیز خبر گفت‌وگو را تأیید کرد، امّا مقام‌های دولتی وقتِ افغانستان واکنش تندی نسبت به آن نشان دادند. روز ۲ خرداد ۱۳۹۹ نیز ریاست امنیت ملّی هرات از دستگیری دو مقام طالبان در این ولایت خبر داد. (نقل از دویچه وله فارسی) در اعلامیهٔ این ریاست آمده بود که »مسئول نظامی طالبان هنگامی که از موتور [خودرو] سپاه پاسداران ایران پایین شده و به ولسوالی شیندند می‌رفت، دستگیر شد.» (همان‌جا) این نخستین بار بود که نهاد امنیت ملّی وقتِ افغانستان در اطلاعیه‌اش از سپاه پاسداران ایران نام می‌بُرد و غیرمستقیم این نهاد نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی ایران را به حمایت از طالبان متهم می‌کرد.

جمهوری اسلامی ایران در کنار آمریکا و متحدانش، از جمله دولت‌های پاکستان و عربستان سعودی، در راستای پرورش و به قدرت رساندن نیروهای شبه‌نظامی اسلام‌گرا (مجاهدین) با هدفِ براندازی دولت ترقی‌خواه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، از اواخر سال‌های دههٔ ۱۳۵۰ مستقیم و غیرمستقیم در صحنهٔ تحول‌های افغانستان حضور و مداخله داشته است. به‌رغم کشمکش‌های میان آمریکا و رژیم ولایی ایران، توافقی نانوشته و هماهنگی عملی بین رژیم ولایی و آمریکا و متحدانش (پاکستان و عربستان سعودی) در استفادهٔ ابزاری از اسلام‌گرایی از سنخ »اسلام‌سیاسی «با هدف مقابله با نیروهای ترقی‌خواه و چپ در ایران و منطقه وجود داشته است.

بیرون رفتن سریع نیروهای نظامی غربی در تابستان ۱۴۰۰- نیروهایی که در عمل دولت پوشالی و فاسد طرفدار آمریکا در افغانستان را به مدّت ۲۰ سال در قدرت نگه داشته بودند- به فرار رئیس‌جمهور اشرف غنی، فروریزی دولت افغانستان، و قدرت‌گیری مجدد طالبان منجر شد. جمهوری اسلامی ایران به دلیل بحران سیاسی همه‌جانبه‌ای که خود در داخل با آن دست به گریبان است، در ارتباط با رخدادهای مهم افغانستان در مرداد ۱۴۰۰، قدرت ارائه دادن راهکردی بر پایهٔ منافع و مصالح ملّی و حتیٰ تأمین امنیت مرزهای شرقی کشور را نداشته است. در ۲۷ آبان سال ۱۳۹۸، روزنامهٔ نیویورک تایمز و پایگاه خبررسانی آنلاین اینترسپت، گزارش مشترکی را از فعالیت مأموران وزارت اطلاعات ایران مستقر در عراق منتشر کردند، که نمونهٔ دیگری از سیاست‌های مداخله‌گرانه و ماجراجویانهٔ جمهوری اسلامی ایران بود. بر اساس آنچه در گزارش مشترک نیویورک تایمز و اینترسپت دربارهٔ سندهای اطلاعاتی لو

ادامه در صفحه ۲۵

رفتهٔ ایران منتشر شده است، مأموران امنیتی و جاسوسان جمهوری اسلامی برای نفوذ در همهٔ عرصه‌های زندگی سیاسی عراق و جذب رهبران و سیاستمداران آن کشور به همکاری با دستگاه اطلاعاتی و سیاسی ایران تلاش زیادی کرده‌اند که به احتمال قوی هنوز هم ادامه دارد. حتّی روشن شد که یکی از مشاوران سیاسی پیشین رئیس مجلس عراق، از همکاران و خبرچین‌های دستگاه اطلاعاتی ایران بوده است. تردیدی نیست که این اقدام حکومت ولایی ایران حتّیٰ با آنچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در فصل دهم (سیاست خارجی) آمده در تناقض آشکار است. در اصل ۱۵۴ قانون اساسی خودِ جمهوری اسلامی ایران آمده است: »جمهوری اسلامی ایران... در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.« آنچه در سندهای لو رفتهٔ اطلاعاتی جمهوری اسلامی دیده می‌شود، آشکارا نشان می‌دهد که دستگاه امنیتی و اطلاعاتی حکومت اسلام‌گرای ایران حتّیٰ به قانون اساسی کشور نیز پایبند نیست! گزارش‌های منتشر شده همچنین حاوی اطلاعاتی دربارهٔ به خدمت گرفتن شبه‌نظامیان عراقی به واسطهٔ سپاه قدس (شاخهٔ برون‌مرزی اصلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) است. سازمان اطلاعات در سال ۱۳۸۸ به دستور ولی فقیه علی خامنه‌ای و مستقل از وزارت اطلاعات تشکیل شد که امروزه علاوه بر عراق، در کشورهای دیگری مثل سوریه و لبنان و فلسطین نیز فعالیت دارد و گفته می‌شود که سفیران ایران در این کشورها نه از وزارت امور خارجه، بلکه از رده‌های ارشد سپاه پاسداران انتخاب و به این کشورها گسیل می‌شوند.

در فلسطین نیز جمهوری اسلامی ایران برخلاف ادعای دفاع از مردم فلسطین و پیکار آنها برای دستیابی به کشور مستقل، با تقویت و توانمند کردن جریان‌های اسلام‌گرایی مثل حماس، در ایجاد تفرقه در میان نیروهای مبارز فلسطینی نقش داشته است. به گزارش خبرگزاری‌ها، علی خامنه‌ای در روز جمعه دوّم خرداد ۱۳۹۹، در صحبت‌های تلویزیونی‌اش به مناسبت روز قدس اذعان کرد که:

«...یک روز تشخیص ما این شد که مبارز فلسطینی، دین و غیرت و شجاعت دارد و تنها مشکل او دستِ تهی از سلاح او است... به هدایت و مدد الهی برنامه‌ریزی کردیم و نتیجه این است که موازنهٔ قدرت در فلسطین دگرگون شد و امروز غزّه[منطقه‌ای که حماس آن را اداره می‌کند] می‌تواند در برابر تهاجم نظامی دشمن صهیونیست بایستد.»

او سپس برای تشکیلات خودگردان فلسطین که ادارهٔ کرانهٔ غربی را به عهده دارد تعیین تکلیف کرد که:

«تشکیلات خودگردان تکلیفی بزرگ بر عهده دارد. با دشمن وحشی جز با اقتدار و از موضع قدرت نمی‌توان سخن گفت، و زمینه این اقتدار در ملّت فلسطین آماده است.»

و سپس باز جانب نیروهای مورد حمایت جمهوری اسلامی را گرفت و گفت:

«حماس و جهاد اسلامی در فلسطین و حزب‌الله در لبنان، حجّت را بر همه تمام کرده‌اند.»

جمهوری اسلامی ایران سیاست خارجی مداخله‌گرانهٔ مشابهی را نیز در لبنان به پیش برده است. در جریان اعتراض‌های توده‌یی مردم لبنان (و عراق) در پاییز و زمستان ۱۳۹۸، مصادف با اعتراض‌های گستردهٔ مردم ایران در آبان ۱۳۹۸، حکومت ایران به اتکای نیروهای اسلام‌گرای هوادارش در لبنان (و عراق) همهٔ سعی خود را کرد که خیزش مردمی در آن کشور (و عراق) را خفه کند. حتّی گزارش‌هایی منتشر شد از دخالت مستقیم نیروهای شبه‌نظامی ایران در سرکوب تظاهرات مردمی در لبنان و عراق. ارسال محموله‌های سوختی به لبنان و تحویل مستقیم آنها به حزب‌الله لبنان، نمونهٔ تازه‌ای از این نوع روابط مداخله‌گرانهٔ جمهوری اسلامی ایران با نیروهای وابسته‌اش بود.

شرکت مستقیم و غیرمستقیم جمهوری اسلامی ایران در جنگ‌های یمن و سوریه بخش دیگری از سیاست خارجی توسعه‌طلبانهٔ رژیم ولایی است. در یمن، جنبش مردمی این کشور نیز بخشی از »بهار عرب «بود که از سال ۱۳۸۹ در منطقه آغاز شد و در نهایت در یمن به سقوط دیکتاتوری علی عبدالله صالح در اواخر سال ۱۳۹۰ منجر شد. اما حکومت‌های عربی و کشورهای عضو »شورای همکاری خلیج فارس «به رهبری عربستان سعودی، حرکت و جنبش جوانان یمن بر ضد حکومت علی عبدالله صالح را زیر نام برگزاری »گفت‌وگوی ملّی «به انحراف کشاندند. طبق معمول، این مبارزه سمت‌وسوی فرقه‌یی به خود گرفت. عربستان سعودی که در یمن به دنبال منافع اقتصادی و امنیتی بود، حمله به یمن را زمانی آغاز کرد (فروردین ۱۳۹۴) که مشخص شد توافق هسته‌یی تهران و قدرت‌های بزرگ جهان (شامل آمریکا) در راه است، و مهم‌ترین جریان‌های سیاسی یمن (حوثی‌های شیعه و الحراک الجنوبی یا جنبش جنوب) در آستانهٔ امضای قرارداد صلحی بودند که پیش از آن با میانجیگری سازمان ملل متحد پذیرفته شده بود. گزارش‌هایی منتشر شده است که شبه‌نظامیان حوثی و نیروهای علی عبدالله صالح با کمک نیروهای سپاه پاسداران ایران و کارشناسان نظامی ایران آب‌های اطراف بندر حُدیده را مین‌گذاری کرده‌اند. جنگ در یمن، که نیروهایی به نیابت از جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در آن درگیرند، از زمان درگیری‌های نظامی حکومت مرکزی یمن با حوثی‌ها و جدایی‌طلبان جنوب کشور در سال ۱۳۸۸، به عرصهٔ هماوردی این دو دولت برای سرکردگی منطقه‌یی تبدیل شده است.

در سوریه نیز، از آغاز تظاهرات عدالت‌طلبانهٔ مردم سوریه علیه دولت بشار اسد در بهمن ۱۳۸۹، حکومت ایران تمام‌قد از آن دولت حمایت کرد. پس از به انحراف کشیده شدن جنبش اعتراضی مردم سوریه به دست نیروهای مرتجع مسلّحی مثل »ارتش آزاد سوریه «و درگرفتن جنگ داخلی در آن کشور، و سپس یورش نیروهای وابسته به عربستان و قدرت‌های امپریالیستی- امثال داعش- به سوریه، جمهوری اسلامی ایران نیز مستقیماً در این مناقشه درگیر شد. جمهوری اسلامی ایران (از جمله جواد ظریف، وزیر امور خارجهٔ دولت حسن روحانی) بارها اعلام کرده است که حضور سیاسی-نظامی ایران »در خاک سوریه به دعوت دولت دمشق« بوده است و «تا زمانی که دولت و مردم سوریه بخواهند، در سوریه خواهیم بود» (روزنامهٔ مردم‌سالاری، ۹ آبان ۱۳۹۸، نقل از خبرگزاری تاس) که البته در اینجا هیچ اشاره‌ای به خواست مردم ایران نشده است!

رخدادهای زمستان ۱۳۹۸، و حملهٔ مستقیم آمریکا به نیروهای تحت حمایت جمهوری اسلامی ایران در عراق و سوریه، و سپس انجام عملیات تروریستی قتل قاسم سلیمانی در خاک عراق، که رسانه‌های بین‌المللی آن را »گام‌های اوّلیه در آغاز جنگ نیابتی آمریکا با ایران« خواندند، نشان داد که سیاست‌های ماجراجویانه و برتری‌طلبانهٔ امپریالیسم آمریکا از یک سو، و سیاست‌های نابخردانهٔ رژیم ولایت فقیه از سوی دیگر، چگونه می‌تواند میهن ما را با خطرهایی جدّی روبه‌رو کند.

جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی‌اش تأکید زیادی بر توان تسلیحاتی و سایبری و جاسوسی خود و نیروهای هوادارش در منطقه دارد، و در گزافه‌گویی در این مورد نیز کوتاهی نکرده است. از آن جمله، سخنان حسن روحانی، رئیس‌جمهور سابق، در روز ۲۰ فروردین ۱۳۹۸، و پس از آن بود که دولت آمریکا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را سازمانی تروریستی اعلام کرد. به گزارش خبرگزاری‌ها، روحانی در این سخنانش مدعی شد: «از پارسال تا امسال به موشک‌ها و سلاح‌هایی دست پیدا کرده‌ایم که در مُخیّله شما نمی‌گنجد.» با توجه به آنچه در سرنگون کردن هواپیمای مسافربری اوکراینی با موشک‌های پدافند هوایی سپاه پاسداران در دی ۱۳۹۸، و شلیک موشک به شناور کنارک در جریان تمرین (مانور) نظامی دریایی جمهوری اسلامی ایران در اردیبهشت ۱۳۹۹ مشاهده شد، توان نظامی جمهوری اسلامی مورد تردید جدّی قرار گرفته است. با توجه به اوضاع داخلی ایران و اولویت‌های کشور در تأمین زندگی مردم، این سخنان رئیس‌جمهور سابق ایران- و موارد مشابه آن از زبان دیگر سران حکومت و دولت جدید ابراهیم رئیسی- را می‌توان موضع‌گیری‌هایی نابخردانه ارزیابی کرد که در انتها به سود پیشبُردِ سیاست تنش‌آفرین و خواست‌های امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی منطقه خواهد بود.

سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی ایران و دستگاه امنیتی آن، به‌ویژه در کشورهای همسایه و منطقه، همیشه بهانهٔ مناسب به دست نیروهای جنگ‌طلب خارجی برای تهدید کردن ایران داده است که گاه تنش و احتمال بروز درگیری نظامی را به مرز خطرناکی کشانده است، و در ضمن بهانهٔ خوبی بوده است برای فروش میلیاردی تسلیحات و خدمات نظامی به کشورهای منطقه از جیب ملّت‌های آن کشورها.

ادامه در صفحه ۲۶

سیاست خارجی مداخله‌گرانه و ماجراجویانهٔ جمهوری اسلامی ایران و صرف ده‌ها میلیارد دلار در راه »صدور انقلاب اسلامی «و بسط حیطهٔ نفوذ آن از منابع ملّی کشور و از جیب مردم ایران، هیچ اثر و نفعی در بهبود زندگی مردم نداشته است، و فقط در خدمت گسترش نفوذ اسلام‌گرایان و پر کردن جیب عاملان و واسطه‌های این مداخله‌جویی و بهره‌گیری قدرت‌های بزرگ منطقه‌یی و بین‌المللی بوده است. این سیاست خارجی، در کنار سیاست‌های داخلی اقتصادی-اجتماعی و سرکوبگری شدید بر ضد منافع ملّی عمومی مردم و به‌ویژه زحمتکشان کشور و به سود سرمایه‌داران خصوصی بزرگ رانت‌خوار در اقتصاد خصوصیِ اختصاصی و نظامی شدهٔ ایران، دو عامل بنیادی و مهم در متزلزل و ورشکسته شدن نظام سیاسی و پایه‌های اقتصاد ملّی و وخیم شدن وضعیت معیشتی اکثریت جمعیت ایران محسوب می‌شوند. علاوه بر این دو عامل، تحریم‌های کمرشکن آمریکا و قدرت‌های دیگر جهان عاملی مؤثر در تشدید این وخامت بوده است که باید هرچه زودتر به آن پایان داده شود. سیاست خارجی مترقی باید در مسیر مبارزه با سیاست‌های تجاوزکارانهٔ امپریالیسم در منطقه و در پیش گرفتن سیاست‌های ترقی‌خواهانه و صلح‌آمیز باشد.

پ) مسئلهٔ هسته‌یی و اختلاف جمهوری اسلامی ایران با آمریکا

با اعلام توافقِ نهایی برنامهٔ جامع اقدام مشترک »برجام «پس از هفته‌ها مذاکرهٔ پی‌درپی میان نمایندگان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای »۵+۱ «(پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد یعنی آمریکا، بریتانیا، روسیه، چین، و فرانسه، به‌علاوهٔ آلمان) برای محدود کردن فعالیت‌های هسته‌یی ایران در ازای »تعلیق« تحریم‌ها، در روز سه‌شنبه ۲۳ تیر ۱۳۹۴، در شهر لوزان سوئیس، فصل مهمی از مذاکراتی که از بیش از ۳ سال پیش از آن به‌طورِ محرمانه میان نمایندگان ارشد دولت اوباما در آمریکا و مشاوران اصلی علی خامنه‌ای در عمان آغاز شده بود، به پایان رسید.

در شرایط پیچیده و پرمُخاطره‌ای که محصولِ اجرای بیش از ۸ سال سیاست‌های داخلی و خارجی ضدملّی و ماجراجویانهٔ دولت برگماشتهٔ احمدی‌نژاد، زیر نظر مستقیمِ ولی‌فقیه رژیم بود، امضای توافق‌نامهٔ برجام و »نرمش قهرمانانهٔ «ولی فقیه رژیم به منظور «حفظ نظام»، که مشابه با «جام زهر» نوشیدن خمینی در تیر ۱۳۶۷ و قبول توافق آتش‌بس در جنگ خانمان‌سوز ۸ ساله با عراق بود، در واقعیت امر، عقب‌نشینی مفتضحانه از آن سیاست‌های مخرّب »استقبال از تحریم‌ها «بود که از سوی احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور برگماردهٔ ولی‌فقیه و کسانی همچون علی لاریجانی تبلیغ و اجرا شده بود. نتیجه، قدرت‌یابی نظامی‌گرایان و سپاهیان و رانت‌خواران و کاسبان تحریم در حکومت ایران، انزوای بین‌المللی ایران، و تحریم‌های خردکنندهٔ اقتصادی بود که بیش از هر چیز به دشوارتر کردن زندگی و معیشت ده‌ها میلیون ایرانی منجر شد.

در پی توافق برجام، جمهوری اسلامی ایران مجبور شد بخش وسیعی از صنعت هسته‌یی را- که میلیاردها دلار برای آن هزینه کرده بود- تغییر دهد یا به‌طور کامل از تولید خارج کند. با وجود اینکه برخورداری از انرژی هسته‌یی صلح‌آمیز حق هر ملتی است، تمرکزِ سؤال‌برانگیز جمهوری اسلامی بر توسعهٔ صنعت هسته‌یی در دو دههٔ پیش از آن در کشوری غنی از منابع هیدروکربنی برای تأمین انرژی، و بدتر از آن، پنهان‌کاری و توسل مجموعهٔ حکومت به شیوه‌های ماجراجویانه و غیرمسئولانه در این عرصه، در مجموع چیزی نبود جز به هدر رفتن منابع مالی عظیمی که می‌بایست، و می‌شد، در عرصه‌های مبرم و حیاتی دیگری به کار برد و دشواری‌هایی مثل مسکن، بهداشت، آب، تولید صنعتی، بهزیستی، رفاه اجتماعی، اشتغال، و جز اینها را حل کرد، یا بر توسعهٔ انرژی‌های تجدیدپذیر تمرکز کرد. تصمیم‌گیرندگان این آسیب بزرگ، باید روزی در برابر مردم پاسخ‌گوی سیاست‌های ضدملّی‌شان باشند.

با وجود این، و بر اساس مواضع صلح‌طلبانهٔ حزب تودهٔ ایران، حزب ما از این عقب‌نشینی و امضای برجام به‌خاطر تأثیرش در کاهش تنش در منطقه و کاسته شدن از خطر درگیری‌های خطرناک نظامی در منطقه استقبال کرد.

آمدن دونالد ترامپ به کاخ سفید در دی ۱۳۹۵، پایان رسمیِ استراتژی دولت پیشین آمریکا (دولت اوباما)، یعنی استراتژی »مهار چندجانبه «در خاورمیانه و آغاز موضع‌گیری‌های خصمانهٔ عریان علیه ایران و »یاغی «خواندن ایران، و در حمایت از کشورهای مرتجع منطقه، به‌ویژه اسرائیل و عربستان سعودی بود. دونالد ترامپ از همان ماه‌های ورود به کاخ سفید اعلام کرد: »ما به مسیری که نتیجهٔ قابل پیش‌بینی آن خشونت و ترور بیشتر و تهدید واقعی توسعه هسته‌یی ایران است، ادامه نخواهیم داد.» (خبرگزاری‌ها، ۲۱ مهر ۱۳۹۶) و سرانجام نیز در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ دولت ترامپ اعلام کرد که از توافق برجام بیرون می‌رود و »فشار حداکثری « را در اعمال تحریم‌های اقتصادی و بانکی-مالی-بیمه‌یی تازه‌ای علیه ایران برقرار می‌کند. از آن زمان تا کنون، تحریم‌های گسترده‌ای در عرصه‌های تجارت خارجی، نظام بانکی و پرداخت‌های ارزی (دلاری)، خودروسازی، کشتی‌سازی و کشتی‌رانی، بیمهٔ حمل‌ونقل، صادرات نفتی و پتروشیمی، آهن و فولاد و فلزات رنگین، و نساجی و عمرانی علیه ایران برقرار شده است. در پی شکست دونالد ترامپ در انتخابات آبان ۱۳۹۹ و پیروزی جو بایدن از حزب دموکرات آمریکا، مذاکره‌هایی با نمایندگان دولت حسن روحانی برای احیای برجام آغاز شد. امّا با آغاز ریاست‌جمهوری ابراهیم رئیسی این گفت‌وگوها تا چند ماه متوقف شد. ما همچنان معتقدیم که ادامهٔ مذاکره و حفظ برجام در مقابل سیاست‌های تهاجمی و ضد مردمی دولت آمریکا و متحدان منطقه‌یی‌اش مثل دولت اسرائیل و حکومت اسلامی عربستان سعودی از اهمیت بسزایی برخوردار است. تصویب و صدور قطعنامهٔ شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در روز ۱۸ خرداد ۱۴۰۱ علیه ایران به پیشنهاد آمریکا و آلمان و بریتانیا و فرانسه در پی اعلام ردیابی ذرات مشکوک رادیواکتیو در بخش‌هایی از تأسیسات هسته‌یی ایران، و واکنش جمهوری اسلامی ایران با خاموش کردن شماری از دوربین‌های نظارتی در تأسیسات هسته‌یی، در کنار راکد ماندن گفت‌وگوهای هسته‌یی برای احیای برجام، وضعیت تنش‌افزا و مخاطره‌انگیزی را به وجود آورده است که می‌تواند پیامدهای فاجعه‌بار بیشتری برای مردم ایران و منطقه داشته باشد.

امّا عمده‌ترین اختلاف جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در نزاع‌های چهل ساله‌شان بر سر چه بوده است؟ باید گفت که این اختلاف بر سر منافع ملّی ایران نیست. این نزاع، از دیدگاه حکومت جمهوری اسلامی ایران، برای حفظ رژیمی ماجراجو و سرکوبگر است؛ رژیمی که قشرها و طبقات اجتماعی وسیعی را در کشور نمایندگی نمی‌کند و در سه عرصهٔ ساختار سیاسی، ساختار اقتصادی، و سیاست‌های منطقه‌یی و بین‌المللی به بن‌بست رسیده است. از دیدگاه آمریکا، و در چارچوب طرح‌های منطقه‌یی گسترده‌تر آن در »شرق«، این نزاع بر سر تأمین سلطه و منافع سیاسی-اقتصادی-نظامی این قدرت و سهم‌خواهی متحدان منطقه‌یی‌اش است. جمهوری اسلامی ایران در عمر چهل ساله‌اش اقتصادی ملّی پایه‌گذاری نکرده است تا بر سر حفظ آن با انحصارهای امپریالیستی اختلاف پیدا کند؛ بورژوازی ملّی را گسترده و قدرتمند نکرده است تا برای حفظ منافع آن در منطقه وارد کارزار مبارزه شود؛ کانون ترقی‌خواهی و استقلال اقتصادی و حاکمیت ملّی نیز نیست تا مبارزه در راه حفظ آن را با منافع و رشد اقتصاد و سیاست ملّی کشور بتوان پیوند زد. سیاست‌های منطقه‌یی و بین‌المللی جمهوری اسلامی بر خواست‌ها و منافع وسیع‌ترین قشرها و طبقات اجتماعی در ایران منطبق نیست. تمام تلاش رژیم در مناقشه با آمریکا و متحدانش، حفظ حوزهٔ نفوذ منطقه‌یی‌اش و حفظ »نظام «و حکومتی است که به علّت‌های ذکر شده نمی‌توان آن را حکومتی ملّی به حساب آورد. جمهوری اسلامی ایران برای بقای »نظام «ضدملی‌اش حتیٰ حاضر است با آمریکای »دشمن «کنار بیاید. سیاست خارجی ایران ضدامپریالیستی نیست. با همهٔ اینها، حزب ما بر این باور است که همهٔ اختلاف‌های موجود را می‌توان و باید در چارچوب قانون‌های ناظر بر روابط بین‌المللی و بر اساس منشور سازمان ملل متحد و نیز از مسیرهای دیپلماتیک و با توجه به حقوق راستین مردم ایران حل‌وفصل کرد. جز این راه منطقی دیگری متصوّر نیست.

۵. وضعیت کنونی اجتماعی-اقتصادی و دگرسانی آرایش طبقاتی در ایران

امروزه، بیش از چهار دهه پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، شرایط اجتماعی-اقتصادی و آرایش طبقاتی در میهن ما دستخوش تحوّل‌های عمده‌ای شده است. در پی پیروزی انقلاب بهمن، روند حرکت و رشد سرمایه‌داری به طور موقت با اختلال‌هایی همراه

ادامه در صفحه ۲۷

شد. ولی با پیش نرفتن انقلاب در مرحلهٔ اجتماعی، نهادینه نشدن دموکراسی و ساختارها و نهادهای نظارتی دموکراتیک، و حاکم شدن ارتجاع انحصارطلب اسلام‌گرا، اقدام‌های ارزشمند ماه‌های اوّل انقلاب که پیشتر به آنها اشاره شد گسترش نیافت و نتوانست در ساختار اقتصاد ایران شالوده‌ای برای دگرگونی‌های ژرف و دموکراتیک و پایدار به سود زحمتکشان به وجود آورد. در نتیجه، توازن نیروهای طبقاتی در جامعه به سمتِ سلطهٔ سیاسی-اقتصادی کلان‌سرمایه‌داران تجاری و بوروکراتیک و زمین‌داران چرخید. سرمایهٔ بزرگ تجاری، با چنگ انداختن بر شاهرگ حیات اقتصادی کشور و نفوذ عمیق و گسترده در نهادهایی مثل بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، تولیت آستان قدس رضوی، و در کنار آن، سرمایه‌داری بوروکراتیکِ جدیدِ برخوردار از رانت دولتی، به دو نیروی غالب و مسلّط سرمایه‌داری در ایران تبدیل شدند. حزب ما در برنامهٔ مصوّب ۱۳۶۰ خود با هشدار دادن نسبت به شدّت یافتن فعالیت سرمایهٔ بزرگ تجاری و رشد سرطانی آن، هشدار داد که:

«...هم‌اکنون عملکرد سرمایه‌داری تجاری، و تا حدّ معیّنی سرمایه‌داری وابسته به زمین و مسکن، این خطر [بازگشت تسلّط نظام غارتگر سرمایه‌داری] را در مقابل چشم همهٔ مردم قرار داده و ضرورت مبارزهٔ همه‌جانبه برای ریشه‌کن کردن این تسلط غارتگرانه و محدود کردن فعالیت سرمایه در این زمینه‌ها را از طرف وسیع‌ترین اقشار جامعهٔ ایران مطرح کرده است.»

با تحکیم پایه‌های رژیم ولایی، به‌ویژه پس از پایان جنگ خانمان‌سوز هشت سالهٔ ایران و عراق، سرمایهٔ بزرگ تجاری و سرمایه‌داری بوروکراتیک-رانتی پایه‌های انحصاری قدرت سیاسی-اقتصادی خود را تحکیم کردند. اجرای برنامهٔ »تعدیل ساختاری« (طرحی نولیبرالی که صندوق بین‌المللی پول ابداع کرده است) توسط دولت و کارگزاران و مجموعهٔ نمایندگان سیاسی این سرمایه‌ها از همان زمان تا کنون، نه‌فقط ضربه‌های سنگینی به بخش صنعتی و تولیدی کشور وارد آورده، بلکه سبب افزایش بی‌رویّهٔ واردات کالاهای مصرفی و تولیدی از خارج و رانده شدن بیش از پیش اقتصاد به سوی سوداگری دلالی و فعالیت‌های غیرتولیدی شده است. تولید از کانون اصلی اقتصاد به حاشیه رفته و فروش منابع (به طور عمده نفت و گاز خام و کانی‌ها) و واردات کالا جای آن را گرفته است.

هم‌زمان، کاربست سیاست‌های »تعدیل ساختاری «به توزیع ناعادلانهٔ درآمد ملّی و در نتیجه، ژرف شدن شکاف طبقاتی میان مجموعهٔ زحمتکشان و به‌ویژه طبقهٔ کارگر از یک سو، و طیف گستردهٔ طبقهٔ سرمایه‌دار از سوی دیگر انجامیده و باعث ریزش تدریجی ولی پیوستهٔ قشرهای میانی به پایین شده است. این سیاست از زمان ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی- پس از پایان یافتن جنگ هشت ساله- آغاز شد و در سی و چند سال گذشته تا امروز همچنان ادامه داشته است. به‌ویژه در دورهٔ ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد و روحانی این سیاست با قوّت اجرا شد که هم فساد گسترده در همهٔ رده‌های حکومت را نهادینه کرد و ثروت‌های سرسام‌آوری را برای عده‌ای اندک به بار آورد، و هم به کاهش نسبی شدید درآمد زحمتکشان و وخیم‌تر شدن تأمین معاش آنها منجر شد. در دولت ابراهیم رئیسی نیز همان روال ادامه یافته است.

خصوصی‌سازی‌های گسترده و کشاندن سرمایه‌های اضافی به بازار بورس با شعار «سپردن اقتصاد به مردم» (یعنی به سرمایه‌داران بزرگ) از یک سو، و از سوی دیگر، کاهش نسبی درآمدهای زحمتکشان و باز گذاشتن دست »بانکداران «در جذب اندوخته‌های ناچیز بخشی از مردم- از جمله بازنشستگان- و در بسیاری از موارد دزدیدن آشکار آنها، از دیگر نمادهای حکومت کنونی‌اند. امروزه در ایران همان سخنانی را که چهار دهه پیش مارگارت تاچر و رونالد ریگان (و پیش از آنها پینوشه در شیلی) به منظور ترویج «اقتصاد بازار» بی‌نظارت و خصوصی‌سازی ثروت‌های ملّی عنوان می‌کردند، از زبان کارگزاران جمهوری اسلامی و مُبلّغان آنها- از دولت رفسنجانی تا کنون- می‌شنویم.

برخلاف تبلیغات رسمی حکومتی و سخنان کارگزاران دولتی، و به‌رغم تبلیغات دربارهٔ موشک هوا کردن جمهوری اسلامی ایران و ساختن موشک کروز با بُرد ۲۰۰۰ کیلومتر (حسین سلامی، ۲۳ مهر ۱۴۰۰)، وضعیت اقتصادی-اجتماعی کشور ما هر روز بحرانی‌تر می‌شود. افزون بر دشواری‌های ساختاری سرمایه‌داری و فساد نهادینه شده، همه‌گیری کووید-۱۹ از اواخر سال ۱۳۹۸ تا کنون نیز ضربه‌های شدیدی به زندگی و سلامت و معیشت مردم وارد آورده است.

وضعیت فلاکت‌بار اقتصاد ملّی و سیر نزولی دائمی وضعیت معیشت اکثر مردم ریشه مخالفت‌های سراسری اکثریت مردم کشور با دیکتاتوری ولایت فقیه است و رخدادهای چند سال گذشته، به‌ویژه بالا رفتن سطح کیفی و کمّی اعتراض‌های مردمی، مؤید این واقعیت است. تحریم‌های مالی و بانکی و بیمه‌یی و غیره از جانب دولت آمریکا هرچند در گسترش بحران اقتصادی ایران تأثیر داشته است، امّا عامل بنیادی فلاکت اقتصاد ملّی نیست، بلکه مؤثر بودنش ناشی از عامل اصلی- یعنی غیرتولیدی بودن شالودهٔ اقتصاد کشور- بوده و در وخیم‌تر کردن وضعیت اقتصادی کشور نقش داشته است. اگرچه شرکت‌های خدماتی و دانش‌بنیاد و نیز صنایعی مثل پتروشیمی و فراورده‌های جنبی آن، خودروسازی و صنایع وابسته به آن، تولید لاستیک، سرامیک و کاشی، لوله و شیرآلات، محصولات شوینده و بهداشتی، نساجی و پوشاک، شهرسازی و ساختمان‌سازی، فرش، فولاد و فلزات رنگین، و صنایع غذایی-کشاورزی نیز در داخل ایران در هر دو بخش دولتی و خصوصی فعالیت و تولید دارند و امکان رشد قابل‌توجه و صادرات آنها دست‌کم به کشورهای همسایهٔ ایران وجود دارد، بدون برنامه‌ریزی علمی در زمینهٔ ایجاد زیرساخت‌های لازم، امکان رشد دادن به تعاونی‌های تولید، آموزش و تربیت کادرهای لازم، توسعه و رشد فنّاوری و توسعهٔ فرایندهای تولید، تأمین تسهیلات مالی (ریالی و ارزی) برای این بخش‌های اقتصادی، تقویت زنجیرهٔ تأمین، برقراری نظام مزدی عادلانه و امنیت شغلی، حمایت دولتی در امر فروش و توزیع داخلی و صادرات، و بدون کوتاه کردن دست رانت‌خواران حکومتی و دلالان فاسد و باندهای مافیایی، و در نبود انگیزه و قوانین و مقررات مؤثر برای حمایت از تولید داخلی، این امکان به هدر می‌رود. دلیل به گروگان گرفته شدن اقتصاد کشورمان از جانب خزانه‌داری آمریکا، سه دهه اجرای برنامه‌های نولیبرالی و توسعه ندادن تولید ملّی است. با خالی شدن هرچه سریع‌تر خزانهٔ حکومتی در پی سقوط درآمد از صادرات نفت و گاز و پتروشیمی، خطر از هم پاشیده شدن شیرازهٔ اقتصاد کشور بسیار جدّی است. اسم‌گذاری سال‌ها با عنوان‌هایی مثل »اقتصاد مقاومتی «یا »سال جهش تولید «از جانب خامنه‌ای نیز به تجربه ثابت شده است که تلاشی صوری است و هیچ اثری در بازسازی دموکراتیک اقتصاد نخواهد داشت و فقط به حیف و میل و اختلاس بیشتر ثروت‌های ملّی می‌انجامد.

سران جمهوری اسلامی ایران به این واقعیت واقف‌اند که بیشتر از سه دهه تلاش آنها برای انباشت سرمایهٔ خصوصی اختصاصی و رانت‌خوار، در نهایت به متمرکز شدن قدرت اقتصادی-سیاسی در کانون لایه‌های انگلی بورژوازی مالی-تجاری و بوروکراتیک-نظامی (که به هرم قدرت نیز متصل‌اند) منجر شده است. این لایه‌های قدرتمند و انگلی صاحب سرمایه شده، که جناح‌های سیاسی پُرنفوذی در درون حکومت آنان را نمایندگی می‌کنند، به‌جز راه‌اندازی به‌اصطلاح »کسب «به هدف سودآوری بسیار سریع نجومی و ترجیحاً دلاری، فکر دیگری در سر ندارند. نکتهٔ مهم این است که صاحبان قدرت در درون حکومت که خود نیز به این لایه‌های سرمایه‌داران انگلی نامولّد متصل‌اند خوب می‌دانند که این کانون‌های انباشت سرمایه‌های بزرگ- با وجود رقابت‌ها و تقابل‌های سنگین و به‌شدّت فاسد با یکدیگر- در عمل پشتوانهٔ اقتصادی و ستون فقرات قدرت در جمهوری اسلامی‌اند و از این روی، اینکه رژیم حاکم سیاستی به‌منظور حذف آنان از دایرهٔ حکومت و اقتصاد پیش بگیرد، امری دور از انتظار است. هر دو به یکدیگر نیاز دارند.

سیاست‌های اقتصادی دولت‌های جمهوری اسلامی ایران و از جمله دولت ابراهیم رئیسی، با پشتیبانی علی خامنه‌ای و »بیت ولایت«، که مبتنی بر خصوصی‌سازی و واگذاری وسیع ثروت‌های ملّی به بازار سرمایه‌های مالی داخلی (مثل بورس) است، در نهایت به پیوند با سرمایه‌های مالی غول‌پیکر جهانی همراه با مالی‌گرایی فزاینده‌تر تمام شئون اقتصادی می‌انجامد. نتیجهٔ این خط‌مشی اقتصادی، کشاندن اقتصاد ملّی به سوی اقتصاد قماری ویرانگر به منظور ثروتمندتر کردن ثروتمندان و نقض حقوق دموکراتیک مردم بوده است.

در تمام جهان، و از جمله در کشور ما، در سه دههٔ اخیر در زیر سایهٔ دیکتاتوری، تحمیل این نوع سیاست‌های خشن و کاربست شوک‌های اقتصادی (مثل حذف یارانه‌ها و افزایش قیمت بنزین و حرکت به سمت حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی) زیر عنوان »جهش «رشد اقتصادی، خسارت‌های انسانی عظیم و زیان‌های اقتصادی-اجتماعی فزاینده‌ای به دنبال داشته است. ادامه یافتن این برنامهٔ اقتصادی و شدّت یافتن آن، و در

ادامه در صفحه ۲۸

انتها وخیم‌تر شدن وضعیت معیشتی توده‌ها، بحران ساختاری در ایران را بیش از پیش عمیق و گسترده کرده است. بر پایهٔ برخی آمارهای دانشگاهی، در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰، سالانه در حدود ۲۴هزار شغل صنعتی از میان رفت و در سال ۱۳۹۵، فقط در حدود ۱۷درصد از نیروی کار ۲۲/۵میلیون نفری ایران در صنعت شاغل بود. در کنار این ویرانی تولید (و شاید هم برای سرعت بخشیدن به آن) هر نوع صدای اعتراض سازمان‌یافته از سوی طبقهٔ کارگر و لایه‌های گوناگون زحمتکشان به خصوصی‌سازی، مزدهای معوّق، و نقض خشن حقوق صنفی‌شان، همیشه با شلاق و حکم‌های امنیتی و زندان سرکوب شده است.

عمیق‌تر شدن درّهٔ عظیم میان فقر و ثروت و پدید آمدن قشر وسیعی از حاشیه‌نشینان شهرها در کنار میلیون‌ها کارگر بیکار، تأثیرهای مهمی بر بافت اجتماعی میهن ما بر جای گذاشته است. به گزارش خبر آنلاین ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۸، مرکز پژوهش‌های مجلس در گزارشی که در همان زمان منتشر کرد، اعلام کرد:

«نرخ تورّم در سال *1397* رکوردهای جدیدی را ثبت کرده است. بر اساس اعلام مرکز آمار ایران، نرخ تورّم نقطه به نقطه در اسفند *1397* به بیش از *47*درصد رسید... برآوردها از نرخ فقر نشان می‌دهد در حالی که در سال *1396* در حدود *16*درصد از جمعیت کشور در زیر خط فقر مطلق قرار داشته‌اند، تا پایان سال *1397* در حدود *23* الی *40* درصد (با سناریوهای مختلف برای وضعیت درآمدی خانوار در سال *1397*) در زیر خط فقر قرار خواهند گرفت و هزینهٔ تأمین حداقل نیازهای زندگی به‌شدّت افزایش خواهد یافت.»

در موردی دیگر، حسین راغفر، اقتصاددان، »خط فقر مطلق «برای یک خانوادهٔ چهار نفری شهری را حدود چهار میلیون تومان ارزیابی کرد و نتیجه گرفت که ۳۳درصد جمعیت ایران دچار »فقر مطلق «هستند و ۶درصد نیز در زیر »خط گرسنگی«اند. در مهر ۱۴۰۰، مرز خط فقر در حدود ۱۱میلیون تومان برآورد شد.

مقام‌های دولتی ایران اذعان می‌کنند که بیش از یک و نیم میلیون ایرانی حتی توان مالی تأمین غذای مورد نیاز خود را هم ندارند. در همین حال، حداقل حقوق کارگران برای سال ۱۴۰۰ دو میلیون و ۶۵۵هزار تومان در ماه تعیین شد که با واقعیت روزمره، و برآورد تورّم نزدیک به ۵۰درصد، هیچ تناسبی ندارد. با احتساب پایهٔ سنوات و حق مسکن و اولاد و دیگر »مزایا«، مجموع دریافتی حقوق ماهانهٔ کارگر حداقل بگیر با دو فرزند ۴میلیون و ۲۳۶هزار و ۴۷۹ تومان می‌شود. این در حالی است که حتّی کمیتهٔ مزد کانون عالی شوراهای اسلامی کار، سبد معیشت حداقلی را در شهریور ۱۳۹۸بیشتر از ۸میلیون تومان اعلام کرده بود. در نتیجه، بر اساس آمارهای موجود و به اعتقاد کارشناسان بازار کار، ۷۰درصد خانواده‌های کارگری در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در مهر ۱۴۰۰، سیدحمید حسینی، عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی، اعلام کرد که در حدود ۴میلیون نفر از مردم زندگی فوق‌العاده خوبی دارند، در حالی که نزدیک به ۴۰میلیون نفر از جمعیت کشور برای ادامهٔ زندگی محتاج به یارانهٔ ۴۵هزار تومانی‌اند!

طبق گزارش پایگاه خبری تحلیلی سلام نو، ۱۴ دی ۱۴۰۰، »شاخص فلاکت در تابستان سال ۱۴۰۰ به ۵۵/۴ درصد رسیده است. این مقدار از شاخص فلاکت در یک دهه اخیر بی‌سابقه بوده است. شاخص فلاکت در کنار نرخ تورّم و نرخ بیکاری از شاخص‌های مهم در اقتصاد هر کشوری است که می‌توان از طریق آن سطح معیشت افراد جامعه را مورد بررسی قرار داد. «شاخص فلاکت در واقع برابر با درصد تورّم و درصد بیکاری است و سطح بالای این شاخص- به‌ویژه وقتی بیشتر از ۷-۶ درصد است، نشان دهندهٔ وضعیت نامطلوب سلامت اقتصاد کشور است. تاروپود اقتصاد ایران به پدیدهٔ تورّم آلوده است البته عامل و سرچشمهٔ آن، گران‌فروشی این دکه‌دار و دستفروش یا آن بقال و دلال و واسطه نیست، بلکه منشأ اصلی این معضل، در کارکرد سرمایه‌داری نولیبرالی حاکم بر اقتصاد ایران است.

در اوضاعی چنین وخیم به‌لحاظ اقتصادی و زیر خط فقر بودن ده‌ها میلیون تن از شهروندان کشور، در بودجه سال ۱۴۰۰ صدها میلیارد تومان به نهادهای مذهبی و انگلی وابسته به رژیم ولایی اختصاص داده شد. بر این بنیاد است که در پی هر تغییر یا تحوّلی که قدرت خرید زحمتکشان را کاهش می‌دهد و وضعیت معیشتی مردم را با دشواری‌های تازه‌ای روبه‌رو می‌کند، مردم جان به لب رسیدهٔ ایران، و اکنون در پیشاپیش آنها طبقهٔ کارگر و زحمتکشان، در اعتراض به حکومت فاسد و ظالم به خیابان‌ها می‌آیند.

یکی از جنبه‌های مهم در تحوّل آرایش طبقاتی جامعه- با توجه به اجرای سیاست‌های نولیبرالی تجویز شدهٔ نهادهای قدرتمند سرمایه‌داری مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، و نیز با در نظر گرفتن ترکیب درآمد ملّی و هزینه‌های ملّی- رشد مصرف‌گرایی کاذب در میان قشرهای پُردرآمد بدون رشد تولید، با تکیه به درآمدهای نفتی و رانت‌خواری است. این امر، به پیدایش لایه‌های ثروتمند و سرمایه‌دار جدیدی انجامیده است که بخش اندکی از جامعه را تشکیل می‌دهند که بیشتر به آنها اشاره شد. نکتهٔ پُراهمیت در بحث دگرسانی در آرایش طبقاتی جامعه، رشد سرطانی سرمایه‌داری بوروکراتیک برخوردار از رانت دولتی و نقش فزایندهٔ سپاه پاسداران در دستگاه اقتصادی-سیاسی کشور است. فعالیت‌های اقتصادی سپاه در مقام نهاد مسلّط سرمایه‌داری کنونی بوروکراتیک ایران و در کل حاکمیت سیاسی، جنبه‌های مهمی از آرایش طبقاتی جامعه را آشکار می‌سازد که باید توجه اکید و دقیق به آن داشت. فعالیت اقتصادی مستقل از این هسته‌های قدرت در ایران امروزی، با موانع و دشواری‌های زیادی روبه‌روست که یکی از علت‌های مهاجرت گستردهٔ صاحبان تخصص از ایران است.

عملکرد فاجعه‌بار نیروهای اسلام‌گرا و انحصارطلب حاکم در چهل و سه سال گذشته نشان داده است که »راه سوّمی «که رهبران جمهوری اسلامی ایران قول آن را به مردم می‌دادند، چیزی جز همان نظام کهنهٔ سرمایه‌داری نیست که این بار با روبنایی عقب‌مانده و قرون وسطایی به صورت دیکتاتوری ولایت فقیه خود را نمایان کرده است.

بر بستر این تحوّل‌هاست که ترکیب طبقاتی حکومت و ترکیب طبقاتی جنبش مردمی، از جمله جنبش ضداستبدادی کنونی، مشخص می‌شود.

الف) طبقهٔ کارگر

ترکیب کمّی و کیفی طبقهٔ کارگر ایران در چهار دههٔ اخیر با تحوّل‌های چشمگیری همراه بوده است. اجرای سیاست ضدملّی »تعدیل ساختاری «و »اصلاح ساختار اقتصادی «و ادامهٔ این سیاست‌ها در دولت‌های رفسنجانی، احمدی‌نژاد، روحانی، و رئیسی بیشترین تأثیر را بر طبقهٔ کارگر و نقش و جایگاه آن بر جا گذاشته است. مطابق آمار منتشر شده، با رکود و تعطیلی کارخانه‌ها و بنگاه‌های بزرگ، اکنون بخش عمدهٔ طبقهٔ کارگر ایران در کارگاه‌های کوچک تولیدی و صنف‌های گوناگون (نقاش، لوله‌کش، برقکار، و جز آن) مشغول به کارند. این وضعیت، سازمان‌یابی کارگران را در تشکل‌های مستقل صنفی و سندیکایی خود و حضور مؤثر در سرنوشت خود و جامعه دشوار کرده است. بر اساس داده‌های مرکز آمار ایران (نقل از همشهری آنلاین، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۹)، امروزه جمعیت طبقهٔ کارگر ایران بیش از ۲۶میلیون نفر (با احتساب حدود ۳ میلیون بیکار در جست‌وجوی کار) است که در بخش‌های صنعت، معدن، خدمات، کشاورزی، و خدمات اداری و بانکی کار می‌کنند (یا می‌کردند). از این میان، ۳۱/۵درصد در بخش صنعت (تولیدکنندهٔ ۳۲/۵درصد از تولید ناخالص داخلی که شامل ۱۹درصد فقط در صنعت نفت است)، نزدیک به ۴۹/۸درصد در بخش خدمات، و ۱۸/۷درصد در بخش کشاورزی شاغل‌اند. بر اساس آمار ۱۳۹۸ سازمان تأمین اجتماعی (نقل از ایلنا، ۹ آبان ۱۳۹۸)، تعداد بیمه‌شدگان اصلی (یعنی خودِ کارگران شاغل تحت پوشش تأمین اجتماعی) تا پایان خرداد ۱۳۹۸ نزدیک به ۱۴میلیون و ۱۲۰هزار نفر، و تعداد مستمرّی بگیران اصلی (خودِ بازنشستگان) ۳میلیون و ۸۰۵هزار نفر بوده است. به این ترتیب، با احتساب خانواده‌ها، اندکی بیش از ۴۳میلیون نفر تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی بوده‌اند. روشن است که شاغلان در مشاغل غیررسمی مثل دست‌فروشان و کارگران خانگی، و کارگران شاغل در کارگاه‌های کوچک با تعداد شاغلان ده نفر و کمتر (که اکثریت کارگاه‌های را تشکیل می‌دهند)، و انبوهی از کارگران فصلی یا روزانه‌کار، کارگران پروژه‌یی و با قرارداد موقت، کارگران خدماتی مثل پیک‌ها، و البته زباله‌گردها و کودکان کار و شاغلان خانگی... از هیچ تأمین اجتماعی و بیمه‌ای برخوردار نیستند. بر اساس آمار شوراهای عالی اسلامی کار (نقل از ایرنا، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۹)، ۱۱میلیون کارگر با قراردادهای موقت کار می‌کنند و بر اساس آمار اردیبهشت ۱۳۹۹ سخن‌گوی دولت روحانی، در آن زمان ۳میلیون کارگر غیررسمی در کشور وجود داشت.

ادامه در صفحه ۲۹

از لحاظ تعداد کارگاه‌ها بر اساس شمار کارگران شاغل، ۹۸۵,۱۸۰ کارگاه حداکثر ۱۰ کارگر شاغل دارند، نزدیک به ۱۴۰هزار کارگاه بین ۱۱ تا ۵۰ کارگر شاغل دارند، و فقط ۳۵,۵۰۰ کارگاه بیشتر از ۵۰ کارگر شاغل دارند. گفتنی است که بر اساس آیین‌نامه‌های موجود، فقط کارگاه‌های دارای بیشتر از ۵۰ شاغل می‌توانند انجمن‌های صنفی کارگری رسمی (مثل شورای اسلامی کار) داشته باشند. به این ترتیب، بخش اعظم کارگران ایران در هیچ تشکل رسمی و مجاز متشکل نیستند. و به‌جز مواردی انگشت‌شمار (مثل سندیکای شرکت اتوبوسرانی واحد تهران و حومه، یا سندیکاهای کارگران نیشکر هفت‌تپه و سندیکای فلزکار-مکانیک)، و به‌رغم مقاوله‌نامه‌های بنیادی شماره ۸۷ و ۹۸ سازمان بین‌المللی کار که بر آزادی و حق کارگران در ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری یا پیوستن به این تشکل‌ها و بستن قراردادهای جمعی تأکید شده است، تا کنون ایجاد این تشکل‌های واقعی کارگری مستقل (سندیکاها) با موانع زیادی روبه‌رو بوده است و این تشکل‌ها در هیچ بخشی وجود ندارد.

طبقهٔ کارگر برای دریافت مزد و تأمین معیشت خود و خانواده‌اش، باید نیروی کارش را بفروشد، یعنی به داشتن شغل مناسب و امنیت شغلی نیاز دارد. امّا نظام سرمایه‌داری با بیکارسازی‌های طبیعی و عمدی، ارتشی از بیکاران به وجود می‌آورد و از آن در پایین نگه داشتن مزدها بهره‌برداری می‌کند. کارگران برای مقابله با این روند و برای تأمین مزد بهتر، بهبود شرایط کار از لحاظ ساعت کار و تعطیلات و ایمنی و بهداشت، و نیز دفاع از امنیت شغلی خود، به تشکل‌های سندیکایی مستقل و کارآمد خود نیاز دارند.

افزایش بیکاری، رکود و تعطیلی واحدهای تولیدی و خدماتی، کاهش سطح مزدها و نپرداختن به‌موقع مزدها و مزایا، ترمیم نکردن مزدها مطابق با تورّم، رعایت نشدن اصول بهداشت و ایمنی در محیط‌های کار، رشد ناامنی شغلی، رواج پراکنده‌کاری و استخدام‌های موقت و قراردادی و پیمانی، زوال تأمین اجتماعی و مستمرّی‌های بازنشستگی، و اخراج‌های گسترده بر اثر سیاست‌های ضدملّی اقتصادی-اجتماعی حکومت جمهوری اسلامی، در پیوند با تحریم‌های مداخله‌جویانهٔ آمریکا، در مجموع اوضاعی به‌شدّت نگران‌کننده و ناگوار برای کارگران و زحمتکشان ایران پدید آورده است. مطرح کردن شعار پوچ «جهش تولید» از جانب خامنه‌ای، لایحه‌های بودجهٔ ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰، چگونگی تعیین و اعلام میزان حداقل مزد کارگران، و حراج سهام شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) متعلق به سازمان تأمین اجتماعی که متعلق به کارگران است، ثابت می‌کند که آنچه برای سران و مسئولان حکومت فاقد ارزش بوده و است، زندگی و سرنوشت مردم میهن ما، به‌ویژه تهی‌دستان شهر و روستا، و پیشاپیش همه طبقهٔ کارگر و زحمتکشان است.

رمز کامیابی طبقهٔ کارگر در اتحاد این طبقه است. در شرایط حکومت استبدادی کنونی ایران، برطرف شدن ضعف طبقهٔ کارگر در زمینهٔ تشکل‌های سندیکایی و هماهنگ و یکپارچه شدن اقدام‌های اعتراضی این طبقه، و در پی آن، پیوند یافتن مبارزهٔ طبقهٔ کارگر با مبارزهٔ دیگر زحمتکشان و با جنبش همگانی ضداستبدادی، از گام‌های مهمی است که باید در جنبش کارگری ایران برداشته شود، که البته کاری دشوار است و با موانعی جدّی روبه‌روست. نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران زیر پوشش‌های گوناگون کوشیده‌اند و می‌کوشند که جنبش کارگری و احیای سندیکا را با ایجاد بحث‌های انحرافی و اقدام‌های زودهنگام یا نابهنگام مهار و کنترل کنند و مانع از خروج این جنبش از حالت تدافعی شوند. طبقهٔ کارگر ایران باید بر موانع ذهنی موجود در راه تشکل‌یابی خود غلبه کند، و سیاست‌های تفرقه‌افکنانهٔ نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی و مانورهای فریبکارانهٔ رهبران و گردانندگان تشکل‌های زرد حکومتی ناکام گذارد.

طبقهٔ کارگر بنا به سرشتش و جایگاهی که در نظام اقتصادی سرمایه‌داری دارد، رادیکال‌ترین و پیگیرترین نیروی عدالت‌خواه و ترقی‌خواه جامعه است. تظاهرات مردمی و اعتراض‌های کارگری دو-سه سال اخیر، از جمله در صنایع فولاد خوزستان و نیشکر هفت‌تپه، و به‌ویژه خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ نشان داده است که با عمیق‌تر و گسترده شدن بحران اقتصادی کشور و وخیم‌تر شدن وضعیت معاش و زندگی زحمتکشان، زمینه‌های عینی رشد و گسترش جنبش کارگری فراهم می‌آید و زحمتکشان ناگزیر، و برای بقای خود، به‌حق دست به اعتراض می‌زنند و در صف اوّل اعتراض‌ها قرار می‌گیرند. گرچه بسیاری از خواست‌های زحمتکشان همچنان تحقق نیافته است، ولی افزایش آگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان و حضور آنها در اعتراض‌ها و فعالیت‌های مرتبط با احیای حقوق سندیکایی و ایجاد سندیکاهای مستقل، و دستاوردهایی که داشته‌اند (از جمله در اعتصاب‌های سراسری کارگران پیمانی-پروژه‌یی نفت و پتروشیمی در سال ۱۳۹۹) قابل‌توجه و امیدبخش است. شعارهایی مثل «نان، کار، آزادی»، «وعده دروغ نمی‌خوایم، حقوقمون را می‌خوایم»، «نه تهدید، نه زندان، دیگه فایده نداره»، «مسئول بی‌لیاقت نمی‌خوایم، نمی‌خوایم»، «سرمایه‌دار شیّاد، نمی‌کنیم اعتماد»، «گرانی، تورّم، سزای رأی مردم»، «دولت، مافیا، پیوندتان مبارک»، «مرگ به ستمگر، درود بر کارگر»، و پایان دادن به خصوصی‌سازی‌ها، خواست‌ها و گرایش‌های طبقاتی کارگران زحمتکش کشور را به‌خوبی نشان می‌دهد.

مجموعهٔ طبقهٔ کارگر ایران در مبارزه برای عدالت اجتماعی و زندگی شایسته، تأمین حقوق دموکراتیک، و در مقیاسی گسترده‌تر، در پیکار با استبداد در راه تحوّل‌های دموکراتیک و مترقی، نقشی پُراهمیت و تعیین‌کننده دارد.

ب) دهقانان

دهقانان ایران بر پایهٔ منافع اجتماعی‌شان، گرایش‌های عدالت‌جویانه، آزادی‌خواهانه، و ضداستبدادی دارند. کارگران روستا جزئی جدایی‌ناپذیر از طبقهٔ کارگر کشورند، و دهقانان و خرده‌مالکان کم‌زمین از نزدیک‌ترین متحدان طبقهٔ کارگر ایران در مبارزه در راه تحقق دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی بنیادین با هدف تأمین عدالت اجتماعی و دموکراسی‌اند.

تا پیش از اصلاحات ارضی در اوایل دههٔ ۱۳۴۰، دهقانان اکثریت جمعیت روستاها را تشکیل می‌دادند که شامل کشاورزان صاحب نَسَق (رعیت‌ها)، خوش‌نشینان (روستاییان بی‌زمین)، و خرده‌مالکان بودند. پس از اصلاحات ارضی، موج مهاجرت روستاییان به شهرها به راه افتاد. پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، در برخی مناطق کشور، دهقانان بی‌زمین یا فرزندان آنها که پس از اصلاحات ارضی دههٔ ۱۳۴۰ به شهرها کوچ کرده بودند، به روستاها بازگشتند و خواستار تقسیم زمین‌های مالکان بزرگ شدند و حتیٰ در مواردی، زمین‌های آنان را مصادره کردند. مبارزهٔ دهقانان برای زمین و احیای کشاورزی، دولت موقت را به تصویب لایحهٔ «احیای اراضی مَوات» دولتی مجبور کرد. پس از استعفای دولت موقت، طرح دیگری در اسفند ۵۸ تصویب و جانشین لایحهٔ سابق شد. آیین‌نامهٔ اجرایی این طرح در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ به تصویب رسید که شامل بند معروف «ج» در مورد تقسیم زمین‌های مَوات، مرتع‌ها، زمین‌های بایر و واگذاری آنها به دهقانان، و بند «د» در مورد تقسیم زمین‌های دایر مالکان بزرگ و واگذاری آنها به دهقانان بود. در نتیجه، کارزار همه‌جانبهٔ بزرگ‌مالکان از طریق کارگزاران خود در درون و بیرون حکومت علیه این قانون و به‌ویژه بندهای ج و د آن به راه افتاد. با آغاز جنگ ایران و عراق، خمینی فرمانِ توقفِ اجرای این دو بند را صادر کرد و رسیدگی به آنها را به مجلس واگذار کرد. سرانجام در سال ۱۳۶۵ قانون «واگذاری اراضی کشتِ موقت» در زمین‌های مَوات به تصویب رسید و ۸۰۰هزار هکتار از این زمین‌ها به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین واگذار شد. در سال ۱۳۷۱، مجلس انحلال هیئت‌های ۷ نفرهٔ واگذاری زمین به دهقانان را تصویب کرد و از این زمان بود که اصلاح مسئلهٔ ارضی و ایجاد دگرگونی در مسائل دهقانی ناکام ماند.

در بیشتر از چهار دهه‌ای که از پیروزی انقلاب می‌گذرد، به علّت‌های گوناگون، از جمله فروپاشی بنیادهای بخش کشاورزی (شامل دامداری)، واردات گستردهٔ کالاهای کشاورزی و دامی، حمایت از زمین‌داران بزرگ، تخریب زمین‌های کشاورزی و مرتع‌ها، نبود برنامه‌ریزی کشوری از جمله در عرصهٔ تخصیص آب، استفاده نکردن از دانش و فنّاوری نوین، فعالیت ویرانگر بنیادهای انگلی، بی‌توجهی به نیازهای اجتماعی روستاها و مهاجرت گسترده از روستا به شهر، و فقر روزافزون روستانشینان، جنبش دهقانی کشور ضعیف شده است. بر اساس آمار رسمی، در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۵ بالغ بر ۳۳هزار روستا، یعنی بیش از یک‌سوّم روستاهای کشور خالی از سکنه شده‌اند و جمعیت آنها به سمت شهرها کوچ کرده‌اند و این روند همچنان ادامه دارد. سیاست جمهوری اسلامی ایران مبنی بر تبدیل کردن روستاهای «در حال گذار» به شهرها و توسعهٔ بازارهای سرمایه‌داری، و به طور کلی

ادامه در صفحه ۳۰

شهری کردن بافت روستاها، و نیز عواملی مانند سوانح طبیعی و غیرطبیعی، از جمله زلزله، سیل، خشکسالی، آتش‌سوزی، و آب‌گیری سدّها، موجب شده است که شمار زیادی از روستاهای کشور به‌کل نابود شوند یا هویّت خود را از دست بدهند.

امروزه در حدود یک‌چهارم جمعیت کشور در نقاط روستایی ساکن‌اند. بر اساس سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۹۵، جمعیت روستایی ایران در حدود ۲۰میلیون و ۷۰۳هزار نفر است که نزدیک به ۱/۵میلیون نفر کمتر از جمعیت روستایی در سال ۱۳۸۵ است. طبق آمار سالنامهٔ آماری سال ۱۳۹۵، در حدود ۶۲هزار روستا دارای جمعیت (سَکَنه) بوده‌اند، در حالی که این رقم در سال ۱۳۵۵، بالغ بر ۹۷هزار پارچه روستا بوده است. گفتنی است که ۳۸درصد از این روستاها جمعیتی کمتر از ۲۰ خانوار دارند. سیاست‌های تحمیلی جمهوری اسلامی با هدف تجمیع روستاهای کم‌جمعیت و پراکنده و تبدیل کردن آنها به »روستاهای در حال گذار«، نه‌فقط به بهبود وضعیت این روستاها نینجامیده، بلکه ویرانی هرچه بیشتر آنها را نیز به دنبال داشته است. اکثریت قاطع جمعیت روستاهای ایران را کارگران، دهقانان، خرده‌مالکان، و کارکنان مستقل و زحمتکشان تشکیل می‌دهند.

بسیاری از زنان روستایی در کارگاه‌های غیررسمی در روستاها و در حاشیهٔ شهرها در صنایع به‌اصطلاح »تبدیلی «به پاک کردن و بسته‌بندی کردن حبوبات و دانه‌های غذایی اشتغال دارند، یا در کارگاه‌های صنایع دستی، حصیربافی، گلیم‌بافی، یا دوزندگی و بافندگی به سفارش کارفرمایان شهرنشین یا ساکن روستا با کمترین مزد و بدون هرگونه حمایت قانونی کار می‌کنند. بسیاری از جوانان روستایی نیز برای روزانه‌کاری در کارگاه‌های ساختمانی و مانند آن یا دست‌فروشی به شهرها یا روستاهای هم‌جوار می‌روند.

کاهش سهم بخش کشاورزی بر اثر عوامل یاد شده، همراه با افزایش سهم صنعت نبوده است، بلکه نیروی کوچ کرده به شهرها، به طور عمده به بخش خدمات و مشاغل غیررسمی و ناپایدار و فعالیت‌های غیرتولیدی و تجاری پیوسته است. سیاست‌های جمهوری اسلامی در امر واردات بی‌رویّهٔ کالاهای مصرفی کشاورزی و تاخت‌وتاز دلالان و واسطه‌ها در این بخش، کشاورزان و دهقانان را به خاک سیاه نشانده است. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران با اجرای سیاست به‌اصطلاح »هدفمند کردن یارانه‌ها «و پرداخت نقدی یارانه به خانوارهای روستایی، سعی داشته است که حمایت زحمتکشان فقیر روستایی و عشایری را از حکومت اسلامی برای ادامهٔ بقای آن جلب کند.

به‌جز یکی دو سال نخست پس از پیروزی انقلاب ۵۷ که اتحادیه‌های مستقل دهقانی و تعاونی‌های کشاورزی به همّت تشکیلات دهقانی سازمان‌های سیاسی مثل حزب تودهٔ ایران فعالیت داشتند، در سال‌های بعد، از ادامهٔ فعالیت این نهادها جلوگیری شد. تعاونی‌های دهقانی در عرصه‌های تولید (بذر، کود، آب، و جز آن)، توزیع، و تأمین تجهیزات (سم‌پاش، تراکتور، و جز آن) می‌توانند با کوتاه کردن دست واسطه‌ها، سَلَف‌خرها، و دیگر لایه‌های غیرمولّد، سود یا ارزش‌اضافی حاصل از فعالیت روستاییان را برای خود این زحمتکشان و رونق روستاها حفظ کنند و قدرت دهقانان در چانه‌زنی و در توزیع عادلانهٔ ثروت را افزایش دهند. قانون شوراهای اسلامی شهر و روستا که در سال ۱۳۷۵ تصویب شد، آشکارا حق انتخاب شدن و انتخاب کردن روستاییان را زیر پا گذاشت و آن را به عبور از فیلترهای حکومتی و »التزام عملی به ولایت مطلقهٔ فقیه «منوط کرد.

یکی از معضل‌های کارگران کشاورزی (شامل دامداری) و دهقانان و به‌طور کلی روستاییان کشور، معضل بازپرداخت وام‌های بانکی است. سیاست تضعیف تعاونی‌ها و نبود حمایت دولتی از دهقانان و کارگران کشاورزی، ناگزیر آنان را در تأمین منابع مالی به سمت وابستگی به بانک‌ها سوق داده است که جای پای نهادهای قدرت مالی را به اعماق روستاها کشانده است. حجم روزافزون بدهی‌های انباشته شدهٔ دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین زندگی بسیاری از آنها را تهدید می‌کند. درآمدهای آنان کفاف هزینه‌های زندگی روزمرّهٔ آنها را هم نمی‌دهد، چه برسد به بازپرداخت وام‌های بانکی.

در پی اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری و حذف مقررات حمایتی از کارگران و زحمتکشان شهر و روستا و حاکم شدن »بازار آزاد «بی‌نظارت، هر روز از تولید کشاورزی که مشمول خریدهای تضمینی دولت بود کاسته شد و در اثر نفوذ فزایندهٔ بخش خصوصی، بهای اقلام کشاورزی به پایین‌ترین سطح رسید. حال و روز دهقانانی که به دلیل گرفتاری‌های مالی مجبور به پیش‌فروش محصولات خود به پایین‌ترین بها به سَلَف‌خران می‌شوند نیز معلوم است. در سال‌های اخیر بارها شاهد اعتراض‌های دهقانی و حتّی دور ریختن محصولات کشاورزی به علّت‌های گوناگون، از جمله نخریدن محصولات آنها به‌وسیلهٔ دولت یا دلالان، یا تلاش برای زیر قیمت خریدن آنها بوده‌ایم.

گاهی نیز دهقانان و کشاورزان منفرد ناگزیر به بایر کردن زمین، یا فروش و واگذاری آن- به‌طور عمده در نواحی خوش آب‌وهوا- برای تغییر کاربَری (مثلاً ویلاسازی) روی می‌آورند. و در مواردی نیز دهقانان چاره‌ای جز رها کردن زمین‌های خود و مهاجرت به حاشیهٔ شهرها ندارند. در هر صورت، لشکری از دلالان، سَلَف‌خران، شبکه‌های مالی، بزرگ‌زمین‌داران، و کلان‌تاجران و سرمایه‌داران به غارت دسترنج کارگران کشاورزی و دهقانان و تهی کردن روستاها از منابع خود کمر بسته‌اند.

مجموعهٔ سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی ایران در روستاها و در بخش کشاورزی (شامل دامداری و تولید لبنیات و گوشت)، اعمّ از طرح‌های به‌اصطلاح عمران روستایی، تجمیع زمین‌های زراعی، نظام بهره‌برداری از آب و خصوصی‌سازی و بهره‌برداری انحصاری از منابع آب، »تعدیل ساختاری«، کاهش روزافزون خریدهای تضمین دولت، تغییر الگوی کشت همسو با سیاست‌های نولیبرالی، و گشودن تمام و کمال درهای کشور به روی واردات، حلقه‌های زنجیری‌اند که هدف آن فراهم آوردن نیروی کار ارزان در روستاها (و شهرها) و سامان‌دهی مناسبات »بازار آزاد «بی‌نظارت در کنار نهادهای قدرتمند مالی شکل گرفتهٔ کنونی در کشور است.

مبارزهٔ طبقاتی زحمتکشان در راه تحقق خواست‌های عدالت‌محور خود ادامه دارد. برخی از خواست‌های اصلی دهقانان و باغداران و دامداران کشور چنین است: اولویت دادن به تولید داخلی و حمایت از آن در برابر واردات از خارج، بهره‌گیری از دانش‌های روز برای تعیین نوع و میزان محصول در هر منطقه (از جمله در پرورش گل)، برخورداری از دانش و فنّاوری‌های نوین برای بهبود کاشت و داشت و برداشت توسعهٔ دام‌پروری، دسترسی به آب و بذر و سمّ و ماشین‌آلات و دیگر امکانات لازم برای کشاورزی کارآمد و امروزی، دسترسی به برنامه‌ریزی و حمایت دولتی برای مقابله (و به‌ویژه بیمه شدن) در برابر بلاهای طبیعی مثل سیل و سرمازدگی، تأمین بازار فروش و تعیین قیمت‌های عادلانه برای محصول، تسهیلات بارگیری و حمل‌ونقل، کوتاه شدن دست دلالان و واسطه‌ها، دسترسی به وام‌های بانکی مناسب، جلوگیری از تغییر کاربری زمین‌های کشاورزی برای ساختمان‌سازی، امکان توسعهٔ مرتع‌ها و زمین‌های کشاورزی و باغی (شامل پرورش گل)، بیمهٔ درمانی، و تأمین امکانات بنیادی زندگی در روستاها.

یک نمونهٔ روشن در زمینهٔ برنامه‌ریزی جامع و مدیریت منابع طبیعی و به‌ویژه آب، معضل تأمین آب در مرکز ایران است. در دو دهه گذشته به‌دلیل بارگذاری بیش از حد صنایع و توسعهٔ اراضی کشاورزی و باغ‌ها، پمپاژ غیرقانونی آب در بالادست، و کاهش بارندگی، حوضه آبریز زاینده‌رود در شرایطی بحرانی قرار داشته است. منابع آب سطحی و زیرزمینی از میان رفته‌اند و خشکی زاینده‌رود، تالاب گاوخونی، و برداشت‌های بی‌رویه از چاه‌ها، فرونشست زمین در اصفهان را گسترده کرده است. این آسیب‌ها با آلودگی بیشتر هوا، گردوغبار، و خشکی اراضی کشاورزی در شرق آن همراه بوده‌اند. تظاهرات کشاورزان در سال‌های اخیر، و از جمله در اواخر آبان ۱۴۰۰، برای تأمین حق‌آبه است که با حمایت مردمی در اعتراض به خشک شدن زاینده‌رود همراه بوده است.

دهقانان و کشاورزان نیروی بالقوهٔ مهمی در جامعه‌اند و سازمان‌دهی آنان و احیای جنبش دهقانی، در پیروزی و ارتقای جنبش عدالت‌خواهانهٔ مردمی و طرد رژیم ولایت فقیه عاملی انکارناپذیر است. نبودِ تشکل‌های صنفی در بین دهقانان و نبود سندیکاهای ویژهٔ کارگران کشاورزی، از عامل‌های عمدهٔ ضعف جنبش دهقانی محسوب می‌شود. عشایر نیز که بخش تحلیل‌روندهٔ جمعیت روستایی کشور را تشکیل

ادامه در صفحه ۳۱

می‌دهند، همچنان در چارچوب مناسبات عقب‌ماندهٔ ایلی-عشیره‌یی به سر می‌برند.. حل دشواری‌های عشایر و تلاش برای اسکان داوطلبانهٔ آنان، وظیفهٔ دولت ملّی و دموکراتیک آیندهٔ میهن ماست.

پ) خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی

خرده‌بورژوازی در کل به دو بخش شهری و روستایی تقسیم می‌شود. در دهه‌های اخیر، اکثریت جامعهٔ شهری ایران را خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی مزدبگیر شهری تشکیل داده است. خرده‌بورژوازی ایران را به دو بخش سنّتی و نوین نیز می‌توان تقسیم کرد. خرده‌بورژوازی سنّتی به طور عمده شامل بازمانده‌های نظام‌های پیش از سرمایه‌داری است که به نحوی در عرصهٔ تولید و توزیع کالا و خدمات نقش دارند. هم‌روند با گسترش نظام سرمایه‌داری در ایران، میدان فعالیت خرده‌بورژوازی سنّتی تنگ‌تر شد و بخش‌های وسیعی از آن به سمت ورشکستگی و پیوستن به زحمتکشان سوق داده شد. خرده‌بورژوازی نوین ایران زاییدهٔ سرمایه‌داری نوین ایران در نیم قرن اخیر است.

در پی اجرای پیگیر سیاست‌های نولیبرالی در چند دههٔ اخیر، همراه با رشد پُرشتاب سرمایه‌داری بازرگانی بزرگ و سرمایه‌داری بوروکراتیک جدید، و توزیع ناعادلانهٔ ثروت و انباشته شدن ثروت‌های عظیم در دستان قشری نازک و ایجاد شکاف طبقاتی عظیم در جامعهٔ کنونی، فروریزی تدریجی و تهی‌دستی خرده‌بورژوازی نوین و قشرهای میانی و پیوستن این طبقه به اکثریت زحمتکشان شهر و روستا نیز جریان داشته و در سال‌های اخیر شتاب گرفته است. وجود فساد و رانت‌خواری نهادینه شده در دستگاه حکومت اسلامی و باندهای مافیایی قدرت و ثروت در همهٔ عرصه‌های تولید و توزیع و خدمات، فشار زیادی بر خرده‌بورژوازی (و البته بورژوازی ملّی غیروابسته به حکومت) ایران آورده است و کمتر به این بخش اجازهٔ فراروییدن و بالیدن و انباشت سرمایه داده است. به گزارش خبرگزاری صنایع، ۱۱ مرداد ۱۳۹۹، بررسی آمارها نشان می‌دهد که تا پایان فروردین ۱۳۹۹، ۵۲درصد از صنایع ایران (۲۳٬۵۵۰ واحد صنعتی) جزو صنایع کوچک محسوب می‌شوند که ۴۵درصد (۴۵۱٬۶۰۰ نفر) از کل اشتغال در بخش صنعت کشور را به خود اختصاص می‌دهند. بر اساس همین گزارش، در ۲٬۱۴۶ واحد صنعتی متوسط فعال کشور، اندکی بیشتر از ۱۳۹هزار نفر شاغل‌اند. مدیر عامل سازمان صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی تعداد واحدهای صنعتی کوچک و متوسط در شهرک‌های صنعتی کشور را ۴۵هزار واحد اعلام کرد که ۹٬۵۰۰ مورد از آنها تعطیل یا راکد هستند. (خبرگزاری صنایع، ۲۰مرداد ۱۳۹۹) بخش بزرگی از »استارت‌آپ«ها (شرکت‌های نوبنیاد، اغلب بر پایهٔ فنّاوری‌های نوین)، که اغلب از شراکت عده‌ای کوچک تشکیل می‌شوند که بُنیهٔ مالی قوی‌ای ندارند، مجموعهٔ کارگاه‌های تولیدی و پیشه‌های کوچک و خانوادگی، کشاورزان کم‌زمین، صنایع بومی کوچک، بنگاه‌های خصوصی کوچک توزیع کالاهای مصرفی و تولیدی، و مؤسسات خدماتی در عرصه‌های گوناگون (آموزش، بهداشت و درمان، حمل‌ونقل، حسابداری، مهندسی، وکالت...)، بخشی از رسانه‌ها، صنعت نشر، تعاونی‌ها، همراه با قشری از هنرمندان، خویش‌فرمایان، و کارمندان و کارگزاران و مدیران رده‌های میانی و بالایی در بخش دولتی (و برخوردار از رانت) یا در بخش خصوصی، در مجموع طیف گسترده‌ای از خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی را تشکیل می‌دهند. دادن تسهیلات (وام) ریالی و ارزی به بنگاه‌های کوچک و متوسط یکی از عوامل مؤثر در حمایت از این بخش در مسیر توسعهٔ اقتصادی و ایجاد اشتغال است.

نقش و تأثیر این گروه اجتماعی را در تحوّل‌های سال‌های اخیر ایران، از جمله در جنبش اصلاحات، نمی‌توان نادیده گرفت. نظر به نارضایتی شدید خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی از وضعیت اقتصادی-اجتماعی موجود و استبداد ولایی، و با در نظر داشتن جایگاه اجتماعی، توان، و خواست‌های این گروه بزرگ و تأثیرگذار اجتماعی در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و آزادی‌های دموکراتیک، تردیدی نیست که همکاری با نمایندگان سیاسی آن در تحوّل‌های کنونی میهن در راه طرد رژیم استبدادی ولایت فقیه و گذر از جمهوری اسلامی، امری ضروری و نیازمند توجه جدّی و پیگیر آزادی‌خواهان و ترقی‌خواهان، از جمله مدافعان منافع طبقهٔ کارگر و زحمتکشان است.

ت) طبقهٔ سرمایه‌دار

طبقهٔ سرمایه‌داری ایران در چهار دههٔ گذشته دگرگونی‌های کیفی قابل‌ملاحظه‌ای داشته است. مجموعهٔ سرمایه‌داری تجاری کلان، سرمایه‌داری مالی، سرمایه‌داری رانت‌خوار، سرمایه‌داری زمین‌خوار کلان، سرمایه‌داری وابسته به بنیادها و دستگاه‌های حکومتی مثل آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان و بنیاد شهید، و سرمایه‌داری بوروکراتیک- به طور عمده سرمایه‌های غیرمولّد- در چهار دههٔ اخیر رشد زیادی داشته است. این گروه اجتماعی، علاوه بر حضور و شرکت مستقیم بخشی از آن در حکومت، پایگاه قابل‌توجهی برای دستگاه حاکم است و قدرت و نفوذ سیاسی زیادی نیز در آن دارد. این گروه سرمایه‌داری ایران لشکر عظیمی از جیره‌خواران را نیز در نهادها و دستگاه‌های وسیع و تودرتوی خود پدید آورده و در مجموع مانع توسعه و رشد و ترقی اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی جامعه و تحقق حقوق و آزادی‌های دموکراتیک شده است. به این ترتیب، این گروه اجتماعی از عمده‌ترین نیروهای مدافع حکومت و به قول خودش »نظام «کنونی، و از اصلی‌ترین نیروهای مخالف هرگونه جنبش ترقی‌خواهانهٔ مردمی، حتّی اصلاح‌طلبی بنیادی است.

در سرمایه‌داری بوروکراتیک-نظامی ایران، فرماندهان ارشد سپاه پاسداران و نیروهای امنیتی-انتظامی نقش اصلی را دارند. این بخش پیوند تنگاتنگی با »بیت رهبری« دارد. در رویدادهای سال‌های اخیر، از جمله در کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸ و برگماری احمدی‌نژاد به ریاست قوهٔ اجرایی، یا رساندن روحانی و رئیسی و قالیباف به ترتیب به ریاست‌جمهوری و ریاست قوهٔ قضایی (و سپس به ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰) و قوهٔ قانون‌گذاری، و نیز در تدوین و اجرای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، این بخش از سرمایه‌داری ایران همواره نقشی ضدمردمی داشته است. رانت‌خواری و فساد مالی نهادینه شده از ویژگی‌های اصلی سرمایه‌داری بوروکراتیک است.

امروزه در فضای سیاسی دستگاه حاکم، بر سر تصاحب رانت‌های دولتی، از جمله رانت‌های پولی و نفتی (به‌خصوص در روند دور زدن تحریم‌های اقتصادی)، رقابتی آشکار و نهان میان لایه‌های گوناگون سرمایه‌داری انگلی بزرگ، تجاری، بوروکراتیک، مالی، و زمین‌خوار جریان دارد. در حدود سه دهه است که در ایران، محور رشد اقتصادی نه بر اساس برنامه‌ریزی مدوّن در سطح ملّی، بلکه بر شالودهٔ رشد اقتصادی بر اساس ثروتمندتر شدن ثروتمندان و انباشت سرمایه‌های خصوصی رانتی-بوروکراتیک بوده است.

لایه‌های گوناگون سرمایه‌داری وابسته به حکومت، نمایندگان سیاسی و نظریه‌پردازان جزم‌گرا، اصول‌گرا، لیبرال، اصلاح‌طلب حکومتی، اعتدال‌گرا، و نولیبرال خودشان را دارند که یا حفظ وضع موجود را توجیه می‌کنند یا هوادار گسترش »بورژوازی مدرن نولیبرال «هستند و از راه گشودن درهای کشور به روی سرمایه‌های غارتگر خارجی و ورود آنها به بازار کار »انعطاف‌پذیر«، محروم از حقوق صنفی، و ارزان نگه داشته شدهٔ ایران، در راه پیوند با سرمایهٔ جهانی گام برمی‌دارند.

جناح اعتدال‌گرا-اصلاح‌طلبی که در ابتدا از لایه‌های بورژوازی بوروکراتیک برخاست، وظیفهٔ بسترسازی برای تعدیل‌های ساختاری به سود »بورژوازی مدرن نولیبرال« را عهده‌دار بوده است که ادامه‌اش به رشد و گسترش حیطهٔ عملکرد و تسلط سرمایه‌داری وابسته به سرمایهٔ خارجی (کُمپرادور)بر اقتصاد ملّی خواهد انجامید. پیشرَوی سیاسی و اقتصادی بورژوازی مدرن نولیبرال با منافع اقتصادی لایه‌های پُرقدرتِ بورژوازی تجاری-سنّتی و بوروکراتیک و دیگر لایه‌های سرمایه‌داری انگلی، که زیر سایهٔ بنیادها و نهادهای نظامی-امنیتی و وابسته به دستگاه ولایت عمل می‌کنند، در تقابل قرار می‌گیرد. ما کشمکش‌های سیاسی در تصمیم‌گیری‌های حکومتی در دولت و مجلس و نهادهای ولایت فقیه، به‌ویژه در ارتباط با نهادهای بین‌المللی و سرمایه‌داری جهانی را در همین بستر ارزیابی می‌کنیم.

امّا در عین حال، همهٔ این لایه‌های سرمایه‌داری نفع مشترکی در »حفظ نظام «و بقای آن و ادامهٔ غارت ثروت ملّی دارند. در خطوط اساسی اقتصاد نیز این لایه‌ها اغلب نظر مشترکی دارند. برای نمونه، در دورهٔ ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، روزنامهٔ کیهانِ

ادامه در صفحه ۳۲

شریعتمداری و بسیاری از اصول‌گرایان و همچنین اصلاح‌طلبان نولیبرالی مانند سعید لیلاز و صادق زیباکلام همگی از هواداران دوآتشهٔ تعدیل‌های ساختاری و اقتصاد نولیبرالی بودند. همهٔ آنان، همراه با علی خامنه‌ای، از اجرا شدن طرح نولیبرالی و ویرانگر حذف یارانه‌ها قاطعانه حمایت و استقبال کردند.

در کنار سرمایه‌های پیش‌گفته، سرمایه‌داری تولیدی و بازرگانی و خدماتی بزرگ و متوسط و کوچک غیروابسته به حکومت و مافیای قدرت، و محروم از حمایت حکومت، نیز در عرصهٔ اقتصاد حضور دارد که خواستار محکم کردن جای پای خود، تأمین شرایط برای رشد انباشت سرمایهٔ خود، و داشتن جایگاه مناسب خود در عرصهٔ اجتماعی و سیاست است. واردات سیل‌آسا و سودآور برای کلان‌سرمایه‌داری تجاری وابسته به حکومت، فساد گسترده در دستگاه حکومت و مافیای قدرت و ثروت، سهم‌خواهی از سرمایه‌ها و شرکت‌های مستقل از حکومت، و رانت‌خواری، مانع رشد این سرمایه‌داران غیروابسته به حکومت و موجب نارضایتی آنهاست. این بخش از سرمایه‌داران در تحوّل‌های اجتماعی-سیاسی دو دههٔ اخیر ایران از زمرهٔ نیروهای فعال بوده‌اند. عملکرد سرکوبگرانه و به‌شدّت آلوده به فساد سرمایه‌داری بوروکراتیک-نظامی از سویی، و نفوذ مالی و سیاسی چشمگیر سرمایه‌داری بزرگ تجاری و دیگر لایه‌های سرمایه‌داری وابسته به حکومت از سوی دیگر، در تضادی جدّی با لایه‌های سرمایه‌داری غیروابسته به حکومت، به‌ویژه در بخش تولید و فنّاوری‌های نوین و فعالیت‌های دانش‌بنیاد قرار دارند.

توجه به افزایش فعالیت سیاسی بورژوازی غیروابسته به حکومت در پیوند با خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی، و خواست‌های آنها به‌ویژه در زمینهٔ آزادی‌های دموکراتیک و آزادی فعالیت اقتصادی بدون مزاحمت مافیای صاحب امتیاز و قدرت و ثروت، در روند تحوّل‌های اجتماعی ایران در جنبش ضداستبدادی و عدالت‌طلبانهٔ مردم ایران حائز اهمیت است. بخش قابل‌توجهی از این بورژوازی نیروی بالقوهٔ مهمی در مبارزه برای طرد رژیم ولایت فقیه، گذر از جمهوری اسلامی، و برقراری حکومتی ملّی و دموکراتیک است.

۶. جنبش مردمی عدالت‌خواهانه و ضددیکتاتوری در ایران

از خرداد ۱۳۷۶ و رأی »نه «تاریخی بیش از بیست میلیون ایرانی به ناطق نوری نامزد »اصلح «ولی فقیه در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری، تا امروز جنبش تحوّل‌خواهی مردم ایران برای دستیابی به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی با فراز و فرودهایی ادامه یافته است. مبارزهٔ جنبش اصلاحات مردمی در دورهٔ هشت سالهٔ دولت خاتمی از ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ توانست مُهر خود را بر تحوّل‌های جامعهٔ ما بزند و طیف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی و به‌ویژه قشر میانی را به عرصهٔ مبارزه با رژیم ولایت فقیه حاکم بر ایران جلب کند.

خیزش پرشکوه مردم میهن ما بر ضد کودتای انتخاباتی ریاست‌جمهوری در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، ادامهٔ همان مبارزهٔ پیشین و نقطه‌عطفی در پیکار عمومی بر ضد استبداد و دیکتاتوری حاکم بود. آنچه در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸ (و برگماری محمود احمدی‌نژاد) و پس از آن رخ داد، گواه ریشه‌های ژرف و عینی دشواری‌های اجتماعی جامعه و عمق جنبش مردمی در کشور ماست. در سال ۱۳۸۸ و پس از آن، جنبش اعتراضی مردم که به »جنبش سبز« معروف شد، بخش‌های وسیعی از جامعه را فراگرفت و قربانیان زیادی داد. علاوه بر ده‌ها (و بلکه صدها) کشته و صدها زخمی و زندانی، شماری از سیاستمداران و مقام‌های جمهوری اسلامی نیز بازداشت و شکنجه و مجبور به اعتراف‌های اجباری تلویزیونی شدند. دو تن از سران پیشین جمهوری اسلامی، آقایان مهدی کروبی و میرحسین موسوی، و نیز خانم زهرا رهنورد همسر آقای موسوی، نیز چندی بعد به حبس خانگی محکوم شدند که اکنون دوازده سال از آن می‌گذرد.

در سایهٔ سیاست‌های ضدملّی و ضدمردمی دولت احمدی‌نژاد و مجموعهٔ ارتجاع حاکم، طبقه‌ها و قشرهای اجتماعی گوناگون هر یک به نحوی منافع خود را در خطر دیدند. طیف گستردهٔ شرکت کننده در جنبش حق‌طلبی مردم، ژرفای نارضایتی اجتماعی را به‌خوبی آشکار می‌کرد. برخلاف تبلیغات دروغین کودتاچیان به رهبری ولی فقیه، اعتراض‌های مردم نه از خارج از کشور، که از بطن جامعه و بر اساس نیازها و ضرورت‌های عینی پدید آمد و ادامه پیدا کرد. حزب ما آن جنبش اعتراضی را ادامهٔ جنبش ضداستبدادی و آزادی‌خواهانهٔ دهه‌های اخیر و دارای ماهیت و سرشت ملّی و دموکراتیک ارزیابی کرد و تأکید کرد که تا استبداد و بی‌عدالتی برقرار است، این مبارزهٔ دشوار، با عبور از مرحله‌های گوناگون و با تکیه بر نیروی مردم ادامه خواهد یافت. همان‌طور که بعدها دیده شد، سرکوب ددمنشانهٔ آن جنبش مردمی به معنای پایان یافتن جنبش حق‌طلبانه نبود و با گذشت زمان، این جنبش همگانی‌تر و خواست‌های آن رادیکال‌تر شد.

سیاست‌های عوام‌فریبانهٔ ضدملّی و ویرانگر دولت‌های احمدی‌نژاد- مثل خصوصی‌سازی‌های گسترده و »هدفمند «(در واقع حذف کردن یارانه‌ها- نه‌فقط زندگی و معیشت مردم را بهتر نکرد بلکه فشار اقتصادی-اجتماعی بر گردهٔ زحمتکشان را بیش از پیش کرد، آن هم در شرایطی که درآمدهای نفتی کشور به حد بی‌سابقه‌ای رسید. به‌علاوه، در همین دوره، سیاست‌های هسته‌یی ماجراجویانهٔ حکومت جمهوری اسلامی، پس از صرف هزینه‌ای گزاف، به بن‌بست خورد و با ناکامی روبه‌رو شد. در نهایت، قطعنامهٔ ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران صادر شد و تحریم‌هایی جدّی علیه ایران اعمال شد که همراه با سیاست‌های ویرانگر داخلی خودِ حکومت و فساد درونی آن، لطمهٔ بزرگی به منافع و امنیت ملّی کشور و معیشت مردم زد. حزب ما همواره ضمن تأکید بر مبارزه با سیاست‌های ضدملّی و ماجراجویانهٔ جمهوری اسلامی ایران، با تحریم‌ها و مداخله‌های امپریالیستی در امور داخلی ایران نیز مخالفت قاطع کرده است.

رویدادهای بعدی در ایران نشان داد که رژیم استبدادی ولایت فقیه و دولت‌های آن، به‌رغم تبلیغات دروغینی که می‌کنند، بیش از پیش در بحران نداشتن حقانیت و مقبولیت فرو می‌رود و نگران بقای خود هستند. به همین دلیل هم، در مقطع‌های گوناگون، در پی یافتن راه‌هایی برای برون‌رفت از بحران و »حفظ نظام «و ادامهٔ بقای حکومت اسلام‌گرای ضدملّی خود برآمدند.

نشست کمیتهٔ مرکزی حزب ما در آبان ۱۳۹۳، در بررسی تحوّل‌های پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲ (دورهٔ اوّل ریاست‌جمهوری حسن روحانی)، به این نکته اشاره کرد که:

> «حفظ رژیم ولایت فقیه و پیشگیری از انفجار اجتماعی، تغییرِ چهرهٔ دولت، یعنی تغییر دادن جلوهٔ بیرونی آشکارا ضدمردمی دولت فاسد و رسوای احمدی‌نژاد، دولتی که ولی‌فقیه رژیم زمانی آن را محبوب‌ترین دولت ایران پس از مشروطیت لقب داده بود، با دولتی 'مردم‌پسند'، و در کنار آن، حل اختلاف‌ها با آمریکا و اتحادیهٔ اروپا [بر سر مسئلهٔ هسته‌یی]، و از این طریق، کاستن از فشارهای کمرشکن اقتصادی، در صدر برنامه‌ریزی‌های رژیم برای برگزاری 'موفق' انتخابات قرار داشت. «به این ترتیب بود که انتخابات ریاست‌جمهوری طوری مهندسی شد تا شخصیتی با سابقهٔ امنیتی و حضور در مذاکرات هسته‌یی،یعنی حسن روحانی، مسئولیت تشکیل دولت را به عهده بگیرد. همان زمان، امیر محبیان، از نظریه‌پردازان نزدیک به دستگاه ولایت، دربارهٔ این مهندسی انتخابات گفت: »دولت روحانی محصول اقدام و حرکتی حساب‌شده در حوزهٔ تعامل بین‌المللی بود.«

حزب ما مهم‌ترین وظیفهٔ دولت حسن روحانی را که از جانب سران حکومت اسلامی به او محوّل شده بود، احیا و بهبود روابط جمهوری اسلامی ایران با آمریکا و اتحادیهٔ اروپا دانست. مذاکرات مخفیانه‌ای که پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری یازدهم (۱۳۹۲) میان نمایندگان رژیم ولایت فقیه، آمریکا، و اتحادیهٔ اروپا آغاز شده بود، با روی کار آمدن دولت حسن روحانی شکل علنی به خود گرفت. رهبران حکومت اسلامی مصمّم بودند دربارهٔ حل‌وفصل مهم‌ترین مسئله‌های موجود در روابطشان با قدرت‌های امپریالیستی به توافق برسند. مضمون مذاکرات، فقط حل اختلاف‌ها بر سر سیاست انرژی هسته‌یی ایران نبود، بلکه برنامهٔ درازمدّت تسلیحاتی رژیم، و مهم‌تر از آن، نقش حکومت اسلامی ایران در تحوّل‌های منطقه را نیز در بر می‌گرفت.

حزب ما همواره خواهان تخفیف تنش در منطقه و حل اختلاف‌های ایران با آمریکا و اتحادیهٔ اروپا از طریق گفت‌وگوهای شفّاف بر پایهٔ تأمین خواست‌ها و منافع ملّی ایران بوده است، و همچنان بر این اصل در سیاست خارجی پای می‌فشارد. سرانجام، در روز

ادامه در صفحه ۳۳

سه‌شنبه ۲۳ تیر ۱۳۹۴، چارچوب توافق هسته‌یی یا »برجام «اعلام شد. حزب ما در هیاهوی تبلیغاتی امضای توافق‌نامه برجام و قول بهبود یافتن وضعیت اقتصادی کشور تأکید کرد که بدون چرخشی اساسی در سیاست‌های کلان اقتصادی هیچ دردی از مردم درمان نخواهد شد و همان روند تشدید محرومیت، افزایش بیکاری، و ویرانی بُنیهٔ تولیدی کشور ادامه خواهد یافت. بنابراین، تا سیاست‌های کلان اقتصادی نولیبرالی ادامه داشته باشد، تا سیاست‌های ضدآزادی و ضدملّی ادامه دارد، تا فساد نهادینه شده وجود دارد و باندهای مافیایی قدرت و ثروت اعمال نفوذ می‌کنند، بحران اجتماعی-اقتصادی کاهش نخواهد یافت و زمینه‌های عینی نارضایتی‌های مردم ایران، و به‌ویژه طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان، به بروز اعتراض‌ها منجر خواهد شد.

واقعیت این است که میان شاخص‌های کلیدی سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی و دولت احمدی‌نژاد تفاوت چندانی وجود نداشت. جهت‌گیری اصلی حرکت هر دو دولت به سمتِ خصوصی‌سازی گسترده‌تر، برداشتن موانع قانونی برای استثمار افزون‌تر کارگران (برای نمونه، به‌اصطلاح اصلاح قانون کار)، و برداشتن چتر حمایت‌های اجتماعی از سر میلیون‌ها خانوادهٔ ایرانی همراه با عنوان پُرطمطراق »هدفمند کردن یارانه‌ها«، بود. در نتیجه، با ادامهٔ وخامت وضع اقتصادی و تشدید فشار بر اکثریت مردم میهن ما، جامعه به سمت تنش‌های جدید و اعتراض‌های گستردهٔ اجتماعی رفت. اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری در واحدهای تولیدی متعدد، تظاهرات اعتراضی کشاورزان، اعتراض‌های بازنشستگان، آموزگاران، پرستاران، دانشجویان، مال‌باختگان، و فروشگاه‌داران در شهرهای ایران ادامه یافت.

در سال اوّل دورهٔ دوّم ریاست‌جمهوری روحانی، تظاهرات اعتراضی گستردهٔ مردمی در دی ۱۳۹۶ در ده‌ها شهر کشور، حکومت اسلامی را با چالشی جدّی روبه‌رو کرد که در نهایت با سرکوب خشن و خونین توانست آن را به طور موقت بخواباند. ولی زمینه‌های عینی نارضایتی و اعتراض‌های مردمی، یعنی سیاست‌های مخرّب و ضدملّی، فقر و محرومیت ده‌ها میلیون خانوادهٔ ایرانی، تعدّی و ظلم دستگاه‌های حکومتی و فساد نهادینه شده در درون ساختارهای دولتی، قضایی، و مجلس همچنان پابرجا ماند و دوباره جامعه را به سمت انفجار اجتماعی دیگری پیش برد.

در این بین، دولت دونالد ترامپ که در بهمن ۱۳۹۵ وارد کاخ سفید آمریکا شده بود، همان‌طور که گفته بود، در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ به طور یکجانبه از توافق برجام خارج شد، و اعمال تحریم‌ها بر ایران را از سر گرفت. به این ترتیب، ایران هرگز نتوانست به طور کامل از »مزایای «برجام برای عادی‌سازی مناسبات تجاری بین‌المللی برخوردار شود. همین عامل، در کنار ادامهٔ سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی و ضدمردمی دولت روحانی، منجر به ادامهٔ اعتراض‌های فزایندهٔ کارگران و زحمتکشان، دهقانان، آموزگاران و بازنشستگان و... شد.

در هفتهٔ آخر آبان ۱۳۹۸، آتش اعتراض‌های گستردهٔ مردمی بار دیگر با جرقهٔ گران شدن نرخ بنزین شعله‌ور شد. این اعتراض‌ها بیش از صد شهر کشور را فرا گرفت و اسلام‌گرایان حاکم، هراسناک از خطری که ادامهٔ حکومتشان را تهدید می‌کرد، دستور قتل‌عام و سرکوب خشن تظاهرکنندگان را صادر کردند. در جریان سرکوب خونین حرکت‌های اعتراضی مردم در آبان ۱۳۹۸ به دستور علی خامنه‌ای، صدها تن کشته، شمار بسیاری زخمی، و هزاران تن دستگیر و روانهٔ شکنجه‌گاه‌ها شدند. بلافاصله پس از سرکوب این جنبش مردمی، و در پی سرنگون کردن هواپیمای مسافربری اوکراین توسط پدافند هوایی سپاه پاسداران در روز چهارشنبه ۱۸ دی ۱۳۹۸، و دروغ‌گویی و انکار سران جمهوری اسلامی به مدّت سه روز، بار دیگر دانشجویان و جوانان و مردم به صورت گسترده و خودجوش دوباره دست به اعتراض‌های گسترده‌ای زدند.

پس از انتخابات ساختگی ریاست‌جمهوری ۲۸ خرداد ۱۴۰۰، که بخش بزرگی از مردم و نیروهای ملی و آزادی‌خواه کشور آن را تحریم کرده بودند، و بیرون آوردن ابراهیم رئیسی جنایتکار از صندوق‌های رأی، همان سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی و همان سرکوب‌ها ادامه یافت و دور تازه‌ای از مبارزه با دیکتاتوری در ایران آغاز شد. ابراهیم رئیسی در نخستین مصاحبهٔ مطبوعاتی‌اش با وقاحت تمام از جنایاتش در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ دفاع کرد و گفت: »در نقش دادستان از حقوق همه شهروندان ایرانی دفاع کرده بود و بابت اقداماتش در آن پرونده به عنوان قاضی باید مورد تشویق قرار گیرد.« در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ برای همگان آشکار شد که بین مردم و حاکمیت مطلق ولایت فقیه درهٔ عمیقی وجود دارد که برآمده از تضاد آشتی‌ناپذیر میان خواست مردم برای تغییرهای بنیادی در برابر سرشت ضددموکراتیک و اقتصاد سیاسی حکومت ولایی است که در مغایرت کامل با منافع اکثریت مردم و زحمتکشان کشور است. روند انتخابات خرداد ۱۴۰۰ در واقع رفراندومی بود که در آن مردم با صدای بلند به حکومت اسلامی و رهبری آن »نه «گفتند. آنچه شایان توجه است، این واقعیت است که در جامعهٔ به‌شدّت طبقاتی کشور، طیف وسیعی از قشرهای اجتماعی دارای افکار مترقی و مدنی در حال رشد است که حضور فعال زنان و جوانان در آن برجسته است. بالا گرفتن موج‌های تازه‌ای از اعتراض‌ها و برخوردهای نظری سازنده و آزادی‌خواهانه در بین این طیف قابل انتظار است.

ارزیابی حرکت‌های اعتراضی مردم در چهار-پنج سال اخیر، از جمله اعتصاب‌های کارگران نیشکر هفت‌تپه و کارگران پیمانی-پروژه‌یی نفت و گاز، تحصن‌ها و تجمع‌های فرهنگیان کشور، و تظاهرات کشاورزان و مردم اصفهان در اعتراض به بی‌آبی، نشان دهندهٔ این واقعیت است که محور مهم این اعتراض‌ها مسئلهٔ فقر، گرسنگی و محرومیت زحمتکشان (شامل بخش‌هایی از قشرهای میانی و خرده‌بورژوازی)، بی‌عدالتی و فساد نهادینه شده و گسترده در دستگاه‌های دولتی، و بی‌آیندگی بخش مهمی از نسل جوان کشور است که در برخی از استان‌های کشور با بیکاری ۷۰درصدی روبه‌رو هستند. یکی از تفاوت‌های کیفی این اعتراض‌ها با جنبش‌های اعتراضی پیشین مثل جنبش اصلاحات و جنبش سبز، تعمیق و گسترش خواست‌ها به مسائل اقتصادی و معیشت روزانه و نیز تغییر ترکیب اجتماعی معترضان است که اکنون به طور عمده متشکل از کارگران و دهقانان و زحمتکشان تهی‌دست و جوانان بیکار جامعه است. جنبش کارگری در این مدّت در حدّ توان و امکانات موجود کوشیده است که بُنیهٔ خود را تقویت کند و میزان تاثیرگذاری‌اش بر صحنهٔ سیاسی را افزایش دهد. اعتراض‌های مردمی این سال‌ها نشان داد که دوران سیاست‌های سازشکارانهٔ اصلاح‌طلبان خواهان »حفظ نظام «به پایان رسیده و خواست مشخص مردم جان به لب رسیده، نه مماشات با حاکمیت مطلق ولایت فقیه، بلکه پایان دادن به حکومت ظلم و استبداد در ایران است. اصحاب قدرت رژیم ولایی و در رأس آنان علی خامنه‌ای به‌درستی به این ارزیابی رسیده‌اند که خطر اصلی‌ای که «تداوم نظام» را بیش از پیش تهدید می‌کند، نه قدرتی مثل آمریکا، بلکه جنبش میلیونی مردم در داخل کشور است که دشمن خود را به‌خوبی در حکومت دیکتاتوری اسلامی می‌بینند. شرکت نکردن گستردهٔ مردم در انتخابات فرمایشی مجلس شورای اسلامی ۹۸ و انتخابات ساختگی ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰، به‌رغم درخواست گستردهٔ خامنه‌ای و دیگر سران حکومت برای شرکت مردم در آن، شکست سنگین تازه‌ای برای آنها و گواه دیگری بر روی گرداندن گستردهٔ مردم از حکومت اسلامی بود.

امروزه اوضاع اقتصادی-اجتماعی کشور چنان بحرانی است که حتیٰ خودِ سران رژیم ولایی نیز دیگر نمی‌توانند آن را پنهان کنند. اجرای دهه‌ها سیاست‌های اقتصادی مخرّب متکی بر نولیبرالیسم و سیاست‌های تجویز شدهٔ بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، که مشخصه‌های اساسی آن برپایی سیستم اقتصادی مبتنی بر مقرارت‌زدایی، دلالی و رانت‌خواری، خصوصی‌سازی گسترده، حذف یارانه‌ها، »تعدیل «و ارزان‌سازی نیروی کار، جلوگیری از تشکل‌یابی زحمتکشان، انتشار بی‌رویهٔ پول و تورّم افسارگسیخته، و باز گذاشتن دست سرمایه‌داری بزرگ برای تشدید استثمار کارگران و زحمتکشان بوده است، در کنار تحریم‌های ضدانسانی دولت آمریکا و کاهش عظیم درآمد ارزی جمهوری اسلامی ایران از فروش نفت در بازارهای بین‌المللی و برنگشتن دلارهای صادرات نفتی به کشور، در مجموع وضعیت اقتصادی کشور را بحرانی کرده و در مرز ورشکستگی کامل قرار داده است. جمهوری اسلامی ایران که برخی از نیروهای سیاسی آن را حکومتی ضدامپریالیست ارزیابی می‌کنند، هر بار که منافع حیاتی و بقای »نظام «آن حکم کرده، به عوض تکیه کردن به توان عظیم مردم، با دولت‌های امپریالیستی، به‌ویژه با آمریکا، همکاری کرده است و در آینده نیز چنین خواهد کرد. بحران اقتصادی-اجتماعی کنونی در درازمدّت قابل دوام نیست. از همین رو بود که سران جمهوری اسلامی ایران سخت به تکاپو افتادند که با مذاکرهٔ پشت پرده با آمریکا (از جمله از طریق ژاپن، قطر، پاکستان، عمان)، یا مذاکره با آمریکا با پادرمیانی اروپایی‌ها، راه‌حلی برای تخفیف تحریم‌های آمریکا پیدا کنند؛ نه با این هدف که باری از دوش مردم بردارند، بلکه برای اینکه حکومت استبدادی و

ادامه در صفحه ۳۴

ضدملّی خود را چند صباحی دیگر ادامه دهند.

در سال‌های اخیر، اصلاح‌طلبان حکومتی و طیفی از نیروهای مخالف بحث گسترده‌ای را در جامعه دربارهٔ امکان دگردیسی یا استحالهٔ رژیم ولایی ایران و شیوه‌های مناسب مبارزه بر اساس این درک از وضعیت کشور مطرح کرده‌اند. حزب ما در مقاطع و موارد متعددی در تحلیل‌ها و ارزیابی‌های خود نادرستی این نظرها را گوشزد کرده است. تجربه‌های شکست خوردهٔ دو دههٔ اخیر با هدف ایجاد تغییرهایی هرچند سطحی در شیوهٔ حکومت در میهن ما و ادامهٔ حاکمیت ارتجاعی و ضدمردمی رژیم ولایت فقیه و سلطهٔ کامل آن بر حیات سیاسی-اقتصادی ایران نشان داده است که تصوّر اینکه ارتجاع حاکم با موعظه و نصحیت دست از اهرم‌های قدرت برمی‌دارد و حکومت را تحویل نیروهای مردمی می‌دهد، سراب خطرناکی است که نتیجه‌اش فقط خاک پاشیدن در چشم مردم و یاری رساندن به ادامهٔ حیات حکومت استبدادی کنونی در میهن ماست.

امروزه پروژهٔ به‌اصطلاح اصلاح‌طلبان برای »اعتمادسازی با حاکمیت «به فروپاشی نظری و عملی کامل آنها منجر شده و دستگاه ولایت آنها را به جریانی عقیم و در زمرهٔ ابزارهایی به‌منظور تداوم حکومتش تبدیل کرده است. هدف اصلی این برخورد ابزاری، مهار کردن جنبش مردمی و تنزل دادن نقش مردم به شرکت کردن صِرف در انتخابات زیر نظارت استصوابی شورای نگهبان و »انتخاب بین بد و بدتر «بوده است. با وجود انواع و اقسام کُرنش‌های این »اصلاح‌طلبان «در برابر علی خامنه‌ای و به‌خصوص گرم کردن تنور انتخابات نمایشی، هیچ‌گونه انعطافی از سوی خامنه‌ای نسبت به آنها صورت نگرفته است و در عمل آنها به زائدهٔ حکومت ولایی تبدیل شده‌اند. چینش مرتجع‌ترین مُهره‌ها در دولت رئیسی، و حتیٰ کنار گذاشتن امثال لاریجانی‌ها، نشانهٔ روند بیش از پیش ارتجاعی مهره‌چینی در دولت جدید است.

رژیم ولایت فقیه اصلاح‌ناپذیر است و فقط با طرد و حذف کامل آن از اهرم‌های قدرت سیاسی می‌توان به گشوده شدن راه برای رهایی میهن از چنگال حکومت استبداد مذهبی کنونی امیدوار بود. اینکه این تحوّل و گذار چگونه و با چه شیوه‌ای صورت بگیرد، به عوامل گوناگونی بستگی دارد، از جمله به توان جنبش مردمی و همبستگی و سازمان‌یافتگی آن در عقب نشاندن نیروهای سرکوبگر ارتجاع حاکم. البته این بدان معنا نیست که هیچ تلاشی به‌جز »انقلاب «در راه احقاق حقوق مردم و به‌ویژه طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان صورت نگیرد. مبارزه ادامه دارد و هر دستاورد مردمی تا کنونی هم، محصول مبارزهٔ روزمرّهٔ زحمتکشان بوده است. منشأ سرکوب و خون‌ریزی در میهن ما، رژیم حاکم و دستگاه‌های سرکوبگر آن همچون سپاه، وزارت اطلاعات، بسیج، و دیگر نهادهای رنگارنگ امنیتی است. مبارزهٔ انقلابی با چنین حکومتی می‌تواند از راه‌های گوناگون مانند مبارزهٔ رسانه‌یی- آگاهی‌رسانی در شبکه‌های اجتماعی، اعتراض‌های خیابانی، تحریم فعال انتخابات، اعتصاب عمومی، و شیوه‌های دیگر بگذرد، یا شکل انقلاب به خود بگیرد، همان‌طور که در بهمن ۱۳۵۷ رخ داد.

ریزش وسیع و سریع پایگاه اجتماعی حکومت اسلامی در پی جنبش‌های اعتراضی چهار سال اخیر موجب بی‌اعتبار شدن کلیت آن شده است و وعده‌ها و شعارهای انتخاباتی، یکدست کردن مجلس و دولت و قوهٔ قضایی، و خدعه‌گری‌های دینی هم دیگر کارساز نیست. مجموعهٔ »نظام «ولایی اکنون خود را با خطر بزرگی از جانب اکثریت مردم روبه‌رو می‌بیند و برای مهار کردن اعتراض‌ها حاضر است به هر وسیله‌ای، از جمله و به‌ویژه زور و سرکوب، متوسل شود.

ولی با توجه به همهٔ اینها، امروزه شاهدیم که به‌رغم وجود شرایط عینی تحوّل بنیادی در ایران، شرایط ذهنی لازم، یعنی وجود نیروهای اجتماعی سازمان‌یافته با رهبری معتبر و اثرگذار در شکل جبهه‌ای متحد با برنامهٔ سیاسی-مبارزاتی مشخص برای ارائهٔ جایگزینی مردمی، تحقق خواست‌های جنبش مردمی، و طرد کامل رژیم ولایت فقیه از حیات سیاسی کشور، موجود نیست. تلاش‌های ارزندهٔ جریان‌های صنفی معلمان و پرستاران و دانشجویان و نهادهای مردمی مدافع حقوق زنان و کودکان و معلولان، مبارزات صنفی و سندیکایی کارگران، جنبش‌های اعتراضی دهقانان به‌ویژه پیرامون مسئلهٔ آب و فروش محصول، جریان‌های اعتراضی بازنشستگان، تلاش‌هایی که برای حفظ محیط‌زیست صورت می‌گیرد، مبارزهٔ نویسندگان، روزنامه‌نگاران، و سینماگران علیه سانسور و برای آزادی بیان (از جمله در فضای مجازی)، و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی-عقیدتی همگی نشان از جنبش مردمی زنده و همه‌جانبه‌ای دارند که در بطن جامعه برای حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی در جریان است. در همهٔ این مبارزات، حاملان اندیشه‌های ملّی و ترقی‌خواهانه، از جمله اندیشه‌های چپ، برای هدف‌های مشترک مبارزه می‌کنند، اگرچه به‌رغم این زمینهٔ مساعد، هماهنگی و همکاری منسجم و سازمان‌یافته میان آنها کمتر دیده می‌شود.

باید با یاری‌رسانی به بسیج گردان‌های تلاشگر اجتماعی، با اتحاد عمل و کوشش مشترک در راه سازمان‌دهی اعتراض‌های پراکندهٔ مردم، راه را برای تقویت جنبش اعتراضی سراسری، بر پایهٔ امکان‌های موجود جامعه، هموار ساخت. نیروهای ملّی و دموکراتیک میهن ما با تعامل و توافق بر سر برنامه‌ای حداقلی در راستای بسترسازی به‌منظور تحقق آزادی‌ها و برقراری عدالت اجتماعی، می‌توانند سهم تاریخی خود را در تحوّل‌های ضروری در شرایط حساس کنونی ایران ادا کنند.

در شرایط کنونی، حزب تودهٔ ایران عاجل‌ترین هدف جنبش ترقی‌خواه و آزادی‌خواه کشور را طرد رژیم دیکتاتوری ولایت فقیه و در پی آن، تشکیل دولت ائتلاف ملّی-دموکراتیک، با همکاری نیروهای ملی، مترقی، و آزادی‌خواه می‌داند و معتقد است که از راه ایجاد جبههٔ وسیع مردمی و ضد استبداد ولایی می‌توان به این هدف‌ها دست یافت.

۷. آیندهٔ میهن ما و ضرورت مبارزهٔ مشترک در راه تحوّل بنیادی

ایران از صد سال پیش تا کنون همچنان در تلاش برای به پیروزی رساندن و تحقق کامل هدف‌های »انقلاب ملّی و دموکراتیک «است. در شرایط امروزی، هدف‌های اجتماعی-اقتصادی چنین انقلابی را می‌توان این طور خلاصه کرد:

تأمین و حفظ استقلال سیاسی؛

محدود کردن رشد سرمایه‌داری کلان و پایان دادن به سیاست‌های نولیبرالی؛

رشد و توسعهٔ اقتصاد ملّی و بازتقسیم عادلانهٔ داشته‌های مادّی و ثروتی که در میان تعداد انگشت‌شماری از نهادهای انگلی وابسته به سران رژیم ولایی انباشته شده است؛

حرکت به سمت تحقق حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، از جمله حقوق زنان و خلق ها و عدالت اجتماعی به سود زحمتکشان، احترام به حقوق شهروندی بر پایهٔ سنّت‌های ملّی و قوانین بین‌المللی؛

گسستن زنجیرهای فقر و عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی؛ و

در پیش گرفتن سیاست خارجی مستقل ترقی‌خواهانه و صلح‌آمیز در همکاری با کشورهای جهان، و به‌ویژه کشورهای منطقه.

کامیابی در چنین راه رشدی، مستلزم برآورده کردن نیازهای پایه‌یی جامعهٔ ما نظیر اشتغال، مسکن، خدمات بهداشتی و درمانی و آموزش و پرورش همگانی و رایگان، تأمین اجتماعی، تأمین و نهادینه کردن حقوق اجتماعی دموکراتیک، رفع تبعیض‌های اجتماعی، فراهم آوردن امکان مشارکت دموکراتیک مردم، و حفظ صلح و محیط‌زیست است.

تحوّل اجتماعی بنیادی و دموکراتیک و مبارزه در راه تحقق آن، راه صاف و هموارى نیست و پیچیدگی‌های خود را دارد. امروزه میهن ما به تحوّلی بنیادی نیاز دارد که عرصه‌های گوناگون زندگی مردم را در بر گیرد. این تحوّل بنیادی نمی‌تواند و نباید بازگرداندن چرخ تاریخ به دوران فاجعه‌بار پیش از انقلاب یا حرکت از یک نظام سیاسی دیکتاتوری به نظام دیکتاتوری دیگری با سیمایی متفاوت باشد. آیندهٔ میهن ما باید به دست مردم ما، بدون دخالت خارجی، و با تحقق نظام سیاسی مردم‌سالار و دموکراتیک تأمین گردد.

به چالش کشیدن حکومت‌های دیکتاتوری و گشودن راه به سمت استقرار جایگزینی مردمی، بدون رهبری سیاسی و اتحاد عمل

ادامه در صفحه ۳۵

همهٔ نیروهای مترقی و آزادی‌خواه معتقد به مبارزه برای نفی استبداد و برقراری حکومتی مردم‌سالار، ممکن نیست. به باور ما، در شرایط مشخص کنونی ایران، هیچ نیروی سیاسی واحدی به‌تنهایی قادر به پیشبُرد موفقیت‌آمیز این مبارزه نیست. این تفکر که «گروهی زبده و مجهز به ناب‌ترین نظریه‌ها «می‌تواند از خارج از کشور سر بزنگاه در میان توفان و خروش اعتراض‌های مردمی وارد صحنه شود و یک «پیشوای بزرگ «را برای جانشینی ولی فقیه تقدیم مردم کند و الگوی حکومتی مورد نظرش را در کشور پیاده کند، به‌روشنی دور از واقعیت‌های عینی و ذهنیت جامعهٔ ما است. حرکت در مسیر گذر از دیکتاتوری و جمهوری اسلامی ایران، و یاری‌رسانی به جنبش عمیق و رادیکال مردم و به‌ویژه جنبش کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان ایران، مستلزم اتحاد عمل نیروهای جدّی سیاسی اپوزیسیون دارای پایگاه اجتماعی، پیرامون یک برنامهٔ سیاسی و مبارزاتی مردمی مشترک است، اتحادی متشکل از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی جنبش اصلاح‌طلبی که راه خود را از سازشکاران و مدافعان «نظام ولایت «جدا کرده‌اند، تا نیروهای ملّی و ملّی-مذهبی، نیروهای سیاسی خلق‌های میهن ما که معتقد به ایرانی مستقل، متحد، و دموکراتیک هستند، و طیف گستردهٔ نیروهای سیاسی چپ که در راه حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم مبارزه می‌کنند.

با درس‌گیری از تجربه‌های دردناک گذشته، از جمله اشتباه‌ها و پراکندگی نیروهای مترقی در دوران پس از پیروزی انقلاب بهمن که منجر به قدرت گرفتن نیروهای تاریک‌اندیش و ضدمردمی و استقرار حکومتی استبدادی شد، نباید اجازه داد که میهن ما بار دیگر به خاطر تنگ‌نظری‌های سیاسی و فرقه‌گرایی‌های مخرّب این امکان تاریخی برای آزادی و پیشرفت ایران را از دست بدهد.

تجربه نشان داده است که در سال‌های اخیر، هر بار که مبارزهٔ مردمی علیه رژیم اسلام‌گرای ولایی ایران گسترش یافته است، متناسب با محتوای خیزش، قشرها و طبقات اجتماعی گوناگون جامعه در اتحاد عملی با یکدیگر و با شعارهایی خاص هر مقطع، مبارزه را به پیش برده‌اند، و گروه‌ها و حزب‌های سیاسی مدافع جنبش نیز حداقل در شعارهای خود تمایل بیشتری به اشتراک عمل ابراز کرده‌اند. اشتراک عمل در تحریم انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ نمونهٔ خوبی از این اتحاد نانوشته در عمل بود. اشتراک نظر تا زمانی که از مرحلهٔ ارزیابی‌ها و نظرهای شخصی فراتر نرود و در عمل به توافق بر سر برنامه عمل مشترک نینجامد، نمی‌تواند نقشی تعیین‌کننده در به چالش کشیدن حکومت جمهوری اسلامی داشته باشد. در شرایط کنونی ایران، که به‌خاطر وجود جوّ پلیسی، حضور و فعالیت آزاد و علنی اغلب سازمان‌ها و حزب‌های سیاسی مخالف حکومت ولایی در درون کشور با دشواری‌های جدّی روبه‌رو است، مبارزات میدانی خود مردم در نزدیک کردن مدافعان و نمایندگان سیاسی‌شان نقش مهمی دارد.

تجربهٔ انقلاب بهمن ۵۷ ایران و جنبش‌های مشابه در کشورهای دیگر نشان داد که:

در صورت حرکت و مبارزهٔ مشترک گُردان‌های اجتماعی- کارگران و زحمتکشان، زنان و جوانان و دانشجویان و روشنفکران، و همراهی و برنامه‌ریزی نیروهای مترقی و آزادی‌خواه کشور و از جمله سازمان‌های سیاسی میهن‌دوست نمایندهٔ خلق‌های ایران- می‌توان ارتجاع حاکم را با وجود تمام امکانات و توانش وادار به عقب‌نشینی کرد و سرانجام سدّ استبداد را شکست؛

در نبود جبههٔ مشترکی از نیروهای دموکراتیک و آزادی‌خواه با برنامه‌ای روشن و مدوّن که برآورندهٔ نیازهای مرحله‌یی جامعه باشد، نیروهای ارتجاعی- با یا بدون کمک و دخالت‌های خارجی- می‌توانند جنبش راستین مردم را مصادره کنند و به انحراف و شکست بکشانند؛

با تلاش مشترک باید دخالت‌های خارجی و به‌ویژه دخالت امپریالیسم و کشورهای ارتجاعی منطقه را که هدفشان منحرف و سرانجام نابود کردن جنبش انقلابی-مردمی میهن ماست، خنثیٰ کرد.

مؤثرترین شیوه برای شکل گرفتن همکاری نیروهای سیاسی، بحث و گفت‌وگوهای مسئولانه، بی‌غرضانه، و خستگی‌ناپذیر با چشم‌انداز همیاری در تحقق هدف‌های هر گام و مرحله از مبارزه است. در این تبادل نظرها به قصد یافتن زمینهٔ مشترک همکاری، ضروری است که هر گونه ناروشنی و ابهام در روند گفت‌وگوهای سازنده و صادقانه برطرف شود. باید از شیوه‌های تنگ‌نظرانه و مغرضانه در برخورد با یکدیگر یا افتادن در دام رسوب‌های ناشی از سال‌ها تبلیغات گمراه‌کننده و تفرقه‌افکنانهٔ ارتجاع و امپریالیسم پرهیز کرد. به چالش کشیدن و رودررویی با حکومتی که بیشتر از چهل سال است مستبدانه و به اتکای سرکوب و فساد قدرتش را حفظ کرده است و لشکری از هواداران و جیره‌خواران خود در میان نیروهای نظامی-انتظامی-امنیتی و دستگاه فاسد دولتی و بنگاه‌های انگلی گرد آورده است، به حداکثر نیروی اجتماعی ممکن نیاز دارد تا سرانجام بتوان دست اسلام‌گرایان مرتجع و فاسد را از حاکمیت ملّی کشور کوتاه کرد. وظیفهٔ نیروهای سیاسی مردمی است که با احساس مسئولیت، و به دور از انحصارطلبی و تک‌رَوی، از طریق گفت‌وگوهای سالم و سازنده، به شکل‌گیری گزینه‌ای اثرگذار و معتبر و معتمد مردم در مقابل حکومت اسلام‌گرای مرتجع کنونی یاری رسانند.

تدوین برنامهٔ نظری کارشناسانه برای مبارزه بدون تردید عامل تعیین‌کننده‌ای در روند شکل‌گیری اتحاد عمل نیروهای سیاسی است و هر نیروی سیاسی باید به آن بپردازد. بدون داشتن ارزیابی مشخص از شرایط جامعه، نمی‌توان در تلاطم امواج تحوّل اجتماعی و سیاسی در جامعه راه درست را پیدا کرد. همچنین، در شرایط وجود اندیشه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت، لازم است روشن باشد که اتحاد عمل در هر مرحله از مبارزه بر پایهٔ چه برنامه‌ای است. در غیر این صورت، اتحاد عمل متزلزل و بی‌پایه و اساس خواهد بود. این بخش از مبارزه را باید صبورانه و پیگیرانه و با احترام به اندیشه‌های متفاوت، از راه گفت‌وگو به پیش بُرد. حزب تودهٔ ایران، حزب طبقهٔ کارگر و زحمتکشان ایران، با احساس مسئولیت نسبت به جنبش آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه‌ای که در ایران جاری است، ضمن ادامهٔ مبارزهٔ مستقل خود علیه استبداد و در راه تحقق منافع زحمتکشان، به سهم خود به تلاش پیگیر در زمینهٔ اتحاد دیگر نیروها و نمایندگان سیاسی طبقات اجتماعی مخالف حکومت دیکتاتوری اسلامی ادامه می‌دهد.

۸. جمع‌بندی

ایران در هزارهٔ سوم میلادی کشوری اسیر دیکتاتوری سرمایه‌داری بزرگ با روبنایی مذهبی است. ایران در چنگال حکومت دیکتاتوری و استبدادی خون‌ریزی است که به‌خاطر بقای خود حاضر است به هر جنایتی دست بزند؛ حکومتی انحصارطلب که رؤیای امپراتوری اسلامی را در سر می‌پروراند و از دخالت و دست‌اندازی در کشورهای دیگر پرهیز نمی‌کند. وجود میلیون‌ها تن بیکار، فقر و محرومیت ده‌ها میلیون نفر از شهروندان، اقتصادی به‌طور عمده وارداتی و تک‌محصولی، ورشکستگی و ویرانی تولید و صنایع پایه‌یی، محرومیت اکثریت عظیم جامعه از حقوق و آزادی‌های مدنی و دموکراتیک، نقض خشن حقوق اقلیت‌های ملّی و مذهبی، نهادینه شدن تبعیض‌های جنسیتی و جنسی، عوام‌فریبی و ترویج خرافه، فساد نهادینه شده در دستگاه ادارهٔ کشور، و توسل به زور و سرکوب برای ادامهٔ بقا؛ این است سیمای امروزی جمهوری اسلامی ایران.

اکنون روشن شده است که چنین نظام سیاسی‌ای نه‌فقط برای تحقق منافع مردم عادی و زحمتکشان کشور اصلاح‌پذیر نیست، بلکه ادامهٔ حیاتش سدّ اساسی هرگونه تحوّل بنیادین، دموکراتیک، و پایدار در راه تحقق حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی در ایران و بالندگی میهن است. امروزه تضاد میان منافع ملّی و خواست‌های به‌حق اکثریت مردم و ادامهٔ حکومت مطلق ولایت فقیه، مرکز ثقل و عامل اصلی بحران‌های اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران است. توانمندی جنبش مردمی ضداستبدادی از یک سو، و میزان و شکل مقاومت حکومت ولایی در مقابله با این جنبش و توان آن برای حفظ دستگاه حکومتی و تسلّط اسلام‌گرایانه‌اش از سوی دیگر، عوامل داخلی اصلی تعیین‌کنندهٔ شکل و مضمون روند انتقال قدرت از دیکتاتوری به حکومت ملی و دموکراتیک هستند. تحوّل‌های منطقه‌یی و جهانی و توازن قدرت در جهان، که البته پیوسته در حال تغییرند، و به‌ویژه موقعیت جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با سیاست‌های جهانی و منطقه‌یی امپریالیستی، از جمله عامل‌های خارجی‌اند که بی‌شک بر تحوّل و دگرگونی‌های داخلی، و بر

ادامه در صفحه ۳۶

شکل و مضمون روند انتقال قدرت تأثیرگذار خواهند بود. رژیم ولایی حاکم با ریزش بی‌وقفه و گسترده و تضعیف پایگاه اجتماعی‌اش روبه‌روست که جلوگیری از آن برایش دیگر امکان‌پذیر نیست و اتکایش برای بقای خود، بیش از پیش به زور و سرکوب است. این روند، رژیم ولایی را با بزرگ‌ترین خطر، یعنی تهدید از جانب اکثریت مردم، مواجه کرده است.

امروزه نشانه‌های نیرومندی از وجود شرایط عینی برای تحوّل بنیادی در کشور ما وجود دارد ولی در عین حال می‌توان دید که شرایط ذهنی لازم، یعنی وجود نیروهای سیاسی-اجتماعی سازمان‌یافته با رهبری معتبر و اثرگذار و معتمد مردم و جبههٔ واحدی با برنامهٔ سیاسی-مبارزاتی مشخص برای طرد کامل رژیم ولایت فقیه از حیات سیاسی کشور، ارائهٔ جایگزینی مردمی، و تحقق خواست‌های جنبش مردمی، موجود نیست. حزب تودهٔ ایران، حزب متعلق به طبقهٔ کارگر ایران و مدافع منافع کارگران و زحمتکشان ایران، معتقد است که آیندهٔ میهن ما در گرو مبارزهٔ مشترک همهٔ آزادی‌خواهان در راه تحوّل بنیادی ملّی و دموکراتیک است. حزب تودهٔ ایران ضمن آنکه به مبارزهٔ مستقل خود با دیکتاتوری حاکم و پیشبُرد مبارزهٔ طبقهٔ کارگر و زحمتکشان در راه منافع خود ادامه می‌دهد، معتقد است که در شرایط کنونی، از راه ایجاد جبههٔ وسیع ضد استبداد ولایی و مبارزهٔ سازمان‌یافته پیرامون برنامه‌ای مشترک است که می‌توان به عاجل‌ترین هدف جنبش، یعنی طرد رژیم دیکتاتوری ولایت فقیه و عبور از جمهوری اسلامی، و تشکیل حکومتی ملّی و دموکراتیک دست یافت.

*****

جهان‌بینی حزب تودهٔ ایران

خرداد ۱۴۰۱

جهان‌بینی حزب تودهٔ ایران، حزب طبقهٔ کارگر و زحمتکشان ایران، بر پایهٔ اندیشه‌های علمی مارکسیسم-لنینیسم بنا شده است. هدف‌های دور و نزدیک، و مشی سیاسی و سازمانی حزب تودهٔ ایران، از انطباق خلّاق این جهان‌بینی علمی و انقلابی بر شرایط مشخص جامعهٔ ایران و جهان در هر مقطع مشخص تاریخی ناشی می‌شود. حزب تودهٔ ایران، بنا به ماهیت طبقاتی و خصلت میهن‌دوستانهٔ آن، به اصلِ همبستگی جهانی کارگران و زحمتکشان پایبند است و اعتقاد دارد که میهن‌دوستی و همبستگی بین‌المللی مبارزان راه رهایی طبقهٔ کارگر و زحمتکشان یدی و فکری از یوغ استثمار سرمایه پیوندی جدایی‌ناپذیر با یکدیگر دارند.

در دهه‌های اخیر، به‌خصوص در پی فروریزی دولت‌های سوسیالیستی در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی، سرمایه‌داری جهانی مردم جهان را به پذیرش بی‌چون و چرای نظم نوین جهانی فراخواند، یعنی نظمی که در آن قدرتِ امپریالیستی انحصارهای سرمایه‌داری، به‌ویژه سرمایهٔ مالی نولیبرالی، تعیین کنندهٔ سرنوشت بشر خواهد بود. پیام این کارزار روشن بود: مبارزهٔ طبقاتی در جهان پایان یافته است؛ امپریالیسم وجود ندارد؛ سوسیالیسم مدینهٔ فاضله‌ای دست‌نیافتنی است؛ بشریت سرنوشتی جز پذیرش سرمایه‌داری ندارد؛ و آنان که هنوز سوسیالیسم را تبلیغ می‌کنند، کهنه‌اندیشان جزم‌گرایی‌اند که از قافلهٔ تمدن عقب مانده‌اند. در این مجموعهٔ ارزشی، وجود فاصلهٔ طبقاتی، بهره‌کشی، انواع نابرابری‌ها، بی‌عدالتی و ظلم، بخش‌های جدایی‌ناپذیر و طبیعی زندگی بشری دانسته می‌شود که باید به آن تن داد. پاسخ کمونیست‌ها به این نظریه‌پردازی‌های "بکر«، که به کهنگی و پوسیدگیِ خودِ نظام سرمایه‌داری است، روشن و قاطع است: مبارزهٔ بشر برای رهایی از بهره‌کشی، بی‌عدالتی، و دستیابی به آزادی واقعیِ کار از بندهای سرمایه و تأمین زندگی شایسته برای زحمتکشان، مبارزه‌ای است عینی که صرف‌نظر از خواست این یا آن نظریه‌پرداز و بیرون از ذهن وی، در جوشش و پویش دائمی است.

دیالکتیکِ حرکتِ جامعهٔ بشری، که در گذرِ هزاران سال شاهدِ تکامل تاریخی و تدریجی جامعه‌ها از یک صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی به صورت‌بندی دیگری بوده است، دلیلِ انکارناپذیری بر عینی بودنِ این روند است. تداوم این حرکت، ضرورتی تاریخی و به‌رغم تحوّل‌هایی است که برخی نظریه‌پردازان سرمایه‌داری می‌خواهند آنها را در حکمِ "پایان تاریخ" به توده‌ها- که موتور پیش‌برندهٔ عظیم این حرکت جهانی‌اند- بقبولانند.

کمونیست‌ها، تحوّل‌طلبانِ واقعی و پیشاهنگان اصیل حرکت تکاملی جامعهٔ بشری‌اند. در طول سدهٔ گذشته، کمتر حرکت یا تحوّل مترقی اجتماعی را می‌توان یافت که بر اثر نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی نبوده باشد. از مبارزه برای آزادی و برابری زنان و حرکت به سوی صلح و نجات جهان از خطر نابودی با سلاح‌های هسته‌یی و تغییرهای آب‌وهوایی فاجعه‌بار، تا مبارزه در راه رهایی صدها میلیون انسانی که در بندهای استعمار و استثمار اسیر بوده‌اند، همگی بخشی از کارنامهٔ درخشان و پُرافتخاری است که کمونیست‌ها به‌حق به آن می‌بالند.

پاسخ ما به کسانی که ما را به سبب پایبندی به جهان‌بینی علمی و اعتقادهایمان به جزم‌گرایی متهم می‌کنند، روشن است: مارکسیسم-لنینیسم جهان‌بینی پویایی است که در جریان تکامل جامعهٔ بشری و در روند مبارزهٔ اجتماعی-طبقاتی، همراه با پیشرفت علم و بینش بشر، به‌روز و دقیق‌تر می‌شود، صیقل می‌یابد، و به شرایط نوین جامعهٔ بشری بسط داده می‌شود. بر پایهٔ چنین درکی، به اعتقاد ما: خصلت و مضمونِ اساسیِ دوران کنونی تحوّل جامعهٔ بشری، دورانِ گذار از صورت‌بندیِ سرمایه‌داری جهانی‌شده و عمیقاً انحصاری و مالی به صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعیِ مترقی و برتری است که در آن، جامعه از بندهای بهره‌کشی انسان از انسان رها و زمینه‌های عملی شدنِ آزادی واقعی بشر و عدالت اجتماعی بر پایهٔ از بین بردن نظام طبقاتی بنا می‌شود. دوران کنونی ما، دوران تحوّل‌های عظیم فنّاورانه، دوران پیشرفت‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز علمی، و دوران رشد بیش از پیش آگاهی اجتماعی بشر در روند بنا کردن جامعه‌ای نوین و شایستهٔ انسان خردمند امروزی است. در آغاز قرن بیستم، جهان شاهد نخستین تلاش بشر در راه بر پا کردن چنین جامعه‌ای بود. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، سیمای جهانِ کهنه را دگرگون کرد، و ثابت کرد که نظریه‌های مبتنی بر ابدی و ازلی بودنِ سرمایه‌داری، بیش از ادعاهایی بی‌پایه نیستند.

امروزه، در دهه‌های آغازین هزارهٔ سوم، جامعهٔ بشری با کوله‌باری غنی از تجربه‌های ارزنده و دستاوردهای علمی و عملی بی‌نظیر در مسیر تکامل تاریخی‌اش به پیش می‌رود. در پرتو این تجربه‌ها و دستاوردها، و به یاریِ همین جهان‌بینی علمی است که بشر خواهد توانست جامعهٔ نوینِ برتر و انسانی، یعنی جامعهٔ سوسیالیستی را بنا کند.

بر اساس این جهان بینی و دیدگاه های علمی است که حزب تودهٔ ایران برنامهٔ خود را ارائه می دهد.

*****

منشوری برای اتحادعمل و آزادی ایران از چنگال دیکتاتوری

پیشنهادهای حزب تودهٔ ایران برای تشکیل جبهه واحدِ ضددیکتاتوری

خرداد ۱۴۰۱

نشست کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران در نشست فروردین ۱۳۶۹، با ارزیابی شرایط کشور شعار "طرد رژیم ولایت فقیه" را به عنوان شعار محوری حزب به تصویب رساند. محتوی شعار بر این ارزیابی استوار بود که دیکتاتوری مذهبی حاکم برپایهٔ اصل ولایت‌فقیه، ساختارهای اجرایی، قضایی، و قانون‌گذاری کشور را زیر تأثیر خود قرار داده و برخلاف اصل صریح قانون اساسی خود جمهوری اسلامی، استقلال سه قوه را از میان برده و آنها را به طور مستقیم یا غیرمستقیم تابع ارادهٔ ولی‌فقیه ساخته است. در چنین اوضاعی، نه‌فقط قانون اساسی خود حکومت اسلامی، بلکه خواست و ارادهٔ مردم نادیده گرفته و پایمال می‌شود.

طرح این شعار در شرایطی بود که شماری از نیروهای سیاسی، با ارزیابی ها نادرست، به دنبال "وفاق ملی" با دولت رفسنجانی بودند و ما در کشور شاهد رشد نیروهای اصلاح طلب حکومتی بودیم. طرح شعار محوری "طرد رژیم ولایت فقیه" در سال ۱۳۶۹ با این ارزیابی از شرایط مشخص بود که رژیم ولایت فقیه دارای پایگاه اجتماعی نیرومندی است و جنبش مردمی در تحول و رشد خود باید از مراحل گوناگونی عبور کند و در این روند به شناخت روشنی از ضرورت گذار از دیکتاتوری حاکم برسد. امروز پس از گذشت ۳۲ سال و فراگیر شدن شعار طرد رژیم ولایت فقیه که حتی از سوی اصلاح طلبان رادیکال نیز مطرح می گردد خواست ها و مبارزه اوج یابندهٔ توده های معترض از ادامهٔ حکومت جمهوری اسلامی وارد مرحلهٔ نوینی شده است. انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ که با تحریم آگاهانه اکثریت قاطع مردم میهن ما رو به رو شد در کنار رشد جنبش های اعتراضی توده ها در سال ۸۸ و سپس در سال های ۹۶ و ۹۸ و در ماه های اخیر که سیر فزاینده ای به خود گرفته است نشان می دهد که اکثریت قاطع مردم میهن ما کوچکترین توهمی دربارهٔ ماهیت عمیقا ضدمردمی و ارتجاعی رژیم ولایت فقیه و امکان هرگونه تغییر اساسی در شیوه حکومت مداری در ایران و یا امکان استحاله این رژیم ندارند.

بر این اساس حزب تودهٔ ایران معتقد است که باید با روشنی پیرامون گذار از جمهوری اسلامی و حرکت به سمت برپایی یک جمهوری ملی و دموکراتیک تمام توان و تلاش خود را به کار گرفت. حزب تودهٔ ایران همواره بر ضرورتِ اتحادِعمل، وحدت و همکاری حزب‌ها و سازمان‌ها و شخصیت‌های ترقی‌خواه و ملّی، انقلابی و آزادی‌خواه میهن در قالبِ جبهه‌ای واحد به هدفِ برچیدنِ حکومت دیکتاتوری ولایی پافشاری و تأکید کرده است.

اکنون بیش از پیش روشن شده است که رژیم ولایت‌فقیه سدّ اصلی راه پیشرفت و آزادی میهن ماست. تجربه‌هایی نظیر تقلب‌های گسترده در انتخابات و فرو کاستنِ امرِ انتخابات به نمایشِ سیاسی موردِ خواستِ ولی‌فقیه و نهادهای امنیتی-نظامی، لگدمال کردنِ رأی میلیون‌ها ایرانی در جریانِ انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۸، و به خون کشیدنِ اعتراض‌های به‌حق مردم صدها حرکت اعتراضی پراکندهٔ زحمتکشان و آسیب‌دیدگان از این حکومت و خیزشِ تهی‌دستان شهر و روستا در دی ماه سال ۹۶ ، آبان ۹۸، و اعتراض های سراسری ماه های اخیر خصوصاً اعتراض های معلمان، بازنشستگان و کارگران کشور، اختلاس‌ها، فساد و رانت‌خواری‌های گسترده و نهادینه شده در حکومت، در پیش گرفتن برنامه‌های اقتصادی-اجتماعی ضدمردمی که فقر و فلاکت را به همهٔ عرصه‌های جامعهٔ ما تحمیل کرده است، نشان روشنی از اوضاع فاجعه بار و بشدت ملتهب جامعه ما و عدم توانایی حکومت برای چیره شدن بر بحران است. افزون بر این سیاست‌های ماجراجویانهٔ داخلی و خارجی و مغایر با منافع ملّی ایران که کشور را در برابر قدرت‌های امپریالیستی آسیب‌پذیر کرده است و امکان و زمینهٔ اِعمالِ تحریم‌های بین‌المللی گستردهٔ اقتصادی و تجاری و بانکی و تحریم‌های مداخله‌جویانهٔ امپریالیسم آمریکا را به وجود آورده است، و همه این واقعیت ها نشانگر آن است که استبدادِ مذهبی حاکم بدون توجه به معیشت زحمتکشان و زندگی آنها، با توسل به نیروی سرکوبگرِ نظامی و امنیتی بر میهن ما حکمرانی می‌کند. منشأ فقر، فلاکت، شکافِ ژرفِ طبقاتی و نقضِ حقوق و آزادی‌های دموکراتیکِ فردی و اجتماعی در میهنِ ما حاکمیتِ اسلام‌گرای ولایت‌فقیه و سیاست‌های خانمان‌برانداز این استبدادِ دین‌سالار است. به اعتقاد ما، مبارزهٔ متحد و متشکل در چارچوبِ جبهه‌ای واحد می‌تواند عاملی مهم در راه رهایی ایران از استبدادِ ولایی و راه‌گشای پیروزی در این مسیر باشد.

مهم‌ترین خصلتِ چنین جبهه‌ای ضددیکتاتوری و ضداستبدادِ ولایی بودنِ آن است. جبههٔ واحدِ ضددیکتاتوری بالقوه شاملِ گسترده‌ترین طبقه‌ها و لایه‌های اجتماعی آسیب‌دیده از استبدادِ مذهبی حاکم است، و از طبقهٔ کارگر، دهقانان و تهی‌دستان شهر و روستا، و زحمتکشان فکری و قشرهای میانی گرفته تا خرده بورژوازی، و سرمایه‌داری متوسط و ملّی و نمایندگانِ سیاسی آنها را در بر می‌گیرد.

حزب تودهٔ ایران پیشنهادهای خود در مورد ترکیب و کارکرد جبههٔ واحدِ ضددیکتاتوری و ضداستبدادِ مذهبی حاکم و هدف و برنامه‌های آن را برای بحث و تبادل نظر با حزب‌ها و نیروهای ترقی‌خواه، میهن‌دوست، و آزادی‌خواه کشور در میان می‌گذارد و آماده بحث و تبادل نظر پیرامون آنها و همچنین بررسی پیشنهادهای متقابل نیروهای ملی و دموکراتیک کشور است.

الف - ترکیب و کارکرد جبهه

جبههٔ واحد ضددیکتاتوری، همهٔ حزب‌ها، سازمان‌ها، نیروها، و شخصیت‌های ملّی، مترقی، مخالف دخالت خارجی و آزادی‌خواهی را در بر می‌گیرد که برای پایان دادن به حکومت دیکتاتوری و استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک مبارزه می‌کنند، و هدفشان استقرار آزادی، دموکراسی استقلال، صلح، و عدالت اجتماعی است. این جبهه در مقام ستاد مشترک مبارزه برضد استبداد حاکم است، و با توجه به شرایط مشخص هر مقطع و روند تحوّل‌ها، مسیر و شیوه‌های مبارزه را بر اساس تبادل نظر و توافق نیروهای شرکت کننده در آن تعیین می‌کند.

ب - جبهه عملی کردن برنامه های زیر را در دستور کار قرار می دهد

جبههٔ ضددیکتاتوری عملی کردن حداقل برنامه‌های کلی زیر پس از برچیدن رژیم ولایی را در دستور کار خود می‌گذارد:

فراهم آوردن شرایط تدارک تشکیل مجلس مؤسسان برای تهیهٔ قانون اساسی دموکراتیک؛

جدایی دین از حکومتی که جایگزین استبداد کنونی خواهد شد؛

نهادینه کردن دموکراسی در قوانین به منظور تأمین حقوق بشر و آزادی‌های دموکراتیک؛

به رسمیت شناخته شدن حقوق همهٔ حزب‌ها، سازمان‌ها، و گروه‌های سیاسی برای فعالیت آزادانه سیاسی؛

به رسمیت شناخته شدن حقوق همهٔ اتحادیه‌ها، سندیکاها، و تشکل‌های کارگران و زحمتکشان برای فعالیت آزادانه؛

آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیهٔ زندانیان سیاسی-عقیدتی، و ممنوع شدن شکنجه و پیگرد دگراندیشان سیاسی؛

لغو سانسور و محدودیت از روزنامه‌ها، مجله‌ها، نشریه‌ها، و دیگر رسانه‌های ارتباط جمعی، مانند رادیو، تلویزیون، سینما، شبکه‌های اجتماعی، و اینترنت و تأمین عادلانه دسترسی احزاب و سازمان های سیاسی به رسانه های ملی؛

ادامه در صفحه ۳۹

پایان دادن به سرکوب و تبعیض در مورد اقلیت‌های ملّی خلق‌های کرد، بلوچ، آذری، ترکمن، و عرب و شناسایی حق خودمختاری در چارچوب ایرانِ واحد و دموکراتیک برای همهٔ خلق‌های ایران؛
پایان دادن به سرکوب و تبعیض در مورد دیگر اقلیت‌های ایران از جمله ارمنی ها، آشوری ها، بهایی‌ها، درویش‌ها، و سنّی‌ها؛
پایان دادن به پایمال کردن حقوق زنان، و لغو کلیه قانون‌هایی که بدین قصد به تصویب رسیده است؛
انحلال فوری نهادهای ضدمردمی، مانند شورای نگهبان، مجلس خبرگان، و مجمع تشخیص مصلحت نظام؛
انحلال فوری همه نهادهای سرکوبگر مثل سپاه پاسداران، اطلاعات سپاه، بسیج و وزارت اطلاعات و دادگاه های انقلاب اسلامی و جایگزین کردن آنها با ساختارهای مردمی در راستای حفظ منافع و امنیت ملی؛
تشکیل کمیتهٔ حقیقت‌یاب برای بررسی جنایت فاجعهٔ ملّی کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، قتل‌های زنجیره‌یی، جنایت‌های کهریزک، و دیگر کشتارها و جنایت‌های جمهوری اسلامی در سال‌های حکومتش، و شناسایی و به دادگاه کشاندن آمران و عاملان این جنایت‌ها؛
لغو فوری مجازات اعدام و قانون قصاص؛
پایان دادن به تبعیض علیه اقلیت‌های جنسی و پایمال کردن حقوق آنها. ما موافق قطعنامه ۱۳۹۰ سازمان ملل هستیم که تأکید می کند: "حقوق برابر برای تمامی انسان ها، بدون توجه به گرایش های جنسی و هویت جنسیتی آنها«؛
حزب تودهٔ ایران مخالف شدید هر گونه مداخلهٔ خارجی در امور داخلی میهن ما به هر بهانه و به هر عنوانی است. سرنوشت ایران فقط باید توسط خود ملّت ایران و در چارچوب خواست‌های مردم ما و مبارزهٔ آنها تعیین شود. حزب تودهٔ ایران همهٔ نیروهای ملّی، ترقی‌خواه، آزادی‌خواه و خواهان اصلاحات بنیادی دموکراتیک را به تبادل نظر و رسیدن به توافق بر سر خواست‌های مشترک فرا می‌خواند.

*****

برنامهٔ پیشنهادی حزب تودهٔ ایران پیرامون جمهوری ملّی و دموکراتیکِ پس از رهایی از چنگال حکومت استبدادی

خرداد ۱۴۰۱

پس از برافتادن دیکتاتوری ولایت فقیه، مهم‌ترین و فوری‌ترین وظیفهٔ حاکمیتِ دموکراتیک و ملّی برآمده از این تحوّل، برچیدنِ همهٔ ساختارهای استبداد ولایی و نهادهای وابسته به ولایت‌فقیه است. شکل‌گیری حاکمیت جدید با دعوتِ مجلس مؤسسان منتخب مردم برای تدوین و تصویبِ قانون اساسی و نهادهای حاکمیتِ نوین بر پایهٔ اصل خدشه‌ناپذیرِ حکومتِ متکی بر اراده مردم و جدایی دین از حکومت خواهد بود. نمایندگان مجلس مؤسسان با رأی مساوی، مستقیم و مخفی تمام شهروندان صرف‌نظر از جنسیت، زبان، قوم، مذهب، میزانِ تحصیلات و وابستگی‌های سیاسی-عقیدتی برگزیده می‌شوند.

حزب تودهٔ ایران دربارهٔ حاکمیت آینده که شکل آن به اعتقاد ما باید جمهوری باشد، دیدگاه و نظرهای خود را به شرح زیر در اختیار همگان قرار می‌دهد:

الف - تحوّل در ساختار و سازمان حکومتی

حزب تودهٔ ایران

خواهان برپایی جمهوری ملّی و دموکراتیک بر پایهٔ عدالت اجتماعی و اتحادِ برابر حقوق همهٔ خلق‌های ایران است؛

بر این اعتقاد است که در راستای تضمین استقلال سیاسی-اقتصادی، تحکیم حاکمیتِ ملّی، دفاع از یکپارچگی ملّی و تمامیتِ ارضی ایران، کشور باید دارای نیروهای مسلّح دفاعی مجهز، مدرن و کارآمد و نیروهای انتظامی توانمند بر شالوده‌ای مردمی و دموکراتیک باشد؛

خواهان جدایی کامل دین از حکومت و مخالفِ هرگونه حکومتِ دین‌سالارانه است؛

معتقد به تشکیل مجلس شورای ملّی است که نمایندگانِ برگزیدهٔ مردم در آن حضور دارند که باید با رأی مساوی و مخفی مردم گزینش شوند و در برابرِ مردم پاسخگو باشند. قانون‌گذاری، تأیید صلاحیت دولت و نظارت بر عملکرد دولت از وظایف این مجلس است؛

خواهانِ انحلالِ دستگاه قضایی فقهی و برقراری نظامِ قضایی عُرفی کشور، و تأمین استقلال آن از دیگر قوای حکومتی، بر پایهٔ قوانین مصوّب مجلس شورای ملّی و قوانین پذیرفته شدهٔ بین‌المللی است. دستگاه قضایی مستقل بر اساسِ انتخابِ دموکراتیک و آزادانه قضات شکل می‌گیرد. تمام نهادهای قضایی که بر اساسِ فقه اسلامی و اصل ولایت‌فقیه شکل گرفته‌اند، از جمله دادگاه‌های انقلاب اسلامی، دادگاه‌های روحانیت و جز اینها باید منحل گردند؛

خواهانِ لغو همهٔ قراردادها و پیمان‌های آشکار و نهان مغایرِ با منافع ملّی و حقوقِ مردم ایران است که توسطِ رژیم ولایت‌فقیه به میهن ما تحمیل شده است.

ب - حقوق و آزادی‌های دموکراتیکِ اجتماعی و فردی

حزب تودهٔ ایران

خواهان تأمین و تضمینِ قانونی و خدشه‌ناپذیرِ آزادی‌ها و حقوقِ دموکراتیکِ اجتماعی و فردی در تمام عرصه‌ها از جمله آزادی اندیشه، دین، بیان، قلم، رسانه‌ها، و اجتماع‌های مسالمت‌آمیز، حق تشکیل و فعالیتِ آزادانهٔ حزب‌ها، جمعیت‌ها، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و صنفی، حقِ اعتصاب، حقِ زنان در انتخابِ آزادانهٔ پوشش، حق تحصیل و انتخاب رشته، حق انتخاب شغل، محل سکونت، همسر، و تمامِ دیگر حقوق مدنی و دموکراتیک شهروندان است؛

خواهان انحلال فوری همه نهادهای سرکوبگر مثل سپاه پاسداران، اطلاعات سپاه، بسیج و وزارت اطلاعات و دادگاه های انقلاب اسلامی و جایگزین کردن آنها با ساختارهای مردمی در راستای حفظ منافع و امنیت ملی؛

خواهان آزادی بدون قیدوشرطِ همهٔ زندانیان سیاسی-عقیدتی، اعلامِ بی‌درنگِ بی‌اعتبار بودنِ اتهام‌ها و حکم‌های قاضی‌های شرع دادگاه‌های انقلاب- اعم از نظامی و غیرنظامی- محاکمهٔ علنی شکنجه‌گران، آمران و عاملان سرکوبِ مردم، دادستان‌ها و قاضی‌های شرع و مسئولانِ کشتار جمعی زندانیان سیاسی است؛ حق حیات را حق طبیعی و خدشه‌ناپذیرِ انسان می‌داند و خواستارِ لغو مجازاتِ اعدام در قوانین کیفری ایران است؛

خواهان اجرای بدون قید و شرطِ "منشور جهانی حقوق بشر" و نظارت بر اجرای آن از طریق برپایی نهاد مستقلی با شرکت نماینده‌های سازمان‌ها، حزب‌ها، و گروه‌های سیاسی و صنفی کشور است؛

خواهان تأمینِ حق انتخاب کردن برای همهٔ افراد ۱۶ سال به بالا و حق انتخاب‌شدن برای همهٔ افرادِ ۲۵ سال به بالا، صرف‌نظر از جنس، رنگ پوست ، شغل، میزان تحصیلات، اندیشه، مذهب و قومیّت است؛

معتقد به تأمین و تضمینِ مشارکتِ واقعی سازمان‌های مستقل طبقاتی کارگران و دیگر زحمتکشان- سازمان‌های سندیکایی و صنفی- در امور مربوط به شرایط کار و زندگی آنها در بخش‌های تولیدی، خدماتی، و اداری کشور است. حزب ما خواهان مشارکت نمایندگان کارگران و زحمتکشان در تصمیم‌گیری‌ها و ادارهٔ واحدهای تولیدی و خدماتی، و نهادهای رسمی دولتی و وزارتخانه‌ها، از طریق شوراهای نظارتی است که توسط سندیکاها و اتحادیه‌ها تعیین و حمایت می‌شوند.

خواهان شناساییِ و رعایت بدون قید و شرط حقوق مدنی و شهروندی اقلیت‌های جنسی (دگرباشان جنسی)، و اقلیت‌های دیگر از جمله سنّی، مسیحی، زرتشتی، کلیمی، بهایی، و جز اینها و همچنین افراد دارای معلولیت‌های جسمی و ذهنی، است؛

پ - مسئله ملّی، و راهکارهایی در جهتِ رفع ستم ملّی

ایران کشوری است که در آن خلق‌های گوناگون- فارس‌ها، آذربایجانی‌ها، کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، و ترکمن ها- زندگی می‌کنند، و دارای سرزمین، زبان، آداب و آیین و رسوم ویژه خود هستند. افزون بر این، اقلیت‌های زرتشتی؛ ارمنی، آشوری؛ بهائی، و کلیمی در سراسر کشور به صورت پراکنده زندگی می‌کنند. آنها طی سده‌های متمادی تاریخ، سرنوشت مشترکی داشته‌اند و دست در دست هم، در ابداع و ایجاد فرهنگ غنی کشور ما با هم همکاری کرده‌اند، و در راه استقلال و آزادی میهن مشترک خویش، دوشادوش هم فداکاری کرده‌اند.

حزب تودهٔ ایران مدافع سرسخت تأمین حقوق کامل خلق‌های ایران در تعیین سرنوشت خویش، و برخوردار شدن آنها از حقوق ملّی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی‌شان است.حزب توده ایران طرفدار برابری کامل حقوق همه خلق‌های ایران و اقلیت‌های مذهبی است. حزب توده ایران خواهان اتحاد برابر حقوق آنها در چارچوب میهن واحد و بر پایه حفظ تمامیت ارضی ایران است . مسئلهٔ حق تعیین سرنوشت و خودمختاری خلق‌ها در طول سدهٔ اخیر در کشورهای گوناگون شکل‌های متفاوتی داشته است. حزب ما معتقد است که همهٔ نیروهای مدافع وحدت کشور و تحقق حقوق و آزادی‌های دموکراتیک

ادامه در صفحه ۴۱

موظف‌اند تا در راه تحقق اصل حق تعیین سرنوشت خلق‌های میهن تمام توان و امکانات خود را به کار گیرند. راهِ حفظ تمامیت ارضی کشور و حفظ وحدت میان خلق‌های میهن ما فقط با به رسمیت شناختن بی‌چون و چرای حقوق خلق‌های ایران امکان‌پذیر است. به گمان ما شیوهٔ اجرای این اصل مهم باید به شکل روشنی در قانون اساسی دموکراتیک آیندهٔ میهن ما بازتاب یابد.

حزب ما بر اساس دیدگاه‌های خود نسبت به مسئلهٔ ملّی:

خواهان توزیع قدرت و ثروت عادلانه میان همهٔ خلق‌های ساکن ایران، رفع برتری یک خلق بر دیگری، و تضمین منزلت اجتماعی هر کدام است؛

معتقد به تقویتِ اقتصادی-اجتماعی سرزمین‌های ملّی کشور و به وجود آوردن امکان برابر برای توسعه و ترقی همهٔ خلق‌های ساکن ایران، شامل امور بهداشت و درمان، آموزش ابتدایی و متوسط و عالی، مدیریت منابع طبیعی و حفاظت از محیط‌زیست، ایجاد زیرساخت‌های لازم از جمله در زمینهٔ ارتباطات فناوری اطلاعاتی، حمل‌ونقل، صنعت و کشاورزی و خدمات عمومی، و دیگر امور متناسب با نیازهای هر کدام است؛

خواهان اختصاص دادن بودجه‌های مناسب توسط دولت ایران به منظور ارتقا و تقویتِ فرهنگ ملّی و فولکوریکِ خلق‌های گوناگون در زمینه‌های ادبیات، هنر، رسانه، ، و به‌ویژه تأمین نیروی انسانی و فراهم آوردن امکاناتِ لازم برای آموزش به زبان مادری متناسب با نیازهای محلی است؛

خواهان مشارکت و همکاری همهٔ خلق‌های ساکن ایران در امور راهبردی کشور، در چارچوب منافع ملّی ایران است.

ت - زنان

شرکت زنان ایران در تحولات سیاسی یک قرن اخیر علیه رژیم‌های استبدادی و زن‌ستیز که از انقلاب مشروطیت آغاز شد، تا نقش مؤثر و میلیونی آنان همراه با سایر نیروها به‌ویژه در انقلاب بهمن سال ۵۷ و ادامهٔ آن در رژیم استبدادی ولایت فقیهی، علیه استبداد و تبعیض و نابرابری‌ها، درخشان‌ترین و پُرشورترین صحنه‌های مبارزهٔ جنبش‌های اجتماعی را پدید آورده است.

پس از پیروزی انقلاب بزرگ مردمی بهمن ۵۷، که زنان با شرکت فعال و میلیونی خود در آن نقش بزرگی را ایفاء کردند، زنان ایران به‌حق انتظار داشتند تا به خواست‌های برابری‌خواهانه و دموکراتیک خود دست یابند. سودای مصادرهٔ انقلاب توسط ارتجاع مذهبی، و در رأس آن خمینی، از فردای پیروزی انقلاب برای به خانه راندن زنان، با سرکوب و دستبُرد زدن به دستاوردهای مبارزاتی آنان آغاز شد. تحمیل حجاب اجباری و پاکسازی هزاران نفر از زنان شاغل به بهانه‌های مختلف، از جمله به علت داشتن اندیشه‌های چپ یا نداشتن حجاب، در کنار لغو دستاوردهای مبارزاتی آنان مانند لغو برخی از مواد قانون‌های مدنی که به نفع زنان تصحیح شده بود، و مشروط کردن رعایت حقوق زنان به "موازین اسلامی" در قانون اساسی تازه تدوین شده، از اوّلین اقدام‌های حکومت اسلام‌گرای ارتجاعی بود.

اقدام‌های بعدی در امر تصویب لوایح و قوانین محدودکننده و قرون وسطایی در ارتباط با کار و تحصیل و حضور در عرصه‌های گوناگون فعالیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی بود که برخلاف خواست رژیم ولایی، زنان با تلاش پیگیر خود به آن دست یافته بودند. در نتیجهٔ مخالفت با حضور زنان در عرصه‌های گوناگون فعالیت اقتصادی-اجتماعی و وضع قوانین تبعیض‌آمیزی مانند لایحهٔ ضدانسانی خانواده، کاهش ساعت کار زنان، دورکاری زنان، بازنشستگی پیش از موعد، و اعمال تبعیض‌های جنسی مثل سهمیه‌بندی و تفکیک جنسیتی با هدف محدود ساختن ورود دختران به دانشگاه‌ها، و اعمال موانع بیشتر برای استخدام زنان در دستور کار رژیم اسلامی قرار گرفت، تا جایی که به‌رغم پیشرفت زنان در زمینه تحصیلات عالی و افزایش مهارت‌های فنی و علمی، همواره بر تعداد زنان بیکار افزوده شده است.

تدوین و اجرای قوانین زن‌ستیز و تحمیل دیدگاه‌های واپس‌گرایانه و نسخه‌های نولیبرالی سرمایه‌داری به جامعه از ویژگی‌های حکومت جمهوری اسلامی بوده است. رژیم ولایت‌فقیه با نقض خشنِ حقوق زنان میهن ما، برنامهٔ تبعیض جنسی و طبقاتی هدفمندی را به‌سود لایهٔ مسلطِ طبقهٔ سرمایه‌دارِ ایران به پیش برده است. اِعمال این تبعیضِ طبقاتی و جنسیتی شرایطِ بسیار ناگواری را در جامعه به وجود آورده است، که از آن جمله است تشدیدِ استثمار و فقرِ هرچه بیشترِ زنان به‌ویژه زنانِ لایه‌های محروم. برنامه‌ریزی فوری برای رفع این تبعیض‌ها از جمله مهم‌ترین عرصه‌های مبارزهٔ نیروهای انقلابی و مترقی و آزادی‌خواه و حکومتِ ملّی و دموکراتیکِ است. از این رو، حزب تودهٔ ایران خواست‌های برنامه‌یی خود در زمینهٔ حقوق و آزادی‌های زنان را به این شرح مطرح می‌کند:

رفع حجاب اجباری، و آزادی انتخاب پوشش برای همهٔ زنان ایران بدون استثنا؛

الغای بی‌درنگ همهٔ قوانین مغایر با شئون اجتماعی و انسانی زنان از جمله قانون جوانی جمعیت و فرزندآوری اجباری و منع سقط جنین ؛

رفع همهٔ اَشکال تبعیض و خشونت علیه زنان از راه تصویب قوانین حمایتی و گسترش گفتمان رفع انواع خشونت در جامعه و پیوستن به کنوانسیون جهانی منع خشونت؛

لغو قوانین ناعادلانه قضایی و حقوقی از جمله در قتل های فاجعه بار "ناموسی" ؛

سلب قیمومیت مردان بر زنان، حق چندهمسری و حق طلاق یک‌جانبه برای مردان؛

غیرقانونی کردن "کودک همسری"؛

الغای همهٔ قوانین مرتبط با جداسازی جنسی و الغای محدودیت‌هایی که به صورت قانون بر سر راه تحصیل، کار، ورزش، و هنر زنان ایجاد شده؛

تضمین قانونی حق مشارکت کامل زنان در تولید و ادارهٔ امور کشور و توانمندسازی زنان، ایجاد بسترهای مناسب برای دست یابی زنان به استقلال اقتصادی، گسترش اتحادیه‌ها و سازمان‌های مدنی و غیردولتی در دفاع از حقوق زنان؛

تغییر سن مسئولیت کیفری و سن ازدواج دختران و پسران به ۱۸ سال و ممنوعیت ازدواج کودکان، لغو اعدام، و از جمله اعدام کودکان؛

تضمین قانونی برابری حقوق زن و مرد در همهٔ زمینه‌ها، از جمله در زمینهٔ اشتغال، حق مسافرت، انتخاب آزادانهٔ همسر، طلاق، برخورداری از ارث، حق سرپرستی از فرزندان، شهادت دادن در برابر دادگاه، و قضاوت، ؛

تضمین قانونی حق زنان بر بدن خویش از جمله در مواردی مانند سقط جنین و استفاده از امکانات قانونی بهداشتی و درمانی، از جمله داشتن امکان مشاوره تا داشتن حق قانونی برای جلوگیری از باروری های ناخواسته، لغو سیاست اجباری فرزندآوری و دیگر قوانین قرون وسطایی مانند "الزام به تمکین" زن، ارزش‌گذاری بر بکارت و اعمال ختنه دختران؛

پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان؛

پرداخت مزد مساوی به زنان و مردان، در مقابل کار مساوی؛

برنامه‌ریزی مرکزی برای ایجاد امکان‌های آموزشی تخصصی، به منظور دسترسی زنان به درجه‌های علمی در همهٔ سطوح و ارتقای شغلی برابر با مردان؛

تامین حداقل ۶ ماه مرخصی نگهداری از نوزادان برای زنان یا مردان با دریافت حقوق و تضمین بازگشت به کار، تأمین حق استفاده از مرخصی بدون حقوق برای زنان تا یک سال پس از زایمان، با حفظ محل کار و حق برخورداری مادر از مرخصی با حقوق در زمان بیماری کودکان؛

ایجاد شبکه‌های فراگیر مهد کودک و کودکستان‌ها برای کمک به زنان، به‌ویژه زنان شاغل و سرپرست خانوار، و ایجاد امکان‌های تربیتی برای کودکان پیش از دبستان؛

برنامه‌ریزی و زمینه‌سازی فرهنگی در جامعه از طریق رسانه‌های همگانی و آموزش‌های اجتماعی در راستای فرهنگ منع خشونت از زنان و بالا بردن سطح آگاهی مردم در رابطه با خشونت های جنسی و معرفی آن به عنوان نقض حقوق بشر و تقویت

ادامه در صفحه ۴۲

فرهنگ و اندیشهٔ برابری میان زنان و مردان؛

ث - جوانان

جوانان بخش بزرگی از جمعیت میهن ما را تشکیل می‌دهند. مشکل‌ها و دشواری‌های جوانان از زمره معضل‌های اجتماعی بسیار جدّی است که رژیم ولایت‌فقیه با اجرای سیاست‌های واپس‌گرایانهٔ فرهنگی و ضدمردمی اقتصادی-اجتماعی مسبّب آن بوده است. رسیدگی فوری به این مسئله‌ها، به‌ویژه بیکاری، کمبود امکاناتِ رفاهی، ورزشی، آموزشی، و فرهنگی، و نیز گستردگی ناهنجاری‌های اجتماعی مثل اعتیاد، از اولویت‌های حکومتِ ملّی و دموکراتیکِ است. در این عرصه، تدوین برنامهٔ اقتصادی-اجتماعی مردمی، توسعهٔ امکانات گوناگون مورد نیاز جوانان، رفع تبعیض های موجود و تضمین آموزش و اشتغال برای جوانان ضروری است. برنامه‌ریزی برای تربیت نسل جوان کشور، جلوگیری از فرار مغزها، و آماده ساختن آنان برای اداره کشور، از جمله عرصه‌های مهمی است که نیازمند تحوّل است. حزب تودهٔ ایران خواست‌های برنامه‌یی خود در زمینهٔ حقوق و آزادی‌های جوانان را به این شرح مطرح می‌کند:

تأمین آموزش همگانی رایگان در همهٔ مرحله‌های آموزش، از کودکستان تا دانشگاه؛

برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری در گسترش آموزش فنّی-حرفه‌یی و آموزش عالی برای تربیت کادر متخصص و علمی-حرفه‌یی در رشته‌های گوناگون متناسب با نیازهای کشور به نیروی انسانی؛

تجدیدنظر در برنامه‌های آموزشی کشور و زدودن آثار مخرّب و ارتجاعی دورهٔ حکومت اسلامی از نظام آموزشی کشور؛

ایجاد تسهیلات جانبی لازم (مثل خوابگاه، بهداشت و درمان، ورزش، خوراک) برای دانشجویان و پرداخت کمک هزینهٔ تحصیلی به دانشجویان نیازمند؛

بهبود شبکهٔ آموزش سراسری یادگیری از راه دور، به‌خصوص در آموزش عالی، با استفاده از فنّاوری‌های نوین مانند تلویزیون، اینترنت، و ایجاد مؤسسه‌های آموزشی‌ای که نظارت بر آن را عهده‌دار شوند؛

پرداختِ تسهیلات و کمک‌های بلاعوضِ مالی و تأمین حمایت‌های آموزشی و بهداشتی-درمانی مناسب، مدرن، و رایگان برای تشکیل خانواده و فرزندآوری به هدفِ مقابله با سالمندی جمعیت و پیامدهای منفی آن برای کشور؛

برنامه‌ریزیِ منظم به هدف بالا بردن توان مادّی و معنویِ نظام آموزش عالی و پژوهشی کشور متناسب با نیازهای کشور در زمینهٔ تأمین نیروی انسانی؛

ایجادِ ارتباط بین بخش‌های حرفه‌یی و آموزشی و فراهم آوردن امکان دستیابی به کارآموزی تخصصی متناسب با نیازهای کشور به نیروی انسانی؛

ایجاد شغل و ایجاد زمینه‌های اشتغال دائم

گسترش هرچه بیشتر ورزش و امکان‌های تفریحی سالم برای جوانان، و لغو همهٔ قانون‌ها و مقررات قرون وسطایی حکومت اسلامی در زمینهٔ ورزش؛

به‌وجود آوردن امکان مبادلهٔ فرهنگی، علمی، ورزشی، و هنری جوانان با یکدیگر در سراسر کشور، و با جوانان دیگر کشورها.

کشور ما دارای نیروی کار جوان عظیمی است که بخشی چشمگیر از آن دارای تحصیلات و تخصص‌های مفید است. از طریق بهره‌وری عادلانه و انسانی از این منبع و ثروت عظیم ملّی با هدف ارزش‌افزایی مادّی و معنوی می‌توان در راه انجام تغییرهای بنیادیِ اجتماعی-اقتصادی در کشورمان گام برداشت. با تدوین و اجرای برنامهٔ اقتصادی-اجتماعی دموکراتیک و ملّی، با توجه به بافت و ترکیب جمعیتی کشور، و بهره‌گیری از فنّاوری پیشرفته، و به موازات آن، گستردن و نهادینه کردن آزادی‌های فردی و اجتماعی در فضای مولّد ابتکار و خلاقیت، می‌توان نسل جوان کشور را به سوی آینده‌ای روشن و شکوفا هدایت کرد.

ج - پیشنهادهای حزب تودهٔ ایران برای رشدِ اقتصادی-اجتماعی و برنامهٔ اقتصادیِ حکومت ملّی و دموکراتیک

برنامهٔ اقتصادی پیشنهادی حزب تودهٔ ایران بر سه اصل دولتی، تعاونی و خصوصی بنا شده است. هدف راهبردیِ حزب تودهٔ ایران تلاش برای ایجاد شرایط گذار به مرحلهٔ سوسیالیستی و استقرار سوسیالیسم در کشورمان است. بر پایهٔ درک ماتریالیستی از تاریخ، حزب ما تحوّل و تغییر انقلابیِ نظام اقتصادی-اجتماعی کشورمان به شیوهٔ تولید سوسیالیستی را به گذر از مرحله‌های اجتماعی مشخص، یعنی تغییرهای کمّی در درجهٔ رشد نیروهای مولّد و رابطهٔ آن‌ها با مناسبات اجتماعی جامعه، وابسته می‌داند. برنامه‌های اجتماعی-اقتصادی حزب ما همواره با هدف به وجود آوردن تغییرهای بنیادی و گذرِ مرحله‌یی جامعه، مطابق با شرایط مادّی و ذهنی آن، تدوین شده است. محور مبارزهٔ ما، بالا بردن آگاهی و بسیج و سازمان‌دهی طبقهٔ کارگر، تهیدستان شهر و روستا و همهٔ قشرهای زحمتکش، از جمله قشرهای میانی جامعه و خرده‌بورژوازی، در به وجود آوردن پیوند میان شرایط ذهنی و عینی جامعه است.

از این روی، در برههٔ کنونی، ما طردِ دیکتاتوری ولایت فقیه، و گذر به مرحلهٔ ملّی-دموکراتیک تحوّل اجتماعی را نخستین گام در مسیر این تغییرهای بنیادی، و تحقق این امر را مشروط به بسیج توده‌ها بر مبنای خواست‌های بی‌درنگ مادّی آنان می‌دانیم. به گمان ما و با اتکا به تجربهٔ انقلاب بهمن ۵۷ و روند انحصار اهرم‌های قدرت سیاسی توسط خمینی و اطرافیان او، مهم است که در فردای رهایی میهن ما از چنگال استبداد کنونی، همهٔ نیروهای ملّی و آزادی‌خواه کشور تمام تلاش خود را برای تشکیل حکومتی ملّی و دموکراتیک به کار گیرند. حزب تودهٔ ایران نظرهای خود را دربارهٔ برنامهٔ حکومت آینده، که شکل آن به نظر ما باید جمهوری باشد، به شرح زیر در معرض افکار عمومی می‌گذارد.

ایران از نظر اقتصادی-اجتماعی در زمرهٔ کشورهای در حال رشد سرمایه‌داری است. به‌رغم وجود زمینهٔ قوی فعالیت بخش تولیدی در کشور ما، سرمایه‌داری تجاری و مالی غیرتولیدی- با وجود تفاوت‌های مشخص آن در طول حاکمیت دو رژیم سلطنتی و ولایی- در کنار بورژوازی بوروکراتیک و رانت‌خوار، بخش عمدهٔ اقتصاد کشور ما را بر مبنای واردات و فعالیت‌های انگلی غیرتولیدی شکل داده‌اند. در دهه‌های اخیر، با اجرای سیاست‌های توصیه شده توسط نهادهای سرمایه‌داری جهانی مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بُنیهٔ تولیدی کشور به سودِ بخش‌های انگلی و غیرمولّد اقتصاد ضعیف شده و فقر و فلاکت در جامعه گسترش یافته است. نابرابری اقتصادی و توزیع ناعادلانه درآمد ملّی، به موازات فساد و رانت‌خواری گسترده در حکومت اسلامی، منجر به ژرفش شکاف طبقاتی در جامعه گردیده است. خصوصی‌سازی‌ها و آزادسازی قیمت‌ها به رشد فقر سرعت بخشیده است. استبداد ولایی با اجرای سیاست‌های مبتنی بر آزادسازی اقتصادی منافع کلان سرمایه‌داران را تأمین کرده است. علاوه بر اینها، رشدِ منفی اقتصادی و رکود سببِ تقویت فعالیت‌های انگلی و غیرمولد به‌زیان بخش‌های صنعت و کشاورزی بوده است. از این روی، مختصه‌های کلیدی برنامهٔ کنگره هفتم حزب ما در سطح کلان با هدف تغییر اقتصاد سیاسی کشورمان پس از طرد حاکمیت سیاسی ولایت فقیه تنظیم شده است. به اعتقادِ ما، در چارچوب اقتصادِ مردمی، توسعهٔ اقتصادی-اجتماعی فقط محدود به رشدِ نیروهای مولد و افزایش تولید نیست. حفظ استقلال سیاسی-اقتصادی از امپریالیسم، نوسازی اجتماعی-اقتصادی، توزیع عادلانهٔ درآمدِ ملّی، برقراری عدالتِ اجتماعی، و مشارکت فعال مردم از راه‌های گوناگون نیز از بخش‌های مهم اقتصاد مردمی در حکومتی ملّی و دموکراتیک است.

بنابراین، برنامه‌های اقتصادی-اجتماعی حزب ما هنوز بعد از ۷۹ سال، منطبق با شرایط کنونی و بر بنیادِ تجربهٔ بیش از یک سده پیکار جنبش کارگری و کمونیستی با سمت‌گیری سوسیالیستی به‌معنای سمت‌گیری بارز به سود توانمندسازی نیروی کار و تولید، تحدیدِ نقش سرمایهٔ خصوصیِ غیرمولد و سوداگر، و نظارت بر نقش سرمایه‌های تولیدی تنظیم شده است. آنچه در مختصه‌های برنامه حزب ما برجسته است این واقعیت است که عملی شدن آنها مستلزم اقدام‌های هم‌زمان و به هم پیوسته‌ای است که فقط با نقش محوری حکومتی ملّی و دموکراتیک، با عملکرد شفاف، و با پشتیبانی مردم می‌تواند تحقق پیدا کند. حزب ما همواره در ارائهٔ برنامه و راهکارهای خود مسئلهٔ استفاده از ظرفیت‌های ملّی به منظور غنی ساختنِ شکل‌ها و وسایل

ادامه در صفحه ۴۳

نوسازی و بازسازی جامعه را به سود توده‌های محروم در نظر داشته است.

ویژگی‌ها و مشخصه‌های کلی برنامهٔ اقتصادی مردمی

محو نقش محوری سرمایه‌داری بوروکراتیک و رانت‌خوار از راه شفاف‌سازی و پاسخ‌گو بودن تمام نهادهای مدنی و دولتی؛

محو نقش محوری فعالیت‌های دلالی و واسطه‌گری غیرتولیدی با به‌کارگیری سرمایه‌های خصوصی در راه توسعه و رشد بخش تولیدی کشور با هدف تأمین نیازهای داخلی و نیز صادرات برای تأمین ارز؛

تنظیم و توزیع عادلانهٔ درآمد ملّی از طریق ایجاد تناسب معقول و علمی میان دو بخش انباشتِ سرمایهٔ مولّد اجتماعی و مصرف در مجموعهٔ اقتصاد ملّی؛

تدوین و اجرای قانون عادلانهٔ گرفتن مالیات مستقیم متناسب با درآمد و سود سرمایه، با هدف تنظیم عادلانهٔ درآمد ملّی؛ تنظیم مالیات غیرمستقیم بر اجناس مصرفی برای جلوگیری از فشار بر قشرهای زحمتکش، اجرای اکید گرفتن مالیات‌ها و شفاف کردن جمع‌آوری و هزینه‌کردن مالیات‌ها؛

رشد و تقویت همه جانبه بخش تعاونی؛ ایجاد و گسترش تعاونی در عرصه های مختلف فعالیت اقتصادی کشور در مقام شرط ضرور پیشرفت اجتماعی

نظارت شفاف و مستقیم دولت بر امر بازرگانی خارجی از طریق ملّی‌کردنِ آن، در جهت توسعه و ثبات رشد تولید داخلی و ارتقایِ نیروی کار ارزش‌افزا و پاسخ به نیازهای بنیادی جامعه. تبدیل نقش فعالیت‌های وارداتی به عامل تکمیل کنندهٔ بخش تولیدی با توجه به نیازهای مصرفی بخش تولید و کل جامعه، با رعایت اکید قانون‌های مالیاتی و گمرکی به منظور حفاظت از تولید ملّی و تقویت آن، تقویتِ تعاونی‌ها و تشکیلِ نهادهای ویژهٔ دولتی به‌منظور تأمینِ برنامه‌ریزی واردات و صادرات، کوتاه کردن دست واسطه‌ها و دلال‌ها و جلوگیری از احتکار و گران‌فروشی؛

محدود کردن بخش مالی سرمایهٔ خصوصی سوداگر و بورس‌باز، به‌ویژه کوتاه کردن دستِ بانک‌های خصوصی از نظامِ بانکی کشور؛

شفاف‌سازی فعالیت‌های سرمایه‌های خصوصی با ایجاد نهادهای قانونی مؤثر در امر مبارزه پیگیر با فساد اقتصادی و به‌ویژه تقلب‌های مالیاتی. هدف در اینجا تحمیل مالیات‌های کمرشکن به بخش خصوصی نیست، بلکه ایجاد آن‌چنان سازوکاری است که بر پایهٔ آن بتوان فعالیت و رقابت بخش خصوصی را شفاف کرد و از سوداگری آن بر پایهٔ رانت‌خواری و اعمال فشار تنزلی بر ارزش نیروی کار قاطعانه جلوگیری کرد. به عبارت دیگر، امکان رقابت سرمایه‌ها در بازار فقط بر پایهٔ ارزش‌افزایی از طریق بهبود فنّاوری مجاز خواهد بود و نه از طریق کاهش درآمدِ زحمتکشان، واردات کالاها، و تخریب محیط‌زیست؛

تأمین و تضمین قانونیِ حداقل درآمد و بازنشستگی برای تمام زحمتکشان شهر و روستا، متناسب با سطح زندگی روز جامعه، و ترمیم سالانهٔ حقوق‌ها و مزدها متناسب با نرخ تورّم در کشور؛

جلوگیری از "قرار دادهای سفید امضاء" و تنظیم ضوابط مشخص برای موقت کاری و قطع نقش دلالان بازار کار ؛

ایجاد نظامِ فراگیر و رایگان خدمات بهداشتی و درمانی و آموزشی در سراسر کشور بر مبنای نیاز هر شهروند؛

حرکت به سمت جایگزین کردن درآمد نفت و گاز- در حکم پشتوانهٔ اصلی هزینه‌های دولت- با درآمد حاصل از صادرات کالاهای غیرنفتی (صنعتی، کشاورزی، خدماتی) و تدوین و اجرای دقیق نظام مالیاتی مؤثر به منظور افزایش میزان مالیات، به‌ویژه مالیات مستقیم بر درآمد مشاغل و سود سرمایه، به نسبت تولید ناخالص ملّی و سهم آن در کل بودجهٔ کشور.

توسعهٔ صنایع نفت و گاز به قصد کاهش فروش نفت و گاز خام، و در عوض، تولید و فروش فراورده‌های نفت و گاز و پتروشیمی؛

اختصاص دادن بخش عمدهٔ درآمدهای نفت و گاز و صادرات غیرنفتی به نوسازی زیرساخت‌های ضروری کشور در عرصه‌هایی مانند حمل‌ونقل، ارتباطات و فنّاوری اطلاعاتی، بهداشت و درمان و آموزش.

تنظیم برنامه‌ریزی رشد و توسعهٔ کشور بر مبنای تحوّل تمام منطقه‌ها و مشارکت مستقیم شوراها و نهادهای محلی؛ به عبارت دیگر، فراهم آوردن زیرساخت‌های مادّی لازم در راستای ایجاد برابری واقعی سیاسی-اقتصادی بین خلق‌های کشور؛

برنامه‌ریزی وسیع ملّی برای استفاده از همهٔ امکان‌های موجود در جامعه، از جمله امکان‌های بخش خصوصی، برای ایجاد کار و اشتغال پایدار متناسب با نیازهای جامعه، از طریق سرمایه‌گذاریِ ارزش‌افزا در سطح کشور و از بین بردن بیکاری و نیمه‌بیکاری؛

اختصاص دادن بخشی از درآمد نفت به "صندوق‌های ثروت ملّی" و مدیریت حرفه‌یی این ابزار به منظور ایجاد ثبات اقتصادی در برابر تعرض‌های سرمایه‌داری جهانی. هدف، به کارگیریِ هرچه بیشتر نظارت، و قرار دادن رابطهٔ اقتصاد کشور با سرمایه‌داری جهانی در مسیر تضمین حاکمیت ملّی، ترویج سیاست‌های مترقی بین‌المللی، و حفاظت از منافع ملّی است؛

تغییر بنیادی در قانون‌های مربوط به زمین‌های کشاورزی از راه سهیم کردن مستقیم دهقانان در مالکیت و سود حاصل از آن، بالا بردن انگیزهٔ کار تولیدیِ کشاورزی و دامداری ارزش‌افزا، توزیع عادلانهٔ ثروت در راستای برنامه ملّی با هدف درازمدّت کاهشِ واردات مواد غذایی که در داخل قابل تولیدند. منافع زحمتکشان شهر و روستا و همین طور امنیت ملّی کشورمان ایجاب می‌کند که یک بار و برای همیشه، مسئلهٔ زمین‌داران کلان بنا بر اصل منصفانهٔ "زمین از آنِ کسی است که روی آن کار تولیدی می‌کند" حل شود؛

تعیین نرخ عادلانه برای محصولات کشاورزی از طریق نظارت مرکزی، و بیمه کردن این محصولات. ایجاد امکانات برای آموزش حرفه‌یی و تربیت کادر متخصص در امور کشاورزی، و تأمین و ارتقای سطح بهداشت و آموزش و فرهنگ در روستاها؛

توجه به مسائل ویژهٔ دامداری و زندگی عشایری، از جمله تأمین مرتع برای تغذیهٔ دام، ایجاد مراکز درمانی برای مبارزه با بیماری‌های دامی، ایجاد سیلو و سردخانه‌های مجهز، و اعطای وام و دیگر کمک‌های دولتی به عشایر تهیدست و فراهم آوردن زمینه برای اسکان آنان؛

گسترش صنعت ایرانگردی از راه توسعهٔ جاذبه‌های گردشگری با بهره‌گیری از روش‌های نوین، به منظور کسب درآمد ارزی برای کشور؛

گسترش فعالیت‌های اقتصادی و تولید کالاها و خدمات مبتنی بر "کار فکری" با قابلیت صدور به خارج و عرضه در بازار داخلی. مشارکت بخش دولتی و خصوصی، می‌تواند امکان مؤثری برای توسعهٔ اقتصاد دانش‌بنیاد فراهم آورد؛

ارزیابی مداوم موقعیت و توان اقتصادی کشور به قصد پیوستن به نهادها و پیمان‌های منطقه‌یی و جهانی و تأمین چارچوب لازم برای گسترش بازرگانی کشور مبتنی بر همکاری عادلانه و رعایت منافع ملّی؛

جذب امکان‌های خارجی به منظور انتقالِ فنّاوری، بالا بردن توان تولید منطبق با منافع ملّی و قانون‌گذاری لازم در راستای جلوگیری از فرار سرمایه‌های کلان؛

تحوّل بنیادیِ اقتصاد روستا بر پایهٔ حمایتِ همه‌جانبهٔ دولت از روستاییان کشور. تشویق فعالیت سرمایه‌های کوچک در سطح روستاها برای پاسخ‌گویی به نیازهای محلی، و در اختیار گذاشتن وام، تجهیزات، فنّاوری ، و شبکهٔ ارتباطات و آموزش.

حمایت همه‌جانبهٔ دولت از روستاییان کشور برای بهبود وضع دهقانان، از طریق کمک همه‌جانبه به تعاونی‌های روستایی، پرداخت وام‌های درازمدّت، تأمین آب، ماشین‌آلات، بذر، کود، سم، و بهبود شرایط کار و زندگی دهقانان، و شامل شدن قانون کار و بیمه‌های اجتماعی در مورد آنان؛

ادامه در صفحه ۴۴

برای پیشرفت و رشدِ اجتماعی

پرداخت کمک معاش به محرومان، زحمتکشان، و کارگران از راه‌های گوناگون، از جمله نظام پرداخت یارانهٔ مرکزی بر نیازمندی‌های عمومی؛

ممنوع کردنِ کارِ کودکان به هر شکل و بدون استثنا؛

تنظیم قوانین برایِ حمایت از مشاغل مرتبط با "پراکنده کاری" و تأمین حقوق این بخش از زحمتکشان

به رسمیت شناختن قراردادهای جمعی کار برای کارگران واحدهای صنعتی، کشاورزی، تولیدی، و خدماتی؛

برقرار ساختن مزدِ مساوی در قبالِ کار مساوی صرف‌نظر از جنس و سن؛

۳۵ ساعت کار در هفته در کلیهٔ رشته‌های تولیدی، خدماتی، و اداری، و نیز تعدیل ساعت کار در هفته برای مشاغل سخت و زیان‌آور؛

دو روز تعطیل در هفته متناسب با وضعیتِ کار، با استفاده از حقوق. تعطیل رسمی روز جهانی کارگر با حقوق؛

تأمین دست‌کم سه هفته مرخصی سالیانه با حقوق برای همهٔ زحمتکشان بدون استثنا در تمام رشته‌ها؛ افزایش میزان مرخصی متناسب با سابقهٔ کار؛

طبقه‌بندی مشاغل مترقی در تمام سطوح، ترفیع بر اساس آزمودگی، کارآمدی، سوابق خدمت و کیفیت کار، بازنگری در قوانینِ استخدامی و رفع هرگونه تبعیض در زمان استخدام؛

فعالیت مستقل و کاملاً آزاد سندیکایی به منظور حفاظت از حقوق زحمتکشان و ارتقایِ کمّی و کیفی نیروی کار. شرکت مستقیم نمایندهٔ شاغلان در تصمیم‌گیری‌های نهادهای عمومی و خصوصی؛ایجاد نظام فراگیر تأمین اجتماعی، ایجاد امکان‌های رفاهی و آسایشی برای سالمندان و از کار افتادگان؛

تدوین و اجرای دقیق قانون مترقی کار مطابق با موازین بین‌المللی در چارچوب فعالیت صنفی و سندیکایی مستقل زحمتکشان و مشارکت مستقیم و مؤثر نمایندگان کارکنان در امور تصمیم‌گیری و اجراییِ شرکت‌های بزرگ خصوصی و نهادهای بخش دولتی. این قانونِ کار و تأمین اجتماعی دموکراتیک با مشارکت مستقیم نماینده‌های سازمان‌های صنفی و سندیکایی کارگران و زحمتکشان تدوین می‌شود؛

مبارزهٔ علمی برای از میان بردن آسیب‌های اجتماعی از جمله اعتیاد و فحشا؛

دگرگون کردن ساختار فاسد اداری رژیم ولایت فقیه، و ایجاد نظام اداری دموکراتیک، بر اساس ضابطه‌های دقیق تقسیم کار صحیح اداری؛

ایجاد و تأمین نظام فراگیر و رایگان خدمات بهداشتی و درمانی در سراسر کشور و زیر پوشش قرار گرفتن منطقه‌های محروم، از طریق گسترش این خدمات، و تأسیس بیمارستان‌ها، زایشگاه‌ها، آسایشگاه‌ها، و درمانگاه‌های سیّار، و توجه جدّی به امر ایجاد شبکهٔ وسیع تربیت کادر متخصص درمانی و بهداشتی. استقرار نظام فراگیر بیمهٔ درمانی، سوانح، نقص عضو و از کار افتادگی، بیکاری و فوت. تأمین حق بیمهٔ کارگران و زحمتکشان از حساب کارفرمایان و دولت؛

برنامه‌ریزی علمی و درازمدّت مرکزی برای تأمین مسکن به مثابه حقی بنیادی و حل معضل مسکن در کشور، و تمرکز آن در دست بخش دولتی و تعاونی. تأمین مسکن مناسب برای زحمتکشان، با قیمت ارزان، و کمک به خانه‌سازی انفرادی خانواده‌های بدون مسکن، از طریق تسهیلات برای تهیهٔ زمین و پرداخت وام‌های دولتی؛

تدوین و اجرای برنامه علمی و عملی برای گسترش فنّاوری اطلاعات و ارتباطات مُدرن متناسب با نیازهای عمومی جامعه، و بهره‌گیری لازم از آن برای پیشرفت جامعه.

چ - سیاست خارجی

حزب تودهٔ ایران تأمین منافع ملّی و حقوق برحق مردم ایران را همیشه در سرلوحهٔ برنامه‌های خود داشته است. ما معتقد به سیاستِ خارجی مستقل و ملّی در چارچوب حفظ استقلال و تمامیت ارضی و امنیت کشور هستیم. حزب تودهٔ ایران خواستار:

برقراری مناسبات دوستانه و برابر حقوق و انعقاد قراردادهای همکاری با همهٔ کشورهایی است که استقلال و تمامیت ارضی (شامل حقوق و مرزهای زمینی، هوایی و دریایی) ایران را به رسمیت بشناسند و در امور داخلی کشور ما دخالت نکنند؛

انحلال پیمان‌های نظامی در منطقه، و پایان دادن به حضور نظامی نیروهای خارجی در منطقهٔ خلیج فارس و خاورمیانه، و تبدیل این منطقه ها به منطقهٔ های صلح و عاری از سلاح‌های کشتارجمعی است؛

دفاع از صلح جهانی و اجرای اصول همزیستی مسالمت آمیز؛

همکاری نزدیک با کشورهای در حال توسعه، غیرمتعهد، و نیز جنبش‌های رهایی‌بخش ملّی، به منظور مقابله با گسترش‌جویی امپریالیسم و زورگویی‌های دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته و انحصارها در تحمیل سیاست‌های اسارتبار اقتصادی-اجتماعی‌ای است که اثرهای مخرّب بر روند رشد اقتصادی-اجتماعی میهن ما و این کشورها دارد؛

همکاری با کشورهای منطقه برای جلوگیری از تخریب و حفظ محیط زیست؛

مبارزه برای دموکراتیک کردن روابط بین‌المللی و نهادهای بین‌المللی، از جمله سازمان ملل متحد است. به گمان حزب تودهٔ ایران، نخستین گام در این عرصه، شناسایی حقوق برابر برای همهٔ کشورها، و پایان دادن به روابط غیرعادلانه، و لغو حق "وتو" است؛

ح - فرهنگ، هنر، و شکوفایی علم و فن

فرهنگ و هنر و علم و فن در ایران به‌رغم وجود سانسور و انواع محدودیت‌های تنگ‌نظرانه و واپس‌گرایانه در دو رژیم سلطنتی و اسلامی، به یمن تلاش و آفرینشگری‌های فرهنگی و هنری مردم میهنمان در مجموع روندی رو به رشد داشته است. درخشش‌های برخی آفرینش‌های برجسته در سطح ایران و جهان در زمینه‌های ادبیات داستانی، شعر، پژوهش ادبی، فرهنگی، موسیقی، سینما، تئاتر، نقاشی و پیکرتراشی، ورزش، و علم و فن، نشانهٔ تلاش بی‌وقفهٔ مردمی در راه حفظ و اعتلای این بخش‌هاست که نیاز به توجه و تقویت دارد. زدودن مظاهر ارتجاعی و قرون وسطایی ده‌ها سال حاکمیت اسلامی از فرهنگ و هنر و علم و فن جامعه، سمت و سوی اصلی برنامهٔ حزب ما در این عرصه‌هاست. بر این اساس، پیشنهادهای برنامه‌یی عمدهٔ حزب تودهٔ ایران در این عرصه عبارتند از:

احیایِ فرهنگ ملّی خلق‌های ساکن ایران و کوشش در راه شکوفایی ادبیات و رشته‌های گوناگون هنری، و سنن، آداب، و رسوم مترقی خلق‌های ایران و تلاش در راه تأمینِ آموزش به زبان مادری در کلیهٔ مراحل تحصیلی؛

لغوِ تمام قوانینِ مانع پیشرفت هنر موسیقی، سینما و تئاتر، نقاشی، پیکرتراشی، و مجموع هنرهای ملّی؛

لغوِ تبعیض جنسی در عرصه های گوناگون هنری و ادبی

برنامه‌ریزی برای رشد همه‌جانبهٔ علم و فن، و استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی روز متناسب با نیازهای ملّی؛

ایجاد و گسترش مؤسسه‌های آموزش عالی و تخصصی پژوهشی در زمینه‌های گوناگون علم و فن، و به وجود آوردن امکان‌های لازم به‌منظور بالا بردن درجهٔ تخصص و کاردانی کادرهای علمی-فنی کشور متناسب با نیازهای توسعه و رشد اقتصادی کشور؛

ادامه در صفحه ۴۵

تقویت فرهنگستان علوم در رشته‌های گوناگون؛
کمک به تشکیل نهادها و انجمن‌های ادبی، موسیقی، و هنری.
ایجاد صندوق بازنشستگی برای هنرمندان، فیلم سازان، هنرپیشه گان، نوازندگان، نویسندگان و مترجمان کشور؛

خ - محیط‌زیست

محیط‌زیست ما پدیده‌ای جدا از زندگی خودِ ما نیست. محیط‌زیست جایگاهی برای زندگی ما، تأمین کنندهٔ نیازهای غذایی، و محلی برای فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی و تأمین کنندهٔ امنیت، سلامت و رفاه ماست. اما جهان امروز با بحران زیست‌بومی جدّی‌ای روبروست که عدم مقابله با آن می‌تواند نابودی نوع بشر و چه‌بسا نابودی حیات بر روی کرهٔ زمین را به همراه داشته باشد.

بسیاری از دانشمندان و کارشناسان کشورهای سرمایه‌داری بر این موضوع تأکید دارند که تغییرهای آب‌وهوایی و افزایش گازهای گلخانه‌یی در جوّ کرهٔ زمین محصول فعالیت‌های بشر در دو قرن اخیر است. این تغییر در حقیقت نتیجهٔ شیوه تولید سرمایه‌داری و ماهیت آن برای دستیابی به سود بیشتر به هر قیمت، از جمله به قیمت نابودی محیط‌زیست است. موضوع تخریبِ محیط‌زیست جدا از ذاتِ شیوهٔ تولیدِ سرمایه‌داری نیست.

کشور ما نیز جدا از سایر نقاط جهان نیست و مردم ما علاوه بر اینکه از تخریبِ محیط‌زیست در امان نبوده‌اند، به دلیل بی‌کفایتی حاکمان اسلامی در اجرای طرح‌های زیرساختی و در پیش گرفتن نسخه‌های نولیبرالی سرمایه‌داری، در یکی از دشوارترین شرایط اقلیمی به سر می‌برند. در حال حاضر، با افزایش روزافزون آلودگی هوا، تغییر زنیانبار سطح آب رودخانه ها ودریاها، کاهش مساحت جنگل‌ها به دلیل بریدن درختان یا آتش سوزی‌های عمدی و طبیعی، نابودی تالاب‌ها، کاهش ذخایر دریایی و منابع آبی و نابودی تدریجی گونه‌های گیاهی و جانوری، میهن ما در یکی از نامناسب‌ترین شرایطِ زیست‌محیطی قرار گرفته است.

امروزه داشتن امنیت محیط‌زیست یکی از عناصر مهم و مؤلفه‌های مهمِ عدالتِ اجتماعی و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و نیز حقوق بشر به‌شمار می‌آید. تخریب محیط‌زیست از طریق آلودگی هوا، آب، و خاک، این امنیت را در سراسر جهان به خطر انداخته است.

کشور ما نیازمند به حرکتِ آگاهانه به سمتِ کاهش هرچه سریع‌تر مصرف سوخت‌های فسیلی و جایگزینی آنها با منابع انرژی بازیافتی و تجدیدپذیر است. با به‌کارگیری برنامهٔ سیاسی و اقتصادی دقیق علمی و کارشناسانه می‌توان علاوه بر جلوگیری از نابودی بیشتر جنگل‌ها و مراتع، به بازسازی جنگل‌ها پرداخت که به نوبهٔ خود توان ذخیره‌سازی و نگهداری آب در این مناطق را افزایش خواهد داد.

برای پایان دادن به فاجعهٔ زیست‌محیطی و زدودن آثار مخرّب سیاست‌های رژیم اسلامی در زمینهٔ محیط‌زیست، نیاز به تغییرهای بنیادی در نظام اقتصادی و سیاسی کشور داریم. پیشنهادهای برنامه‌یی عمدهٔ حزب تودهٔ ایران در این مورد عبارتند از:

استفادهٔ علمی و کارشناسانه از منابع طبیعی کشور متناسب با نیازهای توسعهٔ ملّی؛
تعدیل در استفادهٔ بی‌رویّه از آب‌های زیرزمینی کشور؛
برنامه‌ریزی علمی برای حرکت به سمتِ کاهش و در نهایت پایان دادن به استفاده از سوخت‌های فسیلی، و توجه به استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر؛
جلوگیری از سدسازی‌های بی‌رویّه و غیرعلمی که به محیط‌زیست کشور و امکانات زندگی و تأمین معاش مردم آسیب وارد می‌سازد؛
مکانیزه کردن کشاورزی بر اساس فنّاوری‌های مدرن، کاهش و تغییر روش در استفاده از سم‌ها و کودهای زیان‌آور؛
برنامه‌ریزی علمی با مشارکت نهادهای محلی هر منطقه برای احداث واحدهای صنعتی-تولیدی بر اساس نیازهای محلی و حفظ محیط‌زیست، و استفادهٔ بهینه از منابع طبیعی کشور؛
برنامه‌ریزی همه‌جانبه برای حل بنیادین معضل ریزگردها؛
حفظ و گسترش مناطق حفاظت‌شده و پارک‌های ملّی؛
برنامه‌ریزی برای استفاده از فنّاوری‌های مدرن به منظور حفاظت یا احیای گونه‌های جانوری و گیاهی در حالِ انقراض یا منقرض‌شده؛
جلوگیری از آلودگی آب‌ها، جنگل‌ها، کوه‌ها، دشت‌ها، و مراتع کشور با تدوینِ برنامهٔ علمی، با مشارکت نهادهای محلی هر منطقه؛
ایجاد نهاد کارآمد و مرکزی برای حفظ محیط‌زیست، و بالا بردن آگاهی عمومی در این زمینه.

حزب تودهٔ ایران برنامهٔ خود را که بازتاب‌دهندهٔ وضعیتِ رشدِ اقتصادی و اجتماعی کنونی میهن ما و بیانگرِ آرمان‌های ملّی و دموکراتیک است، برای اطلاع و توجه همگان عرضه می‌دارد. ما اعضا و هواداران حزب و نیروهای ترقی‌خواه و میهن‌دوستِ کشور، طبقه کارگر و دهقانان، زحمتکشان فکری و یدی، جوانان، و زنان را به تلاش در راه تحقق این برنامهٔ پیشنهادی فرامی‌خوانیم.

برای نیل به استقلال ملّی، حاکمیتِ متکی به ارادهٔ مردم، عدالت اجتماعی، حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، و نیز گشودنِ مسیرِ حرکت به سمت جامعه‌ای نوین و مترقی، با دورنمای سوسیالیسم، متحد و استوار پیکار کنیم.

حزب تودهٔ ایران، انقلاب ملّی-دموکراتیک، و دوران ما!

نقشهٔ راه حزب تودهٔ ایران برای دگرگونی‌های بنیادین و دموکراتیک در سطح ملّی

خرداد ۱۴۰۱

فهرست

پیش‌گفتار
۱. انقلاب اجتماعی از دیدگاه حزب تودهٔ ایران و موضوع انقلاب ملّی و دموکراتیک در دوران کنونی
۲. ایران در مرحلهٔ انقلاب ملّی-دموکراتیک
۳. تأملی بر چگونگی رخداد انقلاب آتی در ایران
۴ ارزیابیِ روند دگرگونی‌ها درانقلاب‌های ملّی-دموکراتیک
۵. چرا دگرگونی‌های بنیادین ملّی-دموکراتیک راهی ناگزیر در شرایط مشخص ایران است؟
۶. مبارزه و ایجاد عوامل ضرور برای پایان دادن به دیکتاتوری و گذار به مرحلهٔ تحولات ملی و دموکراتیک
۷. چارچوب ضروری برای اتحادهای مرحله‌یی در دورهٔ مبارزهٔ بر ضد دیکتاتوری
۸. نقش اساسیِ مبارزات نیروهای اجتماعی در تشکیل جبههٔ وسیع ضددیکتاتوری
۹. ارکان اصلی سیاست حزب تودهٔ ایران "پیش" از گذار از دیکتاتوری
۱۰. خط‌مشی کلی حزب تودهٔ ایران در دورهٔ "پس" از دیکتاتوری: تحقق و تثبیت دگرگونی‌های بنیادین دموکراتیک و توسعهٔ اجتماعی-اقتصادی گسترده

پیش‌گفتار

انقلاب مردمی و ضددیکتاتوری سلطنتی ۱۳۵۷، پس از گذار از مرحله سیاسی جایگزینی رژیم شاه، در ادامه، با به رهبری رسیدن نیروهای "اسلام سیاسی" بر محور حکومت مطلقه ولایت فقیه، نتوانست امر گذار کشورمان از دیکتاتوری به مرحلهٔ انجام تغییرهای اجتماعی را به انجام رساند. یعنی نتوانست به آن امری دست بیابد که از انقلاب مشروطیت در بیش از یک قرن پیش تا کنون در حکم کلیدی‌ترین مسئلهٔ فراروی جامعه بوده است، و هنوز هم در دستور کار نیروهای سیاسی مترقی و ملّی قرار دارد. ادامهٔ دیکتاتوری در کشور ما با شکست خوردن دو "انقلاب مشروطیت" و "انقلاب ضدسلطنتی ۵۷«، الزاماً پرداختن به مقولهٔ "انقلاب" و مهم‌تر از آن، ضرورت توجه به شرایط قبل و پس از انقلاب را در دستور کار نیروهای سیاسی قرار می‌دهد.

موضوع "انقلاب" در تنظیم خطمشی و برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، با توجه دقیق به شرایط مشخص عینی و ذهنی جامعه، یعنی مرحلهٔ تحوّل و امکان تغییرهای اساسی، همواره جایگاهی کلیدی داشته است و دارد. حزب ما با توجه به سرشت اصلاح‌ناپذیر بودن دیکتاتوری ولایی، بافتِ طبقات و لایه‌های گونه‌گون اجتماعی و به‌ویژه میزان رشد نیروهای مولد- امکان دگرگونی‌های بنیادین آتی را مشروط به انجام موفقیت‌آمیز "انقلاب ملّی-دموکراتیک" می‌داند که در این سند جنبه‌های گوناگون آن و نقشهٔ راه حزب ما در پیشبُرد این امر شکافته شده است. در اساس، حزب تودهٔ ایران بر پایهٔ تئوری انقلابی مارکسیسم-لنینیسم و تجربهٔ عملی یک قرن اخیر کشورمان، بر این باور است که یکی از راه‌های ممکنِ رسیدن به سوسیالیسم در کشورهایی نظیر ایران، از مسیر انقلاب ملّی-دموکراتیک است. با در نظر گرفتن شرایط مشخص کشورمان در مقطع کنونی، تنها راهِ به جلو در ایران نیز از مسیر تحقق دگرگونی‌های بنیادین در سطح "ملّی" می‌گذرد. تکیه‌گاه انقلاب ملّی-دموکراتیک بر محورِ برآورده ساختن خواست‌های عمده و اساسی و مشترکِ طیف وسیعی از طبقه‌ها و نیروهای اجتماعی خواهد بود که خواهان گذار کشور از دیکتاتوری با هدف امکان‌پذیر شدن تغییرهای دموکراتیک و بنیادین واقعی و پایدار، و همچنین رشد و توسعهٔ اجتماعی-اقتصادی مردمی است. بر پایهٔ درک حزب تودهٔ ایران از تئوری انقلاب، در شرایط ویژهٔ کشور ما، گذار موفقیت‌آمیز از مرحلهٔ انقلاب ملّی-دموکراتیک شرایط را از لحاظ تقویت توان طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان متحد آن برای در پیش گرفتن مبارزه در مسیر انجام تحولات سوسیالیستی فراهم خواهد کرد.

چهار دهه بعد از انقلاب مردمی بهمن ۵۷ و در شرایط تسلّط کامل اقتدارگرایانهٔ نیروهای "اسلام سیاسی" بر تمامی شئون سیاسی و اجتماعی-اقتصادی کشور، و با در نظر داشتن تغییرهای صورت گرفته در جامعه و توازن نیروها در سطح جهانی، روشن است که موضوع انقلاب ملّی-دموکراتیک و نقشهٔ راه برای آن باید بنا بر شرایط مشخص کنونی بازبینی شود.

این سند، با نگاه به تجربه‌های عملی انقلاب‌های ملّی-دموکراتیک معاصر و از جمله انقلاب ۱۳۵۷، و ارزیابی آنها، ابزار تجربه را در تشخیص و بررسی عامل‌های موفقیت یا شکست انقلاب‌های ملّی-دموکراتیک به کار می‌گیرد. این سند همچنین به موضوع تدارک جنبش ضددیکتاتوری در دورهٔ مبارزه با دیکتاتوری، و اهمیت ارزیابی دائمی شرایط ضرور و برنامهٔ عملی هدایت کردن دگرگونی‌های بنیادین در دورهٔ پس از گذار از دیکتاتوری، می‌پردازد. در نهایت، این سند نشان می‌دهد که در چه شرایطی هدف راهبردی حزب ما، یعنی مبارزه و تدارک برای گذار به مرحلهٔ سوسیالیستی می‌تواند مطرح شود.

کشور ما وارد یکی از دشوارترین دوره‌ها در تاریخ معاصرش شده است و در شرایط ادامهٔ بحران‌های چندوجهی که دائماً شدیدتر و وسیع‌تر می‌شود، سپهر آیندهٔ کشور نشانگر بروز شرایط داخلی و خارجی بس خطرناک و فاجعه‌آمیزی است. تضاد عمده و تعیین‌کننده در شرایط اجتماعی کنونی ایران، تضاد آشتی‌ناپذیر میان مردم و تداوم حاکمیت مطلق ولایت فقیه و "اقتصاد سیاسی" آن است. از این رو، همچنان که در این سند نشان داده شده است، مبارزه در راه دگرگونی‌های بنیادین نمی‌تواند بدون در نظر داشتن رابطهٔ درونی و تنگاتنگ بین مطالبات مُبرم آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی و نقش اساسی طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان و شرکت فعال آنها با موفقیت به پیش برود.

این سند با توجه به تجربه‌های تاریخی جهانی نشان می‌دهد که امپریالیسم همواره پیروزی انقلاب‌های ملّی-دموکراتیک را تهدیدی راهبردی برای خود ارزیابی کرده است. بنابراین، به علّت موقعیت حساس ایران در خاورمیانه و در میان سه قارهٔ آسیا، اروپا، و آفریقا، تردیدی نیست که پیامدهای انقلاب ملّی-دموکراتیک، به‌ویژه فرایندِ گذار از دیکتاتوری ولایی و امکان‌پذیر شدن دگرگونی‌های دموکراتیکِ بنیادین و پایدار در ایران، منافع و سلطه‌طلبی آمریکا در منطقه را به چالش خواهد کشید و واکنش امپریالیسم برضد آن را به دنبال خواهد داشت.

دیکتاتوری دینی، و تضاد آشتی‌ناپذیر آن با مردم، باعث بسته شدن راه تحولات سیاسی و اقتصادی شده است. این وضعیت، زایندهٔ بحران‌های عمیق درونی، و منبعث از آن بحران‌های خارجی‌ای است که اکنون کشور را در معرض خطر دست‌اندازی‌های امپریالیسم آمریکا قرار داده است. سند حاضر، با تحلیلِ مارکسیستی تاریخ تحولات کشور، چرایی تداوم حکومت‌های دیکتاتوری و تکرار دور باطل بحران‌های مخرّب داخلی و خارجی و در نهایت دخالت امپریالیسم با هدفِ مسدود کردن راه دگرگونی‌های بنیادین در یک قرن اخیر در ایران را بررسی می‌کند. بر این اساس، این سند اهمیت مبارزه با دیکتاتوری حاکم، بر پایهٔ جذب حداکثر نیرو از میان طیف وسیع طبقه‌ها و لایه‌های اجتماعی، با توجه به رابطهٔ درونی و متقابل بسیار مهم بین سه رأس مثلث "دموکراسی، عدالت اجتماعی، و حق حاکمیت ملّی«، و ضرورت برپایی جبهه وسیع ضددیکتاتوری برای پیشبُرد این مبارزه را نشان می‌دهد.

تاکید حزب توده ایران در سند نقشه راه برای دگرگونی های بنیادی ملی-دموکراتیک در واقع ارائهٔ راه های عملی در جهتِ ایجاد و تثبیت "دموکراسی مردمی" در ایران است که بتوان یکی از شرایط لازم حرکت به سوی سوسیالیسم در کشورمان را فراهم آورد. دموکراسی مقولهٔ عینی و دائما در حال تغییر و تکامل بوده است، زیرا که در روند تحولات کلیدی جامعه با عامل ها و فرایندهای اقتصادی-اجتماعی و منجمله تغییر یافتن بافت طبقاتی جامعه پیوندی تنگاتنگ دارد. بدین سان بدون در نظر گرفتن خواست های منطبق با مضمون مبارزهٔ طبقاتی جامعه نمی‌توان بر اساس عامل های تک‌بُعدی، برای مثال "دموکراسی انتخاباتی" و بی‌اعتنا به اقتصاد سیاسی بغایت ناعادلانه کشورما، فقط روبنای سیاسی موجود را در خلأ دموکراتیزه کرد. این شکل از "دموکراسی" امکان جذب طبقهٔ کارگر و لایه های زحمتکشان را نداشته و ندارد و از این رو فاقد توان تغییر دادن توازن نیرو در مبارزه برای گذار از مرحله دیکتاتوری ولایت فقیه خواهد بود.

ما اعتقاد داریم که میزان دموکراتیسم در این مبارزه نقش تعیین کننده ای دارد. دموکراسی یک مقولهٔ تاریخی است که همواره خصلت طبقاتی دارد. تأکید و توجه به این امر در روند تدارک اتحاد عمل نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور برای گذار از دیکتاتوری همواره مد نظر حزب تودهٔ ایران بوده و هست. شعارهای ذهن‌گرایانه چپ روانه و یا راست گرایانه نامرتبط با مرحلهٔ رشد جامعه، و خارج از شرایط مشخص عینی و ذهنی جامعه هیچ‌گاه راهگشای گذار کشورمان از مرحلهٔ دیکتاتوری به مرحلهٔ ملی-دموکراتیک نبوده و نخواهد بود.

*****

۱. انقلاب اجتماعی از دیدگاه حزب تودهٔ ایران و موضوع انقلاب ملّی-دموکراتیک در دوران کنونی

در دهه‌های اخیر حکومت واپس‌گرای کنونی، با نقض غرض کامل از واژهٔ "انقلاب" به منظور توصیف و ارزش‌گذاری بر فرایندِ به چنگ آوردن قدرت و مسلط شدن نظریه‌های ارتجاعی قرون وسطایی "اسلام سیاسی" و بازتولید حکومتی دیکتاتوری زیر لوای "نمایندهٔ خدا بر زمین" بهره‌برداری کرده است. از این رو، توجه به تعریف کلی مقولهٔ "انقلاب اجتماعی" در این سند حائز اهمیت است.

انقلاب اجتماعی، در فرهنگ جامعه‌شناسی علمی و ماتریالیسم تاریخی در فلسفهٔ مارکسیستی-لنینیستی، به معنای تغییر ماهوی در نظام اجتماعی است که موجب پدیدار شدن مناسبات تولیدی نو و مترقی، منطبق با سطح توسعهٔ نیروهای مولّد می‌شود. پایهٔ این حرکتِ تکاملیِ تاریخی جامعه،

ادامه در صفحه ۴۸

تغییر یافتن دائمیِ تولید مادّی است. شیوهٔ تولید مادّی، که نقشی اساسی در تکامل جامعه در هر دورهٔ تاریخی ایفا می‌کند، بیانگر وحدت دیالکتیکی دو عنصر و دو جنبه از وجود اجتماعی انسان است: مناسباتش با طبیعت از یک سو، و مناسباتش با انسان‌های دیگر در جامعه از سوی دیگر. نیروهای مولّد، یعنی مجموعهٔ ابزار و وسایل کار و انسان و علم و فن و موضوع کار، که بیانگر رابطهٔ انسان با اشیاء و طبیعت پیرامون است، متحرک‌ترین و انقلابی‌ترین عنصر شیوهٔ تولید است که تغییر و تحوّل آن، تغییر مناسبات تولید را ایجاب می‌کند که بیانگر رابطهٔ انسان‌ها با یکدیگر است.

تضاد بین خصلت نیروهای مولّد و مناسبات تولید در جامعه‌های تقسیم‌شده به طبقات متخاصم، سرانجام به شکل تضادی آشتی‌ناپذیر و اجتناب‌ناپذیر بروز می‌کند که انقلاب اجتماعی و ظهور شیوهٔ تولید نوین تنها راه‌حل آن است. به صورت کلی، و از منظر تاریخی، می‌توان به تغییر تکاملی شیوهٔ تولید برده‌داری به فئودالی، و سپس فئودالی (یا ارباب-رعیتی) به سرمایه‌داری اشاره کرد که بر اثر انقلاب‌های اجتماعی و روند تغییر کیفی و ریشه‌یی جامعه، صورت‌بندی‌های اجتماعی پیشرو جایگزین صورت‌بندی‌های پست‌تر می‌شوند. انقلاب اجتماعی عمیق‌ترین و اساسی‌ترین تغییرات را در همهٔ جوانب سیاسی و اقتصادی و نظری جامعه وارد می‌سازد و سیمای آن را به شکل بنیادین تغییر می‌دهد. بنابراین، برخی تغییرات یا اصلاحات یا اقدامات در چارچوب یک نظام اجتماعی معیّن با همان قدرت سیاسی دولتی، با همان طبقات حاکم را نمی‌توان "انقلاب اجتماعی" نامید.

نتیجهٔ نهایی آنچه ما انقلاب ملّی-دموکراتیک توصیف می‌کنیم، برخلاف انقلاب اجتماعی با تعریفی که پیشتر داده شد، حل اساسی تضاد بین کار و سرمایه در جامعهٔ سرمایه‌داری نیست، بلکه صرفاً مرحله‌ای از تغییر و ایجاد شرایط به منظور امکان‌پذیر شدنِ انقلاب اجتماعی و انجام تغییرهای ماهوی در مناسبات تولید و ایجاد نظام نوین اقتصادی-اجتماعی است.

حزب تودهٔ ایران در پلنوم پانزدهم خود در تیر سال ۱۳۵۴، در ارزیابی شرایط کشور و تعیین مرحلهٔ انقلاب ایران، به این نتیجه‌گیری رسید که: "جامعهٔ ایران به یک تحوّل بنیادی، به انقلابی که عرصه‌های مختلف زندگی را در بر گیرد و آن را در جهت منافع خلق دگرگون کند، نیازمند است." به نظر حزب تودهٔ ایران:

"این انقلاب در مرحلهٔ کنونی تاریخی رشد جامعهٔ ما، یک انقلاب ملّی و دموکراتیک است که محتوای آن عبارت است از: کوتاه ساختن دست انحصارهای امپریالیستی از منابع طبیعی و اقتصادی کشور، و تأمین استقلال کامل اقتصادی و سیاسی ایران؛ برچیدن بقایای نظامات ماقبل از سرمایه‌داری و اتخاذ سمت‌گیری سوسیالیستی؛ دموکراتیک کردن حیات سیاسی و فرهنگی کشور." (نقل از کتاب اسناد و دیدگاه‌ها، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۶۰، ص ۶۹۰)

نظریهٔ سمت‌گیری سوسیالیستی و راه رشد غیرسرمایه داری که در نشست احزاب کارگری و کمونیستی جهان در سال ۱۹۶۹ تنظیم شده بود، بر این اساس استوار بود که وجود اردوگاه نیرومند سوسیالیستی در جهان به رهبری اتحاد جماهیر شوروی این امکان را پدید می‌آورد که کشورهایی که در آنها انقلاب ملّی-دموکراتیک به رهبری دموکرات‌های انقلابی تحقق می‌یابد، می‌توانند از نظام اقتصاد سرمایه‌داری جهانی خارج شوند و در چارچوب نظام اقتصاد سوسیالیستی، راه رشدی غیر از سرمایه‌داری را دنبال کنند، و در واقع با دور زدن سرمایه‌داری، در مسیر رسیدن به سوسیالیسم حرکت کنند.

با تغییر و تحولاتی که در چند دههٔ گذشته در عرصهٔ جهان رخ داده است، از جمله فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای سوسیالیستی در اروپای شرقی و ایجاد "نظم نوین جهانی" امپریالیستی، و با توجه به رخدادها و تجربه‌های دهه‌های اخیر، از جمله پیروزی انقلاب ملّی-دموکراتیک در آفریقای جنوبی و دشواری‌های آن، که ما در همین سند به آن خواهیم پرداخت، اکنون ضرورت دارد که بررسی نظری و راهکارهای عملی پیشبُرد امر انقلاب ملّی-دموکراتیک در ایران نیز تدقیق شود.

توجه به این موضوع نیز ضروری است که شکل‌گیری و موفق شدن هر تحوّل اجتماعی در رسیدن به هدف‌هایش، بنا بر میزان مقاومت طبقه‌ها و نیروهای حاکم در برابر طبقه‌های بالنده و نیروهای سیاسی آنها، می‌تواند روندی گام‌به‌گام- یعنی تدریجی و مرحله‌یی- همراه و متناسب با تغییر توازن نیروهای موجود برای انتقال قدرت از کهنه به نو باشد، یا می‌تواند در مدّتی به‌نسبت کوتاه صورت گیرد، مانند انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در ایران.

از دههٔ ۱۹۹۰ میلادی همچنین از واژهٔ انقلاب به منظور توصیفِ نوع جدیدی از تغییرهای سیاسی موسوم به "انقلاب‌های رنگین" یا "انقلاب‌های مخملی" استفاده شده است که اغلب توسط محافل ارتجاعی و امپریالیستی حمایت می‌شوند. هدف "انقلاب«های رنگین پنهان کردن نقش دستگاه‌های امنیتی-تبلیغاتی امپریالیستی، و به‌ویژهٔ امپریالیسم آمریکا، در به قدرت رساندن جریان‌های راست‌گرا و هوادار نولیبرالیسم اقتصادی است. با توسل به انواع فلسفه‌بافی‌های ضدمارکسیستی، از "انقلاب«های رنگین یا مخملی به سود سرمایه‌داری و بر ضد سوسیالیسم بهره‌برداری تبلیغاتی می‌شود.

از این لحاظ، گزاره‌هایی مانند "انقلاب رنگین«، یا "انقلاب مخملی" بی‌معنی‌اند و در عمل، در اکثر کشورها، در نتیجهٔ این نوع "انقلاب«های کاذب و جعلی، نیروهای ارتجاعی مذهبی یا راست افراطی قدرت سیاسی را قبضه کرده‌اند. چنین تحوّل‌هایی، عقب‌گردهایی ضددموکراتیک‌اند و تغییری در جهت برقراری مناسبات تولیدی و اجتماعی مترقی و رشد نیروهای مولّد به وجود نمی‌آورند.

۲. ایران در مرحلهٔ انقلاب ملّی-دموکراتیک

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، سند حاضر با توجه به تعریف علمی مارکسیستی-لنینیستی انقلاب اجتماعی بر پایهٔ ماتریالیسم تاریخی، و همچنین چگونگی بافتِ طبقاتی و درجهٔ آمادگی طبقات بالنده در جامعهٔ امروز ایران، ویژگی‌های انقلاب ملّی-دموکراتیک با هدف انجام تغییرهای دموکراتیک و بنیادین در جامعه را تعریف می‌کند و مراحل مشخص پیشرفت آن در این مسیر، و به‌ویژه شرایط رخداد هر کدام از تغییرهای کیفی در جامعه را توضیح می‌دهد.

به گمان ما، ایران در مرحلهٔ انقلاب ملّی-دموکراتیک است. این بدان معنی است که کشور ما نیازمند تحقق دگرگونی‌های بنیادین سیاسی و اجتماعی-اقتصادی در سطح "ملّی" است تا نخست بتوان ایران را از چنگال دیکتاتوری اسلامی حاکم نجات داد و نظام دموکراتیک سیاسی نوینی را جایگزین آن کرد، و سپس مجموعه شرایطی را فراهم آورد که بتوان انقلاب را به مرحلهٔ اجتماعی آن فرا رویاند و راه را برای تحقق دگرگونی بنیادین و پایدار اجتماعی-اقتصادی به سوی سوسیالیسم گشود. در این مرحله حزب ما از چنان راه رشد اجتماعی_اقتصادی ي جانبداری خواهد کرد که فرآرویي به سوسیالیسم را در چشم انداز قرار داده و امکان پذیر مي سازد۰ شالودهٔ اقتصادی-اجتماعی جامعهٔ کنونی ایران نظام طبقاتی سرمایه‌داری است که در اقتصاد سیاسی آن، طبقهٔ کارگر و به طور کلی همهٔ زحمتکشان در معرض استثمار شکل‌های گوناگون سرمایه قرار دارند. واقعیت این است که در حال حاضر هنوز جنبش کارگری سازمان‌یافته و تشکل‌های انقلابی پیشاهنگ، و به عبارت دیگر شرایط مادّی (عینی) و ذهنی ضرور برای به چالش کشیدن مستقیم سرمایه و براندازی "نظام سرمایه‌داری" در کشور ما و جایگزین کردن آن با نظام سوسیالیستی شکل نگرفته است.

محافل امپریالیستی، به‌ویژه امپریالیسم آمریکا، همواره به اشکال گوناگون جلوی پیروزی و موفقیت انقلاب‌های ملّی-دموکراتیک را گرفته‌اند. آنان به هر وسیلهٔ ممکن برای متوقف کردن و شکست دادن چنین انقلابی، و جلوگیری کردن از حرکت آن در مسیر سوسیالیسم، اقدام خواهند کرد. بنابراین، همگام با مبارزه بر ضد دیکتاتوری، دفاع از حاکمیت ملّی در برابر امپریالیسم، بخشی دیگر از عرصه‌های عمدهٔ مبارزه برای انجام دگرگونی‌های بنیادین و دموکراتیک در ایران است.

از دید حزب تودهٔ ایران، مبارزه برای انجام انقلاب ملّی-دموکراتیک پیروزمند در ایران و دستیابی به گسترده ترین دگرگونی‌های بنیادین و دموکراتیک، به طور مستقیم در جهت تأمین منافع راهبردی اجتماعی-اقتصادی طبقهٔ کارگر، دیگر زحمتکشان، و تحقق برنامه‌های نیروهای مترقی کشورمان است. نکتهٔ مهم این است که بدون حضور مؤثر جنبش کارگری سازمان‌یافته و تشکل‌های انقلابی ملّی و ترقی‌خواه، به سرانجام رساندن انقلاب ملّی-دموکراتیک و گذار از دیکتاتوری کنونی، نامحتمل است. تحولات دو دههٔ اخیر و عدم موفقیت جنبش ضددیکتاتوری تا کنون، مؤید این واقعیت است.

تا زمانی که جنبش کارگران و زحمتکشان به آن رشد کمّی و کیفی و آگاهی طبقاتی و سازمان‌یافتگی لازم نرسیده است که بتواند

ادامه در صفحه ۴۹

مُهر خود را بر جنبش عمومی ضددیکتاتوری بزند و با حضور فعال خود توازن نیرو را بر ضد دیکتاتوری ولایی تغییر دهد، و در شرایطی که تشکل‌های سیاسی و حزبی مدافع منافع طبقهٔ کارگر، دهقانان، و زحمتکشان از حضور مؤثر در جنبش عمومی ضددیکتاتوری محروم‌اند، انجام دگرگونی‌های بنیادین پایدار از طریق انقلاب ملّی-دموکراتیک بسیار چالش‌برانگیز خواهد بود. همین یکی از عوامل و دلایل عمدهٔ ادامه و باز تولید حکومت‌های دیکتاتوری در میهن ما بوده است.

بنابراین، سازمان‌دهی و ارتقای توان عملی-نظری جنبش کارگران و زحمتکشان و همچنین دیگر نیروهای اجتماعی در شرایط کنونی از جمله مهم‌ترین وظایف نیروهای چپ و حتیٰ نیروهای غیر چپِ ملّی و خواهان آزادی در راستای امکان‌پذیر شدن انجام تغییرهای دموکراتیک در سطح ملّی است.

۳. تأملی بر چگونگی رخداد انقلاب آتی در ایران

آنچه مسلّم است اینکه در جامعهٔ امروزین ایران، حاکمیت ولایت فقیه و اقتصاد سیاسی آن هر روز بیشتر در تقابل و تضاد با منافع و خواست‌های اکثریت مردم ایران قرار می‌گیرد. از دیدگاه حزب ما، برای حل این تضاد اصلی و عمده، یک اصل روشن است و آن هم ضرورت حذف کامل حاکمیت ولایت فقیه و انجام تغییرهای اساسی در عملکرد به‌غایت ناعادلانهٔ اقتصاد سیاسی کنونی، با هدفِ پایان دادن به حاکمیت لایه‌های سرمایه‌داران تجاری-مالی و بورژوازی بوروکراتیک-نظامی. مسئلهٔ اساسی در هر انقلاب عبارت است از مسئلهٔ قدرت سیاسی دولتی و انتقال آن به طبقه یا طبقات ملّی و پیشرو. این جابه‌جایی قدرت، جهش و تغییری انقلابی است و شواهد نشانگر ناگزیر بودن این دگرگونی بنیادین برای برون‌رفت از وضعیت بحرانی کنونی است.

روشن است که پیش‌بینی حوادث و رخدادهای مشخص در دوران شکل‌گیری انقلاب و در روند انتقال قدرت بسیار مشکل یا ناشدنی است و در شرایط کنونی کشور، کندوکاو و گمانه‌زنی در مورد حوادث و رخدادهای احتمالی در این دوره آن‌چنان کمکی به تدوین خطمشی و برنامهٔ مبارزه با دیکتاتوری نمی‌کند. چگونگی وقوع مشخص رخدادها در دورهٔ انتقال قدرت، یعنی دوره‌ای که حاکمیت ولایت فقیه دیگر توان اِعمال قدرت سیاسی را از دست می‌دهد و در شرف جایگزین شدن است، در نزد شماری از نظریه‌پردازان و نیروهای اپوزیسیون به موضوع اصلی و گرِهی مبهمی در مبارزهٔ جاری با دیکتاتوری ولایی تبدیل شده است که در بهترین حالت، فقط مایهٔ تلف شدن وقت و تلاش مبارزان است.

از دیدگاه ما، و در خطوط کلی، درجهٔ واماندگی، اندازه و شکل مقاومت و توان حاکمیت ایران برای حفظ دستگاه حکومتی موجود و به‌ویژه حفظ تسلّط ایدئولوژیک "اسلام سیاسی"، در برابر توان جنبش عمومی ضددیکتاتوری، عامل‌های داخلی اصلی تعیین‌کنندهٔ شکل و مضمون دورهٔ انتقال قدرت خواهند بود. همچنین، تأثیرگذاری توازن قدرت در جهان، که خودِ آن نیز مُدام در حال تغییر است، و به‌ویژه موقعیت رژیم ولایت فقیه در ارتباط با سیاست‌های امپریالیستی، در حال حاضر از جمله عامل‌های خارجی هستند که بی‌شک بر دگرگونی داخلی، و به تبع آن، بر شکل و مضمون رخدادهای دوران انتقال قدرت تأثیرگذار خواهند بود.

در حال حاضر می‌توان به دو دورهٔ مشخص به صورت دقیق‌تر پرداخت، یکی دورهٔ مبارزهٔ ضددیکتاتوری برای تغییر نظام سیاسی حاکم و انتقال قدرت طبقه یا طبقات ملّی و پیشرو، و دیگر، دورهٔ تلاش برای تحکیم نظام سیاسی نوین و تلاش برای فراهم کردن شرایط برای پیشرفتِ انقلاب در انجام دگرگونی بنیادین اقتصادی-اجتماعی. بر این اساس، می‌توان برنامهٔ عملیِ مبارزه با برای حذف حاکمیت ولایت فقیه را بنا بر دانسته‌ها و عامل‌های مشخص قابل‌تجزیه و تحلیل تدوین کرد و شعارهای قابل تحقق در شرایط عینی و ذهنی مشخص و موجود، به میان مردم برد. همچنین، می‌توان نقشهٔ راه را برای بازهٔ زمانی "پس" از انتقال قدرت، برای انجام تغییرهای بنیادین، نیز مشخص کرد.

حزب تودهٔ ایران بر پایهٔ تحلیل شرایط مشخص کنونی جامعهٔ ایران، یعنی در دورهٔ "پیش" از انتقال قدرت سیاسی، و به‌ویژه با درکِ ماهیتِ حاکمیت کنونی، معتقد است که کشور ما در مرحلهٔ ضرورت به انجام رساندن دگرگونی بنیادین دموکراتیک در سطح ملّی است. ما معتقدیم که این تحولاتِ ضروری فقط پس از حذف حاکمیت مطلق ولایت فقیه و جدایی دین از حکومت، امکان‌پذیر خواهد شد. همچنین، ما معتقدیم که در بازهٔ زمانی پس از خلع قدرت سیاسی از دیکتاتوری حاکم، و فارغ از شکل و مضمون و رخدادهای دورهٔ انتقال قدرت سیاسی، از نخستین اقدام‌های ناگزیر، از میان برداشتن نقش و توان نیروهای سیاسی نمایندهٔ طبقه‌ها و قشرهای واپس‌گرا در عرصهٔ سیاسی و اجتماعی-اقتصادی و دفاع از صلح و حق حاکمیت ملّی از طریق استقرار جمهوریِ ملّی و دموکراتیک ایران خواهد بود.

دورهٔ پس از انتقال قدرت سیاسی، شامل دگرگونی‌های ریشه‌یی و گسترده برای کنار زدن کهنه و زایش نو، و تأمین و تحقق منافع طیف وسیعی از طبقه‌ها و نیروهای اجتماعی ملّی و پیشرو خواهد بود.

توجه به این نکته ضروری است که تحقق انقلاب ملّی-دموکراتیک خودبه‌خودی نیست. شکل‌گیری تحوّل تاریخی در مسیر ترقی اجتماعی را، با فرض وجود مَحمل‌های مادّی و شرایط عینی لازم آن، باید سازمان داد و هدایت کرد تا بتوان بر نیروهای ترمزکنندهٔ غلبه کرد و انقلاب را به هدف‌هایش رساند. تجربهٔ شکست انقلاب مردمی ۵۷ نشان دهندهٔ اهمیت سازمان‌دهی و رهبری نیروهای مترقی در جنبش ضددیکتاتوری است. در آن انقلاب، بر اثر سرکوب خشن نیروهای چپ و دموکرات در رژیم سلطنتی، این نیروها از حضور متشکل، متحد، و مؤثر و گسترده در رهبری انقلاب محروم شدند و رهبری به دست نیروهایی افتاد که به شعارهای بنیادی انقلاب و به‌ویژه عدالت اجتماعی و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک اعتقادی نداشتند. پس باید موضوع سازمان‌دهی و هدایت انقلاب ملّی-دموکراتیک را از لحاظ نظری و تجربی با دقت بیشتری ارزیابی و بررسی کرد، و برای تدارک و پایداری آن در راه رسیدن به هدف‌های مرحله‌یی‌اش، برنامه‌ریزی کرد.

۴. ارزیابیِ روند دگرگونی‌ها و انقلاب‌های ملّی-دموکراتیک

در شماری از کشورهای در حال رشد، هدف‌های کلیدیِ برنامه‌ها و مبارزات حزب‌های کمونیست و نیروهای ملّی ترقی‌خواه در نیمهٔ دوم قرن بیستم میلادی را می‌توان در چارچوب تلاش برای تحقق دگرگونی‌های بنیادین ملّی-دموکراتیک دسته‌بندی کرد. برای مثال، ایران در دورهٔ نخست‌وزیری دکتر مصدق، گواتمالا در دورهٔ خاکوبو آربنز، اندونزیِ دورهٔ سوکارنو، شیلی در دورهٔ سالوادور آلنده، آفریقای جنوبی در دورهٔ حذف رژیم آپارتاید، و ایران در دورهٔ انقلاب ۵۷. همهٔ اینها با وجود فرازها و فرودهاشان به شکل‌هایی گوناگون، بنا بر شرایط عینی و ذهنی جامعه‌شان، در مجموع تحقق هدف گذار از دیکتاتوری و بسترسازی برای انجام دگرگونی‌های بنیادین دموکراتیک در سطح ملّی را دنبال می‌کردند و به همین دلیل آنها را تغییرهای ریشه‌یی دموکراتیکِ ملّی می‌نامیم. قابل توجه است که در تمام موارد پیش‌گفته، به غیر از آفریقای جنوبی، دولت آمریکا این تلاش‌های سترگ برای حذف حکومت‌های دیکتاتوری، دموکراتیک کردن جامعه، و توسعه دادن زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی جامعه به نفع مردم را به بهانهٔ مبارزه با خطر کمونیسم، به شکل‌های گوناگون، مانند کودتاهای خونین، دخالت مستقیم و غیرمستقیم سیاسی و اطلاعاتی، و جنگ‌افروزی ناکام کرد.

در دورهٔ چینش توازن قوا در پهنهٔ جهانی در چارچوب وجود دو قطب مشخص، یعنی امپریالیسم و هژمونی آمریکا در یک قطب و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در برابر آن، اتحاد نیروها در اکثر کشورها خواسته یا نخواسته، تحت تأثیر مبارزهٔ سیاسی-ایدئولوژیک و نظامی سوسیالیسم در برابر نظام سرمایه‌داری قرار می‌گرفت. بدون پرداختن به کنش و واکنش‌های عمیق، گسترده، و پیچیده در برههٔ جهان دوقطبی در قرن بیستم، می‌توان به واقعیتی مشخص در ارتباط با مبارزهٔ کنونی در راستای دگرگونی دموکراتیک و عدالت اجتماعی اشاره کرد: در دورهٔ جهان دوقطبی، به‌رغم وجود تنش‌های موسوم به "جنگ سرد" و جنگ‌افروزی‌ها و کودتاهای ساخته و پرداختهٔ امپریالیسم، در مجموع تعادل معیّنی در توازن قوا و ثباتی نسبی، به‌ویژه در افق قابل‌رؤیتِ صحنهٔ سیاسی، هم در جهان و هم در سطوح ملّی، و امکان پیش‌بینی خطوط کلی برخی رویدادهای مهم و اساسی وجود داشت. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که در آن دورهٔ تاریخی، نیروهای هوادار بدیل یا گزینهٔ سوسیالیستی در جهان، و در رأس آنها اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، امکان مسدود کردن و حتیٰ در مواردی عقب راندن کامل امپریالیسم و جریان‌های راست‌گرا و ارتجاعی را فراهم کرده بودند. از این رو، نیروهای مترقی چپ و ملّی در بسیاری از کشورها، یا در حکم رهبری یا در

ادامه در صفحه ۵۰

جایگاهی مهم در رهبری یا جامعه برای پیشبُرد مبارزات رهایی‌بخش از استعمار و یا انقلاب‌های ملّی-دموکراتیک مطرح و نقش‌آفرین بودند. آن وضعیت دیگر وجود ندارد، و وضعیتی که در حال حاضر وجود دارد با چالش‌های جدّی روبروست و در واقع نمودار واقعی و عملی چرخش در توازن قدرت سیاسی میان نیروهای ارتجاعی و پیشرو در پهنهٔ جهانی است.

روشن است که تدوین برنامه و خط‌مشی مبارزه برای دگرگونی‌های بنیادین دموکراتیک و توسعهٔ اجتماعی-اقتصادی در میهن ما بدون در نظر گرفتن شرایط جهانی و سیاست‌های امپریالیسم، فقط خیال‌بافی خطرناکی خواهد بود. با وجود این، آنچه نقش اصلی و عمده در امکان‌پذیر شدن دگرگونی ملّی-دموکراتیک در کشور ما را دارد، عامل‌های داخلی و نحوهٔ عملکرد نیروهای پیشرو است. از این رو، ارکان اصلی تشکیل‌دهندهٔ خط‌مشی و طرح برنامهٔ کنگرهٔ هفتم حزب تودهٔ ایران بر اساس نقش کلیدی نیروهای سیاسی و تضادهای اصلی داخلی تنظیم شده است.

۵. چرا دگرگونی‌های بنیادین ملّی-دموکراتیک راهی ناگزیر در شرایط مشخص ایران است؟

تجربهٔ بیش از یک قرنِ گذشته نشان می‌دهد که حکومت‌های دیکتاتوری سلطنتی و ولایی در میهن ما نتایج مشابهی داشت است که عبارتند از:

در عرصهٔ سیاسی: حفاظت از اقتصاد سیاسی ناعادلانهٔ ضدمردمی، فساد، انحصار و رانت‌خواری با زیر پا گذاشتن اراده و خواستِ مردم در تعیین نوع و شکل ساختارهای حکومتی با توسل هر چه بیشتر به سرکوب شدید و مداوم آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک.

در عرصهٔ اقتصادی-اجتماعی: گسترش فزایندهٔ بی‌عدالتی و فقر، و بی‌ثباتی و افتِ دائمی وضعیت معیشتی زحمتکشانِ یدی و فکری و دیگر فرودستان شهر و روستا، و به حاشیه راندن و محدود کردن نقش مؤثر قشرهای میانی و بورژوازی ملی در اقتصاد و جامعه.

تداوم و تشدید سیاست‌های ضدمردمی در حوزهٔ حقوق و آزادی‌های دموکراتیکِ مردم و همچنین گسترش بی‌عدالتی در عرصهٔ سیاست‌های کلان اقتصادی-اجتماعی در عین حال کشور را در حوزهٔ روابط خارجی با ضعف و بحران‌هایی جدّی روبرو کرده است و خواهد کرد. این رژیم‌های دیکتاتوری تحت حاکمیت مطلق یک شخص، با وجود برخی تفاوت‌ها در طرز عمل شان، در تحلیل نهایی در برابر دست‌اندازی‌های قدرت‌های خارجی (به‌ویژه دخالت‌های امپریالیسم آمریکا در ۷ دههٔ گذشته) به‌عوض دفاع کردن از حق حاکمیت ملّی، برای بقای حاکمیت خودشان به سوی اتخاذ سیاست‌هایی عمیقاً برخلاف منافع ملّی سوق داده شده‌اند و می‌شوند. برای مثال:

استبداد محمدعلی شاه زیر فشار تغییرات برآمده از فروپاشی نظام سنّتی، تشدید تورم و بحران اقتصادی، و شیوع وبا، به منظور حفظ حکومت و نظام سنّتی به سرکوب‌های بسیار شدید آزادی‌خواهان پرداخت. در نهایت، در سال ۱۲۸۷، محمدعلی شاه با توسل به دخالت‌های مستقیم روسیهٔ تزاری و بریتانیا، با به توپ بستن مجلس، جنبش مشروطه را به خون کشاند.

در دورهٔ سرکوب‌های شدید رضاشاه برای نابودی کامل جنبش مشروطه‌خواهی، به‌رغم برخی اقدام‌های انجام شده در مسیر تمرکز سیاسی-اداری و ایجاد مراکز صنعتی، با وخیم شدن وضعیت اقتصادی به‌موازات ادامهٔ جنگ جهانی دوّم، رضاشاه در سال ۱۳۲۰ برای مدیریت بحران‌ها به ائتلاف با فاشیسم هیتلری روی آورد، ایران توسط نیروهای متفقین شوروی و بریتانیا به اشغال درآمد، و در نهایت شاه از قدرت برکنار و از کشور بیرون برده شد.

در دورهٔ دیکتاتوری محمدرضاشاه، برای تداوم رژیم پهلوی و پیشبُرد سیاست‌های امپریالیستی در راستای حفظ "کنترل استخراج و فروش نفت"، با توسل به کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ساقط کردن دولت ملّی دکتر مصدق و پایمال کردن حق حاکمیت ملّی و احیای دیکتاتوری، امکان دگرگونی های ملّی-دموکراتیک از میان برده شد. پس از بیش از دو دهه سرکوب و حکومت پلیسی، با وخیم شدن وضعیت اقتصادی و شروع اعتراض‌ها و خیزش‌های مردمی در دی ۱۳۵۷، ژنرال رابرت هایزر بدون اجازهٔ شاهنشاه وارد ایران شد و بنا بر دستورهای اکید او به اُمرای ارتش شاهنشاهی برای منحرف کردن مسیر انقلاب ضدسلطنتی به سوی "انقلاب اسلامی"، با سازمان‌دهی خروج شاه از ایران در نهایت راهِ رهبری خمینی و تسلط یافتن فاجعه‌بار "اسلام سیاسی" بر کشور ما هموار شد.

در دههٔ نخست پس از انقلاب بهمن ۵۷، در زیر سایهٔ حاکمیت مطلق خمینی، با سرکوب خونین و کشتار زندانیان سیاسی و ادامهٔ جنگ ویرانگر ایران-عراق به دستور دیکتاتور، کشور متحمل صدمه‌های جبران‌ناپذیری شد. در این برهه، حاکمیت با وجود سر دادن شعارهای ضدآمریکایی، مذاکرات مخفی با آمریکا را برای خرید اسلحه در روندِ مدیریت بحران جنگ ادامه می‌داد. پس از جنگ، از اواخر دههٔ ۶۰ خورشیدی تا کنون، با موافقت و پشتیبانی خامنه‌ای، برنامه‌های کلان اقتصاد ملّی کشور از راه اجرا شدن تعدیل‌های ساختاری نولیبرالی بر اساس آنچه در چارچوب "جهانی شدن" به "اجماع واشنگتن" معروف شده است، پیش برده شده است. سه دهه اجرای برنامه‌های اقتصادی نولیبرالی به از درون تهی شدنِ اقتصاد ملّی منجر شده است که حاصل آن اقتصاد سیاسی به‌غایت ناعادلانه‌ای در خدمت منافع کلانِ لایه‌های فوقانی بورژوازی است که خواهان پیوند هرچه گسترده‌تر سرمایهٔ داخلی با سرمایه‌داری جهانی به زیان منافع ملّی است.

از دههٔ ۸۰ خورشیدی، با عملیاتی شدن برنامه‌های هسته‌یی ماجراجویانه و ضدملّی و در پی آن، تحمیل تحریم‌های کمرشکن سازمان ملل متحد و آمریکا، شاهد اجرای "نرمش‌های قهرمانانه" دیکتاتور علی خامنه‌ای برای برون‌رفت از بحران‌های اقتصادی کشور بوده‌ایم. به دلیل گروگان گرفته شدن اقتصاد ملّی نامولّد و متکی به صدور نفتِ خام و دلار، و به حراج گذاشته شدن منابع کشور برای "تداوم نظام" در برابر خطر برآمده از سقوط اقتصاد ملّی، رژیم ولایی به‌جای اتکا به منابع انسانی و توسعهٔ اقتصاد و عدالت اجتماعی، به ادامهٔ سرکوب اعتراض‌ها و خیزش‌های مردمی برای مدیریت کردن بحران‌های چندوجهی متوسل شده است و به مُماشات با آمریکا و دیگر قدرت‌های امپریالیستی روی برده است، آن هم به زیان منافع ملّی و از موضعی بسیار ضعیف.

عامل مشترک در حیطهٔ اقتصاد ملّی در میان تمام حکومت‌های دیکتاتوری در یک قرن اخیر، ژرفش و گسترده‌تر شدن بی‌عدالتی اجتماعی-اقتصادی برآمده از اقتصاد سیاسی استثمارگرانهٔ آنها بوده است. عملکرد این گونه شکل‌های اقتصاد سیاسی با وجود برخی وجوه تمایز مهم بین آنها، در نهایت در مَجرای منافع لایه‌های فوقانی جامعه، چه از سنخ شبه‌فئودال و زمین‌داران بزرگ سنتی (در دوره‌های قاجار و رضاشاه) یا بعداً در قالب سرمایه‌داری کُمپرادور پُرقدرت (دورهٔ محمدرضاشاه)، و در سه دههٔ اخیر، در خدمت منافع لایه‌های قدرتمند سرمایه‌داری مالی-تجاری و بوروکراتیک-نظامی (در دورهٔ حکومت اسلامی) بوده است.

عامل مشترک تعیین‌کننده در حیطهٔ سیاسی این بوده است که چون همهٔ حکومت‌های دیکتاتوری (سلطنتی یا ولایی) به اقتصاد سیاسی استثمارگرانه و لایه‌های فوقانی سرمایه و قدرت متکی بوده‌اند، برای حفظ منافع عظیم خصوصی و اقشار حاکم و مهار اعتراض‌ها نسبت به بی‌عدالتی، به‌جز تداوم و تشدید سرکوب به عامل دیگری اتکا نداشته‌اند. حاصل این فرایند همواره ظهور بحران‌های خارجی و شیوه‌هایی از مداخله و دست‌اندازی از خارج را که پیشتر به آنها اشاره شد، امکان‌پذیر کرده است.

عملکرد اقتصاد سیاسی استثمارگرایانه و به تبع آن شیوهٔ حکمرانی دیکتاتوری در همهٔ این حکومت‌ها در یک قرن اخیر، به بی‌ثباتی داخلی، به خطر افتادن حق حاکمیت ملّی، و به دنبال آن تحت شعاع قرار گرفتن تحولات کلیدی به دلیل اوج‌گیری بحران خارجی و دخالت‌های خارجی منجر شده است. این فرایند تکرار شونده در نهایت موجب به تعویق افتادن امکان تحقق تغییرهای بنیادین و دموکراتیک و عدم رشد نیروهای مولد کشور شده است.

تداوم این فرایند در صد سال گذشته سدّی بر سر راه پیشرفت جامعه بوده است. تکرار این دور باطلِ ویرانگر، در هر دوره از حکومت‌های دیکتاتوری موجب به هدر رفتن منابع انسانی و طبیعی کشور و فرصت‌های ارزشمندی شده است، منابع و فرصت‌های تاریخی‌ای که باز تولیدشان نامحدود و قابل‌تکرار نیست. مهم اینکه پیامدهای منفی اجتماعی-اقتصادی سنگین و ویرانگرِ تکرارِ این تناوب قهقرایی، در "سطح ملّی" بوده، یعنی گریبان‌گیر طیف وسیع (اکثریت) مردم کشور شده است. حکومت‌های دیکتاتوری سرانجام رشد اقتصاد ملّیِ هَر چند ناموزونِ حاصل شده در دورهٔ حاکمیت شان را بی‌ثبات و متزلزل

ادامه در صفحه ۵۱

کرده‌اند و هر گونه انتقاد و اعتراض نسبت به این پیامدهای منفی اجتماعی-اقتصادی را در سایهٔ نبود آزادی‌های دموکراتیک خفه کرده‌اند. روشن است که طبقه‌ها و لایه‌های زحمتکشانِ مُزدبگیر و حقوق‌بگیر و لایه‌های خرده‌بورژوازی تولیدی همواره هزینه‌های سنگینِ این دورِ باطلِ ویرانگر را پرداخته‌اند و لایه‌های فرودست هرچه بیشتر به حاشیه کشانده شده‌اند.

بنابراین، قطع کردن این دورِ باطل، بالاترین اولویت مبارزهٔ سیاسی در ایران است. در شرایط کنونی، این به معنای حذف حاکمیت مطلق فردی با ایجاد شرایط برای حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و بر شئون اساسی کشور است که فقط از طریق ایجاد مبانی دموکراسی، آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک، و دگرگونی‌های بنیادین و دموکراتیک در سطح ملّی می‌تواند محقق شود. بار دیگر شایان یادآوری است که تحوّل جامعهٔ ما به جلو به‌خودی‌خود رخ نمی‌دهد، و روشن است که بدون اراده و عمل آگاهانهٔ انسان‌ها محقق نخواهد شد. بنابراین، در روندِ تدارکِ نیروی سیاسی کارآ برای گذار از دیکتاتوری، و آن هم برای همیشه، باید دو مشخصهٔ تعیین کننده را بدون صادر کردن احکام مطلق و ذهن‌گرایی در مورد قطعی بودن نتیجهٔ روند تحولات کشور در نظر داشت:

در درجهٔ اوّل باید بتوان توازن نیرو را علیه دیکتاتوری ولایی، بر محور اتحاد نیروهای اجتماعی ملّی و پیشرو، به سود این نیروها تغییر داد.

در شرایط کنونی کشور، مبارزهٔ ضددیکتاتوری نمی‌تواند به سازمان‌دهی برای سرکردگی یک طبقهٔ اجتماعی و حاکمیت یک نیروی سیاسی خاص محدود شود، چون این چنین طبقه یا این چنین حزب سیاسی قدرتمندی که به‌تنهایی بتواند امر مبارزه را به طور مؤثر و تا پیروزی قطعی به پیش برد، در عمل در حال حاضر در صحنهٔ مبارزهٔ کشور حضور ندارد، و در آیندهٔ قابل پیش‌بینی نیز تغییر این وضعیت بعید به نظر می‌رسد. در شرایط کنونی، اتحاد نیروهای ملّی و ضددیکتاتوری تنها راه به جلو است و در غیر این صورت، توازن نیرو بر ضد رژیم حاکم تغییر نخواهد کرد مگر با توسل به نیروی خارجی به قصد براندازی (تغییر رژیم)، که حزب تودهٔ ایران قاطعانه با آن مخالف است.

به‌رغم اینکه رژیم ولایت فقیه در وضعیتی نامتعادل قرار گرفته و با بحران‌های چند وجهی حال‌ناشدنی روبرو شده است، ولی این شرایط به‌تنهایی دلیل کافی و قوی برای فروپاشی خودبه‌خودی "نظام" نیست. فروپاشی اجتماعی، دخالت از خارج یا وارد شدن کشور به اوضاع نامعلوم و بدون برنامه‌ریزی و بدون جایگزین مترقی، سناریوهایی نیستند که مورد حمایت و خواستِ نیروهای مترقی ملّی، دموکراتیک، و خواهان عدالت اجتماعی باشند و در برنامهٔ سیاسی آنها گنجانده شود.

بر این اساس، مبارزه برای رهایی کشور از بحران‌های سیاسی-اقتصادی که همواره به بازتولید حکومت‌های دیکتاتوری در میهن ما منجر شده است، باید با توجه به ارتباط ساختاری مهم و متقابل بین "دموکراسی، عدالت اجتماعی، و حق حاکمیت ملّی" سازمان‌دهی شود. بنابراین، در برنامهٔ حداقل برای مبارزه با دیکتاتوری، باید با توجه به این سه مؤلفهٔ مهم تلاش را برای جذب حداکثر نیرو از میان طیف وسیع طبقه‌ها و لایه‌های اجتماعی کشور در نظر داشت. هر یک از این سه مؤلفهٔ "دموکراسی، عدالت اجتماعی، و حق حاکمیت ملّی" به درجه‌هایی گوناگون در بر دارندهٔ دغدغه‌ها و مطالبات اصلی طیف وسیع طبقاتی و لایه‌های گوناگون اجتماعی‌اند که ضروری است آنان و نیروهای سیاسی نمایندهٔ آنها هم‌زمان وارد اتحاد مرحله‌یی و وسیع شوند. از این رو، هدف‌ها و شعارهای مبارزاتی برای ایجاد تغییرهای بنیادین در دورهٔ مبارزهٔ پیش از گذار از حکومت دیکتاتوری ولایت فقیه نمی‌تواند چیزی باشد به غیر از آن دسته از تغییرهای مرتبط با یکدیگر که بر وسیع‌ترین قشرهای اجتماعی تأثیر گذارد.

۶. مبارزه و ایجاد عوامل ضرور برای پایان دادن به دیکتاتوری و گذار به مرحلهٔ تحولات ملی و دموکراتیک

تاریخ معاصر جهان و کشور ما نشان دهندهٔ تجربه‌های متفاوتی از موفقیت و ناکامی کشورهای توسعه نیافته در طی فرایند گذار از دیکتاتوری است. تحقق دگرگونی های ملّی-دموکراتیک در دوره‌های عقب راندن یا حذف دیکتاتوری‌ها با پیچیدگی‌ها، موفقیت‌ها و شکست‌هایی (و گاه بازتولید دیکتاتوری دیگری) روبرو بوده است. تحولات اجتماعی در خلأ و بنا بر دستورهای این یا آن شخصیت یا در خط سیری اتفاقی، یا مهم‌تر از آن، در مسیری مستقیم رخ نمی‌دهند. در عین حال، پیش‌زمینه‌ها و تدارک نیروهای سیاسی ضددیکتاتوری در دورهٔ پیش از دیکتاتوری و در دوره پس از گذار از دیکتاتوری ارتباطی گسست‌ناپذیر با یکدیگر دارند.

بنابراین، کنکاش و پاسخ‌دهی به دو پرسش نقشی مهم در تعیین خط‌مشی مبارزهٔ ضددیکتاتوری و برنامهٔ حزب سیاسی ترقی‌خواه دارد: (۱) حداقلِ پیش‌زمینه‌ها برای موفقیتِ مبارزه در برههٔ پیش از گذار از دیکتاتوری و افزایش نیرو و توان مادّی در جهت حذف حکومت دیکتاتوری و جاری شدن دگرگونی های دموکراتیک در سطح ملّی چیست؟ و (۲) چگونه می‌توان موفقیت یا شکستِ انقلاب ملّی-دموکراتیک، یعنی مهیا بودن شرایط برای تحولات سیاسی و اجتماعی-اقتصادی پس از حذف حکومت دیکتاتوری را ارزیابی کرد؟

برای پاسخ دادن به این دو سؤال، رجوع به تجربه‌های عملی موفق و ناموفق اخیر می‌تواند روشنگر باشد. در اینجا قصد مقایسهٔ این تجربه‌ها با یکدیگر نیست، بلکه غرض، واکاوی عامل‌های تعیین کننده و عملکرد موفق یا ناموفق آنها در پرتو پرسش‌های پیش‌گفته است:

نمونهٔ موفق:

پیش زمینه و دورهٔ قبل از انقلاب و گذار از رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی: الف) طیف تعیین کنندهٔ نیروهای سیاسی با موفقیت توانسته بودند در چارچوب کنگرهٔ ملّی آفریقا جبهه وسیع ملّی با نفوذ و مؤثری را تشکیل دهند. ب) رئوس اساسی برنامهٔ سیاسی و اقتصادی پس از گذار را تعیین کرده و اکثریت نیروهای درون کنگره آن را پذیرفته بودند. پ) در عرصهٔ بین‌المللی، همبستگی عظیمی را با جنبش ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی، به‌خصوص بر محور حمایت از نیروهای مترقی، ایجاد کرده بودند که توانست حمایت گستردهٔ افکار عمومی را جلب کند، و به‌ویژه بر دولت‌های اصلی حامی رژیم آپارتاید- آمریکا و بریتانیا- فشار تعیین‌کننده‌ای وارد آورد. نکتهٔ مهم و اساسی آن است که در این دورهٔ پیش از گذار از دیکتاتوری، بدون برپایی جبههٔ وسیع اتحاد نیروهای ملّی و مترقی ضددیکتاتوریِ آپارتاید بَر گِرد کنگرهٔ ملّی آفریقا به رهبری نلسون ماندلا و حزب کمونیست آفریقای جنوبی، هیچ‌گونه جایگزین و دورنمای واقعی برای رهایی خلق‌های گونه‌گون این کشور از دیکتاتوری وجود نداشت.

دورهٔ پس از گذار از دیکتاتوریِ آپارتاید و آغاز دگرگونی های ملّی-دموکراتیک در مجموع موفقیت‌آمیز بوده و پایه‌های آن در حال تقویت است، و آزادی نیروهای سیاسی و رسانه‌ها و فعالان مدنی پیشرو تضمین شده است. امّا تحولات ضعف‌های معیّن مهمی نیز در سرعت و به‌خصوص در کیفیت تغییرهای بنیادین اجتماعی-اقتصادی داشته و دارد که برآمده از حل نشدن تضادهای حادّی است که هنوز در سطح جامعه وجود دارد. مشکل اساسی در جابه‌جایی‌های نامناسب و منفی در رهبری دورهٔ پس از گذار از دیکتاتوریِ آپارتاید است که ناشی از رشد سریع نفوذ و قدرت بورژوازی سیاهان در نیروهای درون کنگرهٔ ملّی آفریقا است. این امر باعث پدید آمدن چرخش‌های نامطلوب و رشد فسادهای مالی و اداری و مخدوش شدن برنامه‌های دولت در پیشبُرد دگرگونی‌های اجتماعی-اقتصادی شده که مسیر تعیین شده برای دگرگونی های ملّی-دموکراتیک را با موانع فزاینده‌ای روبرو ساخته است. همچنین، فشار سرمایه‌های کلان و امپریالیسم آمریکا و بریتانیا از همان ابتدای حذف رژیم آپارتاید موجب کُند شدن روند انجام تغییرهای بنیادین اجتماعی-اقتصادی شد، و با فروپاشی "نظام سوسیالیستی موجود" این روند کُندتر هم شد. حضور سرمایه‌های بزرگ خارجی در بخش عمدهٔ اقتصاد آفریقای جنوبی و به‌ویژه در بخش‌های معادن طلا و پلاتین و بانک‌های بزرگ سرمایه‌داری مانند "بارکلی»، و وحشت از فرار این سرمایه‌های فراملیتی در واکنش به سیاست‌های رادیکال دولت و پیامدهای آن بر اشتغال، ترمزی در مقابل روند پیشبُرد دگرگونی های ملّی-دموکراتیک بود.

حزب کمونیست آفریقای جنوبی در حالی که نقش رهبری و کلیدی در چند دهه مبارزه و سرانجام شکست دادن دیکتاتوری آپارتاید داشته است، پس از گذار از آپارتاید در موقعیت و شرایط نوینی قرار گرفت. هر چند هنوز هم توان این حزب در حکم یکی از ارکان اصلی کنگرهٔ ملّی آفریقا و در اتحاد با اتحادیه‌های کارگری عامل اصلی بازدارنده و عقب راندن نفوذ سیاسی بورژوازی از رهبری آفریقای جنوبی و افشا شدن فساد مالی آن بوده است، امّا نقش آن در

ادامه در صفحه ۵۲

رهبری تحولات با چالش‌هایی روبرو بوده است.

نتیجه گیری:

الف) دورهٔ انتقال قدرت از دیکتاتوری آپارتاید برخلاف شماری از پیش‌بینی‌ها خشونت‌آمیز نبود، بلکه بر اساس برخی توافق‌ها صورت گرفت و نوعی واگذاری مسالمت‌آمیز قدرت در شرایطی بود که نژادپرستان سفیدپوست امکان ادامهٔ قدرت را نداشتند.

ب) گذار از دیکتاتوری پدیدآورندهٔ کیفیتی نو و جهشی انقلابی بود که نیروهای مترقی را در شرایطی بسیار مناسب‌تر و با امکان‌هایی مؤثر در امر پیشبُرد دگرگونی های دموکراتیک و توسعهٔ اجتماعی-اقتصادی به نفع طبقهٔ کارگر و زحمتکشان و به‌ویژه رشد و تحول نیروهای مولد قرار داد.

پ) تضادهای اصلی در سطح ملّی، یعنی نابرابری‌های اجتماعی و طبقاتی، در سطح تمام کشور همچنان ادامه یافته است. گرچه قشری از سیاهان توانسته‌اند به امکانات مالی و شغلی مناسب‌تری دست یابند، ولی در سطح کشور، شاخص‌های توزیع ثروت، مسکن و اشتغال، خشونت اجتماعی، و دسترسی به بهداشت و درمان هنوز نشانگر مشکلی اساسی است.

ت) شرایط کنونی جهانی با چرخش توازن قوا در سه دههٔ اخیر به سود امپریالیسم و تحمیل و گسترده شدن الگوی نولیبرالیسم اقتصادی موجب کاهش توان نیروهای سیاسی و شرایط مادّی ضرور برای اجرای برنامهٔ اقتصاد مردمی شده است. در نتیجه، پیشبُرد سریع‌تر دگرگونی‌های بنیادین ملّی-دموکراتیک و به‌ویژه سوق دادن این دگرگونی‌ها در مسیر تدارک مرحلهٔ سوسیالیستی تحوّل اجتماعی در آفریقای جنوبی به تعویق افتاده است.

نمونه ناموفق:

پیش زمینه های انقلاب بهمن ۵۷ و عواملی که به شکست انقلاب بهمن منجر شد انقلاب ۵۷، یعنی گذار از دیکتاتوری سلطنتی، در شرایطی رخ داد که پیش‌زمینه‌های آن از نظر اتحاد نیروهای سیاسی ضددیکتاتوری و توافق آنها بر سر برنامهٔ حداقل پس از گذار به هیچ شکل وجود نداشت. حتیٰ در اوایل سال ۵۶ و در شرایطی که ابعاد بحران اقتصادی در کشور مشخص بود، هیچ نیرویی دید روشنی از چگونگی روند گذار از دیکتاتوری سلطنتی و زمان آن نداشت، و هیچ نشانه‌ای حاکی از همراهی و هماهنگی و تبادل‌نظر بین نیروهای سیاسی برای اتحاد و پذیرش برنامهٔ حداقل وجود نداشت. تنها برنامه و ارزیابی واقع‌بینانه از وضعیت اجتماعی-اقتصادی ایران و توان نیروهای گوناگون در آن، متعلق به حزب تودهٔ ایران بود که در برنامه و ارزیابی‌های پلنوم ۱۵ حزب در تیر ۱۳۵۴ درج شده بود. فراخوان‌ها و ارزیابی‌های حزب ما در مورد شرایط و ضرورت تغییر در مسیر دگرگونی‌های ملّی-دموکراتیک بود، ولی به دلیل وجود تفرقه بین نیروهای سیاسی فعال در جامعه، متأسفانه به محوری برای اتحاد و همکاری تبدیل نشد. به عبارت دیگر، هیچ‌کدام از ابزارهای ضرور در دورهٔ پیش از انقلاب ملّی-دموکراتیک برای برچیدن حکومت دیکتاتوری شاه تدارک دیده نشده بود:

الف) اتحاد در چارچوب جبههٔ وسیع وجود نداشت و طیفی از نیروها، مانند جریان‌های مذهبی و برخی دیگر از نیروها، فعالانه برخلاف اتحاد نیروها عمل می‌کردند؛

ب) فکر تدوین و پذیرش برنامهٔ حداقل در دورهٔ پس از دیکتاتوری در بین نیروهای غیرمذهبی وجود نداشت.

پ) بنا به شرایط تاریخی و ذهنی جامعه نسبت به باورهای‌های مذهبی، و همچنین نحوهٔ عملکرد رژیم سلطنتی و سرکوب حساب شدهٔ نیروهای چپ در آن رژیم، نیروهای اسلامی که اجازه داشتند در مساجد و تکایا به سازمان‌دهی خود بپردازند، نسبت به دیگر نیروهای غیرمذهبی مخالف رژیم شاه در موقعیت به‌مراتب بهتری برای سازمان‌دهی و فعالیت سیاسی در بطن جامعه قرار داشتند.

تحولات پس از دیکتاتوری سلطنتی و شکست انقلاب بهمن ۵۷ و عدم امکان اجرای تغییرهای ملی-دموکراتیک

الف) اگرچه انقلاب ملّی-دموکراتیک بهمن ۵۷ توانست با سرنگونی حکومت سلطنتی مرحلهٔ انتقال قدرت سیاسی را به سرانجام برساند، ولی در نبود جبههٔ متحدی از نیروهای مترقی و دموکراتیک جامعه، نیروهای ارتجاعی و مدافعان "اسلام سیاسی" به رهبری خمینی از حدود یک سال پس از انقلاب به بعد توانستند با استقرار گام‌به‌گام استبداد مذهبی، انقلاب شکوهمند مردم ما را که با فداکاری‌های بسیار به پیروزی رسیده بود، متوقف و سرانجام با استقرار حکومت دیکتاتوری قرون وسطایی به شکست بکشانند.

ب) استقرار حکومت استبداد متکی بر اسلام سیاسی همچنین به مسلط شدن سرمایه‌های تجاری-سنّتی و پیدایی و رشد سرمایه‌داری بوروکراتیک-انگلی در میهن ما منجر شد.

پ) روشن است که مجموعهٔ نیروهای اسلامی که حول خمینی جمع شدند، با وجود منافع مختلف طبقاتی (از خرده‌بورژوازی تا سرمایه‌داری بزرگ و حتیٰ نمایندگان زمین‌داران بزرگ) بر اساس دیدگاه‌های عمیقاً ارتجاعی و واپس‌گرایانهٔ مبتنی بر "اسلام سیاسی" نه توان و نه خواست آن را داشتند که انقلاب ملّی-دموکراتیک ملّت ما را به سرانجام موفق خود برسانند. از این منظر، این نیروها نه‌تنها متحد طبقه کارگر میهن ما نبودند، بلکه در اساس طبقهٔ کارگر و حزب آن را دشمن و خطری جدّی برای حفظ قدرت و نفوذ خود محسوب می‌کردند.

ت) یکی از درس‌های مهم تجربهٔ ناکام انقلاب ملّی-دموکراتیک ایران این بود که اگر چه انقلاب با توطئه‌ها و تلاش‌های گوناگون امپریالیسم برای به شکست کشاندن آن روبرو بود ولی کم‌توجهی به امر تحقق حقوق و آزادی‌های دموکراتیک فقط به رشد نیروهای ارتجاعی و قدرت گرفتن آنها و در نهایت استقرار نظام سیاسی دیکتاتوری کمک کرد.

نتیجه گیری:

هر چند اکنون با نگاه به گذشته آسان‌تر و شفاف‌تر می‌توان شرایط بغرنج و سیّالی را که نیروهای سیاسی در دورهٔ پس از دیکتاتوری سلطنتی با آن روبرو بودند بررسی کرد و به نتیجه‌گیری‌های دقیق‌تری دست یافت، امّا روشن است که مشخصه‌های اصلی و ضروری در دورهٔ پیش از انتقال قدرت از دیکتاتوری سلطنتی در فرایند انقلاب ملّی-دموکراتیک ایجاد نشده بود. همچنین، مشخصه‌های عمدهٔ عینی و ذهنی حاصل شده در دورهٔ پس از دیکتاتوری شاه و تغییرهای برآمده از دورهٔ انتقال قدرت، تحت رهبری خودکامهٔ خمینی و اسلام‌گرایان، فاقد معیارهای شرایط مشخص و لازم برای تحقق دگرگونی های ملّی-دموکراتیک بود و از حرکت در مسیر تحقق آرمان‌های انقلاب منحرف شد.

بنابراین اگر در آفریقای جنوبی تدارک‌های لازم بین نیروهای سیاسی مطرح در دورهٔ قبل از انتقال قدرت، یعنی پیش از گذار از دیکتاتوری آپارتاید، به ثمر رسیده بود و جبهه‌ای واحد به رهبری نیروهای ملّی و با شرکت حزب کمونیست و کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری (کوساتو) نضج گرفته بود، و به‌ویژه این نیروها با یکدیگر وارد اتحاد شده بودند، امّا در روند انقلاب ۱۳۵۷ ایران هیچ‌کدام از این پیش‌زمینه‌های اساسی فراهم نشد.

تاریخ گواه این واقعیت است که حزب ما همواره سعی در ایجاد زبان مشترک بین نیروها و طبقه‌هایی داشت که اتحاد بین آنها می‌توانست نیروی مادّیِ لازم برای تحرّکی عظیم در دفاع از حاکمیت ملّی و آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک را در کشور به وجود آورد. از بازهٔ زمانی ۱۳۲۰ تا کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حزب تودهٔ ایران با در دست داشتن برنامه و درک مشخص از شرایط، همواره پیگیرترین نیرو در تلاش برای ایجاد اتحادهای سیاسی موفق بوده است.

دورهٔ پس از دیکتاتوری شاه، برای نیروهای سیاسی- مانند حزب تودهٔ ایران- در کشورهای استبداد زده و توسعه نیافته‌ای مانند ایران که به‌درستی بین مبارزهٔ ضددیکتاتوری برای ایجاد دگرگونی های ملّی-دموکراتیک و مبارزه برای دفاع از حق حاکمیت ملّی پیوندی ساختاری و تنگاتنگ قائل هستند، درس‌های ارزنده‌ای در مورد اهمیت اتحادها بر اساس دفاع از دموکراسی، حاکمیت ملّی، و آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک در بردارد. اتحاد با نیروهای

ادامه در صفحه ۵۳

راست‌گرای بی‌باور به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و منافع ملّی اکثریت در مبارزه با امپریالیسم، اتحادی واقعی و مترقی نیست و نخواهد بود، حتی اگر هدف از آن اتحاد مرحله‌یی کوتاه‌مدّت باشد. تجربه نشان می‌دهد که چنین اتحادی در انتها رابطه‌ای یک‌طرفه، پُرخطر و به نفع ارتجاع و دیکتاتوری خواهد بود که به قربانی شدن آزادی‌های دموکراتیک تغییر می‌یابد. امید به این نوع نیروهای راست‌گرا برای مبارزه در جهت پیشبُرد دگرگونی‌های ملّی-دموکراتیک بی‌پایه است.

۷. چارچوب ضروری برای اتحادهای مرحله‌یی در دورهٔ مبارزهٔ بر ضد دیکتاتوری

برای نیروهای سیاسی موضوع "اتحادها" از جمله مسائل پایه‌یی است که هر حزب سیاسی لازم است در مورد آن موضع مشخص و اصول تعیین کننده‌ای را تعریف کرده باشد و بر آن متعهد باشد. مسلماً از قبل نمی‌توان در همهٔ جوانب موضوع به سؤال‌هایی پاسخ داد که در آینده پیش خواهد آمد. امّا در سطح کلی، برای پایه‌ریزی و امکان‌پذیر کردن مذاکرات و رسیدن به اتحادهای مرحله‌یی ضرور با یکدیگر، برنامهٔ نیروهای سیاسی باید در بر دارندهٔ مواضع مشخص در چندمورد اساسی باشد. از دیدگاه حزب تودهٔ ایران، بازهٔ زمانی تداوم اتحادها بستگی به محقق شدن هدف‌های پذیرفته‌شده توسط شرکت‌کنندگان در اتحاد دارد که باید به طور شفاف بیان و در معرض اطلاع افکار عمومی نیز قرار داده شود.

از دیدگاه حزب تودهٔ ایران تغییر دادن توازن نیروها بر ضد دیکتاتوری ولایی شرطی اساسی در گذار موفق از حاکمیت مطلق ولایت فقیه و فراهم آوردن شرایط برای انجام دگرگونی‌های دموکراتیک و بنیادین در سطح ملّی و در راه تحقق منافع ملّی است. بنابراین در دورهٔ پیش از گذار از دیکتاتوری، یعنی در شرایط مشخص کنونی، مهم‌ترین قدم ناگزیر، بسیج حداکثری نیروهای ضددیکتاتوری برای برآورده کردن مطالبات دموکراتیک بنیادین در سطح ملّی است که مسلما در بر دارندهٔ مخرج مشترک‌های بین طیف وسیع طبقات و لایه‌های گوناگون در نیروهای اجتماعی باید باشد. برای مثال، نیروهای مدافع منافع طبقهٔ کارگر و زحمتکشان، که برنامهٔ درازمدّت آنها حرکت به سمت سوسیالیسم و تحقق آن است، با اتحادِ مرحله‌یی و در چارچوب جبهه‌ای وسیع بر ضد دیکتاتوری در کنار برخی از حزب‌ها و سازمان‌هایی قرار می‌گیرند که در طیف قشرهای میانی یا نیروهای هوادار اقتصاد سرمایه‌داری‌اند، امّا در مرحلهٔ مشخص کنونی، نیروهایی‌اند که بنا بر منافع طبقاتی‌شان حاضرند برای تحقق شعار حذف کامل حاکمیت مطلق ولایت فقیه در کنار بقیهٔ نیروها مبارزه کنند.

اتحاد مرحله‌یی نیروهای ضددیکتاتوری، مانع ادامهٔ فعالیت‌های مستقل حزب‌های سیاسی و پیگیری هدف‌های درازمدّت آنها نیست و آنچه که ضروری می باشد وجود حداقل منافع مشترک بین این نیروها برای تشکیل جبههٔ وسیع ضد دیکتاتوری است.

در شرایط کنونی حزب تودهٔ ایران معتقد است که برای اعتلای جنبش مردمی کارآمد و تغییر نظام سیاسی استبدادی حاکم، باید تلاش کرد به کارپایه‌ای مشترک و حداقلی برای آغاز گفت‌وگو و توافق بر سر خواست‌های مشترکی که می تواند بسیج گر بخش‌های اصلی جامعه که خواهان تغییرهای بنیادی و دموکراتیک هستند، دست یافت. به نظر ما، چنین کارپایه‌ای می‌تواند هدف‌های زیر را در بر داشته باشد:

* حذف ساختار استبدادی کنونی و برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک؛
* توقف کامل برنامه‌های نولیبرالیسم اقتصادی در شئون اساسی اقتصاد کشور؛
* دفاع از حاکمیت ملّی و مخالفت با هر گونه مداخلهٔ خارجی در امور داخلی ایران؛
* آزادی همه زندانیان صنفی، سیاسی، و عقیدتی.

حزب تودهٔ ایران معتقد است که در شرایط حساس کنونی نیروهای چپ باید تمام توان خود را در راه تقویت و سازمان‌دهی جنبش کارگران و زحمتکشان، جنبش زنان و جنبش جوانان در ایران به کار بگیرند. حمایت از ایجاد و نُضج‌گیری سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل کارگری و بهبود وضع کارگران و زحمتکشان بخشی کلیدی از فرایند اتحادها و برپایی جبههٔ وسیع ضددیکتاتوری است. اتحاد و پیروی از برنامهٔ مشترک حداقل در دورهٔ مبارزه با دیکتاتوری به‌هیچ‌وجه نباید موجب ایجاد شکاف در میان طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان شهر و روستا، یا اختلال در سازمان‌یابی آنها شود.

حزب تودهٔ ایران مخالف سرسخت هرگونه دخالت خارجی در امور میهن ماست. مبارزهٔ مردم ما برای گذار از دیکتاتوری امری داخلی است. تجربهٔ گذشته در منطقهٔ خاورمیانه و ویرانی و فاجعه‌ای که دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم کشورهای امپریالیستی در منطقه از سوریه و لیبی تا عراق و یمن به بار آورده است نشان می‌دهد که دخالت‌های خارجی در مبارزهٔ ملّت‌ها برای رهایی از چنگال دیکتاتوری و حرکت به سمت استقرار حکومتی ملّی و دموکراتیک چه پیامدهای ویرانگری دارد. فقط مردم ایران و نیروهای سیاسی ایران حق دارند در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرند. و در امر اتحادها در مبارزهٔ نیروهای مردمی، دخالت خارجی نباید و نمی‌تواند جایی داشته باشد.

حزب تودهٔ ایران با نیروهایی که در مسیرهایی اساساً غیردموکراتیک و از جمله برگشت‌پذیر کردن حاکمیت مطلق یک شخص بر شئون اساسی کشور حرکت می‌کنند وارد اتحاد ضددیکتاتوری کنونی نخواهد شد، چون تناقض در هدفِ جبههٔ متحد است. چنین نیروهایی عامل شکل‌گیری و تداوم همان دور باطلِ بازتولیدِ حکومت‌های دیکتاتوری و بحران‌های چندوجهی آن‌اند که قبلاً به آن اشاره شد. نیروهای سلطنت‌طلب ،سازمان مجاهدین خلق ایران، و شورای ملّی مقاومت ایران و نیروهایی در داخل کشور را که هدفشان حفظ رژیم ولایت فقیه است به طور مشخص می‌توان از جمله نیروهای سیاسی نام برد که قرابتی با دگرگونی های دموکراتیک در سطح ملّی نمی‌توانند داشته باشند. راهِ گذار از دیکتاتوری حاکم کنونی، برپایی جبههٔ وسیع ضددیکتاتوری بر اساس اتحاد آگاهانهٔ قشرها و طبقه‌های اجتماعی (و نمایندگان سیاسی-اجتماعی آنها) پیرامون منافع و برنامهٔ مشترک، بدون دخالتِ بیگانگان، است.

۸. نقش اساسی مبارزات نیروهای اجتماعی در تشکیل جبههٔ وسیع ضددیکتاتوری

با شدّت یافتن فشارِ مستقیم بر وضعیت معیشتی لایه‌ها و طبقه‌های مرتبط با کار و تولید، یعنی اکثر مردم، در چند سال اخیر، صحنهٔ سیاسی کشور گسترش سریع حرکت‌های اعتراضی از جانب طیف‌هایی گونه‌گون از زحمتکشان مزدبگیر و حقوق بگیر را شاهد بوده است که رژیم حاکم با استفاده از تهدید، سرکوب، و پیگرد همه جانبه توسط نیروهای انتظامی-امنیتی خود به آن ها پاسخ می دهد . پافشاری کارگران مجتمع صنعتی نیشکر هفت‌تپه، کارگران پروژه ای صنعت نفت و گاز و مجتمع های پتروشیمی، کارگران فولاد اهواز، کارگران راه‌آهن و برق، پرستاران و فرهنگیان- در اساس زحمتکشان شاغل در بخش‌های تولیدی و خدماتی کشور- بر خواست‌های مهم صنفی‌شان، نشان از ارتقای سطح آگاهی طبقاتی لایه‌های گوناگون زحمتکشان و به‌ویژه طبقهٔ کارگر دارد.

تضاد اصلی و تعیین‌کننده در تحوّل جامعهٔ ایران، تضاد آشتی‌ناپذیر میان اکثریت مردم و تداوم حاکمیت مطلق ولایت فقیه و اقتصاد سیاسی استثمارگر و ناعادلانه‌اش است. بنابراین، بین خواست‌های مبرم آزادی‌خواهانه و عدالت‌خواهانه رابطه‌ای تنگاتنگ و متقابل وجود دارد. از این رو، خواست‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانهٔ مردم هر روز بیشتر با یکدیگر تلفیق، و رساتر از همیشه در خیابان‌ها، کارخانه‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها و... به‌صراحت بیان می‌شوند. شواهد بسیاری نشانگر این واقعیت‌اند که طبقهٔ کارگر، و در مجموع لایه‌های گونه‌گون زحمتکشان، جایگاه خودشان را در "اقتصاد سیاسی" استثمارگر، فاسد، و به‌غایت ناعادلانهٔ حاکمیت رژیم ولایت فقیه به‌درستی تشخیص داده‌اند و بر همین اساس، در راستای تأمین منافع طبقاتی‌شان واکنش نشان می‌دهند.

جنبش کارگری کشور ما به‌دلیل سرکوب‌ها و انواع ترفندهای امنیتی در ارتباط با تشکل‌های سندیکایی از یک سو، و عملکرد تشکل‌های زرد حکومتی از سوی دیگر، با وجود تلاش‌های زیاد زحمتکشان هنوز در مرحله‌های اولیهٔ شکل‌گیری و رشد است و با چالش‌هایی مهم روبرو است. امّا مهم آن است که فرایند رشدِ درکِ اهمیت حقوق و آزادی‌های دموکراتیک به‌عنوان ابزار لازم برای کسب حقوق صنفی و پیشبُرد عدالت اجتماعی و تثبیت دستاوردهای آن،

ادامه در صفحه ۵۴

در حال رویش است.
مبارزهٔ کارگران و همهٔ زحمتکشان یدی و فکری در ایران سابقه‌ای طولانی و پُرافتخار دارد. نقش برجستهٔ کارگران صنعتی در مبارزه برای ملّی کردن صنعت نفت و همچنین شرکت مستقیم و موثر کارگران صنایع نفت و برق در مرحله‌ای تعیین کننده در انقلاب بهمن ۱۳۵۷، از نمونه‌های عینی این سابقهٔ تاریخی است. اکنون نیز مبارزهٔ کارگران و نیروهای چپ با دیکتاتوری ولایت فقیه و تأثیرگذاری‌شان بر تحول‌های کشور، جایگاهی ویژه در مبارزهٔ جاری دارد. در مبارزاتِ پیشِ روی، این امری حیاتی است که در مسیر تحول‌های کشور، و به‌ویژه بازتاب دادن هرچه بیشتر خواست‌های زحمتکشان و اکثریت مردم جان به لب رسیدهٔ ایران، نیروهای آزادی‌خواه و دموکراسی‌طلب، فعالان مدنی، و مدافعان حق حاکمیت ملّی، دوش به دوش یکدیگر در راه برپایی جبهه‌ای وسیع بر ضد دیکتاتوری و برنامه‌های اقتصادی نولیبرالی دولت جمهوری اسلامی وارد عمل شوند.
برپا داشتن اتحادهای مرحله‌یی و عملی بین نیروهای سیاسی و مدنیِ خواهانِ حذف حاکمیت ولایت فقیه، یعنی نیروهای سیاسی و مدنی‌ای که در سطح ملّی منافع لایه‌ها و طبقه‌های گونه‌گون را نمایندگی می‌کنند، ضرورتی عینی است. در امر ایجاد اتحادها در مبارزهٔ ضددیکتاتوری، نیروهای چپ با درکی واقعی از شرایط مشخص عینی و امکانات واقعاً موجود، وظیفه دارند که منافع اقتصادی و استقلال عمل طبقهٔ کارگر، و زحمتکشان مُزدبگیر و حقوق‌بگیر را به‌صورتی پیگیر در کانون تحولات سیاسی و اجتماعی خود قرار دهند.
اهدافِ بنیادین در دورهٔ مبارزه برای گذار از دیکتاتوری ولایی باید به طور شفاف، مختصر و مفید، امّا در عین حال به طور مشخص بیان کنندهٔ هدف‌های مُبرم و مشترک در بازهٔ زمانی کنونی، یعنی مبارزه تا انتقال کامل و موفق قدرت از ولایت فقیه به حاکمیت جدید باشد. این اهداف باید از هم‌اکنون زمینه‌ساز قدم‌های بعدی و اتحادهای مرحله‌یی بعدی در دورهٔ پس از دیکتاتوری، یعنی در دورهٔ ایجاد و تثبیت دگرگونی های بنیادین و دموکراتیک و توسعهٔ اجتماعی-اقتصادی باشد.
روشن است که در مراحل گوناگون حرکت اجتماعی، در مواجهه با رخدادها و تحولات مهم، تدقیق برنامهٔ حداقل بر محور اهداف بنیادین تعیین شده با شرکت و همکاری همهٔ نیروهای شرکت کننده در جبهه وسیع ضرورت خواهد یافت. برای حفظ و گسترش همکاری بین نیروهای سیاسی متحد، در صورت ضرورت، تغییر برنامهٔ حداقل باز هم باید از راه اطلاع‌رسانی گسترده و سازمان‌دهی وسیع بحث‌های عمومی و علنی انجام شود.

۹. خط مشی کلی حزب تودهٔ ایران در دورهٔ پس از دیکتاتوری: و حرکت به سمت تحقق و تثبیت دگرگونی های بنیادین و دموکراتیک و توسعه اجتماعی-اقتصادی گسترده

تجربه نشان می‌دهد که حتیٰ اگر دورهٔ پیش از گذار و دورهٔ حذف دیکتاتوری ولایی (انتقال قدرت) نسبتاً کوتاه و بدون بروز اختلاف‌های عمیق بین نیروهای سیاسی در جبههٔ وسیع ضددیکتاتوری باشد- برای مثال مانند کنگره ملّی آفریقا یا تحولات اخیر در سودان- در دورهٔ پس از دیکتاتوری تضادهایی که ریشه‌های طبقاتی دارند بروز خواهد کرد. از این رو، بسیار مهم است که تنظیم رابطه‌ای سازنده، مؤثر و انعطاف‌پذیر بین حزب ما و دیگر نیروهای سیاسی کشور مورد توجه باشد.
ضروری است که این رابطه در چارچوب پیشبُرد تغییرهای بنیادینِ ملّی-دموکراتیک و بر پایهٔ سیاست "اتحاد و انتقاد«، با هدف اجتناب از بن‌بست‌های سیاسی، تنظیم و هدایت شود. تجربه نشان می‌دهد که فقط با تنظیم دقیق، منطبق بر اصول، و انعطاف‌پذیر سیاست "اتحاد و انتقاد" می‌توان چالش‌های بسیار بغرنج و محتمل در این مرحله را با موفقیت از سر راه برداشت. تأکید بر حفظ و پیشبُرد اصول پایه‌یی و برنامهٔ مدوّن و مورد توافق قبلی جبههٔ متحد، در حفظ مواضع مستقل طبقاتی حزب در دفاع از مبانی دموکراسی و عدالت اجتماعی و دفاع از حق حاکمیت ملّی در این برهه اهمیت حیاتی دارد.
در این دوره، حزب تودهٔ ایران با ارزیابی دقیق و دائمی صحنهٔ سیاسی کشور و ماهیت حکومتِ جدید، با حفظ استقلال سیاسی خود، سیاست‌های خود را در راستای ادامهٔ دگرگونی انقلابی مورد بررسی مداوم قرار خواهد داد. هدف حزب تودهٔ ایران در دورهٔ پس از حاکمیت دیکتاتوری ولایت فقیه، بر پیشبُرد دگرگونی‌های ملّی-دموکراتیک بر اساس موارد کلی زیر خواهد بود که در دیگر طرح سندهای کنگرهٔ ۷ نیز به آنها پرداخته شده است:
تأمین و تضمین قانونی و خدشه‌ناپذیر آزادی‌ها و حقوق دموکراتیکِ اجتماعی و فردی، از جمله حقوق صنفی کارگران و زحمتکشان.
تمرکز بر کارزار اشاعهٔ برنامهٔ "اقتصادیِ مردمی ایران" و "حفظ محیط‌زیست ایران«
پایدار کردن فرایند تمرکززدایی امور در دستگاه اداری در سطح کشوری، و در چارچوب انتخابات برای افزایش حیطهٔ عملکرد نهادهای محلی و محو تبعیض‌های قومی و ملّی
همچنین در این دوره با استوار شدن مبانی دموکراتیک به‌ویژه تثبیت امکان سازمان‌دهی طبقهٔ کارگر و زحمتکشان در سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری مستقل، حزب ما با نگاه به سوی آینده و بر اساس ارزیابی دقیق و همه‌جانبه از درجه رشد نیروهای مولد، شرایط عینی و ذهنی جامعه، توازن قدرت در عرصهٔ جهانی، و همچنین امکان بهره‌برداری از دگرگونی های نوین در فنّاوری پیشرفته به طور مستقیم، برنامهٔ تدارک ایجاد مرحلهٔ عالی‌تر تغییر در مناسبات تولیدی و اجتماعی با هدف گام نهادن به سوی گذار به جامعهٔ سوسیالیستی را در دستور کار خود قرار خواهد داد.

*****

حزب تودهٔ ایران، مارکسیسم-لنینیسم و دوران ما

خرداد ۱۴۰۱

فهرست

۱. مقدمه
۲. برداشت ما از مارکسیسم-لنینیسم
۳. فلسفهٔ مارکسیستی و دوران ما
۴. لنینیسم: تجدیدنظرطلبی در مارکسیسم یا غنا بخشیدن به فلسفهٔ مارکسیسم؟
۵. مارکسیسم-لنینیسم، اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، طبقات و مبارزهٔ طبقاتی
۶. مارکسیسم-لنینیسم و مبارزهٔ طبقهٔ کارگر و زحمتکشان در ایران
۷. سوسیالیسم قرن بیست‌ویکم
۸. نتیجه‌گیری

۱. مقدمه

قرن بیست‌ویکم، قرن تغییرهای شگرف در علم و فنّاوری و دگرگون شدن روابط اجتماعی-اقتصادی، قرن جهانی شدن بیش از پیش سرمایه‌داری، قرن تسریع و گسترش تخریب محیط‌زیست، قرن تشدید اختلاف‌های طبقاتی در جهان و گسترده‌تر شدن درّهٔ عمیق میان فقر و ثروت، و قرن ادامهٔ تلاش بشریت برای دستیابی به دنیایی دیگر، دنیایی رها از زنجیرهای ستم سرمایه و برپایی جهانی متکی بر عدالت اجتماعی، زندگی شایستهٔ انسانی، و دسترسی انسان‌ها به نیازهای زندگی‌شان است.

دههٔ اخیر قرن بیست‌ویکم مصادف بوده است با دویستمین سالگرد تولد مارکس، صدوپنجاهمین سالگرد تولد لنین و همچنین صدمین سالگرد پیروزی انقلاب کبیر اکتبر. گرامی‌داشت این رویدادها فرصت مناسبی است برای ارزیابی تاریخی اندیشه‌های دوران‌ساز مارکس، انگلس، و لنین و همچنین تأثیرهای انقلاب سوسیالیستی اکتبر بر تحوّلات جهان در قرن بیستم و بیست‌ویکم. پژوهش‌ها و آثار علمی مارکس، انگلس، و اندیشه‌های انقلابی لنین و دیگر اندیشمندان کمونیست در بوتهٔ مبارزهٔ بلشویک‌ها برای به پیروزی رساندن نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان، میراث انقلابی غنی به‌جا مانده‌ای از بنیادگذاران مارکسیسم-لنینیسم است که هنوز همچون کابوسی نظم جهانی سرمایه‌داری انحصاری را تهدید می‌کند، و همان‌طور که لنین گفت:

"در سراسر دنیای متمدن، آموزش‌های مارکس، دشمنی و کینهٔ عظیم تمام علم بورژوایی (چه فرمایشی و چه لیبرال) را، که مارکسیسم را نوعی "طریقت ضالّه "می‌بیند، برمی‌انگیزد. برخورد دیگری هم نمی‌توان انتظار داشت، زیرا در جامعه‌ای که بنای آن بر مبارزهٔ طبقاتی گذاشته شده است، هیچ علم اجتماعی "بی‌غرضی "نمی‌تواند وجود داشته باشد." (و.ا. لنین، سه جزء و سه منبع مارکسیسم، مجموعهٔ آثار لنین، انتشارات پروگرس، ۱۹۷۷، جلد ۱۹، صص ۲۱ تا ۲۸)

به گمان ما میراث انقلابی مارکس، انگلس، و لنین امروزه همچنان مطرح است و موضوعیت دارد، نه به‌خاطر اینکه جنبش کمونیستی و طبقهٔ کارگر کورکورانه حکم‌هایی جزمی را دنبال می‌کند، بلکه به این دلیل که نظام اجتماعی-اقتصادی‌ای که مارکس آن را به چالش کشید، و مهم‌تر اینکه خواهان تغییرش بود، هنوز امروز با ماست. در ارزیابی موضوعیت داشتن مارکسیسم-لنینیسم در دوران ما و بررسی منطقی و علمی برخی از اساسی‌ترین پایه‌های نظری مارکسیسم-لنینیسم، پرسش‌های عمده‌ای برای ما و همهٔ نیروهای مترقی و پیشرو جهان و در مجموع جامعهٔ بشری مطرح است که نیازمند پاسخ‌گویی است، که از آن جمله‌اند:

آیا آن‌طور که نظریه‌پردازان سرمایه‌داری تبلیغ می‌کنند، سرنوشت محتوم بشریت در دست سرمایهٔ انحصاری و نظام اقتصادی-اجتماعی زاییدهٔ آن است؟

آیا دوران انقلاب‌های اجتماعی به سر رسیده است و تنها راهکار واقع‌گرایانهٔ نیروهای مترقی و جامعهٔ بشری دل بستن به اصلاح‌پذیری و استحالهٔ نظام سرمایه‌داری جهانی و تبدیل آن به نظام سرمایه‌داری با "چهره‌ای انسانی" و با "سرشتی دیگر" است؟

آیا دوران مبارزهٔ طبقاتی در جوامع امروزین به پایان رسیده است؟

آیا روند تحوّل جامعهٔ بشری که در طول تاریخ هزاران سال از نظام‌های اجتماعی-اقتصادی کمونی، به برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری، تجربه‌ای از سوسیالیسم، و امروزه به سرمایه‌داری بیش از پیش انحصاری و جهانی‌شده رسیده، تمام شده و ما در "پایان تاریخ" تحوّل اجتماعی قرار داریم؟

آیا پایان ناموفق آزمایش تاریخی برپایی سوسیالیسم در شماری از کشورهای جهان، از جمله در اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی، نافی موضوعیت داشتن مارکسیسم-لنینیسم در تلاش بشریت برای برپایی جهانی دیگر، جهانی بهتر، در قرن بیست‌ویکم است؟

۲. برداشت ما از مارکسیسم-لنینیسم

حزب تودهٔ ایران که جهان‌بینی‌اش بر پایهٔ اندیشه‌های علمی مارکسیسم-لنینیسم بنا شده است، در طول حیات هشتاد ساله‌اش همواره از سوی دیدگاه های راست‌گرایانه و همچنین مواضع چپ‌گرایانه مورد انتقاد و حملهٔ تبلیغاتی قرار داشته است. دیدگاه‌های راست‌گرایانه، حزب ما را حزبی سنّتی و اسیر دُگماتیسم (جزم‌گرایی) مذهب‌گرایانه، و چپ‌گرایان، حزب ما را حزبی رفورمیست (اصلاح‌طلب) و پشت کرده به اندیشه‌های انقلابی مارکسیسم-لنینیسم معرفی کرده‌اند.

امّا برداشت‌ها و برنامه‌های حزب ما، و همچنین واقعیت‌های تاریخی عملکرد و مبارزهٔ حزب تودهٔ ایران، نافی این ادّعاهاست. حزب ما همواره اعتقاد داشته و بر این امر تأکید کرده است که مارکسیسم مجموعه‌ای از احکام تغییرناپذیر نیست؛ علم اجتماعی-اقتصادی و سلاحی نیرومند در مبارزهٔ طبقاتی است که با آنکه مارکس، انگلس، و لنین در تدوین و گسترش آن سهم شگفت‌انگیزی داشته‌اند، ولی امروزه ثمرهٔ بیش از دو سده مبارزهٔ جنبش کارگری و کمونیستی جهان و دانشمندان و اندیشه‌وران انقلابی جهان است، و از تغییر، تحوّل، و تکامل علوم اجتماعی و طبیعی بهره‌ها گرفته و غنی‌تر شده است. ما همواره بر این اعتقاد بوده و هستیم و از این یادآوری مهم لنین بهره گرفته‌ایم که:

"مارکس و انگلس همیشه به‌درستی می‌گفتند که 'تئوری ما جزمی نیست، بلکه راهنمای عمل است.'[نقل از نامهٔ انگلس به ف.ا. سِرج، ۲۹ نوامبر ۱۸۸۶] و صرف حفظ کردن و تکرار 'فرمول‌ها'یی را که در بهترین حالت فقط وظایف کلی ما را نشان می‌دهند و در شرایط اقتصادی و سیاسی مشخص هر دورهٔ معیّن از روند تاریخی ناگزیر قابل‌تغییرند، مسخره می‌کردند." (و.ا. لنین، "نامه‌هایی دربارهٔ تاکتیک«، آوریل ۱۹۱۷)

زنده‌یاد رفیق فرزانه احسان طبری، در این باره می‌گفت:

"بسط و تکمیل و نوسازی مقولات و احکام و استدلالات مارکسیسم-لنینیسم، 'تجدیدنظرطلبی' نیست. تجدیدنظرطلبی اصطلاحی است برای آن دگرسازی مزوّرانهٔ مارکسیسم که هدف آن تبدیل این آموزش انقلابی-انتقادی به یک آموزش بی‌آزار آکادمیک در خدمت سرمایه و ستم و خرافه است. شأن نزول مارکسیسم، چنان‌که مارکس می‌گفت تغییر جهان است، و نه تثبیت آن..." (از مقالهٔ "ربایش آتش«، نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، جلد اوّل، انتشارات حزب تودهٔ ایران، چاپ سوم، ۱۳۸۶، ص ۷۷)

لنین در اثر ماندگارش "سه منبع و سه جزء مارکسیسم" در ردّ این نظریه که مارکسیسم دیدگاهی فرقه‌گرایانه و بدون پایه‌های علمی است بر این موضوع مهم تأکید می‌کرد که مارکسیسم فرزند تفسیر انتقادی و تکامل خلاقانهٔ بهترین اندیشه‌های بشر در قرن نوزدهم است. به تأکید لنین، منابع نظری مارکسیسم عبارتند از فلسفهٔ کلاسیک آلمانی، اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلیسی، و سوسیالیسم آرمان‌شهر فرانسوی.

۳. فلسفهٔ مارکسیستی و دوران ما

فلسفه مارکسیستی - لنینیستی سلاح ایدیولوژیک طبقه کارگر است.عرصه ایدیولوژیک یکی از صحنه های بسیار مهم مبارزه طبقاتی است.فلسفه مارکسیستی سلاح کارآمدی است که طبقه کارگر در عرصه نبرد ایدیولوژیک به کار می گیرد تا بر انواع نظرات، دیدگاها ومکتب ها که وظیفه آنها دفاع از منافع استثمارگران، دفاع از مواضع نیروهای کهنه پرست ومیرنده است، غلبه کند. فلسفهٔ مارکسیسم بر اساس ماتریالیسم بنا شده است که پیشرفت علوم اجتماعی و طبیعی نه‌فقط آنرا نفی نکرده است بلکه آنچه امروز در جهان بیش از پیش نادرستی آن روشن گردیده، برداشت‌های ایده‌آلیستی و متافیزیکی از جهان ماست. فلسفهٔ مارکسیستی به علت خصلت طبقاتی خویش در امر شناختن و دگرگون کردن جهان با تمام مکتب های قبلی فلسفی تفاوت دارد. کار سترگ مارکس در زمینهٔ بسط و تکامل دیدگاه ماتریالیستی در فلسفه، نقش برجسته و تأثیر غیرقابل‌انکاری بر بسیاری از متفکران معاصر بر جای گذاشته است. به بیان لنین: مارکس، ضمن اینکه ماتریالیسم فلسفی را عمیق‌تر و کامل‌تر ساخت، آن را به سرانجام خود رساند و معرفت آن را به طبیعت، و معرفت به جامعهٔ بشری بسط و تعمیم داد. هرج‌ومرج مطلق‌العنانی که تا آن موقع در نظریه‌های مربوط به تاریخ و سیاست تسلط داشت، جای خود را به تئوری جامع و موزون علمی

ادامه در صفحه ۵۷

سپرد که نشان می‌داد چگونه در اثر رشد نیروهای مولّد، از یک صورت بندی زندگی اجتماعی، صورت بندی دیگری که عالی‌تر است نشو و نما می‌کند. برتراند راسل، فیلسوف برجستهٔ انگلیسی، و از منتقدان صاحب‌نظر مارکس و مارکسیسم، در اثر مشهور خود "تاریخ فلسفه غرب«، دربارهٔ مارکس و نقش و جایگاه او در فلسفه می‌گوید:

"قرار دادن او در یک گروه‌بندی مشخص کار دشواری است. مارکس از یک جهت مانند هاجکینز محصول رادیکال‌های فلسفی است... از جهت دیگر، احیاکنندهٔ فلسفهٔ مادّی است. مارکس تعبیر تازه‌ای از این فلسفه به دست داده و میان آن و تاریخ بشر رابطهٔ جدیدی برقرار کرده است. از جهت دیگر، مارکس آخرین فرد سلسلهٔ دستگاه‌سازان بزرگ و جانشین هگل است..." (برتراند راسل، "تاریخ فلسفهٔ غرب«، جلد دوّم، ترجمه نجف دریابندری، نشر پرواز، ص ۱۰۷۰)

به گمان ما، در زمینهٔ فلسفه، مارکس وانگلس با اتکا به دستاوردهای علمی زمان خود، مکتب فلسفی نوینی را بنیاد گذاردند که از یک سو بیانگر منافع و آرمان‌های توده‌های زحمتکش بود، و از سوی دیگر هدفش نه‌فقط توضیح سادهٔ جهان، بلکه پی‌ریزی راه‌های تغییر جهان بود. از دیدگاه مارکس و انگلس، فلسفه سلاحی است برای دگرگون‌سازی جهان. اختلاف اساسی مارکس و انگلس با بسیاری از فلاسفهٔ زمان خود بر سر مسئلهٔ معرفت و شناخت انسان از جهان دور می‌زد. انگلس در این باره می‌نویسد:

"افکار ما دربارهٔ جهان با خودِ این جهان چه رابطه‌ای دارد؟ آیا تفکر ما قادر است به جهان واقعی معرفت حاصل کند و آن را بشناسد، آیا می‌توانیم در تصوّرات و ادراک خود دربارهٔ جهان واقعی، بازتاب درستی از واقعیت ایجاد کنیم؟... فلاسفه فقط جهان را به طرق مختلف تعبیر کرده‌اند، اما کار واقعی تغییر دادن جهان است." (ف. انگلس، "لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی«، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ص ۲۵)

ماتریالیسم، که مارکس و انگلس نقش تعیین‌کننده‌ای در احیای آن در قرن نوزدهم ایفا کردند، بر این شالوده استوار است که شعور، صفتِ طبیعی مادّه و نتیجهٔ رشد و تکامل قانونمند آن است. پس شعور نه‌فقط به زنده ماندن و تطابق انسان با شرایط زندگی، بلکه به شناختِ آن کمک می‌کند. مارکس و انگلس، با اتکا به دیالکتیک، به این نتیجهٔ مهم رسیدند که انسان علاوه بر شناخت جهان، با فعالیت خود بر اساس نیازها و هدف‌هایش، آن را تغییر نیز می‌دهد و دگرگون می‌کند. بدین ترتیب، مارکسیسم در حل مسئلهٔ اساسی فلسفه، یعنی رابطهٔ میان شعور و زندگی مادّی، نخست بر ماتریالیسم اتکا دارد، یعنی معتقد به تقدّم مادّه بر شعور است، و افزون بر این، ماتریالیسم را بر اسلوب دیالکتیکی استوار کرده است، زیرا جهان مادّی را در حال حرکت، تکامل، و تجدید دائمی می‌بیند.

لنین در اثر خود به نام "کارل مارکس- زندگینامه کوتاه با فشرده ای از مارکسیسم" در این باره نوشته است: "مارکس و انگلس دیالکتیک هگل را که همه جانبه ترین و از نظر محتوا غنی ترین و ژرف ترین آموزش در باره تکامل است، بزرگترین دستاورد کلاسیک آلمان بر می شمارند و هر فرمول بندی دیگری از اصل تکامل و تحول رایک جانبه، از نظر محتوا فقیر، دست و پا شکسته و مسخ کننده سیر تکامل طبیعت و جامعه می دانستند، تکاملی که اغلب تو هم با جهش ها، فاجعه ها و انقلاب هاست." به گفتهٔ انگس: "من و مارکس شاید تنها کسانی بودیم که وظیفه نجات دیالکتیک آگاه از تار و مار ایده آلیست و از جمله از تار و مار خود هگل گرایی و انتقال آن را به درک ماتریالیست طبیعت به عهده گرفتیم." (لنین- کارل مارکس - زندگینامه کوتاه با فشرده ای از مارکسیست ترجمه ف.م. جوانشیر صفحه ۸ انتشارات حزب توده ایران ۱۳۵۵)

برخلاف ادّعای بسیاری از منتقدان مارکسیسم، فلسفهٔ مارکسیسم فقط تلفیقی ناهمگون از ماتریالیسم و دیالکتیک نیست. مارکس، برخلاف هگل، که نقطهٔ آغاز فلسفه خود را وجودشناسی قرار می‌داد، از انسان‌شناسی اجتماعی آغاز می‌کند. به عنوان نمونه، مارکس برخلاف هگل، معتقد نبود که "میل به تملّک" خصیصه‌ای "فردی" است، بلکه آن را نتیجهٔ تحوّل تاریخی تقسیم کار و حاصل تغییر و تحوّل در روابط اجتماعی می‌دانست. افزون بر این، با اینکه هگل معتقد بود که جهان مطابق اسلوب دیالکتیکی تحول و تکامل می‌یابد، اما در مورد نیروی محرّک این تحوّل و تکامل به‌کلی با مارکس در تضاد قرار داشت. به اعتقاد هگل، چنان‌که در رسالهٔ "منطق" او تشریح شده است، نیروی محرّک جهان، هستی مرموزی به نام "روح" است که باعث می‌شود تاریخ بشری مطابق با مراحل دیالکتیکی تکامل یابد. البته هگل روشن نمی‌کند که چرا این "روح" باید این مراحل تکاملی را پشت سر بگذارد. لنین در یکی از آثار معروف خود دربارهٔ تفاوت هگل و مارکس می‌نویسد:

"در زمان ما اندیشهٔ تحوّل و تکامل تقریباً تمام و کمال در شعور اجتماعی جا گرفته است، ولی نه از راه فلسفهٔ هگل، بلکه از راه‌های دیگر. امّا فرمول‌بندی که مارکس و انگلس با تکیه بر هگل از این اندیشه به دست داده‌اند به‌مراتب همه‌جانبه‌تر و از [لحاظ] محتویٰ غنی‌تر از اندیشه‌های رایج دربارهٔ تحوّل و تکامل است. تکامل به مثابه انکار تکرار پله‌های طی شده، امّا تکرار آنها به گونه‌ای دیگر و بر شالوده‌ای به‌مراتب بالاتر (نفی در نفی)، تکامل به‌اصطلاح مارپیچی و نه خط راست.." (لنین- کارل مارکس - زندگینامه کوتاه با فشرده ای از مارکسیست ترجمه ف.م. جوانشیر صفحه ۸ انتشارات حزب توده ایران ۱۳۵۵)

بینش دیالکتیکی مارکس و انگلس دنیا را مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته و اُرگانیک می‌بیند که انسان یکی از اجزای تشکیل دهندهٔ آن است. در این دستگاه نظری، پدیده‌های عینی به یکدیگر وابسته‌اند و یکی بر دیگری تأثیر می‌نهند و متقابلاً یکدیگر را مشروط می‌سازند. دیالکتیکِ مارکس، جهان را دائم در حال تغییر، تولید، و بازتولید می‌داند و معتقد است که تغییرهای کمّی به تغییرهای کیفی منجر می‌شوند. دستاوردهای علمی بشر در آستانهٔ هزارهٔ سوّم، نه‌فقط درک دیالکتیکی مارکسیسم از جهان را غیرمعتبر نمی‌داند، بلکه قوانین اساسی دیالکتیکِ ماتریالیستی همچون قانون وحدت و مبارزهٔ اضداد؛ تنوّع تضاد (تضادهای اصلی و فرعی، داخلی و خارجی، تضادهای آشتی‌پذیر و آشتی‌ناپذیر)؛ قانونِ گذار از تغییرهای کمّی به تغییرهای کیفی؛ و قانون نفی در نفی، در عمده‌ترین خطوط خود، همچنان پابرجا و معتبرند. اهمیت نظریات مارکس در ارائهٔ اسلوبی دقیق و علمی برای شناختن جهان چنان است که کارل پوپر، یکی از عمده‌ترین نظریه‌پردازان سرمایه‌داری و دشمنانان مارکسیسم در قرن گذشته، در کتاب مشهور خود "جامعهٔ باز و دشمنان آن" که در نقد نظریات افلاطون، هگل، و مارکس نوشته است، دربارهٔ تأثیر سترگ کار مارکس و مارکسیسم در جامعه‌شناسی نوین ناچار است اعتراف کند:

"او [مارکس] چشمان ما را در بسیاری از عرصه‌ها گشود. بازگشت به علوم اجتماعی پیش از مارکس غیرقابل‌تصوّر است. تمام نویسندگان نوین به مارکس مدیون‌اند ولو خود آنها این را درک نکنند. این به خصوص دربارهٔ کسانی که با او مخالف هستند، مثل خودِ من، بیشتر صادق است. من به‌راحتی می‌پذیریم که برخورد من با فلسفهٔ افلاطون و هگل مُهر و نشان مارکس را به همراه دارد و از اندیشه‌های او متأثر است..." (کارل پوپر، "جامعهٔ باز و دشمنان آن The Open Society and its Enemies)"، جلد دوّم، به زبان انگلیسی، ص ۸۲)

بخش مهم دیگری از تأثیر مارکس در فلسفهٔ دوران ما را باید در کاربستِ دیدگاه ماتریالیستی در فلسفهٔ تاریخ دانست. مارکس در این زمینه نیز از فلسفهٔ هگل، که در آن سخن نه بر سر منافع واقعی و حتیٰ سیاسی بلکه بر سر "اندیشهٔ ناب" است، گسست و ماتریالیسم تاریخی یا بینش ماتریالیستی از تاریخ را، که چیزی جز کاربستِ ماتریالیسم دیالکتیک در پژوهش جامعه و تاریخ نیست، پایه‌گذاری کرد. اساس اعتقاد مارکس در این زمینه این نظر بود که این آگاهی انسان‌ها نیست که هستیِ آنها را تعیین می‌کند، بلکه برعکس، هستیِ اجتماعی آنهاست که آگاهی‌شان را تعیین می‌کند. به عبارت روشن‌تر، در جامعه، همچون در طبیعت، این زندگی مادّی است که عامل تعیین کنندهٔ تاریخ یا تحوّل اجتماعی به‌شمار می‌رود. کاربستِ ماتریالیسم دیالکتیک در شناخت و پژوهش تاریخ، مارکس و مارکسیسم را به این نتیجهٔ مهم می‌رساند که گستره یا عرصهٔ تاریخ را می‌توان از دو جنبه بررسی کرد، و به تاریخ طبیعت و تاریخ انسان‌ها تقسیم کرد، ولی هر دو جنبه، پیوندی ناگسستنی با هم دارند. تا هنگامی که انسان‌ها وجود دارند، تاریخ طبیعت و تاریخ انسان‌ها به یکدیگر مشروط خواهد بود.

بسیاری از اندیشمندان بورژوازی چنین برخوردی با تاریخ را "ساده‌نگرانه" و کم بها دادن به بینش‌های اجتماعی و گرایش‌های فکری بشر دانسته‌اند. بیان این موضوع که ماتریالیسم تاریخی تأکید می‌کند: برداشت‌های فکری، بینش‌های اجتماعی و تأمل‌های انسانی ریشه در شرایط زندگی مادّی انسان‌ها دارند، هرگز بدین معنی نیست که ماتریالیسم تاریخی اهمیت این پدیده‌ها را نادیده می‌گیرد. انگلس در ردّ چنین

ادامه در صفحه ۵۸

تحریفی در نظریه‌های مارکسیستی، چه از سوی مخالفان و چه از سوی موافقان ناآگاه، در نامه‌ای که در سال ۱۸۹۰ به جوزف بلوخ نوشت، به‌روشنی بیان کرد:

"بر اساس در ک ماتریالیستی تاریخ، انگیزه‌ای که در واپسین مراحل تعیین کنندهٔ تاریخ است، تولید و بازتولیدِ زندگی واقعی است. بیشتر از این نه مارکس و نه من هرگز اظهار نکرده‌ایم. اگر کسی این اصل را بدین گونه تحریف کند که انگیزهٔ اقتصادی گویا یگانه انگیزهٔ تعیین کننده است، چنین شخصی این اصل را به یک جملهٔ بیهوده، مجرّد و بی‌معنا مبدّل می کند. وضع اقتصادی زیربنا است، امّا جوانب گوناگون روبنا: شکل‌های سیاسی پیکار طبقاتی و پیامدهای آن، سازمان دولتی که پس از نبردی موفق به‌وسیلهٔ طبقهٔ پیروزمند ایجاد می‌شود و غیره، شکل‌های حقوقی و فلسفی و بینش‌های دینی و فراگستری آنها به شکل سیستم‌های جزمی، نیز تأثیر خود را بر جریان پیکارهای تاریخی اعمال می‌کنند و در بسیاری موارد به نحوی قاطع و مسلط شکل آنها را تعیین می کنند..." (نامهٔ انگلس به جوزف بلوخ، ۲۱- ۲۲ سپتامبر ۱۸۹۰، نقل از کتاب "مطالعه کنندهٔ آثار مارکس و انگلس (Marx-Engels Reader)" اثر رابرت تاکر، چاپ نورتون، نیویورک، ۱۹۷۸، صص ۷۶۱-۷۶۰)

نکتهٔ قابل توجه دیگر آنکه مارکس در دوره‌ای- از لحاظ تاریخی- به عرضهٔ نظرهای خود پرداخت که نبرد بزرگی در عرصهٔ فلسفه بر سر نقش انسان در تاریخ در جریان بود. گروهی همچون توماس کارلایل (جامعه‌شناس مشهور انگلیسی و مترجم بسیاری از آثار گوته و کانت)، معتقد به نقش قهرمانی و عظمتِ فرد در تاریخ بودند، و وحدت معنوی را تنها راه رهایی بشریت و رسیدن به مقصدی ناشناخته، که در سرزمین خیالی کمال و تقدّس قرار داشت، می‌دانستند. و در مقابل چنین نظرهایی، متفکرانی همچون هربرت اسپنسر (فیلسوف و جامعه‌شناس انگلیسی که او را یکی از بنیادگذاران فلسفهٔ "پوزیتیویسم" می‌دانند) بودند که انسان را اتمی از یک ارگانیسم طبیعی، مطیع قانونی به‌معنای واقعی انتزاعی، معرفی می‌کردند. در مقابل چنین هرج‌ومرج نظری است که مارکس، به قول آنتونیو گرامشی، کمونیست نامدار ایتالیایی، انسان را باز می‌شناسد و او را به ارزش ارادهٔ فردی خویش معرفت می‌دهد، و در بررسی جوهر تاریخ و نقش آن در سیستم و در روابط تولید و مبادله، به کشف این واقعیت می‌رسد که جامعهٔ بشری به طبقات تقسیم شده است. به بیان گرامشی:

"کارل مارکس استاد زندگی معنوی و اخلاقی ماست و نه شبانی چوب به دست. محرّکی است و بیدار باشی است برای نیروهای نیک که در خواب فرو رفته، ولی برای مبارزه باید از جای برخیزند. یک مغز آرام و متفکر است، نقطه‌عطفی است در قرن‌ها کاوش خفقان‌آور که انسان به‌خاطر معرفت به هستی و آیندهٔ خویش به عمل آورده است، تا آن را به طور پایه‌ای دگرگون سازد." (آنتونیو گرامشی، "گزیده‌ای از آثار"، از مقالهٔ "مارکس ما"، که در ۴ مه ۱۹۱۸ در روزنامهٔ "ندای مردم" منتشر شد؛ انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی، ص ۱۰۴)

و امّا تلاش برای نفی مارکسیسم، و به‌خصوص نفی بینش ماتریالیستی نسبت به تاریخ، از آنجا که اساس نظام سرمایه‌داری را هدف قرار می‌داد و انهدام آن را طلب می‌کرد، بخش مهمی از مشغولیت فکری متفکران مدافع سرمایه‌داری در قرن بیستم و بیست‌ویکم بوده است. نکتهٔ جالب این است که بسیاری از متفکران و فلاسفه‌ای که پس از مارکس، اندیشه‌های مارکسیسم را به نقد کشیده‌اند، خود به‌شدّت تحت تأثیر اندیشه‌های مارکس بوده‌اند و از اسلوب‌های او برای شناخت جامعه بهره جسته‌اند. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس مشهور انگلیسی، در کتاب مهم خود، "جامعه‌شناسی" در تأیید این نظر، ضمن اشاره به کسانی همچون میشل فوکو و هابرماس، که گیدنز او را پُرتأثیرترین متفکر جهان امروز می‌داند، می‌نویسد:

"هابرماس، که مهم‌ترین جامعه‌شناس و متفکر جهان در حال حاضر است، تحت تأثیر مارکس و وبر بوده است... به گفتهٔ هابرماس، جوامع سرمایه‌داری، که در آنها تغییرها شکل دائمی به خود گرفته است، دستگاه اخلاقی را نابود می‌کنند که اساس آنها بر آن استوار است." (آنتونی گیدنز، "جامعه‌شناسی"، چاپ سوّم، انتشارات پولتی، ۱۹۹۷، ص ۱۲)

"فرانوگرایی (Post Modernism)" که در ربع آخر قرن بیستم به مثابه فلسفه‌ای پیشرو عرضه شد و بیش از هر چیز به مقابله با ماتریالیسم تاریخی در فلسفهٔ مارکسیستی برخاست، بیش از آنکه اندیشه‌ای نو را در عرصهٔ تحوّلات و به‌خصوص شناخت تاریخ و رابطهٔ آن با انسان و انسان تاریخی بیان کند، با اتکا به محافظه‌کاری فلسفی، انسان را به نوعی تسلیم‌طلبی در برابر قدرت و حاکمیت سرمایه‌داری فرامی‌خواند. اندیشه‌های متفکرانی همچون فوکو، لیوتار، دریدا، و بوردیا، بر میراث فکری اندیشمندانی همچون نیچه، هایدگر، وبر، و زیمل استوار بوده، و به تعبیری، مخالف هر نوع نوگرایی و ترقی اجتماعی است. (نگاه کنید به میشل فوکو، "سیاست، فلسفه و فرهنگ"، انتشارات راتلیج، ۱۹۸۳، ص ۱۱۲؛ لیوتار، "شرایط فرانوگرا"، چاپ دانشگاه مینه‌سوتا، ۱۹۸۴؛ جان لِخت، "پنجاه متفکر اساسی دوران معاصر: از ساختارگرایی تا فرانوگرایی"، انتشارات راتلیج، ۱۹۹۴، صص ۲۲۰-۲۱۶)

هابرماس استدلال می‌کند که در قرن بیستم، میان سنّت‌گرایی، محافظه‌کاری، و فرانوگرایی ائتلاف غریبی شکل گرفته است. به گمان هابرماس، سه نوع محافظه‌کاران فلسفی در قرن بیستم را می‌توان شناخت که از آن جمله‌اند: "محافظه‌کاران نو" مثل لودویگ ویتگنشتاین؛ "محافظه‌کاران قدیمی" مانند لئو اشتراوس؛ و "محافظه‌کاران جوان" مانند میشل فوکو و ژاک دریدا. به گمان هابرماس، وجه مشترک همهٔ این محافظه‌کاران در ضدیّت با تجدد و اندیشه‌های روشنگری در اروپا خلاصه می‌شود. بر اساس همین تعبیر، مواضع اصلی تفکر "فرانوگرایی" را می‌توان در ضدیّت با بنیان‌گرایی فلسفی، انکار معرفت عینی دربارهٔ جهان، نفی نظریهٔ بازتاب در معرفت‌شناسی، نفی تمایزهای بنیادی در اندیشهٔ انسان، نفی روایت‌های کلان مثل اندیشهٔ ترقی و ماتریالیسم تاریخی، نفی بی طرفی و حاکمیت عقل، تأکید بر هویّت سیّال و ساختگی انسان، و به‌طور کلی، انکار امکان دستیابی به هرگونه حقیقتی خلاصه کرد. (نگاه کنید به حسین بشیریه، "از محافظه‌کاری تا هرمنوتیک و پُست‌مدرنیسم"، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شمارهٔ ۱۲۸-۱۲۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷)

میشل مافزولی، استاد دانشگاه سوربُن، که زمانی معاون انستیتوی بین‌المللی جامعه‌شناسان نیز بود، در برخورد به هواداران "فرا نوگرایی"، ضمن نقد جامعه‌شناسی نو، به این نکتهٔ مهم توجه می‌کند که:

"گرایش نیرومند دنیای روشنفکری، در جامعهٔ مدرن، تنها تأکید بر فردگرایی و بی‌ریشگی فرد است... بر این گمانم که جامعه‌شناسی باید دست به نوعی انقلاب کُپرنیکی بزند. از خود می‌پرسم آیا منظور این است که "ضدجریان" درست کند؟ در این مورد هیچ‌چیز نمی‌دانم. بدون شک مهم این است که تفکری که ما نیاز به آن داریم، باید با جامعه‌شناسی همان کاری را کند که مارکس می‌خواست در زمان خودش با فلسفه انجام دهد و آن را دگرگون کند." (میشل مافزولی، مصاحبه با مجلهٔ «KRISIS"، شمارهٔ ۱۶ ژوئن ۱۹۹۴، نقل از مقالهٔ "جماعت پُست‌مدرن"، ترجمهٔ هوشنگ فرخجسته، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شمارهٔ ۱۲۱- ۱۲۲، مهر و آبان ۱۳۷۶)

حزب تودهٔ ایران همچنان بر این اعتقاد است که اندیشه‌های مارکس و انگلس فقط تلاشی پژوهش‌گرایانه برای شناختن و توضیح دادن جهان نبوده است، بلکه سلاحی نیرومند است در دست طبقهٔ کارگر و زحمتکشان جهان برای تغییر دادن جهان نابرابر کنونی، برای یافتن درکی روشن از روابط اجتماعی، شناختن زیرساختارهای اقتصادی و ارتباط پدیده‌های اجتماعی-اقتصادی و زیربنا و روبنا با یکدیگر، و اینکه چگونه می‌توان نیروهای اجتماعی را به نیروی تغییر و انقلاب در جامعه تبدیل کرد.

۴. لنینیسم: تجدیدنظرطلبی در مارکسیسم یا غنا بخشیدن به فلسفهٔ مارکسیسم؟

دوران دشوار عقب‌گردها و فروپاشی دولت‌های سوسیالیستی در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی هم‌زمان بود با یورش گستردهٔ تبلیغاتی و نظری به لنینیسم و تلاش برای حذف آن به مثابه سلاحی مؤثر در مبارزهٔ طبقه کارگر برضد سرمایه‌داری جهانی. مخالفان لنینیسم با متهم کردن لنین به تجدیدنظرطلبی در اصول مارکسیسم، او را به انحراف از اندیشه‌های مارکس متهم کردند. همچنین، شاهد آن بودیم که بر اثر این یورش گستردهٔ رسانه‌های امپریالیستی و نیروهای راست‌گرا و سوسیال دموکرات، اصل لنینیسم از برنامه‌ها و اساسنامه‌های معدودی از احزاب کارگری و

ادامه در صفحه ۵۹

کمونیستی حذف شد. این گردش به راستِ نظری نه بر پایهٔ پژوهش‌های علمی، بلکه به گمان ما نتیجهٔ تسلیم شدن در مقابل موج عظیم تبلیغاتی‌ای بود که رسانه‌های سرمایهٔ انحصاری در پی فروپاشی اتحاد شوروی و دولت‌های سوسیالیستی اروپای شرقی برای اثبات نظریهٔ "پایان تاریخ" به راه انداخته بود.

برخلاف این حرکت‌های شتاب‌زده و به دور از تحلیل علمی و منطقی، همان‌طور که در اعلامیهٔ بیش از هشتاد حزب کارگری و کمونیستی جهان به مناسبت صدوپنجاهمین زادروز لنین نیز به‌درستی یادآوری شده است:

"ما به و.ا. لنین به مثابه نظریه‌پردازی ارج می‌نهیم که با در نظر گرفتن واقعیت مشخص، مؤلفه‌های گوناگون مارکسیسم، یعنی فلسفه، اقتصاد سیاسی، و کمونیسم علمی را به‌روز کرد و بسط داد. او ضمن اینکه مشارکت و مداخله از راه پارلمان را مردود نمی‌دانست، مخالف هرگونه انحراف فرصت‌طلبانه (اپورتونیستی) و تجدیدنظرطلبانه (رویزیونیستی) در اندیشه و عمل انقلابی، و مخالف جزم‌گرایی و فرقه‌گرایی و توهّم داشتن در مبارزهٔ پارلمانی بود. نوشته‌های او از قبیل "دوستان مردم کدام‌اند و چگونه با سوسیال دموکرات‌ها می‌جنگند"، "توسعهٔ سرمایه‌داری در روسیه"، "چه باید کرد"، "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"، "ماتریالیسم و امپیریو-کریتیسیسم"، "مارکسیسم و رویزیونیسم"، "فروپاشی انترناسیونال دوّم"، "سوسیالیسم و جنگ"، "دربارهٔ شعار ایالات متحد اروپا"، "امپریالیسم، بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری"، "دولت و انقلاب"، "تزهای آوریل"، "بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم"، "وظایف فوری دولت شوروی"، و "ابتکار بزرگ" همگی آثار برجسته و بی‌مانندی در ترویج و بسط مارکسیسم و پیکار انقلابی‌اند. آثار نظری ارزشمند لنین همچنان درخور زمان، و راهنمای آموزش و عمل ایدئولوژیکی-سیاسی هر نسل تازه‌ای از انقلابی‌هاست." (نقل از "نامهٔ مردم" ۱۱۰۲، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۹)

لنین، به مثابه مارکسیستی عمیقاً معتقد که درکی بسیط از نظریه‌های مارکس و انگلس داشت، به‌درستی می‌گفت که ما به نظریه‌های مارکس به مثابه مجموعه‌ای کامل و تغییرناپذیر نگاه نمی‌کنیم، بلکه برعکس، آن را شالودهٔ علمی می‌دانیم که کمونیست‌ها اگر می‌خواهند آن را مطابق با زندگی روز نگه دارند، باید در همهٔ جنبه‌های آن پیشرفت حاصل کنند. به نظر او کمونیست‌ها، بدون داشتن چنین نگاهی، نمی‌توانستند پیروزی زحمتکشان را تأمین کنند. خیلی‌ها در جنبش چپ، توشهٔ نظری و عملی مبارزان گذشتهٔ راه سوسیالیسم را (به عنوان چیزی منسوخ) رد می‌کنند. لنین در صحبت‌هایش در سوّمین کنگرهٔ سراسری سازمان جوانان کمونیست در سال ۱۹۲۰ از جمله گفت: "شما فقط زمانی می‌توانید کمونیست بشوید که دانسته‌های خود را با ثروتِ دانش همهٔ بشر غنی کنید."

لنینیسم عبارت است از ادامه و گسترش آموزش های مارکس و انگلس در شرایط تاریخی که سرمایه داری وارد مرحله امپریالیسم می گردد؛ لنین وظایف و مسایل نوینی را که در برابر جنبش جهانی کارگری بود بر بنیاد آموزه های مارکس و انگلس طرح و به آنها پاسخ داد. به درستی نقش اندیشه های لنین در مارکسیسم را مرحله لنینی تکامل تئوری مارکسیستی می نامند.

یکی از کارهای بسیار پُرارزش و ماندگار لنین که سیمای مبارزهٔ طبقه کارگر در اوایل قرن بیستم را به‌کلی دگرگون کرد، کار نظری او در زمینهٔ بسط اندیشه‌های مارکس در زمینهٔ شناختِ سرمایه‌داری آن دوران و تحوّلات سریع آن بود. مارکس برقراری سرمایه‌داری به مثابه نظامی جهانی را پیش‌بینی کرده بود، امّا فقط پس از مرگ او بود که سرمایه‌داری به نظام غالب در جهان گسترش یافت و به مرحلهٔ سرمایه‌داری انحصاری رشد کرد. کار علمی و مبارزاتی لنین، در حالی که اروپا در آتش جنگ‌های امپریالیستی می‌سوخت، او را قادر ساخت که چگونگی شکل‌گیری و رویش امپریالیسم به مثابه نظامی جهانی به علت ضرورت‌های درونی سرمایه‌داری انحصاری را ببیند، و و درک خود امپریالیسم، به مثابهٔ بالاترین مرحلهٔ رشد سرمایه داری را با استراتژی و تاکتیک‌های انقلاب های در جهان پرولتری ادغام کند. به گفتهٔ پراکاش کارات، کمونیست برجستهٔ هندی:

"شناخت لنین از امپریالیسم سبب شد که او نخستین مارکسیستی باشد که از این درک متعارف فاصله بگیرد که انقلاب سوسیالیستی فقط در جوامعی امکان‌پذیر است که گذار به سرمایه‌داری کاملاً توسعه‌یافته را طی کرده‌اند. لنین توجه کرد که توسعهٔ ناموزون سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم، پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در کشوری که از نظر توسعهٔ سرمایه‌داری عقب‌مانده است، امکان‌پذیر کرده است. در دوران امپریالیسم، در هر جا که بتوان ضعیف‌ترین حلقهٔ زنجیر جهانی استثمار سرمایه‌داری را شکست، انقلاب می‌تواند رخ دهد. لنین بود که پس از آغاز جنگ جهانی اوّل، که نتیجهٔ رقابت‌های بین‌امپریالیستی بود، متوجه شد که روسیهٔ تزاری ضعیف‌ترین حلقه در آن زنجیر است." (نقل از "دموکراسی مردم«، ۱۹ آوریل ۲۰۲۰)

بی‌شک پُراهمیت‌ترین تأثیر تاریخی لنین بر جهان ما، رهبری انقلاب کبیر اکتبر در آغاز قرن بیستم در روسیه و به پیروزی رساندن آن در شرایط تهاجم همه‌جانبهٔ کشورهای امپریالیستی بود. انقلابی که جهان سرمایه‌داری را لرزاند و نشان داد که نظام اجتماعی-اقتصادی دیگری امکان‌پذیر است. لنین استراتژی انقلابی‌ای را تدوین کرد که دهقانان و زحمتکشان و پرولتاریای صنعتی و ملّت‌های مستعمره‌ها و تحت ستم را در بر می‌گرفت. موضوع اتحاد کارگر-دهقان جنبهٔ دیگری از این استراتژی بود و در حوزهٔ عمل انقلابی، لنین برای نخستین بار نقش و ضرورت حضور و فعالیت سازمان حزب انقلابی به مثابه پیشاهنگ طبقهٔ کارگر را نشان داد. لنین برای حراست از ماهیت انقلابی طبقهٔ کارگر علیه همهٔ شکل‌های رفورمیسم و سازش طبقاتی بی‌وقفه مبارزه کرد. لنین در دورهٔ کوتاهی که در رهبری حکومت جدید اتحاد شوروی بود برای جهت دادن به ساختمان سوسیالیسم در رویارویی با مشکلات بی‌شمار موجود تلاش فراوانی کرد. آن تجربه اهمیت زیادی برای ساختن آیندهٔ اتحاد شوروی پیدا کرد. برخلاف نظر کسانی که تلاش می‌کنند لنین را رهبری جزم‌گرا و دور از واقعیت‌های آن روز جامعهٔ روسیه معرفی کنند، لنین همواره بر اساس همان دید مارکسیستی که عمیقاً به آن اعتقاد داشت معتقد بود که کمونیست‌ها باید با برداشتی انتقادی سیر تحوّلات اجتماعی را دنبال کنند و در آنجا که متوجه خطاهای خود می‌شوند فوراً به تصحیح آن اقدام ورزند.

لنین در چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر با تأکید بر مسیر دشوار ساختمان سوسیالیسم در اوضاع مشخص جهانی اعلام کرد:

"دشواری‌ها را حدوحصری نیست. ما به مبارزه با دشواری‌هایِ بی‌حدوحصر خو گرفته‌ایم. . . هنر دیگری که در انقلاب ضرور است و آموخته‌ایم عبارتست از: نرمش، مهارت برای تغییر سریع و آنی تاکتیک خود با در نظرگرفتن شرایط تغییریافتهٔ ابژکتیف [عینی] و انتخاب راه دیگر نیل به هدف در صورتی که راه گذشته در دوران معیّنی از زمان خلاف مصلحت و غیرممکن از آب درآمد. . . ما که در عرض سه-چهارسال شیوهٔ چرخش‌های سریع را (هنگامی که چرخش سریع لازم است) اندکی آموخته‌ایم، حالا با پشتکار و دقت و جدیّت. . . به آموختن شیوهٔ چرخش نوین، یعنی سیاست اقتصادی جدید پرداخته‌ایم. دولت پرولتری باید به یک "ارباب" محتاط و صرفه‌جو و ماهر و یک تاجر عمده‌فروش کارآزموده بدل شود؛ در غیر این صورت، نمی‌تواند کشور خُرده‌دهقانی را از لحاظ اقتصادی بر روی پای خود استوار کند و در شرایط کنونی و در کنار باختر سرمایه‌داری (که هنوز سرمایه‌داری است) راه دیگری برای انتقال به کمونیسم وجود ندارد." (نقل از منتخب آثار لنین، صفحه‌های ۹۱۰ - ۹۱۱)

لنین پس از پیروزی انقلاب کبیر اکتبر و استقرار حکومت شوراها، اثر مهم خود با عنوان "بیماری کودکی "چپ گرایی" در کمونیسم" را در سال ۱۹۲۰ نوشت و در آن با تأکید بر تفاوت میان سیاست‌های تاکتیکی و استراتژیکی، در حالی که کشور شوراها مورد تهدید ضدانقلاب و متحدان آنها و جنگ‌های مداخله‌گرایانهٔ ژاپن بود، بر ضرورت همکاری با دیگر نیروهای ترقی‌خواه در جبهه‌های ائتلافی گستردهٔ مترقی و ضدسرمایه‌داری تأکید کرد. همان‌طور که جاناتان وایت، پژوهشگر مارکسیست بریتانیایی، می‌گوید:

"ما با مطالعهٔ رویدادهای آن دوره می‌توانیم درس‌های زیادی بیاموزیم. آنهایی که واژهٔ لنینیسم را به کار می‌برند، آن را به معنای عمل انقلابی مبتنی بر درک و شناخت نظری قوی در بطن شرایط معیّن موجود به کار می‌برند، امّا هستند کسانی که برای آنها مارکسیسم چیزی صرفاً نظری است. ولی هم مارکس و هم انگلس همیشه بر پیوستگی تئوری و عمل تأکید داشتند." (نقل از "نامهٔ مردم«، شمارهٔ ۱۱۰۲، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۹)

ادامه در صفحه ۶۰

۵. مارکسیسم-لنینیسم، اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، طبقات و مبارزهٔ طبقاتی

دویستمین سالگرد تولد مارکس فرصت مناسبی بود برای محققان در سراسر جهان، چه مخالفان مارکسیسم و چه موافقان آن، که به بررسی منتقدانهٔ تأثیر شگرف مارکس بر اندیشه‌های دوران ما بپردازند. بسیاری از نظریه‌پردازان سرمایه‌داری در سال‌های اخیر تلاش کرده‌اند که مارکس را "فرزند زمان" خود و لذا اندیشه‌های او را مختص دوران اوّلیهٔ سرمایه‌داری ارزیابی و موضوعیت آن در دوران ما را نفی کنند. پروفسور دیوید مک‌لِلان، محقق انگلیسی، در سخنرانی‌اش در کنفرانس "مارکس ۲۰۰" در پاسخ به این نظریه‌پردازانِ سرمایه‌داری است که از جمله می‌گوید:

"جاناتان سپربِر، استاد تاریخ در دانشگاه میسوری آمریکا، در زیست‌نامهٔ مارکس که اخیراً در کتابی با عنوان "کارل مارکس: زندگی قرن نوزدهمی" (۲۰۱۳) منتشر شد، می‌نویسد که مارکس "شخصیتی متعلق به گذشته" است. در زیست‌نامهٔ جدیدتری با عنوان "کارل مارکس: عظمت و توهّم" (۲۰۱۶) که گارت استِدمان-جونز منتشر کرده است، خط فکری مشابهی دنبال شده است که هدفِ آن "بازگرداندن مارکس به همان روزگار قرن نوزدهم است"... ولی تصوّر اینکه مارکس صرفاً فرزند زمان خودش است- و نه زمان ما- اشتباه است. مطالعهٔ مارکس و دیدگاه‌های او صرفاً موضوعی جالب از لحاظ تاریخی نیست. دانش اخیر نشان داده است که مطالعهٔ مارکس موضوعی است مربوط به عصر ما، و باید هم چنین باشد. نزدیک‌ترین و برجسته‌ترین گواه این نظر، بحران مالی سال ۲۰۰۷/۲۰۰۸ و پیامدهای آن، و نحوهٔ بررسی و شناخت آن است. به نظر می‌آید که از هر دیدگاهی که به علّتِ این مسئله نگاه شود، توسّل سرمایهٔ جهانی به سرمایهٔ مالی به مثابه وسیله‌ای برای برانگیختن کسب سود و بالا بردن سودهای کاهش‌یافته دیده می‌شود؛ و جالب است که چنین نگاه و استدلالی، دانسته یا نادانسته، الهام گرفته از مارکسیسم است." (نقل از "نامهٔ مردم"، شمارهٔ ۱۰۵۲، ۷ خرداد ۱۳۹۷)

بی‌گمان یکی از مهم‌ترین دستاوردهای علمی آموزش مارکسیسم را باید در شناخت و توضیح قوانین رشد سرمایه‌داری در عصر حاضر دانست. لنین در این باره می‌گوید:

"ژرف‌ترین، همه‌جانبه‌ترین، و موشکافان ترین کاربرد تئوری مارکس و دلیل درستی آن آموزش اقتصادی اوست." (لنین، جزوهٔ "کارل مارکس، زندگی‌نامهٔ کوتاه با فشرده‌ای از مارکسیسم"، ترجمهٔ رفیق شهید جوانشیر انتشارات حزب توده ایران، ص ۱۲)

مارکس در این عرصه، با بهره‌گیری از ماتریالیسم فلسفی و اسلوب دیالکتیکی در شناخت و بررسی تاریخ، به این نتیجهٔ مهم رسید و در مقدمهٔ کتاب "در انتقادی از اقتصاد سیاسی" توضیح داد که: انسان‌ها هنگام تولید اجتماعی زندگی خویش وارد مناسبات تولیدی معیّن و ناگزیری می‌شوند که تابع ارادهٔ آنان نیست، بلکه متناسب با مرحلهٔ تکامل نیروهای مولد مادّی آنان است. بر اساس همین درک مهم است که مارکس به کلید اصلی، یعنی مبارزهٔ طبقاتی می‌رسد، و به‌روشنی در مانیفست حزب کمونیست اعلام می کند:

"تاریخ همهٔ جوامع تا این زمان (به استثنای تاریخ کمون اولیه) تاریخ مبارزهٔ طبقاتی است. آزاد و برده، پاتریسین و پلبین [پاتریسین‌ها در رُم باستان، عنوان افراد متعلق به خاندان‌های اصیل بود که طبقهٔ حاکم را تشکیل می‌دادند و زمین‌ها را در تصرف داشتند. پلبین‌ها در رُم باستان افراد طبقات پایین بودند که آزاد می‌زیستند و در شمار بردگان نبودند]، مالاک و سرف (رعیت خانه‌زاد) ، استادکار و شاگرد، و به یک سخن ستمگر و ستمکش با هم در تضاد دائم بوده و همواره علیه یکدیگر به پیکاری گان نهان و گاه عیان برخاسته‌اند و این پیکار همیشه یا به نوسازی انقلابی سراپای جامعه یا به نابودی هر دو طبقهٔ پیکارگر انجامیده است... جامعهٔ بورژوایی امروزین که از بطن جامعهٔ سرنگون شدهٔ فئودالی برون آمده، تضادهای طبقاتی را برنینداخته، بلکه فقط طبقات تازه، شرایط تازهٔ ستمگری، و اشکال تازهٔ مبارزه را جایگزین قدیمی‌ها ساخته است..." (مارکس و انگلس، "مانیفست حزب کمونیست"، ترجمهٔ رفیق شهید محمد پورهرمزان، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۸۵، ص ۲۶)

مارکس در زمینهٔ اقتصادی، با پیگیری کار اقتصاددانان کلاسیک انگلستان همچون ریکاردو و اسمیت، سیمای دقیق و همه‌جانبه‌ای از روند بغرنج رشد سرمایه‌داری تصویر کرد. در حالی که آدام اسمیت و دیوید ریکاردو، ضمن تحقیق در نظام اقتصادی سرمایه‌داری، شالودهٔ تئوری ارزش مبتنی بر کار را ریخته بودند، مارکس کار آنان را ادامه و بسط داد و نشان داد که ارزش هر کالایی از روی مقدار زمان کار اجتماعی لازمی که صرف تولید آن کالا می‌شود تعیین می‌گردد. نظریهٔ مارکس و انگلس پیرامون سرمایه‌داری و سپس بسط این نظریه‌ها توسط لنین و ارائهٔ نظریهٔ امپریالیسم به مثابه مرحلهٔ نوینی از رشد سرمایه‌داری، در سال‌های اخیر به‌شدّت مورد حمله و انتقاد مخالفان مارکسیسم قرار گرفته است. نیروهای دست راستی و ارتجاعی در نظریهٔ پیکار طبقاتی و ضرورت سازمان‌دهی برای این امر، خطر جدّی و مهلکی را می‌بینند که می‌تواند اساس سرمایه‌داری را مورد تهدید قرار دهد. ردّ نظریهٔ ضرورت مبارزهٔ طبقاتی، نه‌فقط از سوی متفکران و اندیشمندان سرمایه‌داری بلکه از سوی رهبران سیاسی این کشورها نیز به‌شدّت تبلیغ شده و می‌شود، و در دهه‌های هشتاد و نود میلادی، جنگ طبقاتی افرادی همچون تاچر، ریگان، و هلمت کُهل، سران سابق قدرتمندترین حکومت‌های سرمایه‌داری پیشرفته، از نمونه‌های جالب چنین حرکت‌هایی است. نظریه‌پردازانی همچون پیتر دروکر، اقتصاددان و نظریه‌پرداز مشهور آمریکایی، در انتقاد از مارکس تا آنجا پیش رفته‌اند که بخش مهمی از خشونت و خون‌ریزی در قرن بیستم را به دلیل اندیشه‌های مارکسیستی معرفی کرده‌اند. نکتهٔ جالب‌تر اینکه حتیٰ افرادی مانند دروکر نیز به زوال سرمایه‌داری اعتقاد دارند و معتقدند که سرمایه‌داری جهانی باید با انجام تغییرهای بنیادین در شکل تولید و روابط تولیدی صیانت خود را همچنان بر جهان حفظ کند. دروکر در کتاب مشهور خود "جامعهٔ پس از سرمایه‌داری"، از پایان سرمایه‌داری در شکل کنونی خود و همچنین زوال طبقهٔ کارگر و پیدایش جامعه‌ای متشکل از "کارگران دانشی (Knowledge Worker)" سخن می‌گوید که به‌شدّت تحت تأثیر انقلاب فنّاوری است. دروکر روشن نمی‌کند که در چنین جامعه‌ای نقش "کارگران دانشی" در روند تولید چیست و اصولاً آیا همین "کارگران دانشی" با سرمایه‌ای که بیش از پیش انحصاری شده است در تضاد قرار نمی‌گیرند؟ آیا در چنین جامعه‌ای طبقات نابود شده‌اند یا "جامعهٔ پس از سرمایه‌داری" دروکر فقط شکل دیگری است از همین نظامی که ما امروز با آن روبرو هستیم. مسئلهٔ مبارزهٔ طبقاتی و تقسیم جامعه به طبقات، امروز آن‌چنان روشن است که حتیٰ بسیاری از جامعه‌شناسان بنام سرمایه‌داری نیز بدان معترف‌اند و در این زمینه همان تعاریفی را ارائه می دهند که مارکس نزدیک به صدوپنجاه سال پیش ارائه داده بود.

آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس مشهور انگلیسی، و رئیس سابق دانشگاه اقتصاد لندن، در این زمینه ضمن تأیید بر درک مارکس از طبقه و تأثیر او در جامعه‌شناسی مدرن، می‌نویسد:

"درک مارکس از طبقه ما را به سمت نابرابری‌هایی که به صورت عینی توسط ساختارهای اقتصادی پدید آمده است راهنمایی می کند. طبقه ارتباطی با باور مردم پیرامون جایگاهشان در اجتماع ندارد، بلکه به شرایط عینی اشاره می‌کند که اجازه می‌دهد یک نفر بیشتر از دیگری به نعم مادّی دسترسی داشته باشد. به‌رغم سقوط کمونیسم در اروپای شرقی، اندیشه‌های مارکس، در چارچوب منتقدانه و مشخص آن، بی‌شک همچنان جای مهمی در علوم اجتماعی خواهد داشت..." (آنتونی گیدنز، "جامعه‌شناسی" ، چاپ دانشگاه کمبریج ، ۱۹۹۲، ص ۲۱۸)

رفیق زنده‌یاد هوشنگ ناظمی (نیک‌آئین) در "واژه‌نامهٔ سیاسی" به نقل از لنین در مورد تعریف طبقه می‌نویسد:

"طبقات به گروه‌های بزرگی از افراد اطلاق می‌گردد که برحسب جای خود در سیستم تولید اجتماعی دوران تاریخی معیّن، برحسب مناسبات خود با وسایل تولید (که اغلب در قوانین تثبیت و تسجیل شده است)، برحسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار، و بنابراین برحسب طرق دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند، از یکدیگر متمایزند. طبقات آن‌چنان گروه‌هایی از افراد هستند که گروهی از آنها می‌تواند به علت تمایزی که میان جای آنها در شیوهٔ معیّن اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود درآورند."

دانش جامعه شناسی پیش از مارکس به وجود طبقات و تفاوت های طبقاتی پی برده بود ولی مارکس بر این تأکید کرد که وجود

ادامه در صفحه ۶۱

طبقات تنها با مراحل تاریخی معین تکامل تولید مرتبط است و اینکه پیروزی مبارزه طبقاتی در جامعهٔ سرمایه داری سرانجام باید به حذف مالکیت خصوصی و از میان رفتن تمایز طبقاتی بینجامد

تمایز طبقات به‌طور کلی برحسب جا و مقام آنها در تولید اجتماعی مشخص می‌شود. چگونگی رابطهٔ طبقات با وسایل تولید مهم‌ترین عامل تعیین‌کنندهٔ جای این طبقات در تولید اجتماعی است. مالکان وسایل تولید و زحمتکشان فاقد وسایل تولید هر یک مقام و جایی متفاوت در تولید اجتماعی دارند. یکی حاکم است و دیگری محکوم، یکی بهره‌کش است و دیگری بهره‌ده. طبقات مختلف برحسب چگونگی و میزان دریافت سهم خود از تولید اجتماعی نیز از هم متمایزند. مثلاً در نظام سرمایه‌داری، سرمایه‌داران به شکل سود، بهره، و غیره و کارگران به شکل دستمزد سهم خود را از تولید اجتماعی به دست می‌آورند و میزان درآمد آنان نیز کاملاً متفاوت است. به این ترتیب، کاملاً روشن است که مارکسیسم-لنینیسم طبقات اجتماعی و اساس تقسیم جوامع به طبقات را در محیط تولید مادّی می‌یابد و پایهٔ عینی این تقسیم را نشان می‌دهد.

البته روشن است که با پیشرفت نظام سرمایه‌داری انحصاری در جهان و به‌خصوص تحقق و گسترش انقلاب اطلاعات (انفورماتیک) در جهان، در روند اَشکال تولید و نیروهای مولد تغییرهایی مهم رخ داده است که باید به‌دقت آنها را بررسی کرد. از بین رفتن بخش بزرگی از شکل اشتغال و تولید صنعتی کهن در جهان سرمایه‌داری پیشرفته (از جمله در صنایع خودروسازی که صدهاهزار کارگر با روبات‌ها و ماشین‌های هوشمند جایگزین شده‌اند) بی‌شک تغییرهایی در ساختار طبقاتی این جوامع پدید آورده است که محققان مارکسیست در دهه‌های اخیر به بررسی آنها پرداخته‌اند. این روند دیر یا زود به کشورهای در حال توسعه نیز بسط و گسترش می‌یابد. از نگاه سرمایه‌داری انحصاری، جایگزین کردن کارگران صنعتی با روبات‌ها و ماشین‌های هوشمند در درازمدّت روندی بسیار پُرمنفعت است. جایگزین کردن قراردادهای رسمی با قراردادهای سفید امضا که در کشورهای غربی از آن به اسم قراردادهای "صفر ساعت" نام برده می‌شود، روند تقلیل نقش سازمان‌یافتگی طبقهٔ کارگر و تقلیل تأثیر اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و پیدایش "پراکنده‌کاری" و ایجاد نسل جدیدی از زحمتکشان که برخی محققان آنها را "پرکاریات«ها (Precariat)نامیده‌اند (که از تلفیق دو واژهٔ precariousبه معنای شرایط ناپایدار و واژهٔ -proletariatپرولتاریا- به دست آمده است) از جمله تغییرهایی است که در ساختار پرولتاریای صنعتی در قرن بیست‌ویکم پدید آمده است که بی‌شک تأثیرهای مهم اجتماعی و سیاسی نیز به دنبال دارد. نکتهٔ قابل توجه در این زمینه این است که مشایه کارگران صنعتی در قرن بیستم که مالک وسایل تولیدی خود نبودند و از این رو نیروی کار خود را برای تأمین زندگی می‌فروختند، پرکاریات‌ها فقط تا حدّی درگیر کار هستند و باید فعالیت‌های گسترده و "بدون پاداشی" نیز را انجام دهند که بتوانند دسترسی به بازار کار و درآمد مناسب را حفظ کنند.

آنچه روشن است این واقعیت است که تغییر و تحوّلات مهم در ساختار طبقاتی جوامع سرمایه‌داری و همچنین در کشورهای در حال رشد به معنای پایان یافتن مبارزهٔ طبقاتی در جامعهٔ سرمایه‌داری نیست. گروهی از مبلغان سرمایه‌داری، و بخشی از نیروهای "چپ نو«، که به نظر می‌رسد مهم‌ترین وظیفهٔ خود را در شرایط حاضر "مرزبندی" با گذشتهٔ سوسیالیستی یا کمونیستی خود می‌دانند، مدّعی‌اند که با فروپاشی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در اروپای شرقی، مسئلهٔ مبارزهٔ طبقاتی و مبارزه برضد امپریالیسم، که از سوی کمونیست‌ها تبلیغ می‌شود، دیگر موضوعیّت خود را به‌کلی از دست داده است، و امروز مهم‌ترین وظیفهٔ انسان مترقی و آزادی‌خواه، فقط "انسانی کردن نظام سرمایه‌داری" است، زیرا ثابت شده است که جایگزینی برای سرمایه‌داری وجود ندارد. و البته چنین نظریه‌ای قبلاً توسط متفکران محافظه‌کار و راست‌گرای آمریکایی به شکلی "دقیق" تئوریزه نیز شده بود. فرانسیس فوکویاما، متفکر دست راستی مدافع تقدّس سرمایه‌داری، در سال ۱۹۹۱ با انتشار کتابی با عنوان "پایان تاریخ و آخرین انسان«، این طور تبلیغ می‌کرد که نظام سرمایه‌داری در حقیقت تجلّی‌گاه نهایی خِرَد هگلی است. به گمان او، با پیروزی سرمایه‌داری جهانی در جنگ سرد بر ضد کمونیسم، شیوهٔ زندگی غربی به عنوان بالاترین تجلّی‌گاه تاریخی بشر از آزمایش تاریخی خود سرفراز بیرون آمد و نظام سرمایه‌داری می‌تواند و باید خود را الگوی جهانی برای همهٔ کشورهایی که هنوز در حال چالش با تاریخ اند معرفی کند. در مقابل چنین نظرهای افراطی و عمیقاً ارتجاعی، بسیاری از دانشمندان و جامعه‌شناسان، و حتیٰ شماری از کلان‌سرمایه‌داران که نگران آیندهٔ نظام سرمایه‌داری‌اند با رجعت به نظرهای مارکس و ارزیابی‌های او از چگونگی روند رشد سرمایه‌داری و بحران‌های دوره‌یی که دچار آن می‌شود، خواهان تغییرهایی اساسی در مدیریت نظام به منظور حفظ نظام سرمایه‌داری و حفظ منافع خود هستند. جورج سورش، بورس‌باز و میلیاردر معروف آمریکایی، در اثر معروف خود با عنوان "بحران سرمایه‌داری جهانی«، از خطر "سرمایهٔ مالی" که نظام سرمایه‌داری را تهدید می‌کند سخن می‌گوید و می‌نویسد که این نظام توانِ آن را دارد که خود را نابود سازد و از این رو لازم است تا ما به این هرج‌ومرج و بی‌قانونی در حرکت و حاکمیت سرمایهٔ مالی خاتمه دهیم و آن را در چارچوب‌هایی معیّن و قابل نظارت قرار دهیم. سورش در همین کتاب به این موضوع اشاره می‌کند:

"نظام جهانی سرمایه‌داری، ماهیت عملکرد نظامی اقتصادی است که در آن تولید، مصرف، و تبادل کالا و خدمات صورت می‌گیرد. توجه به این نکته نیز اهمیت دارد که که تبادل تنها به کالا و خدمات محدود نمی‌شود، بلکه عوامل تولید را نیز شامل می‌شود. همان طوری که مارکس و انگلس نزدیک به ۱۰۰ سال پیش توضیح دادند، نظام سرمایه‌داری، زمین و کار و سرمایه را به کالا تبدیل می‌کند و همین‌طور که این نظام بسط و گسترش می‌یابد، زندگی مردم و جوامع را نیز به انحصار خود درمی‌آورد و به حیطه‌هایی همچون فرهنگ و سیاست نفوذ می‌کند که دیگر صِرفِ موضوع‌های اقتصادی نیستند." (جرج سورش، "بحران سرمایه‌داری جهانی«، انتشارات لیتل برون، ۱۹۹۸، ص ۲۳)

سنگ‌پایهٔ اقتصاد سیاسی مارکسیسم نظریهٔ ارزش اضافی است. اهمیت این موضوع در آن است که ارزش اضافی قلب سرمایه‌داری، یعنی منشأ سود و استثمار سرمایه‌داری را تشریح می‌کند و هدف قرار می‌دهد. مارکس در کتاب دوران‌ساز "سرمایه«، ضمن دادن توضیح همه‌جانبه دربارهٔ چگونگی تولید ارزش اضافی، نشان می‌دهد که روابط اقتصادی بین سرمایه‌دار و کارگر بر پایه‌ای بسیار ناعادلانه قرار دارد، و از این رو خود منبع ایجاد تضاد در جامعه است. مارکس نشان می‌دهد که نیروی کار نوع خاصی از کالاست که قادر به تولید ارزش است. بر اساس همین نظریه، ارزشی که نیروی کار تولید می‌کند بسیار بیشتر از ارزش معادل با مزد پرداخت شده توسط سرمایه‌دار است، و اساس و جوهر استثمار سرمایه‌داری نیز در همین نکته نهفته است. (نگاه کنید به کارل مارکس، "سرمایه«، جلد اوّل، ترجمهٔ ایرج اسکندری، انتشارات حزب توده ایران، صص ۱۷۹-۱۸۶) نکتهٔ اساسی اینکه، نظریهٔ تولید ارزش اضافی، و بر اساس آن ادامهٔ استثمار سرمایه‌دار از تولیدکنندگان واقعی نعمات مادّی جوامع، امروزه نیز همچنان ماهیت اساسی نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد و به‌رغم کاربست شیوه‌های نوین برای کسب ارزش اضافی توسط سرمایه‌دار، مانند جهانی‌سازی و نولیبرالیسم، تغییری در بنیاد این نظام اقتصادی صورت نگرفته است.

بر اساس آخرین آمار تکان دهنده‌ای که از سوی بانک جهانی در سال ۲۰۲۰ منتشر شده است، بیش از ٪۱۰ مردم جهان، یعنی ۷۰۰میلیون نفر در فقر شدید (یعنی با درآمد روزانهٔ کمتر از یک دلار و ۹۰ سنت آمریکایی) زندگی می‌کنند. نظام سرمایه‌داری جهانی در دههٔ دوّم هزارهٔ سوّم، اگرچه بر اثر تحوّلات عظیم فنّاورانه و از جمله انقلاب اطلاعات (انفورماتیک) دستخوش تحوّلات فراوان و در عین حال بسیار مهمی شده است که به نوبهٔ خود باید بررسی و ارزیابی شود، ولی همچنان بر همان پایه‌هایی استوار و پابرجاست که مارکس و انگلس بیش از ۱۵۰ سال پیش کشف کردند و توضیح دادند.

به اعتراف بسیاری از اندیشمندان حاضر جهان، که نظام سرمایه‌داری و پیش‌بینی آیندهٔ آن در هزارهٔ سوّم را مطالعه و بررسی می‌کنند، اندیشه‌های مارکس در این زمینه یکی از مهم‌ترین منابعی است که امروز در دسترس ما قرار دارد. گیدنز، در سخنرانی‌ای که در دانشگاه اقتصاد لندن (هم‌زمان با صدوپنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست) ایراد کرد، ضمن اشاره به همین حقیقت، بر این نکته تأکید کرد که:

"من نمی‌دانم آیا شما گاردیَن دیروز را دیده‌اید یا نه. به نظر گاردیَن او به میان ما بازگشته است. منظور کارل مارکس است. من در این سلسله سخنرانی‌های خودم مایلم این نظر را طرح کنم که او هیچ‌گاه از میان ما نرفت، زیرا مارکس در زمینه‌ای که خیلی توانا بود، کشف و توضیح مشکلات سرمایه‌داری جهانی بود... همان‌طوری که همه می‌دانید ما دوباره در دوره‌ای از بحران شدید سرمایه‌داری جهانی قرار داریم و از

ادامه در صفحه ۶۲

این رو اندیشه‌های مارکس به مثابه ابزاری برای تحلیل اوضاع کنونی، بسیار مهم است...“ (آنتونی گیدنز، مجموعه سخنرانی‌های رئیس سابق دانشگاه اقتصاد لندن، صفحات اینترنتی دانشگاه اقتصاد لندن)

اکنون روشن است که مرحلهٔ امپریالیستی سرمایه‌داری، و سرمایه‌داری بی‌بندوبار و بدون نظارت نولیبرالی و جهانی‌شده، برآمدهای ناگزیرِ تحوّل سرمایه‌داری‌اند. همان‌گونه که مارکس پیش‌بینی کرده بود، سرمایه‌داری تولیدِ انبوه کالا و شبکه‌های توزیع گسترده را کاملاً توسعه داد و هنوز هم پشتوانهٔ آن، همان تلاشِ بخشِ بسیار کوچکی از جمعیت جهان، یعنی سرمایه‌داران، برای تداوم سودوَرزی و کسب سود در نظامِ سرمایه‌محور است. اگر چنین نبود، نظام سرمایه‌داری فرومی‌پاشید. استفادهٔ سودجویانه از نابرابری‌ها، جنگ‌ها، بحران‌ها، و فاجعه‌های طبیعی، و ویران کردن زیستگاه ما، کرهٔ زمین، شدّت یافته است. این همان قدرت ویرانگرِ الگویِ اقتصادی نولیبرالی است که لگام‌گسیخته بر جهان می‌تازد. بر اثر بحران اقتصادی و سیاسی ژرف سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ که جهان سرمایه‌داری را به زانو درَ آورد، و بحران ۲۰۲۰ در ماه‌های اخیر و سقوط آزاد اقتصاد کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری جهان به دلیل شیوع بیماری همه‌گیر کووید-۱۹ و عدم توان سرمایه‌داری در مقابله با پیامدهای بسیار خطرناک آن، ده‌ها میلیون تن به صف بیکاران اضافه شده‌اند. این روند نشانگر ماهیت عمیقاً غیرانسانیِ سرمایه‌داری جهانی و تضادهای سرشتی آن است. تداوم سرمایه‌داری حیات نوع بشر را تهدید می‌کند و بی‌تردید مانعی است بر سر راه توسعه و تحوّل ترقی‌خواهانهٔ ملّت‌های جهان. همچنین، تجربهٔ جنگ‌های امپریالیسم‌افروختهٔ جهانی در قرن بیستم و ادامهٔ سیاست‌های جنگ‌طلبانهٔ نظام سرمایه‌داری انحصاری در قرن بیست‌ویکم بی‌تردید تهدیدی است برای صلح و بقای حیات بر روی کرهٔ خاکی ما که محل مناسب سکونت و زیست انسان‌ها و دیگر ساکنان آن است. ما کمونیست‌ها برای زندگی انسان و پیشرفت انسان در سطح اجتماعی و فردی و حفظ طبیعت پیرامون و محیط‌زیست انسان‌ها و موجودات دیگر ارزش فراوانی قائلیم. به همین دلیل است که حزب تودهٔ ایران برای تحقق گزینهٔ جایگزین سرمایه‌داری، یعنی سوسیالیسم، پیکار می‌کند که اولویت آن بر زندگی و نیازهای انسان‌ها و حفظ زیست‌بوم است نه کسب سود برای سرمایه.

۶. مارکسیسم-لنینیسم و مبارزهٔ طبقهٔ کارگر و زحمتکشان در ایران

تیر ماه امسال ۱۳۹۹ مصادف بود با صدمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران و بیش از یک سده مبارزهٔ تاریخی سوسیال دموکراسی انقلابی در ایران که تأثیر شگرفی در دگرگون کردن روابط اجتماعی-سیاسی میهن ما به همراه داشته است. نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در ایران به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم باز می‌گردد. در حالی که در جهان اندیشه‌های مارکسیستی نفوذ گسترده‌ای می‌یافت و جنبش کارگری جهان به سلاح نیرومندی در مقابله با حکومت‌های دیکتاتوری سرمایه‌داری در اروپا دست پیدا می‌کرد، با رشد صنعت و توسعهٔ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، آموزش مارکس به ایران نیز راه یافت. صحنهٔ اجتماعی و سیاسی آن دوره را می‌توان خلاصه کرد به دورهٔ تحوّل تاریخی جامعهٔ ایران از فئودالیسم به سرمایه‌داری. سرمایه‌داری آن زمان، اگرچه به‌آرامی، ولی در حال رشد بود، و زایش و شکل‌گیری طبقهٔ کارگر کشور در حال کامل شدن بود. در سال‌های آخر قرن نوزدهم، و زیر تأثیر و نفوذ دیدگاه‌های چپ، مبارزهٔ ضداستبدادی به طور چشمگیری رشد کرد و شمار فزاینده‌ای از مردم به مبارزهٔ انقلابی پیوستند. سازمان‌های سیاسی زیرزمینی، با تأثیر گرفتن از دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مارکسیستی، در شهرهای بزرگ ایران، به‌ویژه در تبریز، تهران، و اصفهان شکل گرفتند تا توده‌های مردم را بسیج و هدایت کنند. بر اساس اسناد تاریخی موجود، سوسیال دموکراسی انقلابی را در ایران نخست کارگرانی به ایران آوردند که برای کارهای فصلی، به‌ویژه برای کار در صنعت نفت باکو (بیشتر از نیمی از کارگران میدان‌های نفتی باکو، ایرانی بودند) به قفقاز و مناطق آسیایی روسیه می‌رفتند. در آن دوران، چهره‌های برجسته‌ای همچون علی مسیو، کامران آقازاده، سیروس بهرام، آوتیس میکائیلیان (سلطان‌زاده)، اسدالله غفارزاده، کریم نیک‌بین، نصرالله شیخ‌زاده، جعفر پیشه‌وری، ذرّه، حسابی، اسفندیاری و... نقش مهمی در بردن این اندیشه‌های مترقی و دوران‌ساز در درون جامعهٔ در حال تحوّل میهن ما ایفا کردند. از میان همین روشنگران انقلابی بود که کسانی مانند حیدرخان عمواوغلی بلند شدند و نقشی اساسی در رهبری انقلاب مشروطیت، نخستین انقلاب بورژوایی در منطقهٔ خاورمیانه، ایفا کردند.

رفیق دانشمند عبدالحسین آگاهی در زمینهٔ ترویج اندیشه‌های مارکسیسم - لنینیسم در ایران چنین نگاشته‌است: "تاریخ ترویج افکار سوسیالیسم و کمونیسم علمی در ایران مستقیماً و بلاواسطه به‌مرحلهٔ لنینی رشد مارکسیسم مربوط است. دراین امر حزب سوسیال دمکرات - اجتماعیون عامیون - که به‌کمک نزدیک و شرکت فعال حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که پیشوایش لنین بود به‌وجود آمده‌بود نقش بنیان‌گذار را برعهده داشت." (کتاب انقلاب اکتبر و ایران، صفحه ۷۹، مقاله انقلاب اکتبر و ترویج افکار مارکسیسم - لنینیسم در ایران - عبدالحسین آگاهی)

همان‌طور که در فراخوان نشست وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب ما در اسفند ۱۳۹۸ نیز تأکید شده است، تاریخ صدسالهٔ اخیر کشور ما نشانگر نقش یگانهٔ کمونیست‌ها و حزب تودهٔ ایران در زمینه‌سازی تغییرهای سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی‌ای بوده است که هیچ تلاش تبلیغاتی ارتجاع و بلندگوهای رسانه‌های امپریالیستی توان نفی آن را ندارد. در نتیجهٔ کار کمونیست‌ها و خصوصاً مبارزان توده‌ای بوده است که آموزش‌های مارکس و لنین و دیگر آثار و نوشته‌های جنبش انقلابی جهان به فارسی ترجمه و به‌طور گسترده در ایران منتشر و پخش شد. غنای نظری و اجتماعی حزب ما و پایگاه مردمی عظیم آن در سال‌های دهه‌های ۱۳۲۰و۱۳۳۰، و سپس در نبرد انقلاب بهمن ۵۷، آن‌چنان بوده است که حتیٰ دشمنان و مخالفان حزب نیز به آن اعتراف می‌کنند. نفوذ اندیشه‌های حزب در بین روشنفکران و تأثیر پایگاه مردمی آن در ارتقای خواست‌ها و انسجام جنبش طبقهٔ کارگر و دیگر طبقه‌ها و لایه‌های زحمتکش کشور را بسیاری از ناظران بی‌غرض جامعه و تاریخ ایران اذعان کرده‌اند. برخی از برجسته‌ترین آثار کلاسیک مارکسیسم-لنینیسم را حزب تودهٔ ایران منتشر کرده است که از آن جمله‌اند: انتشار آثار کلیدی مارکس و انگلس مانند "سرمایه" [کاپیتال] با ترجمهٔ رفیق ایرج اسکندری، و بخش بزرگی از آثار لنین با ترجمهٔ رفیق شهید محمد پورهرمزان و علی بیات. از دیگر آثار متعدد منتشر شده توسط حزب ما می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: دو کتاب مرجع "ماتریالیسم دیالکتیک" و "ماتریالیسم تاریخی" نوشتهٔ رفیق شهید هوشنگ ناظمی (امیر نیک‌آیین)، آثاری مهم در زمینه‌های اقتصاد سیاسی و امپریالیسم نوشتهٔ رفقای شهید فرج‌الله میزانی (جوانشیر) و رفعت محمدزاده (اخگر)، از اعضای کمیتهٔ مرکزی و هیئت سیاسی حزب که به دست رژیم جمهوری اسلامی اعدام شدند، بنیان‌گذاری تاریخ‌نگاری نوین مردمی در ایران و تألیف آثار برجسته‌ای توسط رفیق جان‌باخته عبدالحسین آگاهی و رفقا رحیم نامور، و حسن قزلچی (در زمینه تاریخ خلق کُرد)، انتشار آثاری روشنگر در زمینهٔ جنبش رهایی زنان از ستم جنسی به قلم رفقا زنده‌یاد ملکه محمدی و مریم فیروز، و آثاری مهم و برجسته در زمینه‌های ایدئولوژی و تئوری مارکسیسم، زبان‌شناسی، شعر و ادب فارسی، و تاریخ به قلم توانای رفیق احسان طبری، و همچنین آثاری ارزنده از رفیق قهرمان رحمان هاتفی (مهرگان) که زیر شکنجه‌های وحشیانهٔ جلادان جمهوری اسلامی جان باخت. علاوه بر اینها، آثار ارزشمند دیگری نیز توسط نویسندگان، مترجمان، ادیبان، شاعران، و هنرمندان دموکرات و چپ دیگر در دهه‌های گذشته منتشر شده است که سهم بسزایی در غنا بخشیدن به گنجینهٔ اندیشگی چپ داشته است. حزب تودهٔ ایران پس از سرکوب وحشیانه دههٔ ۶۰، و پس از فروپاشی اتحاد شوروی و دولت های سوسیالیستی در اروپای شرقی و تهاجم همه جانبهٔ رسانه های امپریالیستی و ارتجاع داخلی برای بی اعتبار کردن اندیشه های مارکسیستی-لنینیستی، همچنان پیگیرانه در راه دفاع از حقانیت تاریخی و دوران ساز این اندیشه ها تلاش های گسترده ای را از طریق انتشار اسناد و تحلیل های حزبی و همچنین پیشبرد مبارزه نظری-سیاسی در نشریات حزب به پیش برده است.

به‌علاوه، چهره‌هایی همچون علی امید، شناسایی، معلم، حسین‌پور تبریزی، و دیگران، نقشی درخشان در جنبش سندیکایی ایران داشته‌اند و در تاریخ مبارزات معاصر جنبش کارگری و کمونیستی میهن ما ماندگارند. انتشار صدها کتاب و جزوهٔ علمی، نشریه‌ها و مجله‌های پُرمحتوای سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی، نشر گستردهٔ اندیشه‌ها و آموزه‌های دوران‌ساز مارکسیسم-لنینیسم در جامعه، سازمان‌دهی سندیکاهای کارگری و دهقانی، سازمان‌دهی فعالیت‌های صنفی دانشجویی و ایجاد تشکل‌های پیشرو در راه رهایی زنان میهن از چنگال واپس‌گرایی و ستم

ادامه در صفحه ۶۳

جنسی و طبقاتی، طرح برنامه‌هایی انقلابی و مبارزه برای به‌رسمیت شناخته شدن حقوق کارگران و تصویب قانون کار، مبارزه برای اجرای اصلاحات ارضی به‌نفع دهقانان، مبارزه برای دستیابی زنان میهن به حق انتخاب شدن و انتخاب کردن، کوشش به‌خاطر بهره‌مند شدن همگان از بهداشت و آموزش رایگان، تبلیغ و ترویج تقسیم عادلانهٔ ثروت و تحقق عدالت اجتماعی، مبارزه برای تحقق حق خودمختاری برای همهٔ خلق‌های کشور در چارچوب ایرانی آزاد و یگانه، مبارزه به‌خاطر آزادی فعالیت حزب‌ها و جمعیت‌های صنفی، متشکل کردن هنرمندان و اهل قلم و مبارزه برضد سانسور و برای آزادی بیان، در زمرهٔ دیگر کارزارهای دوران‌سازی بودند که نخستین بار از سوی کمونیست‌ها و به‌خصوص حزب تودهٔ ایران در میهن ما در شکل و محتوایی سازنده و خلّاق مطرح و از استقبال گسترده در جامعه برخوردار شد.

در راه جامهٔ عمل پوشاندن به این اندیشه‌ها و به بار نشستن این تلاش‌ها، توده‌ای‌ها و دیگر نیروهای مترقی چپ و دموکرات مبارزه‌ای متشکل را سازمان‌دهی کردند که همچنان ادامه دارد. به‌رغم سرکوب ددمنشانهٔ حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی در چهار دههٔ اخیر، تلاش برای بردن اندیشه‌های مارکسیسم-لنینیسم و تحلیل موضوع‌های روز بر پایهٔ این اندیشهٔ انقلابی به میان جامعه ادامه داشته است، به‌ویژه در سه دههٔ گذشته که رسانه‌های اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی ابزار مفیدی را در اختیار کمونیست‌ها گذاشته است. عصر انقلاب اطلاعات و فنّاوری و دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی معاصر، مانند مالی‌سازی، جهانی‌سازی، نولیبرالیسم، "اسلام سیاسی»، و... به‌روز کردن تحلیل‌های طبقاتی و مارکسیستی بر پایهٔ شرایط مشخص امروزین ایران و جهان را ضروری کرده است.

۷. دوران ما و مبارزه برای استقرار سوسیالیسم در قرن بیست و یکم

فروپاشی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی در دههٔ پایانی قرن بیستم سؤال‌های بسیاری را در مورد سوسیالیسم و چگونگی ساختمان آن در دنیایی که امپریالیسم تمام امکانات اقتصادی، نظامی، و تبلیغاتی خود را برای نابودی آن به کار می‌گیرد برانگیخت. درس نیاموختن از این تحوّلات دردناک و نخستین تجربهٔ ناموفق بشریت برای برپایی جهانی دیگر ضرورتی انکارناپذیر است که بی‌توجهی به آن بی‌شک پیامدهایی ناگوار برای جنبش جهانی کارگری و کمونیستی به همراه خواهد داشت. دیدگاه معدود نیروهایی که از "مواضع رادیکال" بر تکرار همان تجربه و همان الگوی سوسیالیسم ناکام قرن بیستم، در قرن بیست‌ویکم و در دنیایی تأکید می‌کنند که از سال ۱۹۱۷ تا کنون تحوّلات مهمی را شاهد بوده است، نه‌فقط نشانی از واقع‌گرایی و برخورد علمی ندارد، بلکه آموزش‌های مارکس و انگلس و لنین را در عمل به برخوردهایی مذهبی تنزل می‌دهد که در تضاد آشکار با مبارزهٔ دشوار پیش‌رو برای بنا کردن سوسیالیسم در قرن بیست‌ویکم است.

مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست استدلال کردند که اوّلین گام در انقلاب طبقهٔ کارگر برای پیروزی در نبرد دموکراسی، تصاحب قدرت سیاسی توسط این طبقه است و کارگران پس از تصاحب قدرت سیاسی قادر خواهد بود با کنترل سرمایه و متوقف کردن روند سرمایه‌داری در جامعه، و اجتماعی کردن مالکیت وسایل تولید، این روند را بازگشت‌ناپذیر کنند. تجربهٔ ارزشمند انقلاب کبیر اکتبر نشان داد که فقط تصاحب قدرت سیاسی توسط طبقهٔ کارگر و اِعمال کنترل سیاسی بر جامعه و تصاحب دولتی سرمایه، و سکون و عدم پویایی در روزآمد کردن سازوکارهای اقتصادی-اجتماعی، نه‌فقط نمی‌تواند روند ساختمان سوسیالیسم را با موفقیت به سرانجام برساند، بلکه این روند در شرایط ویژهٔ تهاجم اقتصادی، نظامی، و تبلیغاتی حکومت‌های امپریالیستی برگشت‌پذیر خواهد بود.

شرایط مشخص قرن بیست‌ویکم گویای آن است که اکنون دلیل‌های عینی بیشتری وجود دارد که این استدلال دیالکتیکی را تأیید می‌کند که سوسیالیسم تنها وزنهٔ تعادل منطقی ممکنی است که می‌تواند مرحلهٔ امپریالیستی سرمایه‌داری را از میان بردارد و خطری را که متوجه بشریت است، برطرف کند. ما معتقدیم که ارزیابی و تحلیل تاریخی و منطقی رویدادهای یک قرن و نیم گذشته، نشان می‌دهد که جز سوسیالیسم علمی، هیچ نظام اندیشگی (فکری) سامان‌مند و همبسته که بتواند سرمایه‌داری جهانی شده را به چالش کشیده و جایگزینی مؤثر، مترقی، و انسانی در مقابل آن ارائه دهد، وجود ندارد. گونه‌های متعدد سوسیال دموکراسی و به‌اصطلاح "راه سوّم»، به‌رغم اثرهای محدودی که اینجا و آنجا، و به طور عمده زیر فشار مبارزهٔ زحمتکشان و طبقهٔ کارگر، داشته‌اند، همه زودگذر و موقّتی بوده‌اند و مبانی و استدلال‌های متزلزلی داشته‌اند که در نهایت هم ناگزیر به خودِ سرمایه‌داری پیوند خورده‌اند.

حزب ما در کنار دیگر حزب های جنبش کارگری و کمونیستی معتقد بوده است که دوران ما، عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. مبدا این عصر، پیروزی انقلاب کبیر اکتبر بود که به عصر جهانشمول سرمایه داری خاتمه داد.

لنین در توضیح موضوع دوران و چگونگی برخورد مارکسیستی با آن می نویسد: "شیوهٔ مارکس قبل از هر چیز عبارت است از در نظر گرفتن محتوی عینی روند تکاملی تاریخ در هر لحضهٔ مفروض و مشخص و در هر موقعیت ویژه..." (مجموعه آثار، جلد ۲۶، صفحه ۱۴۰-۱۳۹) لنین معتقد بود: "گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم فرایندی به حد اعلی بغرنجُ دراز مدت،متنوع و البته دشوار است. "(به نقل از مسایل معاصر آسیا و آفریقا،اولیانوفسکی، ص ۱۵۹)

لنین همچنین به روشنی تأکید می کرد که: "در هر دورانی حرکت های جداگانه و جزیی گاه به جلو و گاه به عقب وجود داشته و خواهد داشت. همواره انحرافات مختلفی از مسیر حرکت ...وجود داشته و خواهد داشت." (مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص ۱۴۲)

تجربهٔ بیش از یک قرن و نیم به ما نشان می‌دهد که مسیر سوسیالیسم بغرنج‌تر از آن است که در ابتدا تصوّر می‌شد. این مسیر دربردارنده "آزمون و خطا«ها در رویکردهای گوناگون است. هر کشور شاید مجبور شود راهی متفاوت را در پیش گیرد و با گذشتن از مرحله‌هایی متفاوت به سوی سوسیالیسم برود. نقطهٔ ورود و خروج هر یک از این مرحله‌های پیش از سوسیالیسم، خود جهشی انقلابی به مرحلهٔ کیفی نوینی خواهد بود که مستلزم به‌کارگیری شیوه‌هایی انقلابی و تشکیل ائتلاف‌هایی تاکتیکی میان طبقهٔ کارگر و دیگر قشرها و طبقه‌های اجتماعی و نمایندگان ترقی‌خواه است. این مرحله‌ها بی‌ارتباط با هم و جدا از یکدیگر نیستند، و ما کمونیست‌ها باید در هر یک از این مرحله‌های گذار به سوسیالیسم، فعالانه شرکت کنیم. لنین با توجه به این شرایط مشخص تقریباً یک قرن پیش بود که دربارهٔ پویایی بغرنج این مسیر تحوّلی اظهار نظر کرد، و گفت:

"ما همه انقلاب بورژوایی و انقلاب سوسیالیستی را طبقه‌بندی می‌کنیم؛ ما همه بر لزوم مطلق تمایز قطعی میان این دو تأکید می‌کنیم. اما آیا می‌توان انکار کرد که در طول تاریخ، عناصر جداگانهٔ خاص این هر دو انقلاب، در هم می‌آمیزند؟" (لنین، آثار منتخب، جلد اوّل، ص ۴۸۲)

به عبارت دیگر، روند حرکت به سوی سوسیالیسم در مسیری مستمرّ و با خصلت مشخص انقلابی صورت می‌گیرد که در آن، در همان حال که "کهنه" تغییر می‌کند و تسلیم می‌شود، "نو" در درون "کهنه" شکل می‌گیرد و ظهور می‌کند. این همان دیالکتیکِ تحوّلِ اجتماعیِ است که اصول ماتریالیسم دیالکتیک آن را توضیح می‌دهد. همان‌طور که لنین پیش‌بینی کرده بود، این مسیری پُرپیچ‌وخم، و آمیزه‌ای از تحوّل‌های انقلابی و اصلاحات خواهد بود. در قرن بیست‌ویکم، راهی که در پیش رو داریم، مستلزم برهم‌کُنش پیچیده‌ای میان همهٔ مبارزه‌های هم‌زمان برای رسیدن به سوسیالیسم در سراسر جهان از یک سو، و گذار از سرمایه‌داری جهانی از سوی دیگر است. هستهٔ مرکزی و نیروی محرّک تغییر، مبارزهٔ طبقاتی است که کنش و واکنش خلّاقِ تحوّل و رشد نیروهای مولّد و مناسبات تولید را به پیش می‌برد. ما معتقدیم که در این روند، و در هر مرحله از این فرایند، مبارزه برای عدالت اجتماعی و دموکراسی تأثیری ژرف بر آیندهٔ "سیمای سوسیالیسم" و چگونگیِ شکل‌گیری آن خواهد داشت.

برخلاف همهٔ تبلیغات رسانه‌های سرمایه‌داری انحصاری، امروزه مبارزات ضد جهانی‌سازی در هر گوشه‌ای از کرهٔ زمین در حال شکل‌گیری است. مبارزه به سود صلح و علیه جنگ و غارت امپریالیستی تمام قاره‌ها را پوشانده است. برای پایان دادن، و در آنجا که ممکن باشد، مقابله با تأثیرهای بهره‌کشی و ویرانگری سرمایه‌داری در محیط‌زیست، اقدام‌هایی بی‌درنگ ضرورت دارد. صلح پایدار همراه با عدالت فقط هنگامی تضمین می‌شود که علّت‌های پایه‌یی جنگ مانند انگیزه‌های دستیابی انحصاری به سودِ سرمایه، نژادپرستی، ناسیونالیسم افراطی و فاشیسم، فقر و ستم‌های ناشی از

ادامه در صفحه ۶۴

تأثیر گرایش‌های سودورزانه از بین برده شود. پیکار مشترک دوران پیشِ رو توان قابل‌توجهی برای گشایش رادیکال و حتیٰ انقلابی در مبارزه برای رشد اقتصادی عادلانه و دموکراتیک و حرکت به سوی سوسیالیسم دارد. توده‌ها خواهان تغییر وضعیت موجود و تغییر بنیادین آن هستند. آنها جهانی بهتر و زندگی شایستهٔ انسان قرن بیست‌ویکمی می‌خواهند. و برای این تغییر از نیروی بالنده‌ای که در طبقهٔ کارگر همراه با متحدانش نهفته است بهره خواهند جست. ما برای استفاده از این توان و دستیابی به تغییر لازم در شرایط زندگی خود، باید جنبشی مردمی و دموکراتیک، متنوع، متحد، و متعهد به مبارزهٔ توده‌یی برپا داریم. هدف کمونیست‌ها در سراسر جهان برپایی جامعه‌ای منصفانه، دموکراتیک، و بارورمند به نقش بنیادی مردم در تحوّل و ادارهٔ جامعه و در نهایت برپایی نظام سوسیالیستی قرن بیست‌ویکم است.

۸. نتیجه گیری

بشریت هزارهٔ پُرتحوّلی را پشت سر گذاشته است. هزارهٔ دوّم میلادی، هزاره‌ای پُرتحوّل بود و سدهٔ آخر آن هزاره را باید بی‌شک عصر تحوّلاتی شگرف در تاریخ بشر دانست. قرن بیستم، با ناقوس دوران‌ساز انقلاب کبیر اکتبر در روسیه از خواب برخاست و نویدبخش این حقیقت شد که سرنوشت بشر محتوم به سرمایه‌داری، استثمار، فقر، و عقب‌ماندگی نیست. دوران ما کار عظیمی را در ارتباط با تحوّل، تکامل، به‌روز کردن نظریات مارکس، انگلس، و لنین، همگام با تحوّلات امروزین جامعهٔ بشری، طلب می‌کند. جنبش کارگری و کمونیستی این توانایی بالقوه را دارد که در هزارهٔ سوم میلادی پیشاهنگ چنین تحوّلات دوران‌سازی باشد. تجربهٔ عملی و علم به ما می‌گوید که پیش‌گویی زمان وقوع رخدادها یا فرمول‌بندی تک‌تک جنبه‌های هر روند پیچیدهٔ انقلابی، امری غیرممکن است، و این واقعیت عینی، در مورد پیکار ما در راه رسیدن به سوسیالیسم نیز کاملاً صادق است. با وجود این، می‌توان با اطمینان از برآمدهای مشترکی در هر جای جهان سخن گفت که در آینده در سیمای سوسیالیسم دیده خواهد شد. سخن ما از شیوهٔ تولید مردمی و نیرومندی است که بتواند نیازهای رفاهی مادّی و معنوی و اجتماعی همهٔ شهروندان را، بدون آنکه دنیایی را که در آن زندگی می‌کنند ویران کند، تأمین کند. سخن ما از رعایت واقعی حقوق دموکراتیک است که به طورِ نهادی با رعایت اصول عدالت اجتماعی آمیخته است، و به آزادی‌های اجتماعی و فردیِ دموکراتیک و ماندگار ارج می‌نهد.

مبلّغان و هواداران سرمایه‌داری می‌گویند که سوسیالیسم، این نظام اجتماعی برابرگرا و انسانی، ناکجاآبادی بیش نیست. آنها مدّعی‌اند که سوسیالیسم با سرشت انسان که همیشه و به طور ذاتی در پی کسب منافع فردی‌اش است، مغایرت دارد. ما به آنان می‌گوییم که متولّیان برده‌داری نیز با استدلال‌هایی مشابه مدّعی بودند که برده‌داری، حق طبیعی فردی است. آنان نیز در آن دوران مدّعی بودند که نظم اجتماعیِ دیگری جز برده‌داری نمی‌تواند وجود داشته باشد، و هرگونه ادّعایی دربارهٔ ساختن دنیایی دیگر که در آن برده‌داری روال عادی گذران زندگی نباشد، برداشتی ایده‌آلیستی و خیال‌پردازانه است. امّا تجربهٔ تاریخی و نبرد پیگیر بشر برای پیشرفت اجتماعی نشان داد که چنین ادّعاهایی که تنها هدفشان دفاع از نظام کهنه و پوسیدهٔ حاکم و سدّ کردن حرکت چرخ تحوّلات جامعهٔ بشری است، چقدر نادرست و پوچ است.

دوران ما دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است بر این بنیاد، مبارزهٔ جنبش کارگری و کمونیستی جهان و حزب تودهٔ ایران، به مثابه عضوی از این خانواده، تا رسیدن به سوسیالیسم ادامه خواهد یافت ؛ نه به‌خاطر آنکه ما به دنبال مدینهٔ فاضله‌ای دست‌نیافتنی هستیم، بلکه به‌خاطر این اعتقاد عمیق که سوسیالیسم قرن بیست‌ویکم تنها گزینهٔ مترقی و انسانی پیشِ روی جامعهٔ بشری است. در غیر این صورت، باید بی‌عدالتی، فقر و محرومیت بیش از پیش در جامعهٔ بشری، نابودی طبیعت و محیط‌زیست انسان و دیگر ساکنان کرهٔ زمین، نژادپرستی، و وحشی‌گری جنگ‌طلبانهٔ سرمایه‌داری را پذیرا شویم. ما هرگز تن به چنین سرنوشتی نخواهیم داد.

*****

گزارش کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران به هفتمین کنگرهٔ حزب (مصوب کنگره)

رفقای گرامی

هفتمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران در هشتاد سالگی پیکار تاریخی حزب کارگران و زحمتکشان میهن ما و در شرایط بسیار حساس و بحرانی جهان و ایران برگزار می شود. از برگزاری ششمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران نزدیک به یک دهه می گذرد. حزب ما در فاصلهٔ دو کنگره چندین نشست عادی و وسیع کمیتهٔمرکزی را برگزار کرده است که هرکدام با بررسی رویدادهای مهم ایران و جهان ارزیابی و سیاست های حزب را تعیین و تدقیق کرده اند. بنابراین هدف از این گزارش ارائه یک ارزیابی همه جانبه از اوضاع ایران و جهان، که در سند پایه ای کنگره نیز مطرح شده است، نیست بلکه بررسی عمده ترین خطوط سیاست های حزب ما و همچنین بررسی گزارش کار شعب کمیتهٔ مرکزی است.

همانطور که رفقا مطلع اند در فاصلهٔ دو کنگره، حزب ما شماری از رفقای پیشکسوت همچون رفقا ملکه محمدی، مسعود ملکی، عباس ندیم، پرویز شهریاری، ماشاالله ورقا، محمد لطیفی، رکن الدین خسروی، هاشم بنی طُرفی، شهلا فرجاد، علیرضا جباری، جمشید موذن زاده، علی یزدانی، و جز اینان را از دست داد که بی شک نبود آنان همراه با درگذشت ده ها رفیق گرانقدر توده ای، که ما در این دهه از دست دادیم، ضایعهٔ بزرگی برای جنبش کارگری و کمونیستی ایران است و بجاست که ما در اینجا یاد همه آنان را گرامی بداریم.

رفقا همچنین مطلع اند که حزب تودهٔ ایران در سال گذشته رفیق علی خاوری، فاتح زندان های شاه، »صدای حقانیت حزب ما «را از دست دادیم. او از زمان یورش رژیم ولایت فقیه به حزب در سال ۱۳۶۱، در حفظ ماهیت ایدئولوژیک و احیای فعالیت و مبارزه حزب تودهٔ ایران نقشی اساسی و یگانه داشت. بر این اساس کمیتهٔ مرکزی به نمایندگان هفتمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران پیشنهاد می‌کند که به‌احترام نزدیک به هشت دهه مبارزهٔ خلل ناپذیر رفیق خاوری و خاطرهٔ فراموش ناشدنی‌اش، این کنگره »کنگرهٔ خاوری «نام‌گذاری شود.

رفقا گزارش کمیتهٔ مرکزی به هفتمین کنگرهٔ حزب شامل بخش های زیرین است:

۱. بررسی عمده ترین خطوط سیاست حزب تودهٔ ایران دربارهٔ تحولات ایران در دهه گذشته
۲. بررسی عمده ترین خطوط سیاست حزب تودهٔ ایران دربارهٔ تحولات جهان در دهه گذشته
۳. گزارش شعب و کمیسیون های کمیتهٔ مرکزی:

۱. بررسی عمده ترین خطوط سیاست حزب تودهٔ ایران دربارهٔ تحولات ایران در دهه گذشته

رفقای گرامی

یکی از مهم‌ترین مسایل پیش روی نیروهای مترقی و آزادی‌خواه کشور موضوع چگونگی ارزیابی ماهیت رژیم حاکم در ایران پس از شکست انقلاب بهمن ۵۷ و تعیین تاکتیک ها و استراتژی مناسب مبارزاتی با این حکومت بوده است. کنگرهٔ ششم حزب تودهٔ ایران در ارزیابی‌های مفصل خود از شرایط کشور به‌طورمشخص و به‌روشنی بر این اصل تأکید کرد که حاکمیت کنونی میهن ما و نظام سیاسی‌اش که ما آن را رژیم ولایت فقیه می‌نامیم، نظامی استبدادی و اصلاح‌ناپذیر است. به‌عنوان نمونه، در گزارش کمیتهٔ مرکزی به ششمین کنگرهٔ حزب می خوانیم: »حزب ما در سال‌های گذشته و در نشست‌های گوناگون حزبی، ازجمله در کنگره‌های سوم، چهارم، و پنجم، و همچنین در بسیاری از نشست‌های کمیتهٔ مرکزی، با تأکید بر اسلوب علمی، ماهیت طبقاتی حاکمیت رژیم ولایت فقیه را ارزیابی کرد، و دربارهٔ ترکیب طبقاتی رژیم ولایت فقیه و پایگاه طبقاتی آن یعنی: کلان سرمایه داری تجاری و بورژوازی بوروکراتیک انگلیِ رشدیافته در دستگاه دولتی و نهادهای نیمه دولتی نظریه های روشنی ابراز داشته است. به اعتقاد حزب ما، در جمهوری اسلامی روبنایی سیاسی با مضمون دیکتاتوری مذهبی حکمفرماست. اصل ولایت فقیه با پیامدهای مخرب آن محتوای این روبنا را تشکیل می دهد. پایه های فکری این »اصل«، که هر روز از سوی مرتجعانی همچون علی خامنه ای، جنتی، مصباح یزدی، و جز اینان، مطرح می‌گردید و می‌گردد و در حکم خط قرمز بنیانی رژیم بر آن پا فشاری می شود این است که نظام ولایت فقیه نظامی »الهی «است که مشروعیت آن بر »اراده خدا «و »نماینده آن بر زمین«، یعنی »ولی فقیه - «علی خامنه ای -استوار است و تمامی مردم ما باید از فرمان‌های این فرد، یعنی »نماینده خدا «بر روی زمین تبعیت کنند. این دیدگاه معنا و عملکردی مشخص و روشن در میهن ما داشته است و دارد. بر اساس این دیدگاه، یک فرد می تواند همه قانون ها و ساختارهای موجود سیاسی و اقتصادی کشور از جمله قانون اساسی جمهوری اسلامی، را تغییر دهد و در ضرورت »تشخیص مصلحت نظام و خدا «آن‌ها را نقض کند « (نگاه کنید به: کتاب ششمین کنگره حزب توده ایران، صفحه ۱۰۲، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۹۰).

درک نشدن دقیق این واقعیت در ارزیابی و عملکرد اقلیتی از نیروهای مختلف ازجمله معدودی از نیروهای طرفدار اصلاحات در ایران بازتاب هایی مشخص داشته است که نمایان‌ترین آن‌ها تشویق مردم به شرکت در نمایش های انتخاباتی رژیم و این ادعا است که گویا »مبارزهٔ که بر که «در رهبری حاکمیت با محتوای مثبت طبقاتی در جریان است و شرکت در انتخابات و رای دادن

ادامه در صفحه ۶۶

به یکی از نامزدهای تأیید شده از جانب شورای نگهبان رژیم می‌تواند تأثیری مهم در راستای تحقق خواست های مردم بگذارد و از »شکست انقلاب بهمن ۵۷ «جلوگیری کند. این چنین برخوردهای غیرعلمی با هر هدفی که مطرح و تبلیغ می‌گردد جز تأیید ادعاهای گوبلزی رژیم مبنی بر وجود آزادی و حق مخالفان برای شرکت در تحولات سیاسی کشور معنا و نتیجهٔ دیگری ندارد.

کم نبودند نیروهایی که حسن روحانی، برگمارندهٔ علی خامنه ای، را "فرصت مهمی" برای تغییر در کشور می‌دانستند و تلاش فراوانی را برای گرم کردن »تنور انتخابات «و نیروی زیادی برای انتخاب او و "دولت امید"ش به‌کار گرفتند. ولی همان‌طور که حزب ما در ارزیابی هایش مکرر گفته بود، حسن روحانی نه‌تنها فرصتی برای تغییر جهت در چگونگی حکومت‌مداری جمهوری اسلامی نبود، بلکه سوپاپ اطمینانی برای تخفیف بحران‌های رژیم بود، ازجملهٔ این فرصت‌ها به‌سرانجام رساندن مذاکرات مخفیانه‌ای بود که با وساطت سلطان قابوس و به‌وسیلهٔ نمایندگان شخص خامنه‌ای با غرب که از زمان احمدی‌نژاد آغاز شده بود سرانجام به توافقنامه برجام منتهی شد.

به عنوان نمونه حزب تودهٔ ایران در حالی که شماری از نیروهای سیاسی کشور و اصلاح طلبان حکومتی در جریان انتخابات دهمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی از پیروزی بزرگ "لیست امید" در انتخابات سخن می گفتند، به روشنی و با قاطعیت تأکید می کرد که روند در واقع هدفش پایان "اصلاح طلبی" رادیکال در ایران و استحاله آن است. ما نوشتیم در جریان انتخابات دهمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی، پدیدهٔ جدیدی در کنش بخش هایی از نیروهای اصلاح طلب و خصوصاً شماری از چهره های اصلی مدعی رهبری جنبش اصلاح طلبی در ایران بروز عینی و روشنی یافت، که محمد رضا عارف، به عنوان یکی از سخنگویان اصلی این نیروها، آنرا سیاست "اعتماد سازی با حاکمیت" نامید. اساس فکری این راهکار جدید، تسلیم همه جانبه به خواست های "رهبری" و تلاش برای "آشتی" با ولی فقیه بود که مرز بندی با "فتنه ۸۸" را خط قرمز اجازه هرگونه فعالیت سیاسی در ایران اعلام کرده بود. ما در همان دوران و در هیاهوی تبلیغاتی پیروزی "لیست امید" در انتخابات اسفندماه سال گذشته، تأکید کردیم که یکی از اهداف راهبردی رژیم ولایت فقیه به استحاله کشاندن جنبش اصلاح طلبی در ایران و تحلیل بردن و تبدیل کردن آن به یک جریان منتقد بی خطر برای نظام سیاسی کنونی حاکم بر میهن ماست. (از جمله نگاه کنید به »نامهٔ مردم«، شمارهٔ ۱۰۱۹، ۲ اسفندماه ۱۳۹۵)

حزب ما در مطلبی با عنوان: »پایان کارزار انتخابِ میان 'بد' و 'بدتر' و پیروزیِ 'مردم‌سالاری اسلامی' به روایت ولی‌فقیه! «نوشت: »**انتخابات دوازدهمین دورهٔ ریاست جمهوری ایران با پیروزیِ حسن روحانی با کسب بیش از ۵۷ درصدِ آرا، در برابر کسب ۳۸ درصد آرا از سوی ابراهیم رئیسی، به‌پایان رسید. رأی میلیون‌ها ایرانی به دو نامزد انتخاباتی را، یا به‌عبارت روشن‌تر، انداختن نزدیک به شانزده میلیون رأی به صندوق ابراهیم رئیسی (جنایتکاری که در زمرهٔ اَمر دهنده‌های کشتارِ هزاران زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ در ایران و از سازمان‌دهندگان آن بوده است) و همچنین ریختن ۲۳ میلیون رأی به سبدِ رأی حسن روحانی (چهره‌ای که زمانی در مقام نمایندهٔ ولی‌فقیه و دبیر شورای امنیت ملی فرمان سرکوب خونین دانشجویان معترض در سال ۱۳۷۸ را صادر کرده است) و به‌گفتهٔ خودش "اصلاح‌طلب" نیست و مهم‌ترین وظیفه‌اش را "حفظ نظام" استبدادی کنونی می‌داند، برخلاف برخی تصورهای هیجان‌زده، خام و کم‌عمق، نمی‌توان پیروزی بزرگ جنبش آزادی‌خواهی مردم ما ارزیابی کرد** «

(نگاه کنید به: https://www.tudehpartyiran.org/2017/05/21/1026-27-2-1/).

در اساس حفظ رژیم استبدادی ولایت فقیه مهم‌ترین وظیفه حسن روحانی و دولت او بود که به‌مدت هشت سال شماری از نیروهای اصلاح‌طلب و اپوزیسیون را همچنان به‌دنبال سراب تغییر ماهوی در نظام سیاسی کشور به‌دنبال خود بکشاند. درواقع افتخار "انگشت‌های بنفش" برافراشته در رأی دادن به روحانی خیلی زود در اثر پشیمانی از دفاع و حمایت از روحانی پایین آمد.

رفقا!

به نظر حزب ما حوادث سال‌های دهه گذشته (۱۳۹۰ تا ۱۴۰۰) به‌طورعمده و قطعاً نقطهٔ پایانی بر نظریه »اصلاح پذیری «رژیم ولایت فقیه بوده است. تحریم گستردهٔ نمایش انتخاباتی ۱۴۰۰ که حتی بر اساس آمارهای رسمی رژیم مشارکت مردم در این انتخابات ٪۴۸ و با ٪۱۳ رأی‌های باطله ۳۵ ٪ بود که پایین‌ترین میزان مشارکت و بالاترین میزان رأی‌های باطله در تاریخ انتخابات‌های ریاست‌جمهوری در ایران بوده‌است. این میزان مشارکت به‌روشنی نشان داد که اکثر قریب‌به‌اتفاق مردم ما دیگر حاضر نیستند در نمایش‌های رژیم برای اثبات »مقبولیت «نظام سیاسی استبدادی حاکم بر کشور در بازی‌های انتخاباتی رژیم شرکت کنند. همچنین برگماری فرد جنایتکاری همچون ابراهیم رئیسی بر کرسی ریاست جمهوری کشور با اشارهٔ ولی فقیه و نخستین کابینه رئیسی که پر از نمایندگان سپاه پاسداران بود نشان دهندهٔ برنامهٔ رژیم برای هرچه بیشتر نظامی کردن نظام سیاسی کشور است. شکست قاطع سیاست "استحاله‌پذیری" رژیم ولایت فقیه همچنان که انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ نشان داد درعین‌حال راهگشایی می‌تواند باشد برای تعامل نیروهای سیاسی مخالف رژیم با یکدیگر. مشکل اساسی همچنان این است که به‌رغم نزدیکی برخی موضع‌گیری‌ها در مسئله‌هایی مهم همچون انتخابات ریاست‌جمهوری، حمایت از اعتراض‌های مردمی، و خواست آزادی فوری و بدون قیدوشرط همه زندانیان سیاسی‌عقیدتی، هنوز هم کاری مشترک میان نیروهای مردمی برای بسیج سازمان‌یافتهٔ قشرهای مختلف سیاسی صورت نگرفته است. نبود ستاد مبارزاتی‌ای مشترک که تاکتیک‌های مشخص مبارزه را در شرایط مختلف تعیین کند، چشم اسفندیار جنبش مردمی در وضعیت کنونی است و به رژیم ولایت فقیه اجازه می‌دهد تا با بسیج نیروهای امنیتیِ سرکوبگرش حرکت‌های مختلف اعتراضی از اعتصاب‌های کارگری گرفته تا اعتراض‌های خیابانی را سرکوب کند و همچنان به حیاتش ادامه دهد.

ادامه در صفحه ۶۷

بحران فزایندهٔ اقتصادی

رفقای گرامی

واقعیت امر این است که در خلال سال‌های دهه گذشته وضعیت اقتصادی ایران بشدت رو به وخامت رفته است. سیاست‌های کلان رژیم که از دفتر ولی فقیه، در راستای سیاست های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به دولت‌های مختلفش دیکته می‌شود در پیروی از نولیبرالیسم اقتصادی اثرهایی فوق‌العاده مخرب بر حیات اقتصادی‌اجتماعی کشور داشته است. ورشکستگی کلان واحد کوچک تولیدی، روند مخرب خصوصی سازی صنایع کشور و بخش‌های بزرگی از اقتصاد تولیدی کشور، تورم لجام گسیخته، موج فزایندهٔ بیکاری به‌خصوص پس از همه‌گیری ویروس کرونا، چپاول منابع طبیعی و تسلط کامل بازوهای اختاپوس سپاه پاسداران و نهادهای وابسته به‌آن و رهبری رژیم در اقتصاد کشور که منشأ دزدی‌ها و اختلاس‌های کلان اقتصادی بوده است، درمجموع، وضعیتی بسیار وخیم برای امور اقتصادی و اجتماعی ایران به‌وجود آورده است. ابعاد تورم، بیکاری، فقر، و محرومیت‌ها در سال‌های اخیر بنا به ارزیابی برخی از کارشناسان اقتصادی در تاریخ معاصر میهن ما کم‌نظیر بوده‌اند.

به‌گزارش روزنامه اعتماد، ۶ آذرماه ۱۴۰۰، بررسی تورم استانی نشان می‌دهد که " ۲۵ استان نرخ تورمی بالاتر از ۴۴ درصد میانگین کشوری در آبان‌ماه داشتند. بر اساس همین گزارش "در سال جاری [۱۴۰۰] ۲۵ استان تورمی بالاتر از تورم کل کشور داشتند که این نسبت برای آبان ماه سال گذشته، ۱۱ استان گزارش شده بود؛ بدین‌معنا که به‌فاصله یک سال علاوه بر افزایش ۵۳ درصدی تورم، ۱۴ استان نیز به لیست استان‌های با تورم بالاتر از میانگین کشوری اضافه شدند." بر اساس آمارهای منتشر شده و به‌گزارش سایت "نبض بازار"، نرخ تورم در اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۱ به ۳۸٫۳ درصد رسیده است.

اگر چه ارگان‌های رژیم و سخنگویانش آمارهایی متناقض از ابعاد گسترده فقر در ایران می دهند، ولی ابراهیم رئیسی، در هفته‌های پایانی سال ۱۴۰۰ ضمن اعتراف ضمنی به ابعاد بسیار نگران کننده فقر در ایران در ادعاهایی که پذیرش آن حتی برای دیگر سخنگویان رژیم نیز دشوار بود ازجمله گفت: "دولت امکانات کافی برای ریشه کن کردن فقر مطلق را دارد و با یک کار جهادی و یک برنامه‌ریزی مناسب می‌توانیم به نتیجه برسیم، از استانداران انتظار داریم نسبت به ریشه‌کن کردن فقر مطلق از تمام ظرفیت‌ها استفاده و اجازه ندهند این موضوع به سال ۱۴۰۱ برسد."

به عنوان نمونه بر اساس گزارش "دفتر مطالعات رفاه اجتماعیِ وزارت تعاون و با همکاری مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی" خط فقر در سال ۱۳۹۹ نسبت به سال ۱۳۹۸ رشد ۳۸ درصدی داشته و به عدد ۱ میلیون و ۲۵۴ هزار تومان سرانه در ماه رسیده که بر این اساس خط فقر یک خانوار سه و چهارنفره به ترتیب ۲میلیون و ۷۵۸ و ۳میلیون و ۳۸۵ هزار تومان خواهد بود. با رشد شدید خط فقر طی ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸، نرخ فقر از ۲۲ درصد در سال ۱۳۹۶ به ۳۲ درصد در سال ۱۳۹۸ رسیده به‌این معنا که **حتی بر اساس آمارهای رسمی در سال ۱۳۹۸، ۳۲ درصد از جمعیت کشور معادل ۲۶٫۵ میلیون نفر زیر خط فقر قرار دارند.**"

ما در جریان همه‌گیری کرونا در دوسال گذشته شاهد بودیم که رژیم ضد مردمی نه‌تنها شیوه‌ای صحیح و به‌هنگام را برای مقابله با این همه‌گیری خطرناک کووید-۱۹ درپیش نگرفت، بلکه با رهنمودهای نابخردانه رهبر پیرامون ممنوع کردن ورود واکسن تهیه شده در آمریکا و انگلیس به ایران مرگ صدها هزار تن از هم‌میهنمان را موجب شد و با ادامه دادن به سیاست های نولیبرالی وضعیت اقتصادی‌اجتماعی کشور را به‌سمت وخیم تر شدن برد. حقیقت امر این است که همهٔ سیاست‌های کلان اقتصادی رژیم ولایت فقیه در چارچوب "اقتصاد ریاضتی" و اجرای "سیاست‌های پولی" بر مبنای الگوی نولیبرالیسم اقتصادی پیش برده می‌شوند. این یعنی ادامه یافتن سیاست‌گذاری در مسیر ارزان‌سازی دایمی نیروی کار، قانون‌زدایی و مقررات‌زدایی در زمینه‌های حقوق صنفی زحمتکشان و حفاظت از محیط‌زیست در چارچوب "اقتصاد آزاد" (بی‌نظارت)، و سرکوب هر نوع حرکت سازمان‌یافتهٔ صنفی‌اجتماعی اعتراضی مردم جان به‌لب‌رسیده.

روزنامهٔ "شرق" در جمع‌بندی‌ای از وضع اقتصادی کشور در سال‌های اخیر ازجمله نوشت: "درمجموع این سه سال حدوداً صد درصد تورم تجمعی به اقتصاد ایران تحمیل شده است. درحالی‌که حقوق و دستمزد کارگران... شکاف ۴۰ درصدی را نشان می‌دهد. سه نظام کلیدی اقتصاد ایران (نظام‌های بانکی، مالیاتی، و یارانه‌ای) به‌درستی کار نمی‌کنند. با این سه نظام معیوب اقتصادی نمی‌توانیم بازتوزیع ثروت را دنبال کنیم... دو دهک بالای درآمدی به‌دلیل داشتن دارایی بالا، سودهای کلانی را عاید خود کرده‌اند و ثروتشان چندین برابر شده است... روز به‌روز شکاف بین سقف و کف جامعه بیشتر و بیشتر می‌شود..." [به‌نقل از: روزنامه شرق، ۱۷ تیرماه ۱۳۹۹].

شورش های فزاینده مردم جان به‌لب‌رسیده و منزجر از ادامهٔ حکومت جمهوری اسلامی

رفقای گرامی!

ما درحالی هفتمین کنگرهٔ حزب را برگزار می‌کنیم که در هفته‌های گذشته باردیگر در بسیاری از شهرهای کشور مردم جان به‌لب‌رسیده در اعتراض به سیاست‌های ضد مردمی حاکمیت، ظلم و فساد و فقر و محرومیت‌ها با وجود همهٔ اِعمال خشونت‌ها و سرکوبگری‌های دستگاه‌های امنیتی رژیم به خیابان‌ها ریخته‌اند و با شعارهای "مرگ بر خامنه‌ای" و "مرگ بر رئیسی" خواهان تغییرات اساسی در نظام سیاسی کشور شدند. اعتراض‌های اخیر مردمی به‌دنبال تصمیم رژیم به آزاد کردن قیمت مواد غذایی و در نتیجهٔ آن افزایش بهای نان، مرغ، تخم مرغ و لبنیات در روز پنجشنبه ۲۲ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۱ در شهرهای مختلف کشور آغاز شد که با یورش وحشیانه نیروهای انتظامی و قطع اینترنت و مختل کردن سیستم تلفن‌های همراه رو به‌رو شد. همان‌طور که در اطلاعیهٔ حزب در این‌باره نیز آمده بود، بر اساس این افزایش‌ها قیمت هر

ادامه در صفحه ۶۸

کیلوگرم مرغ برای مصرف‌کننده پس از حذف ارز ترجیحی نهاده‌های تولیدی با رشد **بیش از ۱۰۶ درصد نسبت به‌قیمت مصوب** پیشین ۶۴ هزار تومان تعیین شده است. همچنین قیمت هر شانه تخم‌مرغ دوکیلوگرمی نیز با افزایش دوبرابری نسبت به‌نرخ مصوب پیشین به ۹۶ هزار تومان می‌رسد. لازم به‌یادآوری است که بر اساس گزارش "ایرنا"، پاسدار حسین سلامی، فرمانده سپاه، در سخنانی که روز پنجشنبه ۲۲ اردیبهشت‌ماه در مشهد در "آیین پایانی سومین جشنواره سراسری اسوه بسیج در مشهد" ایراد کرد، از جمله گفت: "در حال پیشروی هستیم و در بیرون راهها را بر دشمن بسته‌ایم و در درون، قدرتمند **و در حال جراحی اقتصادیم** که سختی‌هایی دارد و در این راه، بسیج باید به کمک [بخوان: به سرکوب] مردم بشتابد."

پدیده‌ای که در سال‌های دههٔ اخیر بیش‌ازپیش تأمل‌برانگیز بوده این است که قیام‌ها و اعتراض‌های توده‌ها برضد سیاست‌های رژیم به‌رغم جو شدید سرکوب نه‌تنها خاموش نشده‌اند، بلکه به روندی درحال گسترش و مستمر در حیات سیاسی کشور تبدیل شده است. از قیام دی‌ماه ۹۶ تا اعتراض‌های مردمی در بیش از صد شهر کشور در سال ۹۸ گرفته تا اعتراض خلق عرب جنوب به کمبود آب، اعتراض های مردم بلوچستان به کشتن سوخت بران ، اعتراض مردم و کشاورزان اصفهان و لرستان سرکوب مستمر و وحشیانهٔ اعتراض‌های خلق کُرد، پیکار دلیرانهٔ معلمان و بازنشستگان کشور و در کنار آن‌ها صدها اعتصاب کارگری در هر سال که برخی‌شان مانند اعتصاب کارگران نیشکر هفت‌تپه اکنون سال‌هاست که ادامه دارند،گوشه‌ای از کشور را نمی‌توان یافت که مردم به تعدی‌ها و ظلم دستگاه‌های حکومتی به حرکت‌های اعتراضی دست نزده باشند. حزب تودهٔ ایران در همه این اعتراض های مردمی در کنار جنبش مردمی بوده و همچنان خواهد بود. **حزب تودهٔ ایران در جریان اعتراض های گسترده و مردمی سال ۹۶ و در حالی که بخش هایی از نیروهای »اصلاح طلب«حاضر به موضع گیری آشکار در دفاع از اعتراض های مردمی نبودند از نخستین جریان های سیاسی کشور بود که قاطعانه از اعتراض‌های مردمی دفاع کرد** و نوشت: »در هفته‌های اخیر، رشد نارضایتی و برپایی گردهمایی‌های اعتراضی کم سابقه مردم در شهرهای مختلف و همچنین اعتراض‌های گستردهٔ کارگری بر ضد گرانی، ظلم، و بی‌عدالتی دستگاه‌های حکومتی- از دولت و مجلس گرفته تا قوهٔ قضائیه، فرماندهان سپاه و نهاد ولایت که درمجموع، حافظان منافع سرمایه‌داران بزرگ کشورند- را شاهد بوده‌ایم. اوج‌گیری نارضایتی‌های مردم از شرایط، و مهم‌تر از آن، آمادگیِ توده‌های خشمگین و جان به‌لب‌رسیده در به‌چالش طلبیدن دستگاه‌های سرکوب رژیم، نشانگر تحول‌های مهمی در سطح آمادگی توده‌ها برای مخالفت و مبارزه علنی بر ضد حکومت جمهوری‌اسلامی است. برخلافِ مدعیات برخی از سران اصلاح‌طلبان حکومتی مبنی بر 'توطئه' بودن این اعتراض‌ها، ما اعتقاد عمیق داریم که: اکثریت مردم میهن ما، ناامید و سرخورده از شعارهایی که انتهای خواست‌های‌شان حفظِ حاکمیت کنونی در شکلی تعدیل‌شده است، اینک تغییرهایی بنیادین در شیوهٔ حکومت‌مداری در ایران را خواستارند. امروز فقط طرفداران حفظ شرایط فاجعه‌بار کنونی‌اند که از گسترش مبارزه مردم درهراس‌اند. **تجربهٔ دو دههٔ اخیر و چندین انتخابات گوناگون ریاست‌جمهوری و مجلس و شوراهای شهر- که زیر کنترل و با مهندسی دستگاه ولایت برگزار شده‌اند- نشان داده‌اند که مردم به‌سرعت از عرصهٔ سیاست انتخاب میان 'بد و بدتر' دور می‌شوند و دیگر حاضر نیستند به مهندسی خواست‌های‌شان از سوی رژیم و اصلاح‌طلبان حکومتی- که این روزها بیشتر نقش دلالان قدرت را ایفا می‌کنند- تن دردهند** «(اعلامیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، ۸ دی‌ماه ۱۳۹۶، به‌نقل از »نامهٔ مردم«، شمارهٔ ۱۰۴۲).

رفقا!

همان‌گونه که کمیتهٔ مرکزی حزب در نشست اسفندماه ۱۳۹۸ تأکید کرد، **حزب تودهٔ ایران در سال‌های اخیر تأکید کرده است که با وجود همهٔ بحران‌هایی که رژیم ولایی با آن‌ها روبرو است و با وجود شرایط عینی برای تحوّل بنیادی در ایران، شرایط ذهنی‌ای لازم وجود ندارد.** شرایط ذهنی لازم که عبارت است از حضور نیروهای اجتماعی سازمان‌یافته با رهبری‌ای اثرگذار در شکل جبهه‌ای متّحد همراه با برنامهٔ سیاسی‌مبارزاتی‌ای مشخص برای ارائهٔ جایگزینی مردمی، تحقّق خواست‌های جنبش مردمی، و طرد کامل رژیم ولایت فقیه از حیات سیاسی کشور، وجود ندارد.

آن‌گونه که روند تحریم گستردهٔ انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۴۰۰ نشان داد واقعیّت امر این است که به‌رغم آنکه اکثر نیروهای سیاسی عمدهٔ کشور در شماری از مقطع‌های حساس تحول‌های کشور موضع‌گیری‌هایی همسان دارند و از ضرورت متحد شدن سخن گفته‌اند، این اتحاد تحقّق نیافته است و برخی همکاری‌ها صرفاً به صدور این یا آن اعلامیهٔ مشترک منحصر بوده‌اند.

این پدیده‌ای نیست که در میان نیروهای چپ کشور فقط دیده می‌شود، بلکه در بین نیروهای "ملی" نیز این پدیده را می‌توان دید. در طیف این نیروهای ملی، از جبهه ملّی، نهضت آزادی، و اصلاح‌طلبان رادیکال گرفته تا دیگر نیروهای ملی‌مذهبی نیز هماهنگی و همیاری‌ای مشخص در دفاع از مبارزات مردم و تلاش برای طرد استبداد مشاهده نمی‌شود. معضل جدی در این زمینه تأکید بر اختلاف‌ها و خط‌کشی‌های تاریخی و شرط گذاشتن برای همکاری‌ها با نادیده گرفتن نقاط مشترکی است که عملاً وجود دارند. از این بحث‌های بی‌سرانجام بیش‌ترین سود را رژیم ولایت فقیه می‌برد، چنان که حزب ما پیش از این هم به‌آن‌ها اشاره کرده است از اختلاف‌نظر دربارهٔ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گرفته تا ارزیابی از انقلاب و تحوّلات نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، نیروهای سیاسی کشور به‌طورعمده و درمجموع سیاست‌هایی مشترک در دفاع از انقلاب و حکومت برآمده از آن دنبال می‌کردند، معضل جدی آن است که گویا تا به‌شکلی کامل و به‌نفع نظرهای یک طرفِ اختلاف حل‌وفصل نشود امکان هیچ همکاری عملی و جدّی‌ای به‌وجود نخواهد آمد. پدیده منفی و به‌گمان ما مشکل‌زای، نفی کامل اعتبار اندیشه‌های متفاوت و تلاش برای از صحنه خارج کردن آن‌هاست.

تجربهٔ شکست انقلاب بهمن نشان داد که همه نیروهای سیاسی مهم کشور کم‌وبیش در ارزیابی‌های‌شان دربارهٔ روند حوادث و غالب شدن ارتجاع و زایش یک نظام سیاسی استبدادی دچار کمبودها و لغزش‌هایی بوده‌اند که باید از آن‌ها آموخت و تلاش کرد تا در آینده‌ای که مردم و میهن‌مان از زنجیرهای اسارت استبداد خلاصی یافتند از تکرارشان جلوگیری کرد. تهمت به حزب تودهٔ ایران که "تنها نیروی مدافع حکومت" در سال‌های نخست انقلاب بوده است درحالی زده می‌شود که عمدتاً نیروهای ملی، از جبهه ملی گرفته تا نهضت آزادی نخستین کابینه حکومت خمینی را تشکیل می‌دادند و رفراندوم قانون اساسی جمهوری اسلامی را سازمان‌دهی می‌کردند و تا سال‌ها

ادامه در صفحه ۶۹

پس از سرکوب خونین نیروهای دگراندیش از جمله حزب تودهٔ ایران، حتی نمایندگان‌شان هم هنوز در مجلس رژیم حضور داشتند و در خلال سال‌های همین دهه‌های اخیر هم با اعلام التزام خود به قانون اساسی و اصل ولایت مطلقهٔ فقیه نامزد شدن‌شان در نمایش‌های انتخاباتی رژیم را خواهان بودند.

زدن این تهمت به حزب تودهٔ ایران نه‌تنها اعتبار تاریخی ندارد بلکه درعمل دور کردن نیروهای آزادی‌خواه از همدیگر و تضعیف جنبش ضد استبدادی در میهن‌مان است. این رویکرد دربارهٔ طیف‌هایی از اصلاح‌طلب‌ها در خرده‌گیری‌های‌شان به سیاست‌های حزب ما (اصلاح‌ناپذیر بودن رژیم) تا همین سال‌های اخیر بر اساس گزارهٔ محمد خاتمی که معتقد بودند که در چارچوب رژیم ولایت فقیه می‌توان "آزادی و مردم سالاری" را تحقق بخشید نیز به‌شکلی دیگر و آشکارتر صدق می‌کند. هنگام آن رسیده است که با عبور از این برخوردهای فرقه‌گرایانه و سدهای مصنوعی راه را به سمت مسیر طبیعی همکاری نیروهای ملی و آزادی‌خواه کشور گشود.

در نشست‌های کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران در سال‌های اخیر نیز تأکید شده است که ما- با توجه به تجربهٔ دهه‌های اخیر- همچنان بر این اعتقادیم که باید برای رسیدن به حداقلی از برنامهٔ عمل مشترک، یعنی طرد رژیم استبدادی و گشودن راه به سمت تحقق آزادی و دموکراسی تلاش‌ها را دوچندان کرد. حزب ما با انتشار »منشور آزادی «در حکم کار پایه‌ای برای تبادل نظر و گفت‌وگو در جهت اتحادِ عمل با دیگر نیروها تلاش‌هایی آشکار را سازمان‌دهی کرد. فراموش نکنیم که اعتراض‌های مردمی بر ضد رژیم ولایی که در سه سال اخیر شاهد صدها نمونه از آن‌ها بوده‌ایم، همانند جنبش انقلابی ضد سلطنتی که به انقلاب بهمن ۵۷ منتهی شد، بدون در نظر گرفتن این پیش‌شرط‌ها و پیش‌داوری‌های ذهنیِ نیروهای سیاسی و بدون آنکه شرکت‌کنندگان در این اعتراض‌های مردمی نخست از هم بخواهند مواضع‌گیری‌های‌شان دربارهٔ این یا آن حادثهٔ تاریخیِ روشن کنند، با شرکت اعضا و هواداران شمار زیادی از گروه‌ها و نیروهای سیاسی گوناگون و با حضور افرادی با طیف‌های متنوّعی از نظرها و برداشت‌ها، صورت گرفته است. آیا برای سازمان‌ها، حزب‌ها، و گروه‌های سیاسی هنگام آن نرسیده است که از توده‌های حاضر در صحنهٔ مبارزه بیاموزند؟

کمیتهٔ مرکزی حزب در بیانیه‌ای در ۲۳ فروردین‌ماه ۱۴۰۰ با عنوان: "به نیروهای ملّی، مترقی و آزادی‌خواه کشور: بیایید دست در دست همدیگر صدای متحد مردم جان‌به‌لب‌رسیده از ظلم و استبداد و منادی تحریم فعّال انتخابات نمایشی رژیم ولایت‌فقیه باشیم!" از طیف وسیعی از نیروهای سیاسی کشور شامل نیروهای اصلاح‌طلب ضد استبداد ولایی، نیروهای ملی و مذهبی، جبههٔ ملی ایران، نهضت آزادی ایران، حزب ملّت ایران، حزب چپ ایران (فدائیان خلق)، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، اتحاد جمهوری‌خواهان ایران، همبستگی جمهوری‌خواهان ایران، حزب دموکرات کردستان ایران، حزب دموکرات کردستان، فرقهٔ دموکرات آذربایجان، و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) دعوت کرد که در این عرصه کار مشترکی را سازمان دهی کنند و نوشت: "ما با این نظر موافقیم که تحریم فعّال انتخابات ریاست‌جمهوری فرصت مساعدی برای برآمد مشترک و همیاری گستردهٔ همهٔ نیروهای آزادی‌خواه و دموکرات برای تقویت جنبش دموکراتیک در ایران است. ما امیدواریم که نیروهای آزادی‌خواه و دموکرات بتوانند در این لحظات حسّاس میهن، این همکاری و همگامی ملی را تحقق ببخشند.

ما ضمن استقبال از هرگونه پیشنهادی که بتواند به تحقق این امر مهم یاری رساند، معتقدیم که با برگزاری نشست تدارکاتی مشترکی با حضور نمایندگان نیروهای مترقی و آزادی‌خواه کشور، می‌توان راه را برای تنظیم فراخوانی مشترک هموار کرد و تحریم انتخابات را به عرصهٔ فعالِ مبارزه با رژیم ولایی تبدیل کرد. باشد که این گام نخست در راه همکاری هرچه گسترده‌تر و سازمان‌یافتهٔ نیروهای ترقی‌خواه، آزاده، و عدالت‌جو در راه گذار از حکومت استبدادی کنونی بر پایهٔ برنامه‌ای مشترک باشد."

رفقا ما بازهم تکرار می کنیم که بدون تلاش برای هماهنگ کردن این مبارزات دلیرانهٔ زحمتکشان و ستم‌دیدگان پیرامون شعارهای حداقل و قابل توافق و تحقق‌پذیر، بدون پیوند زدن مبارزهٔ قهرمانانهٔ کارگران و زحمتکشان با مبارزهٔ زنان، جوانان و دانشجویان، بدون شرکت مجموعهٔ بخش‌های گوناگون جامعه که تحوّل بنیادی را خواهان‌اند، رژیم ولایت فقیه با وجود درگیر بودن با همهٔ بحران‌های کنونی‌اش همچنان می‌تواند به حیاتش ادامه دهد.

حزب تودهٔ ایران چهل سال پس از یورش رژیم ولایت فقیه!

رفقا!

ششمین کنگرهٔ حزب ما که در سی‌سالگی حملهٔ رژیم در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۱ برگزار شد و رفقای نمایندهٔ کنگره در بررسی این سی سال دشوار بدرستی اعلام کردند که:

یورش سراسری رژیم به‌دستور مستقیم خمینی و دیگر سران رژیم و همیاری دستگاه‌های امنیتی و جاسوسی غرب، پاکستان، ترکیه، و اسرائیل، به‌هدف نابودی و ریشه‌کن کردن حزب تودهٔ ایران و همچنین نابودی اندیشه‌های اصیل چپ در جامعه ما که ارتجاع آن را مخالف جدی و خطرناک خود می‌دانست، و می‌داند، کلید زده شد. دستگیری هزاران توده‌ای، که ری‌شهری، دادستان وقت بیدادگاه انقلاب رژیم، شمار آنان را تا ده هزار نفر تخمین زد، و در پی آن شوهای تلویزیونی اعلام "انحلال حزب توده ایران" از سوی کسانی که تسلیم فشارهای مزدوران رژیم شده بودند و سپس صادر کردن فرمان "معرفی" کردن توده‌ای‌ها خودشان را به ارگان‌های امنیتی از سوی این افراد، ضربه‌هایی سخت به اعتبار سیاسی و توان تشکیلاتی حزب توده ایران وارد آورد. بُعدهای این ضربه‌ها، و دشواری‌های سیاسی و تشکیلاتی برآمده از آن‌ها،

ادامه در صفحه ۷۰

نه‌فقط در تاریخ حزب ما بلکه در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی جهان کم‌نظیر است. هدف رژیم از برپایی شوهای تلویزیونی، ساختن و پرداختن نمایشی از نابودی تشکیلاتی حزب، و در کنار آن، سیاه نمایی چهرهٔ آرمانی و مردمی حزب طبقه کارگر ایران بود.

بازنگری نوشته ها و موضع گیری های سران رژیم در آن روزها گواه این حقیقت است که، درهم‌کوبیدن تشکیلات حزب تودهٔ ایران و مختل کردن فعالیت های سیاسی و افشاگرانه‌اش به‌خصوص بر ضد جنگ خانمان‌سوز ایران و عراق و شعار ضد ملی آن یعنی "جنگ، جنگ تا پیروزی"، برای مرتجعان حاکم از پیروزی در جبهه‌های جنگ مهم‌تر بود چندان که خمینی برای "پیروزی" بر حزب تودهٔ ایران از "سربازان گمنام امام زمان" که مزدوران سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات ایران، عامل‌های "سیا"، "موساد"، و "اینتلجنس سرویس" بودند قدردانی کرد.

رفقا!

در چهل سال گذشته روزی نبوده است که حزب ما با توطئه و ترفندی تازه از سوی دستگاه‌های امنیتی رژیم برای ضربه زدن به برنامه و در واقع امکان فعالیت پرثمرش رو به‌رو نبوده باشد. حمله به سیاست‌های حزب و تلاش برای بی‌اعتبار کردن رهبری حزب و همچنین جانشین کردن "حزب تودهٔ ایران" با "محفل‌های توده‌ای" هدفی واحد را دنبال می‌کرد که روشن‌ترین دلایل آن را در نامهٔ در وزارت اطلاعات تولید شدهٔ "ا.ک" در نشریهٔ "راه توده" وزارت اطلاعات رژیم در شماره ۲۴ شهریورماه ۱۳۷۳ آن می‌توان دید که ضمن مقاله‌ای مفصل با عنوان: "برای پیشبرد انقلاب" و سخنی با همه توده‌ای‌ها، منتشر شد.

این "سند تاریخی" (نامهٔ "ا.ک") که هنوز هم اندک شماری مدعی توده‌ای بودن آن را در حکم مانیفست مبارزاتی‌شان تبلیغ می‌کنند از همهٔ توده‌ای‌ها می‌خواست پیرامون ارزیابی‌ها و شعارهای این "مطلب مهم" که گویا از طرف فردی به‌نام "ا.ک" (رفیق کیانوری) از ایران برای آنان ارسال شده است متحد شوند. محتوای اصلی این "نامه مهم"- همان‌طور که سندهای ششمین کنگره حزب نیز به آن اشاره کرده است- به‌شرح زیر بود:

۱. مبارزه با سیاست‌های حزب ما، یا به‌عبارتی روشن‌تر، نفی و بی اعتبار کردن سیاستِ "طرد رژیم ولایت فقیه" در حکم حلقه اصلی در زنجیره مبارزه بر ضد رژیم استبدادی حاکم. نامه "آ.ک"، " توده‌ای‌ها را به جدایی از سیاست "خانمان براندازِ طرد ولایت فقیه و دفاع از انقلاب" فرا می‌خواند (نگاه کنید به: نشریه ضد توده‌ای "راه توده"، شماره ۲۴، صفحه ۱۲)؛

۲. زیر سئوال بردن سیاست مبارزاتی حزب، به منظور حمایت از رژیم جمهوری اسلامی زیر پوشش "نبرد که برکه" [دفاع از هاشمی رفسنجانی در مقام جناحِ چپ رژیم، و تأکید بر این وظیفه که: "نه تنها خود باید از این جناح دفاع کنیم، بلکه باید تمام قدرت خود را به کار گیریم، تا سایر نیروهای انقلابی را نیز، اگر تردیدی دارند متقاعد کنیم، که به حمایت از آن‌ها بر خیزند"] (همانجا)؛

۳. تشویق توده‌ای‌ها به صف شکنی و انشعاب از حزب با این شعار که "تاریخ فردا هیچکس را مواخذه نخواهد کرد" (همانجا).

رفقا!

امروز پس از گذشت بیست‌وهشت سال از تاریخ انتشار این "سندِ" دستپخت وزارت اطلاعات رژیم که با استفاده از آن کارزار تبلیغاتی‌ای گسترده علیه حزب و رهبری آن سازمان‌دهی شد روشن شده است که این سند از سوی جمهوری اسلامی برای "راه توده" ارسال و از طریق عامل رژیم یعنی علی خدایی سازمان‌دهی شده بود. در پی درگذشت دکتر فرهاد عاصمی شماری از اسناد مربوط به راه‌اندازی "راه توده" (که دکتر عاصمی و علی خدایی با هم انجام دادند) منتشر شده است که افشاگری‌هایی جالب در آن‌ها به‌چشم می‌خورد. برای نمونه، در مصاحبه‌ای که با فرهاد عاصمی در سایت "توده‌ای‌ها" منتشر شده **است در پاسخ به‌این سئوال که "آیا علی خدایی جاسوس جمهوری اسلامی است" از قول عاصمی می‌خوانیم: "[عاصمی] همیشه گفته است که هیچ تردیدی ندارد که خدایی با بخشی از سازمان امنیتی جمهوری اسلامی در ارتباط است. رفیق فرهاد حتا سفر خدایی از اردوگاه پناهندگی به آمریکا و برگشت او را نیز پرسش‌برانگیز می‌دانست و همواره از خدایی [می]خواست که پاسخ آن را بدهد.**" در بخش دیگری از همین مصاحبه در مورد نامهٔ "ا.ک" به "راه توده"، می‌خوانیم: "آن چه که رفیق فرهاد گفته است این بوده است که خدایی نامه‌ای از صندوق پستی راه توده به او نشان داد، به‌این مضمون که آن‌ها برای دریافت نامه‌ای از رفیق کیانوری باید به یک نشانی مشخصی به فرانسه بروند. **رفیق فرهاد می‌گفت که او بسیار هیجان‌زده شده بود و حتا بر این باور بود که شاید خود کیانوری از ایران گریخته باشد و در جایی در فرانسه پنهان شده باشد. به‌هرروی، در فرانسه خدایی و رفیق فرهاد با برادر یکی از بلندپایگان سفارت جمهوری اسلامی در فرانسه روبرو می‌شوند که نامه را به‌آن‌ها می‌دهد. رفیق فرهاد دنبال تر، هنگامی که شناخت بهتری از خدایی پیدا کرده بود، می‌گفت که به‌گمان بسیار نامه‌ی صندوق پستی ساختگی بوده است.**"

رفقا!

امروز پس از گذشت چهل سال رفقا، هواداران و دوستان حزب خوب می دانند که تلاش‌های رژیم ولایت فقیه و دستگاه‌های امنیتی آن در چهل سال گذشته برای ضربه زدن به حزب ما دمی متوقف نشده است. افزون بر این، دشواری های دیگر پس از یورش دستگاه های امنیتی رژیم، از جمله مهاجرت ناخواسته هزاران توده ای، به چالش کشیده شدن سیاست های حزب پس از انقلاب، فروپاشی دولت های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی نه تنها حزب ما بلکه جنبش کارگری و کمونیستی جهان را با دشواری های سهمگینی رو به رو کرد. در این دوران طولانی مهاجرت بجز اندکی که آگاهانه بروی حزب شمشیر کشیدند و یا از سر جاه طلبی و یا بنا بر ماموریت شان تلاش کردند تا جلوی بازسازی حزب را بگیرند شماری از توده ای ها نیز بنابر دشواری ها مهاجرت و عقب گردهای جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و مشکلات دیگر صفوف حزب را ترک کردند. با روشن شدن هرچه بیش‌تر حقایق و همچنین تندتر شدن ضرب آهنگ روند خواست‌های بحق

ادامه در صفحه ۷۱

مردم ایران **باید امیدوار بود بتوان رفقایی که هنوز شوری انقلابی-مبارزاتی در سر دارند به صف حزب بازگردند. ما بازهم تکرار می کنیم: رفقایی که هنوز شوری انقلابی‌مبارزاتی در سر دارند و حزب و پرچم مبارزاتی آنرا خانه‌شان می‌دانند و با روشن شدن حقایق و آشکار شدن بسیاری از فاکت‌ها خواهان بازگشت به حزب باشند آغوش حزب به‌روی آنان باز است.**

نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که با افشای علی خدایی در مقام عامل امنیتی جمهوری اسلامی، دستگاه‌های امنیتی رژیم ضمن ادامهٔ انتشار نشریهٔ ضد توده‌ای "راه توده" از مرکز جدیدش در ترکیه، از این نشریه به‌منزلهٔ ابزاری تبلیغاتی برای حمله به حزب و ایجاد ابهام و بدگمانی دربارهٔ خط‌مشی حزب تودهٔ ایران استفاده می‌کنند. در مقام عامل پسِ پرده به‌منظور سازمان‌دهی کسانی زیر نقاب هواداران حزب تودهٔ ایران برای دفاع از رژیم ولایت فقیه زیر لوای "ضد امپریالیست" بودنش و قهرمان سازی از فرماندهان سرکوبگر سپاه، نقش علی خدایی تغییر و تحول یافته است.

حزب ما از همهٔ این دشواری‌ها و فراز و نشیب‌های چهل سال گذشته درس‌هایی مهم آموخته است که توشهٔ راه مبارزهٔ آینده مبارزان توده‌ای خواهد بود. به‌یاد آوریم که لنین دربارهٔ دوران شکست می‌گفت: "سال‌های ۱۹۰۷ - ۱۹۱۰ (۱۲۸۶- ۱۲۸۹) **ارتجاع تزاریسم پیروز شد. همهٔ حزب‌های انقلابی و اپوزیسیون درهم شکسته شدند. انحطاط، فساد اخلاقی، تفرقه و ارتداد و هرزه نگاری جایگزین سیاست گردید. کشش به‌سوی ایده‌آلیسم فلسفی شدت یافت... ولی درعین‌حال همین شکست بزرگ به حزب‌های انقلابی درس حقیقی و سودمندترین درس یعنی درس دیالکتیک تاریخی، درس استنباط و توانایی و فن مبارزهٔ سیاسی را یاد داد. دوستان در روزهای بدبختی شناخته می‌شوند و ارتش‌های شکست خورده خوب درس می‌گیرند**" (به‌نقل از: کتاب "بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم"، منتخب آثار، صفحه ۷۳۷).

رفقا!

زنده‌یاد رفیق علی خاوری در آخرین مصاحبه‌اش با "نامهٔ مردم" ۵ خردادماه ۱۳۹۹ در پاسخ به این سؤال که آیندهٔ حزب را در آستانهٔ هشتاد سالگی آن چگونه می‌بیند؟ نکته‌هایی نغز را مطرح کرد بود که این بخش از گزارش کمیتهٔ مرکزی را با نقل آن به‌پایان می‌بریم.

"تاریخ هشتادساله حزب ما، کهن‌ترین سازمان سیاسی کشور، تاریخی پر از فرازونشیب و مهم‌تر از همه تاریخی است که به‌شکل گسست ناپذیری با مبارزات مردم ما، خصوصاً کارگران و زحمتکشان میهن برای دست‌یابی به آزادی و عدالت اجتماعی گره خورده است. حزب ما در طول این چهل سال پس از پیروزی انقلاب بهمن، طوفان‌های مهلکی را از سر گذرانده است. از یورش سهمناک رژیم و دستگیری هزاران توده‌ای، شوهای تلویزیونی سازمان‌یافته به‌وسیلهٔ شکنجه‌گران برای بی‌اعتبار کردن حزب، تاریخ نویسی‌های کذب که در وزارت اطلاعات رژیم سازمان‌یافته شده بودند و بعداً کشتار صدها تن از رهبران، کادرها، اعضا و هواداران حزب و کسانی که درواقع سرمایهٔ معنوی جنبش کارگری و کمونیستی ایران بودند گرفته تا انشعاب‌ها و گسست‌های سازمان‌یافته و بعد آوار فروپاشی کشورهای سوسیالیستی در اروپای شرقی و به‌چالش کشیده شدن بنیان‌های نظری مارکسیسم- لنینیسم، که بخش بزرگی از نیروهای چپ در جهان را به بیراههٔ 'راه سوم' و سوسیال‌دموکراسی اروپایی کشاند، همه، دشواری‌های کم‌نظیری بودند که حزب ما با آن دست به‌گریبان بود، ولی توده‌ای‌ها با هوشیاری و فداکاری‌های بزرگی توانسته‌اند پرچم حزب خود را همچنان در اهتزاز نگاه‌دارند. اینکه سران رژیم، و از چپ و از راست به حزب ما حمله می‌شود، نشانهٔ حضور توانمند معنوی حزب ما در عرصهٔ مبارزهٔ روز ایران است. اگر حزب ما همان‌طور که سران رژیم مدعی آن بودند مرده بود، این‌همه هزینه برای کار تبلیغاتی بر ضد آن لازم نبود. البته این امر به‌این معنا هم نیست که حزب ما توانسته است بر همهٔ دشواری‌های خود غلبه کند. ما هنوز راه درازی را در پیش داریم که باید با حوصله و هوشیاری طی کنیم. دستگاه‌های امنیتی رژیم هر روز دنبال توطئه جدیدی علیه حزب ما هستند. یکی از رفقا در گفت‌وگوی اخیرش به من می‌گفت که رژیم و خیلی‌ها منتظرند فلانی دیگر نباشد. ببینید، یکی از کارهای مهم حزب در این چهاردههٔ گذشته، تمرکز جدی و آگاهانه روی رهبری جمعی حزب بوده است. حزب ما با همه مشکلاتی که من در بالا به آن‌ها اشاره کردم، در سال ۱۳۷۰، بعد از نزدیک به ۴۳ سال [پس از دومین کنگره حزب که در ۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۷ برگزار شد] در دشوارترین شرایط سومین کنگره‌اش را به آن شکل و با موفقیت برگزار کرد و الان در کار تدارک برگزاری هفتمین کنگره‌اش هست.

واقعیت این است که، حزب ما در سال‌های دهه ۱۳۲۰ به‌این دلیل توانست آن‌چنان نیروی اجتماعی وسیعی را در جامعه سازمان‌دهی کند که مبشّر اندیشه‌های مترقی و نویی بود که پاسخگوی نیازهای کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان، و دانشجویان کشور بود. امروز هم وظیفه ما همین است. بردن اندیشه‌های مترقی و راهکارهای عملی برای مبارزه با رژیم ولایت فقیه و درعین‌حال تلاش برای تدارک، تجهیز، و سازمان‌دهی نیروهای اجتماعی برای فردای به‌چالش کشیدن قطعی حاکمیت استبداد در میهن ما که دیر یا زود فرا خواهد رسید. من به این فردا و تحقق خواست‌های اکثریت قاطع مردم میهن ما برای رهایی از زنجیرهای استبداد و ظلم و استقرار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی عمیقاً اعتقاد دارم."

۲. بررسی عمده ترین خطوط سیاست حزب تودهٔ ایران دربارهٔ تحولات جهان در دهه گذشته

رفقای گرامی

هفتمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران در شرایطی برگزار می شود که فاجعه جنگ در اروپا به‌دنبال حملهٔ نظامی روسیه به اوکراین شرایط بسیار خطرناکی را در جهان ایجاد کرده است که بی‌شک برندگان اصلی آن امپریالیسم آمریکا، متحدان غربی آن و پیمان تجاوزگر ناتو و شرکت های فراملی اسلحه سازی و نفتی در جهانند.

ادامه در صفحه ۷۲

بررسی تحول‌های سال‌های دهه گذشته درستی ارزیابی کنگره ششم حزب که: منافع امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا با جنگ و نظامی‌گری گره خورده است تائید می‌کند. در دهه گذشته، روند بی‌ثبات کردن کشورهای مستقل، و جنگ و خونریزی به‌طورعمده درنتیجهٔ اِعمال سیاست "تغییر رژیم" که امپریالیسم آمریکا در آن مستقیم و غیرمستقیم دست داشته است موجی از تنش، تخریب، و فاجعه انسانی برجای گذاشته است.

از دخالت در امور سوریه و درگیر کردن این کشور با جنگ داخلی‌ای که به کمک عربستان سعودی و متحدان اسرائیلی‌اش، سازمان دهی شد گرفته تا جنگ‌های مخرب داخلی در یمن، لیبی، یاری رساندن به بازگشت طالبان به‌حکومت در افغانستان، و تلاش بی‌وقفه برای سرنگونی حکومت‌های مترقی ازجمله در کوبا، ونزوئلا، بولیوی، نیکاراگوئه، برزیل، کلمبیا، نمونه‌هایی از این سیاست های مداخله جویانه و ضد مردمی امپریالیسم در گوشه و کنار جهان در سال های اخیر بوده است.

علت درپیش گرفتن این سیاست‌ها را افزون بر ماهیت سلطه‌جو و جنگ‌طلب امپریالیسم را نیر در بحران جهانی سرمایه‌داری و تضعیف اقتصاد آمریکا و متحدانش در اتحادیه اروپا باید دانست. امپریالیسم آمریکا با چنین ویژگی‌های سرشتی و اقتصادی، با درپیش گرفتن سیاست‌هایی مبتنی بر نظامی‌گری و تجاوزگری، سعی می‌کند نفوذ خود در منطقه‌های مهم استراتژیک جهان حفظ کرده و سلطه‌اش را بر آن‌ها بگستراند. یکی از عمده‌ترین ابزارهای ایالات متحده در اعمال سلطه امپریالیستی بر جهان و ادامه "نظم نوین جهانی" بر پایه بهره‌کشی و تجاوزگری، پیمان تجاوزگر "ناتو" است. آمریکا و متحدان اروپایی آن سعی دارند که نه فقط توسعه پیمان ناتو را در حکم بازوی نظامی سرمایه داری برای مقابله با جنبش‌های مردمی و کشورهای مستقل و ترقی‌خواه در سراسر جهان به پیش برند، بلکه با ایجاد پیمان های منطقه ای نظامی- تسلیحاتی نظیر کواد (ایالات متحده، ژاپن، هند، استرالیا) و همچنین »آکاوس«(بین ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا) جمهوری خلق چین را در برابر تهدید مداوم قرار دهند. مذاکرات اجلاس سران کواد در توکیو در ابتدای این هفته نشان دهندهٔ روند به‌وجود آوردن وضعیتی بسیار خطرناک برای جهان در رابطه با تهدیدهای تازه بر ضد چین است.

عمده ترین خطوط ارزیابی های حزب تودهٔ ایران در دههٔ گذشته پیرامون چند محور اساسی زیر بوده‌اند که عبارتند از:

۱. ارزیابی و تأکید بر ادامه بحران نظام سرمایه داری که در سال ۲۰۰۸/ ۱۳۸۷ ابعادی بی‌سابقه به‌خود گرفت؛
۲. رشد نیروهای راست افراطی در سراسر جهان که از جمله نمادهای روشن آن روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا بود؛
۳. همچنان کانون جنگ‌های نیابتی بودن خاورمیانه و ادامهٔ اشغال و خونریزی!
۴. فاجعهٔ جنگ اوکراین و بهره‌برداری امپریالیسم از آن؛
۵. ادامه مبارزه جنبش کارگری و کمونیستی جهان برای به‌چالش کشیدن سرمایه‌داری جهانی.

کمیتهٔ مرکزی حزب ما در نشست های خود ضمن ارزیابی بحران های سرمایه داری در دهه اخیر از جمله بر این موضوع تأکید می‌کرد که بر پایهٔ تحلیل مارکسیستی-لنینیستی، تحولات مربوط به بحران مالی سرمایه‌داری در سال ۲۰۰۸/ ۱۳۸۷ و به‌ویژه پیامدهای سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی در سال‌های اخیر می‌توان نتیجه گرفت که بحران آدواری و ساختاری سرمایه‌داری که در سال های ۲۰۰۷/۲۰۰۸ (۱۳۸۶/۱۳۸۷) آغاز شد، جدّی‌ترین و طولانی‌ترین بحران سرمایه‌داری پس از "رکود بزرگ" پس از دوران جنگ جهانی اول بود که از سال ۱۹۲۹ / ۱۳۰۸آغاز شد. بحران‌های آدواری بخش جدایی‌ناپذیری از نظام سرمایه‌داری است و ریشه در بحران ساختاری و سرشتی سرمایه‌داری دارد. امّا درعین‌حال، نظام سرمایه‌داری از بحران‌های اقتصادی آدواری به‌مثابه فرصت و سازوکاری برای تجدید قوا و یافتن راه‌های تازه برای بقای خود بهره‌برداری می‌کند.

تحولات دهه اخیر نشان داده است که سرمایه‌داری جهانی نه‌تنها نتوانسته است بر بحران‌های عمیق اقتصادی‌اجتماعی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری فایق آید، بلکه در سال‌های انتهایی دومین دههٔ هزارهٔ دوم میلادی در پی شیوع همه‌گیری کووید-۱۹ این بحران‌های عمیق سرمایه‌داری تشدید شد. بر اساس آخرین آمار موجود بدهی دولت آمریکا در سال جاری از مرز سی تریلیون دلار گذشت که معادل بیش از ۹۰ هزار دلار برای هر شهروند آمریکایی است. بر اساس آخرین آمار سرشماری دولت آمریکا در سال ۲۰۱۷ / ۱۳۹۶بیش از ۴۰ میلیون شهروند آمریکا زیر خط فقر زندگی می‌کنند و این روند رو به‌افزایش است. در کنار این فقر تکان دهنده در کشوری که نقش رهبری سرمایه‌داری جهان را عهده دار است، بر اساس گزارش مجله "فوربس"، ثروت ۴۰۰ تن از ثروتمندترین افراد آمریکا در سال ۲۰۲۱/ ۱۴۰۰ یعنی در دوران همه‌گیری کووید-۱۹ و درحالی که میلیون‌ها تن کار خود را از دست دادند و در شرایط دشواری زیست می‌کردند، بیش از ۴۰ درصد افزایش یافت و اکنون رقمی معادل ۴٫۶ تریلیون دلار است.

یکی از موضوع‌های دیگری که کمیتهٔ‌مرکزی حزب در ارزیابی‌هایش به‌آن توجه داشت این مسئله مهم بود که عامل دیگر بی‌ثبات کنندهٔ اقتصاد سرمایه‌داری در سطح جهانی، بهره‌برداری بسیار شتابان، وسیع، و همه‌جانبه از فناوری پیشرفتهٔ دیجیتال از راه وارد کردن خودکارسازی (اتوماسیون) و هوش مصنوعی در فرایندهای تولید و توزیع طیفی گسترده از کالاها به‌هدف افزایش بهره‌وری و نرخ سود است. نکتهٔ مهم این است که در عصر حاضر و سلطهٔ سرمایه‌داری جهانی، فرایند خودکارسازی و جایگزینی نیروی کار انسانی با ماشین‌های خودکار و مجهز به هوش مصنوعی، فرایندی است کنترل‌ناپذیر، پُرهرج‌ومرج در اقتصاد سرمایه‌داری. سرمایه‌داران بزرگ و کوچک، به‌ویژه شرکت‌های عظیم فراملّی، بر پایهٔ روندی که کارل مارکس آن را »رقابت اجباری «می‌نامد، بدون وقفه با بهره‌گیری از فناوری پیشرفتهٔ دیجیتال، با بالا بردن هرچه بیشتر بهره‌وَری تولید، نیروی کار انسانی را با ماشین جایگزین می‌کنند. مهم این است که برخلاف انقلاب صنعتی پیشین، اکنون در عصر انقلابِ فناوری پیشرفتهٔ دیجیتال، اقتصاد سرمایه‌داری بنا به‌سرشت سودجویانه‌اش نه‌فقط حاضر به‌قبول تغییرهای ضرور در نحوهٔ به‌کارگیری نیروی انسانی در عرصه تولید اقتصادی نیست بلکه قدرت ایجاد شغل‌های جدید در دیگر زمینه‌ها برای نیروی انسانی بیکار شده را هم ندارد. ازاین‌روی، از هم‌اکنون می‌توان دید که خودکارسازی وسیع و بی‌وقفه، رشد سریع بیکاری و اُفت فزاینده در سطح توان

ادامه در صفحه ۷۳

مصرف (قدرت خرید) را ایجاد خواهد کرد و نظام سرمایه‌داری با بحران بی‌ثبات کنندهٔ مازاد تولید و کاهش قدرت خرید روبرو خواهد شد که ابعاد بحران اجتماعی جدید و بسیار خطرناکی را ایجاد کرده و خواهد کرد.

رفقا!

همان‌طور که مطلع‌اید، روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا که از سوی بخش هایی از نیروهای واپسگرا، از جمله رهبر رژیم ایران، علی خامنه‌ای، با استقبال رو به‌رو شد، نمونه خطرناکی از رشد نیروهای افراطی راست‌گرا در آمریکا بود که روندهای مشابه با آن را در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز شاهد بودیم.

حزب تودهٔ ایران از همان آغاز دوران دولت ترامپ ضمن هشدار دربارهٔ تحلیل های نادرست از ماهیت او و دولت عمیقاً دست راستی اش، معتقد بود که نظریه‌های دونالد ترامپ دربارهٔ تغییر در سیاست‌های خارجی آمریکا را نباید به‌فال نیک گرفت. حزب تودهٔ ایران انتخاب دونالد ترامپ به‌ریاست‌جمهوری آمریکا را خطری جدی، در بُعدهای گونه‌گون، برای منافع طبقه‌ها و لایه‌های اجتماعی مرتبط با زحمت، کار و تولید و برای حقوق و آزادی‌های دموکراتیک اجتماعی و فردی در آمریکا و سراسر جهان دانست.

طرح بودجهٔ سال ۲۰۱۸ / ۱۳۹۷ آمریکا که از طرف دونالد ترامپ به کنگرهٔ آمریکا، و به‌ویژه بودجهٔ پیشنهادی برای وزارت دفاع این کشور، که ضمن آن دولت او خواهان افزایش ۱۰ درصدی بودجهٔ نظامی شده بود یعنی افزایشی معادل ۵۲ میلیارد دلار نمایشگر نگرش دولت جدید آمریکا و ماهیت آن بود. نکتهٔ تأمل‌برانگیز دیگر در این بودجه درخواست تخصیص ۶۵ میلیارد دلار به "عملیات احتمالی خارج از کشور" شده بود که به‌عبارت روشن‌تر می‌توان تصور کرد که بودجهٔ دخالت‌های خارجی و سلطه‌جویانهٔ امپریالیسم آمریکا در امور داخلی کشورهای مستقل مربوط بوده است.

خاورمیانه همچنان کانون جنگ‌های نیابتی، اشغال، و خونریزی است!

بحران خاورمیانه، از جنگ‌های نیابتی تا تغییر رژیم و جنگ داخلی اکنون دهه‌هاست که این منطقهٔ بسیار حساس جهان را در خود فرو برده است. **سیاست‌های مخرب ضد انسانی امپریالیسم خصوصاً امپریالیسم آمریکا و دفاع بی‌چون و چرا از سیاست‌های ضد انسانی و نژاد پرستانهٔ دولت اسرائیل، همچنین در کنار متحدان ارتجاعی‌اش در منطقه مانند رژیم سعودی، دلیل اساسی ادامهٔ بحران‌های مزمن در منطقه است.** دولت ترامپ با تغییر موضع‌گیری دولت آمریکا در رابطه با خلق فلسطین و حمایت علنی و یکپارچه از سیاست‌های اسراییل، عربستان، مصر، امارات متحد عربی به‌واقع حل مسئله فلسطین را دهه‌ها به‌عقب راند. موفقیت ترامپ در عادی کردن روابط دیپلماتیک علنی دولت اسراییل با تعدادی از کشورهای ارتجاعی عرب مانند امارات متحده، مراکش، سودان، عمان و همچنین انتقال سفارت آمریکا در اسراییل به بیت‌المقدس عملاً حل مسئله فلسطین را از دستورکار سازمان ملل حذف کرد که بر اساس ایجاد کشور مستقل فلسطینی در محدوده اراضی اشغالی و مرزهای اسرائیل در قبل از جنگ شش روزه در ژوئن ۱۹۶۷ و به‌پایتختی بخش شرقی بیت‌المقدس بود.

نشست‌های نوبتی کمیتهٔ مرکزی حزب ما، از آنجا که توجه داشت مسایل خاورمیانه همواره تأثیر مستقیم و مهمی بر حوادث کشور ما داشته و خواهد داشت، تحولات منطقه را از سوریه تا لیبی، یمن، لبنان، سودان و عراق دنبال کرده و سیاست‌های حزب در این زمینه را متناسب با تحولات منطقه تدقیق کرده است. به‌عنوان نمونه، در نشست کمیتهٔ مرکزی در بهمن‌ماه ۱۳۹۶ تأکید کردیم که عاملی ثابت در منطقهٔ خاورمیانه در ۱۲ ماه گذشته خطر وسعت یافتن جنگ تهدیدی متوجه صلح جهانی است و در مورد آن اغراق نشده است. در پی تغییر ریاست‌جمهوری آمریکا در دی ماه ۱۳۹۵، استراتژی این کشور در خاورمیانه تغییرهای محسوس و تعیین‌کننده‌ای داشته است. **استراتژی آمریکا مبنی بر "مهار چندجانبه" با اتکا به قدرت‌های عمده در خاورمیانه، و از جمله با ایران، عربستان، ترکیه، و مصر برای تضمین منافع امپریالیسم آمریکا، اکنون جای خود را به استراتژی دولت ترامپ مبنی بر حمایت یک‌جانبه از سیاست‌های اسرائیل و عربستان سعودی و اعلام صریح موضع آمریکا در حمایت از تغییر رژیم در ایران داده است.** سیاست های درپیش گرفته شده دولت ترامپ در رابطه با ایران از جمله در رابطه با خروج یکطرفه از برجانم و اعمال تحریم های اقتصادی و بانکی عملاً اثرهای منفی‌ای بسیار عمیق بر اقتصاد ایران و ازاین‌روی بر زندگی روزمره مردم زحمتکش میهن‌مان داشته است.

کمیتهٔ مرکزی حزب همچنین بر این واقعیت تأکید داشت که امپریالیسم آمریکا به‌دلایل اقتصادی و نظامی ازجمله به‌دلیل مقابله با رشد فزایندهٔ چین و نقش آن در عرصهٔ اقتصاد جهانی، نیاز به‌حفظ و گسترش تسلط خود در خاورمیانه دارد. نیاز این کشور به کنترل منابع و جریان نفت خاورمیانه هم برای حفظ موقعیت ارزش دلار در تجارت جهانی مهم است و هم به‌این دلیل که بیشتر پالایشگاه‌های داخلی آمریکا برای تصفیهٔ نفت سنگین خاورمیانه طراحی شده‌اند و بسیاری از آن‌ها نمی‌توانند از نفت سبک خود آمریکا استفاده کنند.

از نظر نظامی، قَدَرقدرتی جهانی گسترده‌ای که آمریکا در پی آن است، باعث می‌شود که آمریکا تلاش هیچ کشوری در هیچ بخشی از منطقهٔ خاورمیانه را برای به چالش کشیدن این قدرت تحمل نکند. **به‌علاوه، تلاش مداوم و هدفمند و سیاست‌های مداخله‌گرانه و ماجراجویانهٔ چند کشور قدرتمند منطقهٔ خاورمیانه، یعنی ترکیه، اسرائیل، عربستان سعودی ، مصر، و ایران در دهه‌های اخیر برای افزایش نفوذ خود بر تحولات عمدهٔ این منطقهٔ حساس، چالشی عمده و اساسی برای نیروهای طرفدار صلح و پیشرفت بوده است.**

رفقا!

حزب تودهٔ ایران همچنین به دفعات دربارهٔ سیاست های ماجراجویانه رژیم ولایت فقیه در منطقه و عواقب خطرناک آن برای میهن ما هشدار داده است. ما به روشنی گفته ایم که تا آنجا که به سیاست خارجی رژیم ولایت فقیه مربوط می‌شود، در بیش از چهار دههٔ گذشته با مسلط شدن "اسلام سیاسی" بر محور رهبری آیت‌الله خمینی، روابط ایران با خارج درمجموع زیر تأثیر "شوونیسم اسلامی" و عزم "صدور انقلاب اسلامی" بوده است. این گرایش در سیاست خارجی کاملاً برخلاف منافع ملی بوده و

ادامه در صفحه ۷۴

هست و از همان ابتدای انقلاب بهمن ۵۷ بر ضد آرمان‌های انقلابی مردم و مصالح آن عمل کرد. از ابتدای جنگ ایران-عراق نیروهای مترقی و ملی و ازجمله حزب ما با نگرانی به اثرهای خطرناک دیدگاه‌ها و سیاست ماجراجویانه "شوونیسم اسلامی" توجه داشته‌اند. تبلور نهایی این دیدگاه‌ها و سیاست‌های ضد ملی تکرار شعارهایی فریب دهنده و خطرناک مانند: "جنگ جنگ تا پیروزی"، "راه قدس از کربلا می‌گذرد" بود، شعارهایی که سران جمهوری اسلامی برای ادامه جنگ و به‌هدف تحکیم پایه‌های قدرت "اسلام سیاسی" همواره آن‌ها را در کوچه و بازار سر می‌دادند. ادامهٔ این دیدگاه‌ها در سه دهه گذشته زیر لوای ایجاد "عمق استراتژیک" و "محور مقاومت اسلامی" موردنظرِ خامنه‌ای ماجراجویی‌های نیروهای برون‌مرزی سپاه از ارکان اصلی سیاست‌های رژیم در منطقه بوده‌اند.

به عنوان نمونه جمهوری اسلامی ایران از اواخر سال‌های دههٔ ۱۳۵۰ مستقیم و غیرمستقیم در افغانستان به‌همراه آمریکا و متحدانش ازجمله دولت‌های پاکستان و عربستان سعودی در راستای پرورش و به‌قدرت رساندن نیروهای شبه‌نظامی اسلام‌گرا (مجاهدین) برای مقابله و براندازی دولت ترقی‌خواه حزب دموکراتیک خلق افغانستان در صحنهٔ تحول‌های افغانستان مداخله و حضور داشت. برای آمریکا پرورش نحله‌های واپس‌گرای دینی و تبدیل‌شان به نیروهایی سیاسی و شبه‌نظامی در حکم ابزاری لازم به‌هدف "مقابله با کمونیسم" در منطقه بوده است. در افغانستان ریشه‌های این سنخ از نیروها بعداً در قامت طالبان، القاعده، و داعش سربرآوردند، و تبلور کنونی آن‌ها به "حکومت اسلامی"ای دیگر در منطقه انجامیده است. به‌اختصار می‌توان گفت به‌رغم کشمکش‌ها میان آمریکا و رژیم ولایی ایران و باوجود تقابل تاریخی دیرینه میان شیعه و سنی، توافقی نانوشته و هماهنگی‌ای عملی بین رژیم ولایی و آمریکا و متحدانش(پاکستان و عربستان سعودی) در استفادهٔ ابزاری از اسلام‌گرایی از سنخ "اسلام‌سیاسی"اش به‌هدف مقابله با نیروهای ترقی‌خواه و چپ در منطقه و نیز کشورمان وجود داشته و همچنان خواهد داشت.

حزب تودهٔ ایران بر این اساس معتقد است که سیاست خارجی کشور زیر نظر علی خامنه‌ای فقط و فقط در راه گسترش حیطه قدرت رژیم ولایی در منطقه و در تضاد کامل با منافع ملی بوده است و اوضاع اقتصادی‌اجتماعی و فرهنگی کشورمان را در حال وخامت و تقریباً بن‌بست قرار داده است. با توجه به همهٔ این واقعیت‌ها، می‌توان دید که وضعیت در منطقهٔ خاورمیانه در سال‌های اخیر به‌طور فزاینده‌ای رو به‌وخامت گذارده است. آنچه شرایط را به بحرانی عمیق و خطرناک تبدیل کرده است، بی‌توجهی عمدی به قوانین و قراردادهای بین‌المللی و در نهایت نقض خشن و آشکار آن‌ها و حتی دخالت نظامی دولت‌های قدرتمند امپریالیستی در امور داخلی کشورهای دیگر و تهاجم و تجاوز به‌این کشورهاست. نیروهای ترقی‌خواه و طرفدار صلح در منطقه برای یافتن راه‌حل‌های مبتنی بر جنگ و برادرکشی، و کوتاه کردن دست امپریالیسم از منطقه از یک سو، و تلاش برای یافتن و پیشبُرد راه‌حل‌های اساسی واقع‌بینانه و مسالمت‌آمیز برای احقاق حقوق ملی، طبیعی، و انسانی خلق‌های منطقه از سوی دیگر، وظیفه و مسئولیتی عظیم به عهده دارند.

فاجعهٔ جنگ اوکراین و بهره‌برداری امپریالیسم از آن

رفقا!

همان‌طور که مطلع‌اید با حمله روسیه به خاک اوکراین و دخالت‌های گستردهٔ امپریالیسم آمریکا و پیمان تجاوزگر ناتو وضعیتی فوق‌العاده خطرناک و بغرنج در جهان پدید آمده است که نمی‌تواند نگرانی جدی نیروهای مترقی و آزادی‌خواه و خصوصاً جنبش کارگری و کمونیستی جهان را برنینگیزد. تشدید کارزار گستردهٔ ضد کمونیستی رسانه‌های امپریالیستی، تشدید فشار به جنبش‌های صلح اروپا در کنار افزایش مسابقهٔ تسلیحاتی و رانده شدن کشورهایی مانند سوئد، فنلاند و حتی سوئیس به‌سوی پیوستن به ناتو که تا کنون به‌رغم همه فشارها با چنین اقدامی مخالفت کرده بودند و درنهایت امر به‌گسترش نفوذ ناتو در منطقه منجر خواهد شد. کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران در برخورد با این سیاست ازجمله یادآور شد بحرانی که از سال ۲/۱۴/۱۳۹۳ تحولات داخلی و بین‌المللی را در ارتباط با اوکراین، در جنوب غربی فدراسیون روسیه، بغرنج کرده بود با شروع حمله نظامی روسیه به اوکراین در بامداد پنجشنبه ۵ اسفندماه ابعادی گسترده‌تر و خطرناک‌تر خواهد یافت. ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، با صدور فرمان حمله نظامی به اوکراین درگیری نظامی‌ای جدید و خطرناک را آغاز کرد که به‌واقع می‌تواند صلح جهانی را به‌طور جدّی تهدید کند. هدف‌های اعلام شدهٔ روسیه در این یورش نظامی حمایت از استقلال و امنیت روسیه و جمهوری‌های اعلام شده در دونتسک و لوگانسک در شرق اوکراین، جلوگیری از پیوستن اوکراین به پیمان نظامی ناتو، و تغییر دادن مسیر سیاسی آیندهٔ آن کشور به‌دور از نظامی‌گری و فعالیت‌های نیروهای فاشیستی است.

رفقا!

در سند ارزیابی جهان در نشست کمیتهٔ مرکزی حزب در ۱۱ فروردین‌ماه ۱۳۹۹، ازجمله می‌خوانیم: "حاکمیت کنونی در روسیه بر اساس منافع خاص خود عمل کرده و خواهد کرد، که برآمده از منافع اقتصادی قشرهای بالایی بورژوازیِ پُرقدرت و ثروتمندان بانفوذ و قدرتمند (الیگارشی) روسیه است، و منافع حیاتی این قشرهای بورژوازی در تعامل با سرمایه‌داری جهانی همواره نقشی تعیین‌کننده در روابط روسیه با کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا خواهد داشت. بنابراین، اینکه در تحلیل نهایی روسیه و حاکمیت کنونی آن بتواند مانند اتحاد شوروی تأثیری تعیین‌کننده به سود خلق‌های دیگر کشورها و در پشتیبانی از نیروهای ملی و مترقی داشته باشد، ارزیابی‌ای دقیق و مسئولانه نیست."

پنهان نیست که کارنامهٔ مداخله‌های تجاوزکارانهٔ خود ناتو و قدرت‌های امپریالیستی و منطقه‌ای بسیار خونین است. بی‌اعتنایی آن‌ها را به قوانین بین‌المللی و از جمله منشور سازمان ملل متحد پیش از این در هجوم‌های خودسرانه و خونین آن‌ها به یوگسلاوی، عراق (دو بار)، افغانستان، سوریه، مالی، سومالی، لیبی، هاییتی ، و دیگر کشورها دیده‌ایم. این بی‌اعتنایی به قوانین بین‌المللی و قلدری و تجاوزگری در

ادامه در صفحه ۷۵

عرصهٔ روابط بین‌المللی، فضایی را به وجود می‌آورد که اکنون دولتی مثل دولت الیگارش‌های روسیه هم با احتساب برخی توانایی‌های نظامی‌اقتصادی‌ای که دارد، با تحریک‌های ناسیونالیستی از آن بهره می‌گیرد.

حزب تودهٔ ایران در کنار اکثر حزب‌های کارگری و کمونیستی جهان ضمن ابراز نگرانی از پیامدهای این تصمیم دولت روسیه، مداخلهٔ نظامی روسیه در اوکراین را محکوم می‌کند. ما تأکید می‌کنیم که احترام به استقلال و تمامیت ارضی همهٔ کشورهای عضو سازمان ملل متحد و مداخله نکردن در امور داخلی کشورهای دیگر، از بنیادهای اصلی منشور سازمان ملل متحد و همزیستی مسالمت‌آمیز است و باید رعایت شود.

رفقا!

در توجیه این سیاست نابخردانه و ماجراجویانه گفته می شود که این عملیات نظامی یک "جنگ پیشگیرانه" برای "نازی‌زدایی" و "ناتو زدایی" منطقه بوده است. اگر چه این اصل درست است که هرجنگی را باید در چارچوب تاریخی آن ارزیابی کرد، ولی اصولاً "جنگ پیشگیرانه" در نوشته‌ها و ادبیات مارکسیستی‌لنینیستی جایی ندارد و ما نمونه تاریخی‌ای را چه در دوران لنین و چه در دوران حکومت شوراها نمی‌یابیم که کمونیست‌ها آغازگر "جنگ پیشگیرانه" بوده باشند. اتفاقاً این کشورهای امپریالیستی بوده و هستند که برای توجیه سیاست‌های جنایتکارنه‌شان ازجمله حمله به عراق را "جنگ پیشگیرانه" توجیه کرده‌اند. رفقا بایاد دارند که با بهانه خطر حملهٔ موشک‌های حامل کلاهک شیمیایی عراق که گویا می‌توانستند در عرض ۴۵ دقیقه لندن و دیگر شهرهای اروپایی را هدف قرار دهند حمله به عراق توجیه شد و به‌کشتار صدهاهزار تن از مردم عراق و نابودی بسیاری از شهرهای این کشور منجر گردید.

در مورد "نازی‌زدایی" هم باید گفت که در بسیاری از کشورهای اروپایی، ازجمله در آلمان، فرانسه، اتریش، آمریکا، ایتالیا، و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی ما با رشد فزایندهٔ نیروهای نئونازی رو به‌رو بوده‌ایم.

با توجه به‌این واقعیت، اروپای شرقی و خود روسیه نیز نیروهای فوق دست‌راستی با تمایلات نئونازی رشد کرده‌اند و بنا بر "منطق" ارائه شده از سوی دولت پوتین باید قاعدتاً برای مبارزه با این پدیده شوم به تمامی این کشورها نیز لشکر کشی کرد. اتفاقاً رسانه‌ها و کشورهای امپریالیستی با عمده کردن خطر حمله روسیه به دیگر کشورها فشار بر کشورهایی مانند سوئد و فنلاند برای پیوستن به ناتو را تشدید کرده‌اند. بر این اساس نه‌تنها "ناتو زدایی" در اروپا صورت نگرفته است بلکه این سیاست عملاً به گسترش ناتو و نفوذ امپریالیسم آمریکا یاری رسانده است.

موضوع دیگری که در برخی تئوری بافی‌ها در دفاع از حمله روسیه به‌کلی فراموش شده است مسئله فاجعه انسانی حمله روسیه از یک سو و دخالت‌های گستردهٔ آمریکا و ناتو از سوی دیگر است. بیش از ۴ میلیون آواره جنگی، ده‌ها هزار کشته و زخمی از هر دو طرف که عمدتاً از میان طبقات و قشرهای زحمتکش هر دو کشور بوده‌اند از عواقب فاجعه‌بار سیاستی است که درواقع به نابودی و تخریب یک کشور و بی‌خانمانی میلیون‌ها شهروند آن منجر شده است. نکته دیگر اینکه مدافعان این جنگ روشن نمی‌کنند که هدف‌های دور و نزدیک این عملیات نظامی چیست و چگونه قرار است این "جنگ پیشگیرانه" و با چه شرطی به‌پایان برسد.

همچنین نمی بایست اثرهای مخرب اجتماعی و اقتصادی جنگ اوکراین را ناچیز و کم اهمیت تصور کرد. پیش‌بینی می‌شود بحران گرسنگی‌ای در اثر کمبود برخی مواد غذایی و در رابطه با کشاورزی خاورمیانه و آفریقا را در وضعیت اجتماعی‌ای دشوار قرار دهد. در آفریقا ۲۵ کشور بیش از یک‌سوم نیازهای‌شان به گندم را از اوکراین و روسیه تامین می‌کنند. ادامهٔ جنگ عملاً واردات از روسیه و اوکراین را مختل کرده است. ایران نیز از وارد کنندگان گندم، روغن مایع، کودشیمیایی از این دو کشور است.

رئیس بانک جهانی، دیوید مالپَس، در روز پنج شنبه ۲۶ ماه مه اظهار نگرانی کرد که جنگ اوکراین به رکود اقتصادی جهانی منجر خواهد شد. مالپس در اجلاس جهانی اقتصاد در داوُس گفت این جنگ قیمت مواد غذایی و همچنین انرژی (نفت و گاز) را در جهان بالا برده است. به‌گفته مالپس، اروپا، چین، و ایالات متحده کُند شدن نرخ‌های رشد اقتصادی را شاهد بوده‌اند و این درحالی است که نرخ تورم در کشورهای درحال توسعه رو به‌افزایش داشته است.

جنبش کارگری و کمونیستی جهان و چالش‌های پیشِ رو

رفقا!

پس از سپری شدن سی سال از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای سوسیالیستی در اروپای شرقی و آواری که بر سر جنبش کارگری و کمونیستی جهان فرو ریخت کمونیست‌ها راهی طولانی و پرفرازونشیب به‌خاطر بازتعریف خود طی کرده‌اند و درمجموع توانسته‌اند همچون نیرویی توانمند و سازمانگر مبارزهٔ طبقاتی و جنبش‌های ضد امپریالیستی و نیرویی اساسی در دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان در عرصهٔ مبارزهٔ جهانی کار با سرمایه حضور یابند. این بازسازی به‌معنای نبودن مشکلات و تفاوت‌های نظری در جنبش کارگری و کمونیستی نیست و هنوز راهی طولانی برای طی شدن باقی مانده است تا کمونیست‌ها در همه کشورها بتوانند نقش پیشاهنگ و رهبری کنندهٔ مبارزهٔ کارگران و زحمتکشان میهن‌شان را برعهده گیرند. با وجود برخی تفاوت‌های نظری‌ای که در جریان حملهٔ روسیه به اوکراین تبلور یافت درعین‌حال رشد همکاری‌هایی سازنده و هدفمند میان حزب‌های کمونیست و کارگری جهان در دو دههٔ گذشته را شاهد بوده‌ایم. سازمان‌دهی دوبارهٔ جنبش‌های بین‌المللی زنان، کارگران، جوانان، و همچنین شورای جهانی صلح در سال‌های اخیر امکان‌هایی تازه را برای مردم جهان در مبارزه برای صلح و پیشرفت اجتماعی ایجاد کرده است. چالش‌هایی که امروز جنبش کارگری و کمونیستی جهان با آن رو به‌روست از یک سو به تغییرات نظام سرمایه‌داری در قرن بیست‌ویکم به‌دلیل

ادامه در صفحه ۷۶

رشد فناوری و تغییروتحول‌های مهم در ابزار و شیوهٔ تولید و شکل‌های مبارزه مربوط می‌شود و از سوی دیگر به نیاز بی‌درنگ جامعه بشری برای اقدام فوری و مشترک همه نیروهای مترقی و پیشرو به‌هدف نجات کرهٔ زمین از روند نابودی محیط زیست ربط دارد.

حزب ما افتخار دارد که از پایه‌های بنیادین این بازسازی بوده است. اهمیت این تحول در وضعیت دشوار پس از دههٔ ۱۹۹۰/ ۱۳۷۰ و سال‌های دههٔ نخست قرن ۲۱ میلادی/ ۱۳۸۰ را نمی‌توان از نظر دور داشت. حزب تودهٔ ایران که عضوی از خانوادهٔ بزرگ جنبش کارگری و کمونیستی جهان و جبههٔ نیرومند نیروهای ضد امپریالیستی و مترقی جهان برای رهایی کار از زنجیرهای ستم سرمایه، حفظ صلح، نجات کرهٔ زمین از فاجعهٔ نابودی محیط‌زیست، و برقراری عدالت اجتماعی است، تمام توان و امکانات خود را در راه پیروزی طبقهٔ کارگر و زحمتکشان به‌کار خواهد گرفت. حزب ما که از اجلاس سالانه ۲۰۱۶ / ۱۳۹۵ حزب های کارگری کمونیستی جهان به‌عضویت گروه کاری سازمان‌دهی اجلاس سالانه انتخاب شده است در همکاری نزدیک با دیگر حزب‌های برادر توانسته در رابطه با همبستگی با مردم ایران و دیگر خلق‌های منطقه کارزارهایی مهم را سازمان‌دهی کند. این همکاری‌ها پشتوانه احترام به حزب تودهٔ ایران در ادامهٔ هشت دهه حیات حزب است.

یکی از عرصه های مهم و موفق فعالیت حزب ما در این سالها مقابله با کارزار تبلیغاتی جمهوری اسلامی و مبلغان آن در مورد "ضد امپریالیست" بودن رژیم ولایت فقیه است که نمایندگان کمیتهٔ مرکزی حزب در نشست های بزرگ حزب های کارگری و کمونیستی جهان به صورت هم جانبه ای به آن پرداخته اند. به عنوان نمونه نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب در بیستمین نشست بزرگ حزب‌های کارگری و کمونیست جهان با حضور نمایندگان رهبری ۹۱ حزب که در روزهای ۲ تا ۴ آبان ۱۳۹۷ (۲۳ تا ۲۵ نوامبر) در آتن، یونان، برگزار شد. در سخنرانی اش از جمله گفت: »حکومت ایران به‌رغم ادّعاهای پوچی که می‌کند، حکومتی سرمایه‌داری است که سیاست‌های نولیبرالی‌اش در سه دههٔ گذشته- که کاملاً مورد تأیید و در واقع مورد تحسین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بوده است- میلیون‌ها ایرانی را به ورطهٔ تنگدستی و فقری کشانده است که در تاریخ معاصر کشور ما بی‌سابقه است. تورّم افسارگسیخته، به‌ویژه بالا رفتن قیمت کالاهای اساسی؛ بیکاری گسترده، به‌خصوص در میان جوانان (طبق آمار رسمی، در برخی از استان‌های کشور تا ۵۰درصد)؛ و سرکوب بی‌وقفهٔ حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم، کشور و ملّت ما را به آستانهٔ انفجار اجتماعی خشماگینی علیه حاکمیت اسلام سیاسی کشانده است. در ژانویهٔ ۲۰۱۸ [دی ۱۳۹۶]، ما شاهد اعتراض‌های دامنه‌دار و گستردهٔ مردم در ۸۰ شهر در سراسر ایران بودیم. به‌رغم سرکوب وحشیانهٔ حکومت ایران، اعتراض‌های مردمی و به‌ویژه اعتراض‌های کارگران در شهرها و صنایع متعدد ایران همچنان ادامه دارد. «(نگاه کنید به »نامهٔ مردم«، شمارهٔ ۱۰۶۵، دوشنبه ۵ آذر ماه ۱۳۹۷)

بیانیهٔ مشترک ۸۰ حزب کارگری و کمونیستی جهان با مبارزهٔ دلیرانه مردم ایران که در همین نشست بزرگ با ابتکار حزب تودهٔ ایران تنظیم شده بود و در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی جهان کم سابقه است بازتاب روشنی از این کارزار موفق حزب ما در دهه اخیر است.

این مبارزه در سطح منطقه و جهان بخشی جدانشدنی از نبرد خطیری است که حزب ما و دیگر نیروهای مترقی و آزادی‌خواه ایران بر ضد حکومت استبدادی و ضد مردمی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری و روبنای واپس‌ماندهٔ حاکم بر میهن ما به‌پیش می‌برند.

در آخرین بخش کار کنگره گزارش شعب و کمیسیون های مختلف کمیتهٔ مرکزی توسط نمایندگان کنگره بررسی شد.

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.

آدرس پستی:

B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK

آدرس های اینترنت و «ای-میل"

http://www.tudehpartyiran.org

E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

4 July 2022

شمارهٔ فاکس و تلفن پیام گیر ما

004930

23629727

حزب تودهٔ ایران

Tudeh Party of Iran

مجموعهٔ اسناد هفتمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران (کنگرهٔ خاوری)

Special Issue - 7th Party Congress Documents –No.2